





۷۵  
۲۹

کتابخانه مسجد اعظم  
رقم

بسمه تعالی

این کتاب به شخصات زیر

نام کتاب قاطع الوتین موضوع اصحاب

مؤلف میر حسین بن حاج محمد الغفور زید

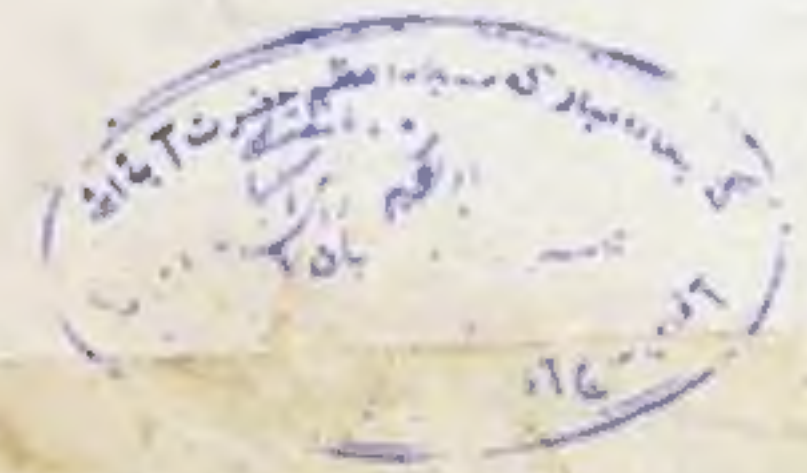
تاریخ و محل چاپ ۱۲۴۲ هجری قمری

اهدائی مرحوم میرزا ابوطالب بن علی بن محمد زید

دقیقاً تحت شماره مسلسل ۵۹۷۹ ثبت دفتر کتابخانه

و در قفسه ۷۵ ضبط گردید

سرپرست کتابخانه مبارکه



۱۷۹۶۵  
سجده

۴۲۷۸۳  
سجده

۴۲۷۸۴  
سجده











بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد و  
آله الطاهرين ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفهم اجمعین الی یوم الدین  
ویمجد بقول الفقیر الی الله الغنی محمد حسین بن الحاج عبد  
الغفور الیزدی عامله الله بلطفه الخفی که چون بمقتضای فرمان  
حضرت کبریا فی که فرموده هر بد و ناپطه و انور الله با فواصم  
والله متم نوره ولو کرم المشرکون یونافوا بنا بایستامرال محمد  
واضع و روشن تر کرد و آنچه خبر داده اند و اقشود ناب یقین  
مؤمنین بیفزاید و من جمله خبر داده اند که پیش از ظهور مبارک  
حضرت امام همام مولی الوری و خلیفه الله فی الارض و السماء  
الذی یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا اعنی  
حضرت بقیه الله محمد بن الحسن العسکری عجل الله فرجه و سهل الله  
مخرجه و جعلنا الله من اعوانه و انصاره جمعی ادعای نبوت و  
جمعی ادعای قائمیت بنمایند و هر یک جمع کثیر را اغوا نموده نایع

# دینا چکتاب

خود نمایند و بایست و اقشود لذا از زمان غیبت ان ناموس  
اکبر خدا ادواح العالمین له القداء جمع کثیر را ادعای باطل نموده  
و هر یک جمع را اغوا نموده و بدام خود گرفتار کرده اند و نادیده  
چند نفر ادعای قائمیت نمودند یکی شیخ محمد علی ابن شیخ محمد سید  
دیگری شیخ غلام احمد قادیانی و دیگری میرزا علی محمد ابن میرزا رضا  
شیرازی و چون امرشان او هن من بیست العنکبوت بود بلکه ادعای  
کافیه بود در بطلان شان و کلماتشان اقوی ند بود بر خودشان  
لذا علماء اعلام در صدور دفعشان و رد کلماتشان بر بنایند تا  
انکه جمعی از شایطین کائنات الذی یوسوس فی صدور الناس  
جمعی از این عوام الناس کالانعام را اغوا نموده و نزد آنها جلو  
دادند که علما چون عاجز از جواب میباشند لذا بحث را مبتدا بشم  
و رد را منحصرا بحکم قتل میکنند حقیر خواستم رساله رد ایشان بنویسم  
افچه کلماتشان دیدم باشنیدم قابل جواب ندیدم تا دید این اوقات نظر  
در سید کتابیکه میرزا ابوالفضل کلپا بکائی بهائیه از تصنیف نموده  
و بحاجت صدق از من میفرماید نموده و الحق آنچه ممکن بوده تر و بر بکار  
برده و ادله مضحکه در ایتقان میرزا حسینعلی بجا که در اثبات نبوت  
میرزا علی محمد باب و وصایت میرزا یحیی ازل تصنیف نموده  
و سایر کتب استدلالیه بایته بهائیه بالطف جل بعضی بصوت  
دیگری و بعضی با بیان دیگر صورت دلیل بران پوشانیده و ممکن این  
کتاب بعضی عوام که خبری از اخبار ال محمد نداند بلکه بسا  
بعضی طلاب که عادی از علم معقول و منقول میباشند در شهر  
پیدا ند و لذا تردید برایم حاصل کا می دیدم جفاست اوقات  
شریفه خود را در این مطالب صنایع کنم چون اگر کوی الجملة شعور



## در مقدمه است

۴

داشته باشد ملغی می شود که همین کتاب فی الحقیقه در باب  
و بها است نه مثبت مدعی انها کاهی ملاحظه نمودم که اغلب  
شعور درک این را ندارند الا بعد از بیان و بالآخر میخواهند  
بعضی اجزاء بنا گذاشته که مختصری بنویسم و کلمات لا طائل او را  
مختصرا بعد از المکذبات و آنچه خارج از بحث است ذکر نموده  
بیانش کنم و اگر بعضی مطالب قابل جواب است مختصرا جواب  
دهم و اخباری که باین کلمات از آن ذکر نموده و دلیل خود گرفته که  
بیان صدور و ذیلش در بر انها است تمامش را ذکر نمی نمایم شاید بخواهد  
این کتاب احباب بعضی نفوس شود و مرا کاتب است من اجابها  
فکانت احبا للناس جمعا و چونکه فی الحقیقه قطع و تبیین کاذب و مبتدع  
لذا منتهی نمودم این کتاب را بقاطع الوتین و بالله التوفیق و علی التکلیف  
و قبل از بحث لا بدیم از ذکر چند مقدمه بدیجه مقدمه اولی  
بدانکه بمقتضای فرمان قول الله تبارک و تعالی و علم ادرم الالهام  
کلمات خداوند تبارک و تعالی مدبر که علم اشیا را ببنی آدم میرساند  
داشته و بواسطه آن او را بر سایر مخلوقات فضیلت داد و فضلها  
علی کبر من الخلق و واضح است که درک نمیکند احدی چیزها را الا  
بواسطه قوای خمس ظاهریه و علایزین قوای ظاهریه قوی  
بصره و سامعه می باشد که الت انرا چشم و گوش قرار داده چون  
درک مطالب و علوم موقوف است بر تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم  
غالبیا موقوف است باینکه معلم بگوید یا بکند و متعلم بشنود یا ببیند  
و درک کند و رجوع بقلب کند و تصدیق نماید و اذعان کند  
بلکه غالبیا موقوف است بگفتن و شنیدن چون کثیرا اشیا بفعال بدین  
قول درک کرده بشود لذا خداوند تبارک و تعالی وضع الفاظ برای معانی

بر

## در مقدمه است

۵

بلسان انبیاء نموده و قوی ناطقه و سامعه ببنی آدم داده که معلم  
در مقام تعلیم توفیق کند و متعلم بشنود و درک کند و بدیجه است که  
درک نمیکند الا باینکه معانی الفاظ را بدانند که اگر ندانند درک معانی  
نمیکند و آنچه ها باینکه شخص بشنود از معلم یا انقبیل اسم اشیا  
خارجیه می باشد جنسا او توفیقا او شخصا مثل حجر و شجر و حیوان و  
انسان و کندم و جود و بد و عمرو و غیر ذلک با مطالعیه است که با  
سامع درک آن کند بقوی مدبر که اصطلاحا آنرا خبر میگویند  
و این خبر بدو قسم است نافع متکلم خبر از مافی الضمیر خود میدهد  
یا نفع فهمید و درک نموده چه در علوم اصطلاحی و چه در ضایع  
چه در اعتقادات و چه غیر ذلک و اخوی شخص خبر از چیزها  
در خارج بوده یا هست یا بشود میدهد که اصطلاحا ماضی و حال  
مستقبل میگویند و خبر ماضی و حال که سامع بشنود بر دو  
قسم است یا آنکه آن خبر بنفسه مفید قطع است برای نوع عقلا  
یا آنکه بنفسه مفید قطع نیست نزد نوع عقلا که آنرا اصطلاحا  
خبر واحد میگویند و لو خبر دهند ده نفر یا صد یا بیست نفر مثلا  
و اگر چه کاهی بواسطه قراین خارجی یا داخلی مفید قطع شود و قسم  
اول نیز بدو قسم است ضروری و نظری ضروری آنکه نزد هر کس  
واضح باشد و محال انکار برای کسی نباشد و نظری آنکه محتاج  
بنظر باشد تا خبر به نزد سامع قطعی شود و بعبان اخوی تان ناظرین  
بعد حق است که خبر به چنان شایع بشود که هر کس بشنود فوری  
قطع برایش حاصل بشود مثل وجود مکه و طهران و لندن و کاه  
باین نظر بدیجه بدین نماید و کثرت ایشان ناقص برایش حاصل  
شود که این خبر را اصطلاحا صواتر گویند و معلوم است که در هر

قسم



## در مقدمه است

قسم اگر خبر بچند واسطه شخص رسیده در تمام طبقات باشد  
ناظرین بحدی باشند که در انطباق مطلب بدیهی باشد مثل اینکه  
چند هزار نفر از چند هزار نفر و هکذا که در آن بین خبر ضروری  
خوانند یا در تمام طبقات خبرین بحدی باشند که نزد عقلا مفید  
قطع باشد بنفسه مثل هفتاد هزار هفتاد نفر یا صد نفر که در  
این صورت این خبر را متواتر نامند حاصل اینکه در تمام طبقات  
خبرین بحدی باشند که تواتر ایشان بر کذب عاده ممکن نباشد  
پس اگر در یک طبقه خبرین بحدی باشند که اجتماعشان بر کذب  
جائز باشد اینرا تواتر گویند فضلا عن الضروری مثلاً ده هزار  
نفر از ده هزار نفر و ده هزار نفر از ده هزار نفر و ده هزار  
نفر است هزار نفر نقل کنند از اخبار واحد گویند نه متواتر فضلا عن  
الضروری و فرق بین ضروری و متواتر این است که در تواتر سلسله  
سند بایست محفوظ باشد بلکه حالات راوی که بسا هست که از نجای  
نفر فوقاً عقلاً قطع حاصل میکنند چون خبرین مردمان تفهیم میکنند  
و بسا از صد نفر قطع حاصل نکنند چونکه خبرین تمام یا اکثر مردمان  
ناسق فاجر میباشند و این دو قسم نیز بدو قسم است لفظی و معنوی  
لفظی آنست که کلمات منقوله صد و شش از ناقل ضروری باشد مثل این  
قرآن یا متواتر باشد مثل حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که از  
حضرت رسول صادر شد استلک مقصود و مراد از الفاظ استنباط  
میشود و معنوی آنست که مقصود و مراد قطعی باشد مثل ادعای نبوت  
حضرت رسول که مقصود و مراد انحصار بدیهی است و مثل حجج  
ایمرا المؤمنین که موارد خاصه که بروز شجاعت از آن حضرت نقل  
شد خبر حادث است و لا یفید الا الظن لکن لت و جامع تمام این اجزا

## در مقدمه است

که شجاعت است قطعی است بعد از این مطلب عرض میکنم که معلوم  
است که در عقاید کلیه قطع معتبر است و خبریکه مفید قطع نشود  
ثمری ندانان الظن لا یفنی من الحق شکیا واضحه و بدیهی است که  
علما اعلام خبر واحد نقل میکنند و ثبت میکنند بجهت این است که  
محصل و مقصود آنها مقطوع به شود برای سامعین و ناظرین که  
عبارت از تواتر معنوی است و معلوم شد که اعلا در جرات اخبار  
چیز است که لب و مقصود و مراد ضروری و بدیهی باشد ثم لا یخفی  
که آنچه گفته شد در قسم اول ضروری و متواتر که صد و الفاظ  
از نبی و صحابی و غیره مثلاً قطعی است در آن مراد و مقصود مراد اینست  
که هر کس هر چه میخواهد بمیل خود معنی کند بلکه مراد این است که  
غالباً الفاظ ظنی الدلالة میباشند نه قطعی و ممکن است که کسی  
در ادعای مطلبی از الفاظ کند و دیگری برخلافش درک کند لکن  
بقانون اهل لغت و ظن در الفاظ حجت است عند العقلاء توضیح  
مطلب بر سبیل اجمال اینکه هر لغتی واضع ان لغت الفاظ را وضع  
نموده برای معانی که در مقام تفهیم و تفهیم بان الفاظ مطالب خود  
بد بکران بفهماند لکن در هر لغتی عامی دارند و خاصی مطلق دارند  
و مقید میباشند و مجمل دارند و مبینی میباشند و معینی و متشابهی دارند  
و محکی الی غیره لکن بلکه بسا لفظی که در آن لغت معنی عام دارد و عرف  
ان لغت استعمال در معنی خاص یا معنی دیگری است یا در عرف  
خاص مثل شرع یا تشیع در معنی خاص یا معنی دیگری استعمال شد  
که بسا بر حد حقیقت رسیده که میگویند حقیقت عرفیه یا  
شرعیه یا تشیعیه و هکذا و ابقی در هر لغت حقیقتی دارند که مستعمل  
ان لفظ را در آن معنایست که واضع ان لفظ را برای آن معنی وضع نمود



## در مقدار است

استعمال نموده و مجازی دارند و استعمال دارند و کما یست دارند  
و تشبیهی دارند الی غیر ذلک که در علم معانی بیان مفصلاً ذکر شد  
لکن اگر متکلم ان لفظ را در معنی حقیقی استعمال کند محتاج بقرینه  
نیست و اگر در معنی مجازی استعمال کند لابد بابت قرینه بیاورد  
و قرینه باحالیته است با مقالیته الی غیر ذلک که جای تفصیل نیست  
و مقصود از آن است بر اینکه بواسطه این مطالب غالباً قطع  
برای سامع حاصل نمیشود باینکه مدلول مراد متکلم است لکن بآدم  
که متکلم مقید با محض یا قرینه صافه نمیشود باصل عقد مقید  
و محض و قرینه حمل بر ظاهرش بایست بنماید و این ظهور عند  
العقلیه حجت است بلکه اگر چنانچه بلا دلیل سامع حمل نماید بر معنی  
حقیقی عقلاً او را تشبیه نمایند مثل اینکه اقای بغلامش بگوید پیشتر  
بار و بار می ران و آن غلام مرد شجاعی با محملی را بکشد و عذر  
آورد که استعمال شیر در رجل شجاع بار و بار در رجل مجمل شد لذا  
چنین نمودم تمام عقلاً ان غلام را ملامت میکنند بلکه مستحق عقوبت  
دانند و بالعکس اگر چنانچه غلام شیر را و بار بکشد و اقا او را عقوبت  
کند که مرادم مرد شجاع با مجمل بوده و تو امثال نکریدی عقلاً او را  
ملامت میکنند که چرا قرینه نیاوردی و از این قبض ترا که اگر بگوید  
مرادم از شیر چهار بوده بعلت حیوانیه که مجازاً هم کنز استعمال  
میکند و از این قبض انجا نیکه ابتدا علاقه در بین نباشد مثل اینکه  
در مثال اقا بگوید مرادم از شیر درخت بوده و مرادم از قتل آوردن  
میوه ان نموده و بالعکس و هكذا حاصل اینکه اگر چه بواسطه  
اینکه ذکر شد الفاظ ظنی دلالت میباشند قطعی دلالت نکنند  
از قانون اهل ان لغت خارج شد و بپیل خود لفظ را بر یک معنای

فالب

## در مقدار است

بهریط تا و بل کرد که اگر چنین کند عقلاً او را تشبیه میکنند بلکه اگر  
متکلم لفظ را در این معنای به ربط استعمال کند بدون قرینه عقلاً  
او را تشبیه کنند چنانچه در مثال واضح شد و پیش از این جای  
بسط نیست و نتیجه این مقدمه بدیهه است اینکه هرگاه خبری از پیش  
که بنویش معلوم شده باشد بالظهور با بتواند ثابت شود  
ان خبر حجت است و انکارش کفر زیرا که در حقیقت انکار بنویش  
ان نبی است پس ان خبر اگر صدور لفظش از ان نبی محقق باشد  
باید اذعان کنیم که این الفاظ انان صادر شد و آنچه ان نبی  
و نسبت بخدا داده خدا فرموده و قرینه نیست بین اینکه ان نبی  
از کتاب خدا است مثل ايات قرانی و بین اینکه نسبت ندهد بکتاب  
خدا مثل اینکه فرموده نماز صبح دو رکعت است و شام سه رکعت  
و ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و هر رکعتی یک رکوع و دو سجده دارد  
که در قران نیست و بالظهور ان حضرت رسالت و منکر هر دو کار  
و کسی نمیتواند بگوید آنچه در قران است قبول دارم مثل اصل نماز  
آنچه در قران نیست قبول ندارم مثل عدد رکعات نماز زیرا که هر  
دو ان نبی فرموده و هر دو نسبت بخدا داده اگر راست گفته کام  
هو المفروض که رده هر يك بشود رده بر خدا است و چنانچه رکعتی  
با اربع رکعات ظاهر است در دو رکعت و چهار رکعت معهود  
اگر چنانچه کسی حمل کند بر معنی دیگری مثل اینکه بگوید رکعت یعنی  
رکوع که در اصل لغت هم بمعنی است و نماز صبح که فرموده اثنین  
رکعت و مراد از اثنین حساب بجد مراد است یعنی شصت و پانز  
رکوع بایست کرد بلکه اگر بگوید دو مراد است یعنی دو رکوع عقب  
یک دیگر بایست کرد یا چهار رکوع و پیش از این واجب نیست



## در مقلد مرگ

از طریقه عقلا خارج شد بلکه کافراست زیرا که عرف شارع و  
متشرع رکعت عبارت است از قیام و قعود و رکوع و سجده  
و خود حضرت هم تمام امتش رسانید که مراد از این است و اثبات  
هم دو می باشد و هکذا هم چنین است ظاهر کلمات قرآن که میشود  
از ظاهر بیرون برد و بقرینه حمل بر معنای مجازی نمود و لو مجازاً  
معارفه فضلا از آنکه حمل کند بر معنای دور از ذهن و لذا صریحاً  
منع فرموده حضرت رسول که قرآن کسی تفسیر برائی نکند و هر  
کس بکند جهنم جایگاه او است بلی خود حضرت رسول هم با امام که  
امامت و عصمتشان ثابت است اگر تفسیر فرمایند و اظهارش بر  
برند تعبداً بابت اذعان کنیم آنهم نه آنکه ظاهرش مراد نباشد بلکه  
ظاهرش که مراد از تنزیل باشد حجت است تا و بلیش هم حجت است  
چون امام فرموده و قول امام هم حجت است در موردیکه فرموده  
قباس هم جائز نیست مثلاً حق و هلاکت و قیامت در بعضی ایات  
امام فرموده که مراد ایمان و کفر و قیام قائم است چون مجاز دنیا  
معانی استعمال شد بر محصل فرمایش امام این است که در این  
ایه مراد معنی مجازی است پس کسی را نمیرسد بگوید هر کجا در قرآن  
این الفاظ می باشد مجازی می باشد چنانچه در ایقان چنین نموده  
بلکه سایر الفاظ که صریح است در قیامت کبری و مجابا لغیب حمل بر  
قیام قائم نموده و موت و قبریعت و غیر ذلک را حمل بر عدم ایمان  
بقائم و جسد و بعث قائم و حشر مردگان یعنی ایمان و عدم کفارت  
غیر ذلک تمام اصطلاحات و از این عجیب تر آنکه اقم الصلوة لدول  
الشمس تاویل نمایند با قیام ازین دلوک شمس یا با قیام شمس بنور  
که وسط آسمان آید و الی غسق اللیل بحساب بعد غروب و از این

## در مقلد مرگ

و شصت و یک و غریب تر آنکه این تا و بلی رکعت بی معنی و دلیل  
بگیرند بر آنکه درین اسلام احلیش تا اترمانت بعد فجر طالع بنو  
یعنی قائم می آید و بر فرض آنکه این تا و بلی نبایم از نصف شب  
تا صبح نصف شب فاصله می باشد و همینکه نصف شب شد فوراً  
صبح طالع میشود حاصل این است که الفاظ اگر چه غالباً ظنی و دلالت  
می باشد لکن بمل خود نمیشود معنا نمود لکن قابل تا و بلی می باشد  
و اما اگر چنانچه آنچه ضرورت با یقین از معصوم ثابت شد لب  
معنی و مقصود باشد که واضح است تا و بلی دران ممکن نیست و از  
این قبیل است خاتم الرسل بودن حضرت رسول که آن بزرگوار  
مراد و مقصود خود را که هویت تمام مردم رسانید اند که خداوند  
پیغمبری و رسولی بعد از حضرت تا آسمان و زمین بر پا است و عبارت  
آخری ایند بنا و این عالم بر پا است و هر کس ادعای نبوت کند  
کاذب و صادر شدن این مطلب از آنحضرت لباً و منکشفاً ضرورت  
چنانچه وجودش و ادعایش ضرورتاً است و استناد به این مطلب  
از لفظ مثل خاتم النبیین در قرآن نیست که قابل تا و بلی باشد چنانچه  
ادعای رسالتش قابل تا و بلی نیست و از این قبیل است مردن و زنده  
شدن و نفع صور و قیامت و بعث و حشر و نشر و بعث و روح  
که ضرورت لباً مراد و مقصود را از این الفاظ برخلاف واضح  
فرموده که یک روزی بیاید که تمام مردم روح از بدنشان بیرون  
رود دفعه و بعد از آن بنفعه تا تمام خلایق از اول آدم الی  
زمانیکه مرده اند و استخوانها خاک شده زنده شوند یعنی ذرات  
خاکها را جمع نماید و ادوی دست شود مثل اول و روح در او  
دمیده شود و تمام را در مکان واحد جمع نماید برای حساب جزای



## در مقدمه است

۱۲

اعمال و بالآخر نیکان را بهشت جہان برده که ابد الابد  
منعم باشند و بدان و بد کردارها را به جهنم جہان و در آن  
معدن فرماید و این مطلب هم لایا و مراد از آنحضرت منکف  
شد که راه اشتباهی برای احدی باقی نگذاشته و لذا از زمان  
آن بزرگوار تا حال این فرق اسلامیه که بودند با تمام شدند  
با باقی هستند با الا اتفاق منکر اینطالبر مرتد و واجب الفل مبتدا  
و از احد این عذر را قبول نمیکند که بگوید مراد حضرت از این الفاظ  
تفهیم بلکه برخلاف تفهیم ام بلکه نواصب و خوارج که خودشان  
کافرند بر این مطلب اعتقاد داشته اند و هر کس که منکر شد او را کافر  
و غیر است و با تمام علت را این گرفته اند که منکر این مطالب  
فی الحقیقه منکر نبوت آنحضرت است بلکه تمام طاعت نبوت است این مطلب  
مبتدا شد که محمد بن عبد الله مدعی رسالت شد و مدعی هم شده که  
آخر پیغمبری است که خدا بوی خلق فرستاده و غیر این عالم عالم  
دیگری است یعنی معاد جہان و بهشت و جهنم و غیر ذلک میباشد  
و در این مقام زیاده بیان خارج از وضع رساله است و از این جهت  
بدیهه بطلان علم مطالب که در بالا بقلم قد رت در این نوشتن  
معلوم شد زیرا که علم مطالب بقان نا و بل خاتمیت حضرت و  
نا و بل حق و موت و نفی صور و بعث و حشر و نشر و قیامت و  
بهشت و جهنم و غیر ذلک است که اعلیش نا و بلات و بلکه دور از  
ذهن است که با قرینه هم جائز نیست استعمال شود فضلا از آنکه  
قرینه برخلاف دارد و انشا الله خواهد شد در محل خود محصل  
این مقدمه بدیهه این شد که خبریکه صد و دوش از نبی با و حق  
بی بالضرورت با تواتر محقق شد ما بدان خبر حجت است برای

## در مقدمه است

۱۳

کسانیکه قائل بنبوت آن پیغمبر باشند بی در این مقام شبهه بهادر  
ایقان الفا نموده تا بعینش با آن استناد نموده کاهی ضروری و نواز  
منکر میشوند کاهی حجت از منکر میشوند کاهی انکارا مسند  
افتتاح باب نا و بل میباشد قیاسا چنانچه خود بها نموده و محصل  
آن شبهه اینکه اگر ضروری مذ هبی یا ملتی حجت باشد معلومست  
که حضرت موسی و حضرت عیسی پیغمبر مرسل بودند پس آنچه ضرورت  
انتان باشد که از آنها صادر شد حجت است و ضروری بود  
که موسی فرموده تمسکوا بالسبیل و چنین تفهیم اند بهود  
که پیغمبریکه ناسخ دین موسی باشد و بوم شبیه را عهد نداند  
نمی آید و ضروری تضاری است که انجیل از حضرت عیسی است  
و در انجیل را رد که حضرت عیسی فرموده آسمان و زمین را بیل  
بشود و کلمات پسرانسان نا بیل نمیشود و تضاری چنین فهمیده اند  
که نا آسمان و زمین برپا است ناسخ کلمات عیسی کسی از جانب  
خدا نمی آید پس پیغمبریکه ناسخ دین عیسی باشد نمی آید و حقا  
آنکه حضرت عیسی بعد از موسی آمد و حضرت محمد بعد از  
عیسی آمد و از حجت بودن ضروری بهود بطلان دین عیسی و محمد  
لازم چنانچه از حجت بودن ضروری تضاری بطلان دین محمد  
لازم آید چنانچه از حجت بودن ضروری مسلمین بطلان باب و بها  
لازم آید پس باید انکار حجت بودن ضروری بشود نا و بل نا شبهه این  
اولی است و جواب آن اینکه آلا افتراء است بر هر دو طایفه و تا حال  
شبهه شد که کسی از این دو طایفه چنین ادعائی کرده باشد و  
اگر چنانچه چنین ادعائی داشتند اولی بود که بگویند و بنویسند  
دند حضرت رسول م چنانچه مسلمین دند باب و بها گفته اند



و نوشته اند بلکه امر بعکس است و صریح توبه واجب است که  
پیغمبر بعد از ایشان خدا میفرستد و از زمان حضرت رسول  
تا حال این گفتگو بوده و احدی از یهود و نصاری منکر نشده غایب  
الامر در تطبیق گفتگو باشند و حال هم دارند و ثانیاً اگر کسی از  
این دو طایفه این ادعا را کرده مستند شان این دو عبارت است  
چنانچه صریح ابقان است و مدعی میباشند که صدور این دو کلام  
از حضرت موسی و عیسی یقینی است چنانچه مسلمین در باب قرآن  
این ادعا را دارند میگویند اولاً این دو عبارت ظاهر مدعیان آنها  
فضلاً عن الصریح بر فرض صحت سند نیست زیرا که عبارت تمسکوا لخی  
که نسبت بحضرت موسی داده اند خطاب بجا ضرب نیست زیرا که  
خطاب معدوم قبیح است و لابد بابت از صاحب شرع خود  
دلیل داشته باشند که صریح باشد باینکه در خصوص این خطاب  
معدومین شریکند یا حاضرین یا دلیل عمومی داشته باشند که  
فرد را شامل باشد یا قرینه صریحه بر عدم تخصیص و الا بابت  
باصول عدم تخصیص این فرد مشکوک داخل در عموم عام ناهم و  
معلوم است چنین عمومی ندارند فضلاً از دلیل خاص و بر فرض  
که داشته باشند بابت صریح باشد در عموم از مانی الی یوم القيمة  
و در خط الفضا و لفظ ابداً شامل نیست بلکه غایب الامر میشود  
گفت ظهور دارد در حدیث العرم مخاطب و این هیچ فائده برای مدعیان  
انها ندارد زیرا که مدعی این است که تمام فرد فرد انسان مکلف  
که در تمام از منتهی الی یوم القيمة موجود میشوند بابت تمسک بایست  
کنند و این مطلب ربطی بلفظ ابداً ندارد و ایضا لفظ تمسکوا هم ظاهر  
در مدعیان آنها نیست زیرا که مسک لفظ معنی قبض و حبس و گفته اند

و حاصل مراد و صحت با حشرام داشتن روز شنبه است و بجا  
آوردن اعمالی که فرموده حضرت موسی در آن روز بجا می آورند  
مثل اینکه خدا فرموده در قرآن تمسکوا بالعرق الوثقی الخ و  
پیغمبر فرموده عرق الوثقی و حبیل المشین امیر المؤمنین میباشد  
و این معنی هیچ ربطی باینکه پیغمبر بیکه نا صحیح شریعت موسی باشد  
نمی آید ندارد بلکه ظهور هم نداند فضلاً از اینکه صریح باشد و  
کذا عیان است عیسی زیرا که کلام عیسی امر نمودن مردم بود باقرار  
و اعتقاد بوحداً نبی خداوند بودن خودش و این هرگز نازل نمیشود  
و اگر بگویند کلمه دوم عیسی امر نمودن مردم بود بنیوی و رسالت  
خودش میگویند این کلمه هم نازل نمیشود و از سلسله رسول خارج  
نمیشود هرگز و این مسئله ربطی با احکام فرعی ندارد بلکه با اتفاق  
نصاری احکام فرعی حضرت عیسی برخلاف احکام موسی نبوده  
پس چیزی که بنا ورده چگونه میگوید باقی است ببقاء آسمان و زمین  
و ثانیاً سنداً هم که هر دو عبارت خبر واحد است و خبر واحد لا یفید  
الا الظن و الظن لا یغنی عن الحق شیباً و لو عبارت تمسکوا در تواتر  
باشد زیرا که یهود یک خبر متواتر را مدعی میباشند بکنند که از  
حضرت موسی دارند حتی توبه هم ادعای تواتر میباشند بکنند  
فضلاً عن القرون زیرا که معلوم شد که شرط خبر متواتر این است  
که در تمام طبقات مخبرین مجدی باشند که تواتر ایشان بر یکدیگر  
محال باشد عاده چنانچه بیان شد و یهود اگر چه در این اعصار  
جمعیتشان زیاد است و کذا عصر حضرت موسی لکن در تمام تواتر  
که بحث انصاری علی بعد از آنکه مسلط شد بر بنی اسرائیل تمام یهود  
را کشت و معدودی فرار نمودند که بعضی از مورخین یهود گفته اند



## در مقدمه است

۱۶

مفت نفری باقی گذاشت و بعضی گفته اند نه نفر باقی گذاشت  
در بنا علاد را بقان من جث لا بشعر منوبید که معدودی باقی  
گذاشت و این بیجان ها هر دو سه نفری بیک بلد فرستادند  
و معلوم است عندا لعقلا الارباعی که در این صورت آنچه در باب  
نفل کنند و لوده بلبون ازده بلبون منتهی با این چند نفر بشود و  
لوا این چند نفر ازده بلبون نفل کنند پس خبر واحد بشود نه متواتر  
پس اگر ادعای خبر متواتر بکنند دروغ گفته اند و ممکن نیست داشته  
باشند چنانچه تورات چون نوشته اند که تمام توراتهای ایشان را  
سوزانیدند و بعضی گفته اند بیک توری که یکی در مغار مخفی کرد  
و بعد برین آورد اغلب گفته اند عزیر که زند شد از حفظ  
خواند و نوشتند و علی ای حال سند توری که هم منتهی بیک نفر بشود  
با این چند نفر پس متواتر نیست فضلا از آنکه ضروری باشد که  
ما فی الذمین از حضرت موسی است و اگر بگوئیم چنانچه در ابقان  
گفته که چون کتاب حجت خدا است بر خدا لازم است که از حفظ  
نماید میگویم بلی نزد خدا محفوظ است لکن کلام در بین مردم است  
و دلیلی نداریم که واجب بر خدا حفظ آن کند مگر قبح که در  
ایقان گفته لکن وجه از بیان نکرده و علیه البیان و حال آنکه  
ادم و نوح و ابراهیم یکی از این رفته و آنها هم پیغمبر مرسل و  
الوالعزم بودند و محققان هم حجت خدا بود چنانچه واضح است  
علاو میگویم اگر چنانچه کتاب خدا چون حجت است بایست محفوظ  
باشد بالاولی بایست حجت خدای ناطق را خدا حفظ فرماید و جفت  
انبیا و مرسلین را بنمود و غیر یهود و مشرک نمودند چنانچه حضرت عیسی  
که اولوالعزم هم بود و اگر کوئی خدا حفظش نمود و او را باسان

و در

## در مقدمه است

۱۷

و هر وقت صلاح بداند برین می آید میگویم اگر این نحو حفظ است  
توری و انجیل هم بهین طریق خدا باسان برده و محفوظ است  
حاصل آنکه بعد از آنکه خودشان در تورات خود چنین نویسند  
چگونه وثوق برای انسان حاصل میشود بر محققان ملا و در کتاب  
پادشاهان که منسوب میدادند از ابی یکی از انبیا نوشته آنچه حاصل  
ان اینست که مدتها توری که مفقود بود تا زمان پو شاکر ایهون  
که پادشاه مؤمن و مروج دین موسی بود حلیفای کاهن تورات  
آوردند نزد سلطان و مدعی شد که توری که مفقود از من یافتیم و آن  
اینست و پو شاکر بیست و این توری که میان بنی اسرائیل شایع شد  
تا زمان یحنا نصر که مجد دابی اسرائیل را کشت و توراتها را  
سوزانید تا عزیر زند شد و از حفظ خواند و نوشتند و شایع  
شد تا زمان انینوکش پراطور پادشاه که چندی قبل از میلاد  
عیسی بود بنی اسرائیل را قتل عام نمود و توراتها آنچه بدست آورد  
سوزانید انبیا بعد از حضرت عیسی طیبوس روی غالب شد بر  
بنی اسرائیل و ایشان را قتل عام نمود و ساثرین در بلاد مفرق  
شدند که دیگر جمع نشدند پس معلوم شد که بهود نه خبر متواتر  
ادعا میتوانند بکنند نه میتوانند توراتشان را چه در تورات  
نوشته بیک خبر واحد مسلسل ثابت کنند فضلا عن التواتر فضلا  
عن الضرورة علاوه قصص انبیا در این تورات بخوبی نفل میکند  
که عقل مستفل حکم بر جلالتش میکند مثل حکایت حضرت خلیل که  
در آن چنین نفل میکند که نزد پادشاه انکار کرد زوجه ساره را  
و گفت خواهر من است و پادشاه باسان زنا کرد و کذا حکایت یعقوب  
و اولاد یعقوب و کذا حکایت کوساله هر سیدن هر زن و مرد

شدن



## در مقدمه است

۱۸

شد نش و کذا حکایت حضرت لوط که دارد بعد از آنکه با دو دخترش  
از شهرهای قومش دور شدند در مغایر کوهی توقف نمودند و  
شد دیدند شهرها خراب شد و اهلیش هلاک شد و دو دختر  
بیکدیگر گفتند خوب است که پدر را مست نموده با او هم خواب شویم  
شاید نسلی از ما پیدا شود و نسل بنی آدم تمام نشود و شب اول شراب  
زیادی دادند لوط اشامید و در خمر بزد که هم خوابید و لوط  
با او ناکرد و حامله شد مجدداً شب ثانی شراب زیاد با او شامیدند  
در خمر کوچک هم خوابید و با او هم زنا نمود و او هم حامله  
شد و هر دو پسر زایش کردند و دو قبیله بزرگ منسوب باین دو پسر  
میشدند و این قصه از جهات فاسد است اولاً بری اینکه این دخترها  
کمان نمودند که تمام اهل عالم هلاک شدند حتی حضرت خلیل و  
اولادش و انبیا عشر که خواستند کمان خدا کنند که بنی آدم تمام  
نشود تا نا صریح است که شراب حلال بوده حتی انبیای اشامیدند  
بلکه شراب واجب بوده که لوط و دایان هنگام عظمی و وحشت کبری  
که قومش دورش گرفته بودند که فرار نکنند بیک لقمه نان برنگذاشتند  
و خمر شرابش برایش کشید و فرار نمود که وسط بیابان که یک  
نفر بنی آدم نبود شرابدا شدند و لا غبار لثا بنقد ربه شعور  
شد لوط که در خمرش را از غیر دخترش تمیز ندارد با بقاء پیغمبر کار  
یکدیگر که حد بابت باورند خامسا اگر شراب خوردن و زنا نمودن  
جائز است که حد زنا یعنی چه که حد برایش قرار داده و اگر جاز  
نست که چگونه پیغمبرش بجای آورد و مستحق حد میشود سادسا  
متابع رسول حرام است با واجب اگر حرام است منافعه بارسان  
است و اگر واجب است با جائز که حرام است برای سائر برادران

## در مقدمه است

۱۹

حد بابت با ایشان بزنند علی حال بر فرض که بگویند انبیا معصیت  
صغیر عمداً جائز است از ایشان صادر شود محالست که مرتد شوند  
که حکمش قتل است با زنا و لایسما با محارم بکنند که حکمش قتل است  
با حد پس اگر کسی اعتقادش بر صدق این کارها باشد از انبیا  
از دمر و عفا خارج است پس معلوم شد که بهودنه و وابسته صحیح  
دارند و نه نورائشان اعتمادی باین حد است پس این عبارت تمکون  
الحج اگر از توبه است اعتمادی باین حد نیست و میشود بر سبیل قطع گفت  
از موسی صادر شد و اگر وابسته است که مستلماً خبر واحد است و  
غایب الایام فاده ظن نماید و اما عبارت انجیل که واضح است که انجیل  
منوثر نیست که از حضرت عیسی است زیرا که این انجیل که فعلاً در  
میان مردم است چهار است و یکی منسوب به یوحنا است و دیگری  
بیمه و دیگری بقرم و دیگری بلوقا و این چهار نفر هر یک کتابی  
در تاریخ عیسی تصدیق نموده اند از ابتداء تولد تا کشته شدنش  
و زنده شدنش و احکام نمیتواند بگوید که انجیلی که از آسمان نازل  
شد تمام ما فی الدنیا است غایب الایام نمیتواند آنچه نقل از عیسی  
شد که عیسی فرموده از آسمان نازل شد و ان انجیل است و معلوم  
است که بر فرض اینکه بعضی باشد که مصنف این کتب اربعه از چهار  
نفر میباشد و وی از عیسی هر یک از این چهار نفر و لا غیر بلی هر  
عبارتیکه تمامی متفقاً نقل نموده اند و وی هر چهار بشوند و هر  
عبارتیکه دو نفر متفقند با سه نفر و وی از عیسی و نقلشان با  
سه نفر میباشد و علی ای حال خبر واحد است و لا یفید الا الظن  
و اگر بگویند چنانچه عالم نصراً گفت که ضروری نصاری است که  
هر چهار نفر معصوم بودند بلکه تمام حواریین عیسی که دوازده نفر



## در مقدمه است

۲۰

بودند معصوم بودند بنص عینی که فرموده است که شما دوازده نفر در روز قیامت بر دوازده کرسی نشینید بدو دوی می کنید بر دوازده سبط بنی اسرائیل میگویم اول را دوی با بن فرمايش حضرت عیسیٰ همین چهار نفرند با بعضی از ایشان و باز خبر واحد بشود نه منوثر و اگر از غیر فرمايش عیسیٰ ادعای عصمتشان کنند که بجای آنها می باشد و ثانیاً لوقا از این دوازده نفر نیست بلکه شاکر یکی از آنها و ثالثاً یهو واکه یکی از این دوازده نفر میباشد بنص همین اناجیل کافر و مرتد شد و عیسی را نشان به خود داد که او را گرفتند و کشتند بلکه بعضی بعضی خود مباشر قتل عیسی شدند و با بقاراس حواریین باجماع نصاری و مسلمین بطریق بعضی پوشع بود بنص همین اناجیل عیسی را پیش فرمود تو شیطان از من دور شو و بعد از آنکه بطریق شیطان باشد چگونه معصوم است و بعد از آنکه او شیطان و کراه کنند باشد سائرین بطریق اولی خامساً خصوص این چهار نفر علاوئ که معصوم نبودند عادل هم نبودند بلکه فاسق بودند زیرا که تغییر کلام الهی دادن عداقت است و حرام بالضرر من العقل و لوبك كلمه باشد و لا استناد صورتیکه مغیر معنی هم باشد و انجیل مثلاً یکی بوده است و با لوجدان این چهار نفر مختلف نقل نموده اند و اگر متفق بود که یکی بودند چهار بلکه اختلاف در معنی هم با یکدیگر با لوجدان دارند پس لابد نامشان با سه نفرشان فاسق بودند که تغییر کلام الهی دادند و تحت بر عیسی زدند بلکه میگویم هر یک از این چهار نفر در معنی یکدیگر میباشند زیرا که یوحنا که میگوید عیسی چنین فرموده است الحق میگویند من معصوم بودم و شکو و مقری بر عیسی میباشند متی هم در معنی چنین میگوید و مکتب افرمس و لوقا و اگر بگوئیم سائر حواریین تصدیقشان

نموده اند

## در مقدمه است

۲۱

نموده اند میگویم اولاً که خودشان که نباشد بکذب بگویند باشند چگونه سائرین مصدق آنها میباشند و ثانیاً اگر مصدق تمام چهار نفر باشند معقول نیست بعد از آنکه فرمايش عیسی یکی میباشند و اینها مختلف نقل کرده باشند و اگر تصدیق یکی بعینه نموده اند که کدام است و اگر تصدیق یکی لا بعینه نموده اند بالملایمه تفصیح نفر دیگر کرده اند فحاشا که در چون معلوم نیست پس معلوم شد که اخبار در اناجیل علاوئ که خبر واحد است فاده ظن هم نمیکند چون فاسقند و تفصیح کنند بگویند یکی از اینها معلوم شد که معجزاتی هم که نقل میکنند از عیسی و بواسطه آن معجزات بنویش را ثابت میکنند محض معلوم نیست و نمی توانست ادعای قطع بر صدورش نمایند چون راوی معجزات همین چهار نفرند که حالشان معلوم شد و از اینها معلوم شد که اگر روایتی داشته باشند از غیر اناجیل چه در باب معجزات عیسی چه در مطلب دیگر نمیتوانست ادعای قطع بر صدورش از عیسی بکنند زیرا که اگر هزار نفر از هزار نفر نقل نمایند بالاخر منتهی میشود بحواریین و ناقل از عیسی یکی از این دوازده نفر میباشد با چند نفر با تمام دوازده نفر بالاخر خبر واحد است زیرا که اتفاقاً بر کذب جائز است عاده و حالشان هم واضح شد که هیچ کدام عدالتاً ثابت نیست فضلاً از عصمتشان بلکه فسقشان ثابت بقول خودشان و از اینها معلوم شد که بنویش عیسی را نمیتوانست ثابت کند از روی معجزات بنحویکه عقلاً نوعاً مطالب خود را برای دیگران ثابت و محقق میکنند و سبانه بهانه و علاوئ از انجیل صریحاً بر مینماید که شرابچنان بلکه داد که خود حضرت عیسی حواریین را همایه نمود و امر نمود که شراب با ایشان بدهند و آخر الامر خودش سبوی شراب را گرفتند بر

دوش



دو شکر کند و تمام را جدا فرماید و این مطلب علاوه بر کمال  
حکم عقل است زیرا که عقل حاکم است که چیزی که عقل را از بل نامید و  
و از خدا غافل کند خدا را شایسته نشد و آنچه نمیکنند مخالف حکم  
حکای بضاری است در این اعصار که طب را کامل نموده اند زیرا  
که قریب با اتفاق دارند بر حقیقت و لازمه این مطلب این است که  
علیه العباد بالله شعورش کمتر از این حکما باشد و اگر بگویند خداوند  
در قرآن بلسان محمد تصدیق همین توبه و انجیل نموده و در این است که  
ز یاد میگویم و الا که کلام در الزام مسلمین نیست بلکه در این است که  
از کتب خودشان بلکه از همین کتاب توبه و انجیل فعلی میتوانند  
بهور و بضاری ثابت کنند که بعینه همین توبه و انجیل با تمام حضرت  
موسی و علیه اینها از نسبت بخدا داده اند و فرموده اند که خدا بر ما  
نازل فرموده بانه و شنیدی که خود یهود در تواریح معبره نوشته اند  
که دو دفعه با سه دفعه مفقود شد و کذا بضاری منقاد در تواریح  
خودشان نوشته اند که بعد از آنکه حضرت علیه را شهید نمودند  
انجیل با سمان بالا رفت و چند روز مفقود بود تا آنکه پوختا نوشت  
و بعد سائرین نوشتند و ثانیاً خداوند که تصدیق فرموده نسبت  
تحریف با ایشان داده و تحریف این است که بعضی که در توبه و انجیل  
فرموده از آنها خارج نموده و بعضی خود داخل کرده اند و بدیهی است  
که عرفاً صادق است که این توبه و انجیل همان است لکن تحریف شد  
چنانچه بالوجدان میبینیم که اگر بجز و انقران باده جزو از چهار مثلاً  
جایی باشد میگویند اهل عرف این قرآن است و کذا ان کتاب مجاز است  
بلکه اگر ان جزو قرآن بسیار غلط داشته باشد با ان احزاء کتاب  
مجاز احادیثی بدان داده اند که باز صادق است قرآن غلط است

و انجیل

با ان کتاب مجاز است لکن غیر معبر و چگونه میشود که بگویند مافی  
الدنیا را خدا تصدیق نموده و حال آنکه بسیار مطالب در قرآن  
خداوند نسبت بنوریه و انجیل داده که در توبه و انجیل حالتیست  
و بسیار مطالب برخلاف آنچه در آنها است صریحاً فرموده حتی صریحاً  
فرموده نسبت بعینه که و ما قتلوا و ما صلبوا و لکن شبه لهم و در  
انجیل متفقاً نوشته که عیسی خبر از قتل خود داد و بعد هم متفقاً  
نوشته اند که او را بردار کشتند و کشتند و اگر بگویند که مشبه  
ایشان شد چنانچه خداوند فرموده میگویم در این انجیل دارد که  
عیسی خبر داده و فرض این است آنچه عیسی فرموده خدا فرموده و بر  
خدا و بر عیسی مشبه نمیشود پس معلوم میشود که قول عیسی نبوده  
و صاحبان انجیل تحت زده اند و این است معنی تحریف علاوه  
و واضح است توبه و انجیل است و انجیل چهار و تصدیق الهی بر ما  
که معقول نیست بر یکی علی التبعین هم نشد بلکه لا علی التبعین  
متمم نیست و هیچ حجتی نیست پس الزام بر مسلمین هم نمیشود پس معلوم  
میشود که اصل توبه و انجیل مفقود شد و این توبه و انجیل را  
بعضی از امت موسی و علیه نوشته اند و بعضی از ان عیسی عبارت است  
از حفظ داشتند و بعضی از ان نقل معنی است و بعضی از ان عدا او  
خطا داخل نمودند که نبوده بعضی هم که بوده با نظر ایشان نبوده با  
عدا ذکر نمودند پس آنچه نوشته اند که نسبت و آنچه هست توبه  
و انجیل است لکن تحریف شد و آنچه در ابقان گفته که محصل اینست  
که آنچه را که میگویند که انجیل با سمان دفعه لایزال این است که خدا  
ظالم باشد و خلقی را عباد بالانسان این نمیشود که کما بیکه حجت او باشد  
بر خلق انرا از میان ایشان بردارند کلا نیست و اهی و بی معنی زیرا که الا



## در مقلد است

۲۲

منقول است بسیار مسلمان که ابتدا کتاب برایشان نازل نفرموده  
و بر فرض صحیح فرستاده بر مثل آدم و نوح و ابراهیم اهل ایمانند  
و ثانیاً بنا بر قول عدلیه که حسن دفع قاتل میباشند و بگوئیم قبیح است  
بر خدا که جنش را بر دفع است در صورتیکه خدا سب شده باشد  
نه خلق و در صورتیکه خلق سب شده باشند یا بدقیق در آن نیست  
چگونه و حال آنکه حجه ناطق بالاتر است از حجه صامت و بسیار است  
از منتهی عجز ظلم عباد حجه مفقود شده علاوه بر سایر عباد  
قبیح است با ظلم بر پیغمبرانش و ظلمی بالاتر میشود که در مقابل ربه  
هو القاهر فوق عباده برزا علی محمد را بردار کشند و تیر باران نهند  
و جسد شرافتمند سکها قرار دهند و این عرض میکنم خدا مت حضرت  
ربنا علا که شاد ربنا علا میباشند چرا این قدر ظلم بر خدا و رب عالی  
میکند و حال آنکه خدا جان خود را از شما مضایقه نموده و تمحل  
ضرر جان شده که شما ظهور فرمایند حال در کج زندان خود اینها  
نموده اند و بچای و در فراق شما اینقدر گریه میکنند که نزدیک است  
گوشه شود که بلکه بقاء شما فائز شود و چند روزی با شما دید کند  
و شما رخصت نمیکند میگوید بسم محبوب المظلوم فی محبوبی الهی  
بدی اعدائک و تتمع حین بین اشقاء خلفک ای رب هذا الهو  
الذی نبتنا الالواح باسمه و نزلنا البیان لثباته و بکت فی کل  
الاحیان لفراقه اذا تراه با الهی و حد بین الذین کفروا با بانک ما  
میکوید با فاطر السموات هذا هو الذی انقضت روحک لنفسه و  
ضر العالمین لظهوره و نادیت الکل باسمه فلما اتی من سماء العظمة و  
الاقتدار ربط علیه ابادی الظلم و النفاق ما میگوید و لکن الناس  
ارادوا اخادنا و لا ونفسک هم العجباء و انتا القدر هم الفقراء

## در مقلد است

۲۵

و انشا لغنی نامیکوید با الهی لا تحزن عما ورد عليك صبر انک انت  
الغفور الرحیم عجل معنی اینکه بنام محبوب خدا که مظلوم است  
برزا احسن علی بها و در تمام سور مناجات ابتدا بنام خود شروع میکند  
چون ربنا علا است میگوید یعنی دوست خود را ای خدا تنها  
دوست دشمنان گرفتار و دشمنی ناله اش را بهین شفاعت خلف  
این بها انکی است که زینت دادی الواح را با اسم او ظاهر مراد  
الواحی است که برای بها نازل میشود چون الواح غیر از بها  
اسمی در آن نیست و نازل نمودی بها برای حجه ثانی او و متصل الاوتار  
کریم میکنی در فراق او چون میبینی تنها در دست دشمنان گرفتار  
محصل اینکه با اینکه اینقدر صدمات بر جان خودند و نزد بیکشدا  
تلف شود بلکه بوصل بها برسد و غریز که جان ندهد متصل  
کریم میکند و این به رحم بها دلش رحم نمی آید تا میگوید با فاطر  
السموات این بها ان کیست که تو جان خود را فدای جان او نمودی  
و قبول نمودی ضرر جان تمام اهل عالم تو بر نهند که بها ظهور نماید  
و ندا نمودی تمام مردم را باسم او همینکه از سماء عظمت و افلاک رفت  
آمد ظاهر مرادش از سماء عظمت شک کند و اندام جدا اش باشد و همینکه فرود  
آمد سعادتمند او شود تا میگوید لکن مردم خواستند تا ترا فرو نهند و ظاهر  
مرادناش وجود بها که تحت الطیفه است بجان مردم افتاده و ایشان را تا در دین  
میکشاند بعد میگوید نه قسم بدات خود نمیشوند تا میگوید با خدا محزون شو که این قدر  
صدمه میبوزند و صبر کن بدوستیکه تو غفور و رحیم هستی حاضر  
اینکه چنانچه من صبر میکنم و در کج زندان ماندم تو هم اینقدر بگریه  
مکن و در فراق من صبر کن پس معلوم میشود از این عبارت که ظلمی که  
بها بر خدا میکند که بچای خدا که عاشق جانش شده و اینقدر خود را



## در مقدمه است

۲۶

ایضا نه انداخته که بلکه بوسیله رسیدن احدی نسبت با احدی  
نکرده الا اینکه بگوید عاجز هستم و نمیتوانم خود را با و برسانم چنانچه  
از عبارت اخیر بر می آید پس میگویم در این صورت اگر خدا هم تلافی  
کنند بجزئی ظلم که برین کتابش باشد با همان چه فجی دارد جزای  
خوبه اگر بدی دهد کسی ظلم است و قبیح نه جزای بدی بدی بلی عتر  
این بود که آنچه از پیش میکند صبر کند و تلافی نکند چنانچه خود  
بها صبر نمود و خدا را هم امر بصبر کرد آف له و لقوله و علی ای لھا  
معلوم شد که این توبه و انجیل عظیم شد پس ابداً حجت نیست که  
خودشان و الزامی نمیتوانند بکنند بر مسلمین که قرآن مصدق  
انها است و بر فرض که مسلم داریم که توبه و انجیل قطعی است  
و مسلم داریم که این دو عبارت در جمله ظهوری دارد در معانی  
انها میگویم واضح است که ظهور با نص صریح معارضه نمیکند و در  
مواضع متعدده همین توبه تصریح شد که پیغمبر بعد از موت  
خدا میفرستند که متابعت موسی نمیکند که بعضی از آنها ظاهر است  
در بشارت بعینه و بعضی ظاهر است در بشارت بحضرت عیسی که ملا  
از استخراج نموده در کتب خود ثبت نموده اند بلکه در ابقان  
صریحاً تصدیق نموده و کذا در انجیل تصریح شد که فار قلیط میباشد  
که ظهور نام دارد در حضرت رسول و در دو موضع انجیل است که  
سوال میکنند از عیسی که خود شما میباید با منتظر دیگری باشیم  
صریحاً فرموده قبل از آنکه من بیایم ایلیا می آید و اموات را اصلاح  
مینماید که معلوم است مراد با حضرت رسول است با علی چون  
مرجع درین حضرت رسول بوده و خود بهما هم در ابقان تصدیق نمود  
بلکه میگوید مرادش با آنکه خود می آیم حضرت رسول است اگر چه

## در مقدمه است

۲۷

این حرف غلط است لکن مقصود این است که در هر دو کتاب صریحاً  
بشارت پیغمبر بعد از داده فضلای التی مقدمه است  
معلوم و بدیهی است که به حجتی احدی از احادیث مطاع بر  
دیگران باشد و دیگران در برابر فرمایشش باشند بلی بعد از آنکه  
بنده ملتفت شد که خدائی و خالق دارد که او را با این اعضاء و  
جوارح خلق فرموده و قوای ظاهریه و باطنیه و نعمهای ظاهریه و  
باطنیه برایش ایجاد نموده که او را تعالی و نعمه الله لا تحصى و اعقابش  
حکم میکند که شکر چنین منعمی واجب است و اول درجات شکر اعقابش  
میباشد و ایتم عقل حاکم است بر اینکه خدا نیکی خالق موجود است  
نیاید بشارت بخود و اگذار نماید بلکه با این قانون برای ایشان  
جعل کند که امر معاش و معادشان منظم باشد که از اصطلاحات  
تکلیفش میگویند و چون همه کس قابل نیستند که بلا واسطه فیض ملوک  
از مبدا فیاض با ایشان برسد لابد با ایشان جنس بشر که نفوس  
مشقرا از او نباشند کبریا بفرستد که تکلیفش را برای سائرین  
بیان نماید که ما فارسی زبانان او را پیغمبر میگوئیم یعنی پیغام او را از  
جانب خدا و عرب او را رسول الله یعنی قاصد و خبر آورنده و تنبی  
میگویند و سائرین هم هر کس بلسان خود که تمام همین معنی را که  
خبر آورنده از جانب خدا باشد بلسان خود میگویند و چون اطاعت  
او بعد از آنکه معلوم شد که از جانب خدا است اطاعت خداست  
و هر کس که این رسول فرموده که اطاعتش نمایند چه در حال حیات  
چه بعد از حیات که او را جانشین و خلیفه و وصی و امامش میخوانیم  
او هم اطاعتش واجب است چون اطاعت او اطاعت رسول است و  
اطاعت رسول اطاعت خدا است و اما اگر کسی مدعی این مراتب

پیغمبر  
صالح



نبوده باشد و لو مدعی محدوثت که علماء تمام ملل نسب بعوام این  
ادعای دارند با ادعای ثابت با مظهریت که تمام رؤساء طریقت  
وصوفیه تمام مذاهب و ملل این ادعا را دارند عقلا واجب نیست  
اطاعتشان و نمی توانند دلیل عقلی اطاعتشان را بر خلق واجب نمایند  
مگر اینکه بدلیل نقلی عموماً و خصوصاً حقاً او باطلاً نیابت خود را  
از صاحب شرع خود ثابت کنند که در این صورت اطاعتشان بدین  
انچه معین نمودند که ثابت میباشند واجب چنانچه علماء  
اسلام چه علماء شریعت چه علماء طریقت که ادعای نیابت از  
صاحب شرع خود می نمایند در انچه ادعا می نمایند بدلیل نقلی از  
صاحب شرع متمسکند حال با کمال ادب عرض میکنم جناب سید اب  
و جناب میرزا حسنعلی بجا چه مرحله از این مراتب را ادعا دارند  
اگر مقام ربوبیت و الوهیت را ادعا دارند که زهی سفاقت ایشان  
و سفاقت کسیکه از ایشان قبول نماید و یقین است که باب چنین  
ادعای هرگز نگردد لکن از عبارت فرزند صریحاً برمی آید که بابت این  
مرحله را برای باید بنمایانند میگوید بعد از این سوال ما هذا  
لفظه مقامشان مقام ربوبیت منصوصه در قرآن و یوم ظهور  
مبارکش یوم الله الموعود نه کل الأدیان و مقام ربوبیت مقام  
اصالت نه نیابت و رتبه شاریعت است نه تابعیت و فی الحقیقه همین  
عبارت از برای شخص عاقل گناهیست و اگر مقام نبوت و رسالت  
و پیغمبری را ادعا میکند که معلوم است که این ادعا را خودشان  
نگردند و اسمش را هم بخود ندادند و ناچار کسی ندید و نشنید  
که در یک کتابی بالوحی نوشته باشند یا برای حدی گفته باشند که  
ما رسول خدا و پیغمبر خدا میباشیم و احدی هم از نا بعینشان نمیگوید

میرزا علی محمد رسول الله یا میرزا حسنعلی رسول الله بلکه همین  
کلیا بکافی صریحاً در همین فرایند میگوید نه نبی هستند و نه وصی نبی  
و نه ادعایش نمودند و بر فرض که چنین ادعای داشتند میگویم اولاً  
اغراء بجهل است و اغراء از این بالا نمیباشد که کبر خدا بوی  
خلق بفرستند و نگویند که ما خدا فرستاده و من رسول اویم بلکه  
از خود نفی کنند و بگویند رسول و پیغمبر نیستیم لکن کتاب و احکام از  
حایت خدا آورده ایم که بلکه علاوه بر اغراء بجهل منافض است و  
ثانیاً سوال میکنم ابامحمد بن عبدالله و رسول خدا و برحق میدانند  
بانه اگر رسول خدا میدانند که بعد از آنکه از انحضرت با الفاظ صحیح  
بلکه لثاماً بالضرر محقق است که پیغمبر بعد از انحضرت نباید بگویند  
که میتوان ادعای رسالت کند و تاویل رکبیکه در انجا برای  
خاتم النبیین در قرآن میکند که محصلش اینست که چون تمام انبیا مظهر  
خدا میباشند و بمنزله یک جسد و یک روحند پس هر مظهر را گویند  
و خاتم و اخرند جوابش مفصلاً خواهد آمد و محصلش اینست که خاتم غیر  
اخر است و لفظ خاتم بر خدا غلط است استماعش چنانچه بدینست  
و آخرت بر غیر خدا غلط است الا حجاز و کدنا و پل رکبیکه در همین  
کتاب برای لایقی میکند میگوید که مفصلاً با جواب ذکر خواهد شد  
و محصل توجیه و تاویل آن اینست که نبی و بنی اسرائیل اصطلاح شده  
بود برای کسیکه در خواب باوالهام میشد و بره پای صادق مطاع  
برایش مکشوف میشد حضرت رسول چنین انبیاء را از بعد خود نفی  
نمود و محصل جواب اینست که اولاً کذب محض است ثانیاً اصطلاح بنی اسرائیل  
شده بود کذب محض است ثالثاً اصطلاح انها حضرت با قوم خود  
صحبت میداد غلط است و اغراء بجهل است را بغار و پای صادق



## در مقداست

۳۰

مختص با نبی است و سراسر اهل نبوت و خاتم النبیین و بای صادقه تمام شد  
سادسا بای خود حضرت رسول و مثل آنها باشد که در دو یا  
الهام با و شوند در بیداری چون بعدی فرمود و این غلط و کفر  
الی غیر ذلک که جای تفصیل نیست علاوه معلوم شد که حقیقت  
لیست مطلب حضرت برای مردم مکتوف داشته که جای شبهه برای  
احدی باقی نگذاشته و از اینجا معلوم شد که مسلمین که اقرار بر مالک  
حضرت محمد و دارند نمیتواند کوشش سخن مدعی نبوت بدهند و لو  
هزار خوارق حادث از او بروز نماید زیرا که تا احتمال صدق مدعی  
در ادعایش نداشته باشد نباید کوشش بکنند و سوال از  
دلیلش کند بلکه سوال از دلیل مدعی نبوت فی الحقیقه تکنیب نبوت  
حضرت رسول و لذا علماء مسلمین از تمام مذاهب فوراً حکم قتل  
مدعی نبوت و مصدقشان را میدهند و باب و بها که ادعای نبوت  
نموده اند صراحتاً خوف القتل بود مسلماً و اگر چنانچه ادعای باب  
و بها ادعای وصایت و خلافت حضرت رسول بود چنانچه ظاهر  
ادعای قائمیت منصوصه از حضرت رسول این است و باب هم غیر  
از این ادعا نداشت که منافات با شریعت و جعل احکام است بلکه  
بیمه همین مطلب که جعل احکام نمود در بیان و اگر میکنند که خلیفه  
حضرت رسول بوده بایست بگویند این احکام بدعت است لذا لابد  
شد که کسی نیست نبوت کاهی بویست با و دادند و کذا برزاجیست  
بها مقلد تراشید معلوم و بدیهی است که هر کس که غیر  
را ارشاد بکاری میخواهد بکند باید بیان فائده ان عمل اینها را و اگر  
فائده عقلانی در آن عمل را نداده عقله سوال از دلیل و مدرک آن  
میکند و اگر دلیل صحیح بیان نمود اقدام بر آن عمل میکند و الا هیچ عالم

کوش

## در مقداست

۳۱

کوش بکنش نمیدهد و مدعی بدکارهای جزئی و نهانی مثلاً دلالی اگر  
برای قاجاری بگوید فلان جنی را بخرید و بفروشید بچین اگر بیان  
فائده کلی نکند با مدرک صحیح بگوید عاقل کوش بکنش نمیدهد  
مثل اینکه بگوید برای نا جر که اگر این جنس تو سالها برسد را بخواهین  
قبضت که در اینجا خریدن فروش میرود و پس دلالی و کرايه و سایر محاسبات  
ضرر میکند بدیهی است که عقلاً دلال را مصحکمه میکنند بلکه اگر کسی  
کوش بکنش دهد و اقدام کند او را هم از جهاتین مبتما رند حاصل  
این است که شخص عاقل اقدام بر کاریکه احتمال نفع ندارد و احتمال ضرر  
دارد هرگز نمیکند فضلاً از اینکه قطع بر ضرر از تمام جهات داشته  
باشد پس کسیکه ادعای نبوت عامه میکند و میگوید بایست مردم  
اطاعت من کنند و اختیار مال و جان و عیال و اولاد همگی را دارم  
و بایست بمن واکدار نمایند بایست بک فائده بزرگی بیان نماید که  
جان و مال دارد در جنبان کوچک باشد چنانچه انبیاء تماماً با بر  
مردم بدلیل عقل ثابت میشوند که و رای این عالم فائده عالم با و  
که بایست هر کسی که بر عمل خود میبندد از خبر اختیار و ان شتر فترا  
و اوصاف عالم آخرت را بنحوی ذکر میکنند که اگر کسی تمام دنیا را  
مالک باشد و تمام را بدهد و جان و اولاد خود را بدهد در جنبان  
بسیار کم است پس اگر شخصی ادعای نبوت کند و منکر عالمی دیگر و رای  
این عالم شود بگوید تمام اهل عالم باید به او اطاعت من باشند و  
جان و مال و اولاد خود را در راه من صرف کنند و اگر کوش برایش  
اختیار خود را که بتو دادیم فائده ان چیست با و رای این عالم عالمی است  
که فائده صحتی بریم بگوید نه بلکه هر کس مرتباً و مدعی باشد همیشه  
مرد فنا میشود چه مسلم باشد چه کافر چه عابد باشد چه فاسق چه عالم

باشد



## در مقلد هراست

۳۲

باشد چه مظلوم چه در راه من گشته شود چه مرا بکشد و اگر بگویم  
در این دنیا نفی برای من دارد اگر بنوا بمانم بگویم نه نه غرض  
میشوی نه دولت مند میشوی نه عمرت طولانی میشود بلکه شاید  
ذلیلتر و فقیرتر شوی و اگر گوئی پس بفرست چیست برای تو و بر آن  
گویدا تا برای تو هیچ الا ضرر و آتایی من پس غرضت و دولت مند  
شو صاحب قوت و قدرت و خانها محالی و اثاث البیت بنکو و غلام  
و کنیزهای ماه رو و غیره لکن از اسباب بخت پس در این صورت با هیچ  
عاقلی کوش بفرست چنین کسی میدهد لا والله فضلا آنکه اقدام بر  
جان و مال نماید حال عرض میکنم سید باب که ادعا نمود و جماعته  
از طلاب سید رشتی قصد نفس نمودند مثل ملا حسین و سید محمد  
ملا صادق و ملا عبدالحق چون غیر از ادعای بابا لقائم و سفارت  
انحضرت ادعای نزد انها نمود حتی ادعای قائمیت چنانچه صریح شرح  
کوثر است که برای سید بچه نوشت که غفریب بعضی عباد را بشناس  
میشود بلکه در آن کتاب لعنت میکند کسی را که ادعای ربوبیت یا نبوت  
یا قائمیت کند و کذا لعنت میکند کسرا که او را نسبت باین دعاوی  
بدهد و اما حضرت ربا علا که سید باب را پیغمبر و مبشر خود پنداشته  
و ادعای الوهیت و خالقیت ما فی الامکان نمود و همه کس را بتد خود  
دانسته حتی سید باب بلکه خدای سید باب که بیان را نازل نموده  
و البته بدیخه دارا است حتی جانش از آقا است و نبات مضایقه  
کند چنانچه خدا هم مضایقه نمود بنص خودش مع ذلک بک فاند از  
جزئی برای مؤمنین بخودش بیان نمود و صریحا عالم آخرت را  
دو ذرخ را منکر شد قیامت که تمام میثون بلکه بت پرستها قائل شدند  
صریحا منکر شد و از موهوم باد میکند حتی نسبت خرافات و عقول

و عدم

## در مقلد هراست

۳۳

و عدم شعور بقا تلین قیامت میدهد و موت و جنت و بعث و  
نشر و حساب و میزان و بهشت و دوزخ و صراط را تا و بل میکند  
بنا و بلا تکه بصلحت به التکلی میگوید در صفحه (۱۱۶) ابقان و علماء  
ظاهر این به از علامت قیامت موهوم که خود تعقل ننموده اند  
گفته اند انتهای این در صفحه (۱۱۷) نوشته باری اکثر علما چون این  
ابا ترا ادراک ننمودند لهذا جمیع را بقیامت موهوم مرجع گشت  
نفسر مینا پند انتهای این در صفحه ابقان مینویسد و مقصود از  
و جنت که در کتب مذکور است کفر و ایمان است و از عدم ادراک  
این معنی است که قائم ناس در هر ظهوری اعراض نموده و بنسب  
هدایت مهتگ نشاند انتهای این در صفحه (۱۱۸) مینویسد لهذا هر  
کس باین انوائ مضینه و شومس لایحه در هر ظهوری موفق و فائز شد  
او ببقاء الله فائز و در مدینه جنت ابدیه باقیه دارد و این لقیا  
مبشر نشود از برای احدی الا در قیامت که قیام نصر الله است  
بظهور کلیه خود و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و  
مذکور است و جمیع بشارات داده شده اند تا بحال که ملاحظه فرمایند  
که ایا بومی از این غریبه و بزرگوار و معظم تر تصور میشود که  
انسان چنین روزی را از دست ندهد و از فیوضات این یوم که  
بمثابه این نیکان از قبل رحمت در جریان است خود را محروم نماید  
و بعد از آنکه تمام دلیل مدلل شد که بومی از این یوم و امری است  
از این امر چگونه میشود انسان بحرف متوهمین و ظالمین چنین  
فضل اکبر را بوس کرد و تا مینویسد ای برادر معنی قیامت را  
ادراک نما و کوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر  
قدری بجایم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهد که بومی از این

یوم



## در مقلد است

۳۴

یوم اعظم و قیامت اکیبر از این قیامت منصور نیست و بک عمل  
 دران یوم مقابلت با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر الله  
 از این محد بد زیرا که مقلد است این یوم از جزای محدود و  
 این هم الرعاع چون معنی قیامت را و لقاء الهی را ادراک ننمود  
 لهذا از فیضان بکلی محجوب ماندند انتمی و در دلائل العرفان  
 ملا حیدر علی سوال و جواب از میرزا حسینعلی نقل مینماید که  
 سوال از مسلمان است و جواب از خودش میگوید هل انت  
 الشافعی بل مضت و مظهر البينات هل القيمة قامت بل القیوة  
 بملکوت الایات بقول الشافعی هل تفیض فی الصور قل بلی و سلطان  
 الظهور قال بن الجنة و النار قل الایة و الایة و الاخری شک  
 بالیها المشرک المذنب انتمی بالفاظها یعنی سوال کرده اند ایا  
 ساعت آمد جواب میدهد بلکه گذشته قسم بظاهر کنند بنبی  
 ایا قیامت برپا شد بلی برپا شد قسم بملکوت الایات میگوید ناقد  
 ایا دمی شد در صورت بکوبی قسم لبطلان ظهور گفت کجاست  
 بحث و دوزخ بگو بحث لقای من است و جهنم نفس خودت  
 ای مشرک شکال خود جناب حیدر قبل علی که همیشه با مرتب  
 علاصه و جرج قلم الهی می شنید و مسلم است که آنچه نوشته  
 بکوش خود از جرج قلم الهی شنید میگوید در دلائل خود در صفحه  
 (۱۱۷) بعد از آنکه قیامت و حشر و نشر و حجت و نازل و انفس  
 بظهور و نبی علانوده و علامت کرده علماء اعلام را در بابین  
 باین لفظ که چرا علماء اعلام از ظاهرش بیرون میروند و بیهوش  
 تعبیر میکنند که عرفاء و حکماء و عقلاء ایشانرا انکار دارند و اینها  
 در صفحه (۱۲۳) نوشته از اعیاد مبارکه بزرگ اسلام یوم مبعث

## در مقلد است

۳۵

یعنی یوم مبعث حضرت خاتم الانبیاء بنیوت مبعوث شد اصل مبعث  
 در این عالم بوده حال چه شد که بیهوشی تعبیر شد انتمی اینها در  
 تعبیر این شریفه و نفی فی الصور فصق من فی السموات و الارض  
 الا من شاء الله ثم نفی فی آخری فاذا هم قیام بنظرون و اشرقت  
 الارض بنور ربها و وضع الکتاب و جن بالنبیین و الشهداء  
 و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون و وفیت کل نفس ما عملت و  
 هو اعلم بما تفعلون و سبق الذین کفروا الی جهنم من اهل الخ که  
 معنی ظاهرش بنا بر تعبیر مفسرین این است پس دمی شد میشود  
 در صورت و هلاک میشوند آنها که در اسمانها و زمین میباشند  
 مگر کسانی که خدا خواسته که ظاهر امراد چهار ملک باشند پس  
 دمی شد میشود در صورت مرثی آخری پس ناگاه تمام مردگان زند  
 میشوند در حالیکه نظر میکنند و روشن میشود زمین از نور  
 پروردگار و گذاشته میشود کتابهای اعمال ایشان و پیغمبران و  
 شهیدان را می آورند و حکم کرده میشود بین ایشان بحق و بکفر  
 ظلم کرده میشوند و هر کس هر چه عمل کرده تمام جزایش باو میرسد  
 و خدا عالم است آنچه کرده اند و کفار را بهرینند در جهنم الا آخر  
 میگوید ملا حیدر علی دمی شد در صورت و منصق شدند کسانی که  
 در اسمانها و زمین میباشند مگر کسانی که خدا خواسته خبر از ظهور  
 اول که باب الله و باب یقین الله و ذکر الله و نقطة اولی باشد  
 فرموده که ندایش عالم و امم را فرا گرفته و بشارتش را بظهور  
 اعظم من فی البلاد دانستند و مؤمنین بظهورش مکرر معذرت  
 که من شاء الله فرموده کل ملهوش و مجذوب و منصق بودند  
 چنانچه از اخلاقشان و احوالشان ظاهر و باهر بود که عاشق



و مجذوب بودند پس در میان شد در صورتی آخری پس در  
 انوقت برخاستند یعنی منصفین در حالیکه نظر میکردند  
 از ظهور مبارک اعظم خبر فرموده که منصفین بکمال هوش و  
 کوشش و دانش و پیش و احسن و اجمل اعمال و الهی اقوال نظر  
 از نفوی و انقطاع ظاهر و مزین و منور شدند و روشن شد  
 از بین از نور پروردگارش انبی و این تفسیر حضرت بهاء  
 ایقان نازل فرموده اند لکن این و ذائقه فی الصور و تفسیر  
 حضرت رسول ص نموده و طعن زده بر علماء اعلام که گفته اند  
 مستقبل محقق الوقوع بمنزله ماضی است و کذا هرگاه اذابر  
 ریاضی بپروانند و مراد صور اسرافیل گرفته و حال آنکه  
 صریح است در ندای حضرت رسول ص و آیه بوم یفخ فی الصور  
 تفسیر ندای سید باب کرده حیدر قبل علی دید که بنا بر این  
 صور بر حلقوم بهاء که پارس شد از بیکه انا ربکم الا علی باقی انا  
 الله از آن بیرون آمد اسمش در قرآن برده شد لذا باین طریق  
 که شنیدی تفسیر نمود و حاصلش آنکه حضرت رباً علایحین  
 نزول این باب است و لا یعقل بودند و نفهمیدند چه میشود  
 و غلط فرمودند که طعن بر علماء زدند و تفسیر ندای حضرت  
 رسول ص نمود بلکه اول مراد ندای باب است و صور تلافی مراد  
 حلقوم مبارک خود شار است و ابی چنین نازل شد ایشان  
 چو رست بودند نفهمیدند لکن من چون با مر خود حضرت رب  
 اعلام کوش بجرح قلم الهی میدادم شنیدم که چنین نازل شد  
 بهاء نفهمید و بنا بر غرض بهاء که امر میفرمایند که با حیدر قبل علی  
 کوش بصره قلم الهی به برای بر است که هر وقت مستی و تلفظ

در این تفسیر حضرت بهاء  
 ایقان نازل فرموده اند  
 لکن این و ذائقه فی الصور  
 و تفسیر حضرت رسول  
 ص نموده و طعن زده بر  
 علماء اعلام که گفته اند  
 مستقبل محقق الوقوع  
 بمنزله ماضی است و کذا  
 هرگاه اذابر ریاضی  
 بپروانند و مراد صور  
 اسرافیل گرفته و حال  
 آنکه صریح است در  
 ندای حضرت رسول  
 ص و آیه بوم یفخ فی  
 الصور تفسیر ندای  
 سید باب کرده حیدر  
 قبل علی دید که بنا  
 بر این صور بر حلقوم  
 بهاء که پارس شد از  
 بیکه انا ربکم الا علی  
 باقی انا الله از آن  
 بیرون آمد اسمش در  
 قرآن برده شد لذا  
 باین طریق که شنیدی  
 تفسیر نمود و حاصلش  
 آنکه حضرت رباً  
 علایحین نزول این باب  
 است و لا یعقل بودند  
 و نفهمیدند چه  
 میشود و غلط  
 فرمودند که طعن بر  
 علماء زدند و تفسیر  
 ندای حضرت رسول  
 ص نمود بلکه اول  
 مراد ندای باب است  
 و صور تلافی مراد  
 حلقوم مبارک خود  
 شار است و ابی چنین  
 نازل شد ایشان  
 چو رست بودند  
 نفهمیدند لکن من  
 چون با مر خود  
 حضرت رب اعلام  
 کوش بجرح قلم  
 الهی میدادم  
 شنیدم که چنین  
 نازل شد بهاء  
 نفهمید و بنا  
 بر غرض بهاء  
 که امر میفرمایند  
 که با حیدر قبل  
 علی کوش بصره  
 قلم الهی به  
 برای بر است  
 که هر وقت  
 مستی و تلفظ

شود و دروغهای ایشان را پرداخت نماید و آقاچه قدر بابت از  
 به حیا باشد که محال نکشد این منظر را بنویسد و همه کس را حق  
 داند و کمان کند که احدی شعور ندارد کاش صاحب یقین را خدا  
 و رب اعلا نمیدانستند و کتابش را کتاب صافی نمیدانستند یا چنان  
 نمینمودند که همه کس ببینند بالا اقل صریحاً بدش نمینمودند بلکه  
 توجیه و لو توجیه یکیک باشد نمینمودند صدق الله العلی العظم  
 صم بکم عی فهم لا یعقلون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی  
 ابصارهم غشاوة غرض از تطویل اینک معلوم شود که بهاء  
 بهائیه عالمی و دای این عالم قابل نیستند و قیامت و خسر و غیر  
 و حساب و صراط و بحث و دروغ را صریحاً منکرند و فائز  
 نتیجه ایمان با ایشان فقط فائز شدن بقاء بهاء است و عدم  
 ایمان بوی سوختن باقی فراق است و فائز دیگری ندارد  
 و اگر بگوئی بقاء می شاکه فائز شدم غنی تر بشوم میگویند بلکه  
 فقیر تر بشوی اگر بگوئی عزیز تر بشوم گویند نه بلکه ذلیل تر  
 بشوی اگر بگوئی عمر مرد را از تر بشود مزاجم صحیح تر میشود گویند  
 اگر بگوئی بعد از مردن فائز برایم دارد گویند نه اگر گوئی پس  
 نتیجه ایمان آوردن توجیه است برای من و برای تو گویند اما برای  
 من این است که شما مالهای خود را بمن میدهند من صاحب ثروت  
 و عزت بشوم و اسباب عیش برایم آماده شود بعد هم برای اولاد  
 آماده میشود و اما برای تو این است که باقی فراقم نمیشوئی که  
 بدتر است از آتش و اگر بگوئی تمام اهل عالم که بتو ایمان ندارند  
 تمام شاد و فرحناک و غنی و عزیز و عیش و زندگان ایشان بخیر و  
 نیکوتر پس این چه فائز است که نمینهند بگویند نفهمیدن از جهلشان



## ذکر ابو الفضل مدغای بهار

۳۱

و عدم محبت بر است و اگر محبت داشتند بمن دعا شوق عالم بودند  
 آنکه اسوده نبودند با دین صورت هیچ عالمی بلکه هیچ سببی  
 کوش بخت چنین که مدد خدا و الله بلکه اگر جوان باشد بابت  
 کوش دهد صد و الله العلی العظیم ان هم الا کالانعام بل هم  
 اضل سبیلا پس از این مقدمات بدیهه واضح و شکار شد که  
 ابتدا قابل سوال و جواب نیستند بلکه قابل آنکه کسی کوش بختان  
 دهد و ادعا بشازا بفرماید نیستند و اگر کسی بدهد علاو که کاش  
 یا منافق باشد که است اندر عقله غلام خارج است و بجز سبب قاطع  
 جوابی ندارد لکن از آنجا بیکد این عوام کالانعام باین کلمات غیر  
 نیک از حنظل کول میخواند و ابتدا ملغف معنی نمیشوند و با الطبع تابع  
 جمل و هوای نفس میباشد و خناس جی و انی متصل و سوسه  
 میکند در سینه هایشان لهذا بر علماء است کشف حقیقت لایمک  
 مر هیکل عربی و بجهی من خج عربی پس بر سبیل اجمال اش  
 بمفاسد های کلماتشان بشود پس عرض میکنم ابو الفضل کتاب خود  
 بر دو مقاله قرار داده مقاله اولی در بیان مقصود و مدغای اهل  
 بهار و ادله مثبتیه این ادعا و در بیان مدغای اهل بهار میگوید عقید  
 اهل بهار این است که جمیع صحف الهیه و کتب سماویة که در عالم موجود  
 بر این بشارات ناطق و منقوش است که در آخر الزمان در نور اعظم  
 طلوع مینماید که بواسطه آن در نور جهالت مردم تمام میشود در  
 دو بوم عظیم که بواسطه آنها اختلافت دینیه و مدیه از عالم  
 قابل بشود و همان بر کلمه واحد و درین واحد استقرار باید و در  
 توره مقدس از این دو بوم بوم الرب بوم الله و از این دو ظهور  
 نزول ایلیای نبی یعنی الیاس و ظهور انه تعبیر شد و در انجیل جلیل

## ذکر ابو الفضل مدغای بهار

۳۲

بوم الرب و بوم الملکوت و از این دو ظهور بر جعت بجهی و  
 نزول عیسی از سماء تعبیر یافته و در قرآن مجید بوم الرب و  
 بوم القیمة و بوم الجزاء و بوم الحشر و بوم البعث تعبیر شده  
 و در احادیث نبویه که مبین بابت قرآنی است از ظهور اول ظهور  
 مهدی و از ظهور ثانی نزول روح الله و در احادیث ایشان مد  
 از ظهور اول ظهور قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معبر گشته  
 و بعد از بیان اجمالی از تاریخ باب و بهار میگوید ظهور باب و  
 ظهور بهار و ظهور پست که جمیع انبیایان بشارت داده اند و در  
 کمال صراحت در کتب سماویة ثبت فرموده اند و چون اصلاح  
 عالم و وفاق امم منوط باین دو ظهور بود عهد انرا موزعاً و عیناً  
 در کتب ثبت و اخذ نموده اند و با اصطلاح اهل اسلام که اکنون  
 روی کلام بایشان است ظهور اول ظهور قائم موعود و ظهور ثانی  
 ظهور حسینی بسان اهل تسبیح و ظهور مهدی و نزول روح الله  
 با اصطلاح اهل تسبیح میباشد انهای ملخصاً ذکر این چهار ظهور  
 بجذف مکررات واضح خارج از بحث است میگویم محصل صریح عبا  
 این است که در کتب سماویة و الشیه انبیاء و مرسلین و اوصیاء  
 ایشان هر کجا اسم الله یا الله یا رب بلغانهم برده شد مراد این دو  
 نقران باب و بهار میباشد و هر کجا بشارت از آمدن شخصی با ظهور  
 شخصی داده اند مراد این دو نفر با احدهما است و هر کجا خبر از آمدن  
 روزی بزرگی داده شد مراد بوم ظهور این دو نفر میباشد و اگر خبر  
 باب یا بهار خلاف این عقیده سخنی گفته اند مثل آنکه سید باب نفی  
 و بویست و نبوت و امامت از خود نموده و بها که نفی نبوت و امامت  
 از خود نموده و بشاراتهای توره و انجیل و زبور و غیره را بشارت

بلفظ است  
 م



## مقاله اول

۴۰

از عیسی با محمد کفره دروغ گفته اند و تهمیده اند بامت بود  
و مرجع لا بشعر گفته اند هذا محصل کلامه و به اول بدیهی است  
که اشخاصیکه اعتقاد بحقیقت شخصی دارند بایست ملاحظه نمایند  
که خود آن شخص چه ادعائی دارد و از کلام خود مدعی ادعائی  
اودان نمید و بعد که فهمید نظر در دلیل نماید و اعتقاد بحقیقتش  
نماید بلکه کسیکه میخواهد حقیقت کسرا ثابت نماید بقواعد علمیه  
اول ادعایش را صریحا از کلام خود مدعی بیان نماید بعد دلیل  
بر طبق مدعایش اقامه کند پس مثل کلیا بکافیه و حیدر علی و غیرها  
بایست اول ادعای باب و بهار از کلام خودشان بگویند بعد  
دلیل ذکر کنند پس ذکر عقیدت بهائیه خارج از قانون قواعد علمیه  
چنانچه واضح است و ثانیاً گفت در آخر الزمان دو نفر اعظم الخ  
میکویم مراد از آخر الزمان چیست اگر مراد با و اخرون و قریب بقیانه  
کبری است که بنی نوع انسان بلکه تمام مخلوقات خدا هلاک  
میشوند و بعد زنده میشوند که نه بهائیه و نه بهائیه اعتقاد بان  
دارند چنانچه معلوم شد و بر فرض اینکه اعتقاد داشته باشند  
از کجا معلوم شد که این اعصار قریب بقیامت است و حال آنکه  
صریح بیاری است که ظهورات کثیره خواهد شد و اگر مراد زمان  
پیغمبر آخری است که خدا بسوی خلق مبعوث نموده که انرا هم  
ایشان اعتقاد ندارند لکن مطلب ما ثابت میشود و اگر مراد او  
آخر زمان پیغمبر گذشت و قریب مبعوث شدن پیغمبر بعد است که  
ناصح شریعت او باشد که بعد از آدم قریب مبعوث شدن نوح  
صادق است که آخر الزمان است و همچنین قریب مبعوث شدن حضرت  
ابراهیم صادق است که آخر الزمان است و هکذا پس بشارت صحف

جو کفره  
و کفره

## در رد دعای بهائیه

۴۱

و نوح و ابراهیم و توبه موسی و انجیل عیسی بر این عصر معنی  
ندارد علاه در زمانیکه پیغمبر بعد ظهور میکند صادق نیست که  
آخر الزمان پیغمبر قبل است بلکه اول زمان این پیغمبر است کمالا  
بحق و ثانیاً گفت دو نفر اعظم اگر مرادشان بنسبت این دو نفر با هم  
طلوع میکنند چنانچه ظاهر عبارت است مفاد اخبار مکه ذکر میکند  
بلکه کلیه اخبار منقول که ذکر قاتم و عیسی در آنها شده که این  
مطلب بالوجدان نسبت بیاب و بهائیه خلافست زیرا که بالافت  
ادعای بهائیه بعد از قتل باب بود چندی سال پس این بشارت  
ربطی بیاب و بهائیه دارد و اگر مرادش این است که دو شارح عقید  
بیکدیگر ظهور میکنند و لو فاصله باشد که این مطلب علاوه  
که مخالف اخبار و اجماع مسلمین است مخالف صریح بیاری است  
در مواضع عدیده که ظهورات عدیده مالا نهائیه نه بعد از خود  
فائدت بلکه اگر اخبار رجعت نظر اود انهم چهارده ظهور یابد  
نگوید نه دو ظهور و یا بجا گفت جهالت مردم تمام میشود میگویم  
جهالت کی تمام شد غیر از جناب شما که از برکت بهائیه با این ادعا  
فضل قوای محوسه شما از کار افتاده فضلا از قوای مدبره و الا  
نمیکفت اختلافات دینیه و مذاهبه ذائل شود جهان بر دین واحد  
استقرار یابد و بحالت نکشت که این را گوید و حال آنکه هر کس هر  
مذهبی و ملت داشته دارد غایب الا مر بعد مدعی بهائیه شده اند  
که الله الحمد هنوز رجعت ندارند که مراجعاً بگویند ما بانی و بهائیه  
هستیم و خامسا گفت در توبه نبی اول ایلها از سما و ظهور الله  
تعبیر یافته میگویم کاش توبه فارسی و انجیل فارسی را خوانند  
بود حال که عبرانی و سریانی نمیدانست و این نسبت نمیداد حکایت



نزول ابلیا در کتاب ملاکت که میگویند یکی از انبیاء نبی است  
است نه در تورات و در انجیل دارد که حضرت عیسی بکد فعه بر  
حوارین و دفته دیگر برای رسول حضرت عیسی که در حبس  
بود و پیغام داد بحضرت عیسی که منتظر کسی دیگر باشم بانه عیسی  
فرمود که قبل از آنکه من از آسمان بیایم ابلیا میاید و کارها را  
اصلاح میکند که واضح است که مرادش از ابلیا حضرت رسول  
میباشد یا مرادش علی است چنانچه در اخبار تفسیر بعلی شد  
و یهود و نصاری هم نتوانستند انکار کنند و علی چون مرتجع در  
مجدت بود فرمود علی میاید بلی در ابقان دت اعلا یجهه اینکه  
باب تاویل مفتوح نماید میگوید در نا جیل متفقا نقل شد که عیسی  
ظهور الله را بشارت از خود گرفته و ظهور ابلیا یعنی الیاس را  
از ساقی ظهور عیسی کرده و حال آنکه نه ابلیا در انجیل معنی  
الیاس نموده و نه داند که از آسمان نازل بشود و نه تفسیر عیسی  
نموده و بر فرض که باشد چه بطی باب و بهادارد مگر اینکه بگوید  
بهانغمهد و غلط کرده که این مزخرفات را گفته زیرا شبیه است  
بقول امر که گفت حسن و خیر و خیران مخاویه هستند  
سادسا گفت در نا جیل ظهور اول یعنی سید باب بر جبهه یحیی  
ظهور ثانی یعنی بهانزول خود عیسی از سما تفسیر شد میگویم معلوم  
که اسمی از رجعت عیسی در نا جیل نیست اگر سرانگیشتگی میسر  
اما جیل فارسی زباد است بلی ظهور فار قلیط در موضعی و ابلیا در  
دو موضع و نزول خود از آسمان بشارت داده و در ابقان رجعا  
بالغیب همه را بیک تفسیر نموده و بشارت بحضرت محمد ص پنداشته  
اگر است گفته که چه ربطی بشارت باب و بهادارد و اگر دروغ گفته

چنانچه در نزول عیسی از آسمان که تفسیر حضرت رسول نموده  
در دوع گفته که چگونه دت با علا است الا اینکه بگوید چنانچه  
این ابلیا هم مست و لا یعقل بوده و مرجعش لا بشعر مزخرفی  
گفته چنانچه سابقا هم گفت و من صریح و قش قش قلم الهی شد  
که عیسی موعود بها هستند و بجای بشارت دهند با نشان  
سیدنا علی محمد باب لکن ایشان بے اذن دت با علا گوش بصیر قلم  
الهی دارند و قبول نیست چون در الواح غیر از حد و قلم علی  
که اذن داده کسی دیگر را اذن نداد سابقا گفت در قران مجید  
یوم الرب و یوم القیمه الخ میگویم یوم الجزاء و یوم النشور و یوم  
الحساب بجه نخواست و بل میکند یوم قیام میرزا علی محمد باب را  
که را جزاء دادند و حساب باز که کشیدند و مجازحه معنی است  
جزا و حساب و حشر و نشر و امثالها و ثامنا گفت در احادیث  
نبویه ظهور اول بظهور مهدی و ظهور ثانی بظهور عیسی تفسیر  
شد و اینرا اصطلاح اهل تشن گرفت و در احادیث آمده  
از ظهور اول ظهور قائم و از ثانی رجعت حسن تفسیر شد  
و اینرا اصطلاح شیعه گرفت میگویم بر واضح است که در اخبار  
نبویه و ائمه هدی از طرق سنی و شیعه کاهی تفسیر بقائم فرموده  
کاهی بمهدی که در اخر الزمان ظهور میفرماید و بخوبی فرموده اند  
که مسلم عندا فریقین شد که این دو یکی است و کذا نزول عیسی  
انهم در اخبار نبویه و ائمه از طرق شیعه و سنی وارد شد و اختصا  
با اهل تشن ندارد لکن مدعی روایت ندارد که عیسی ظهور می دارد  
بعد از مهدی بلکه در اخبار فریقین که عیسی نازل بشود عقب  
سر مهدی نماند و معنی اینکه اقتدا میکنند با سن که متنا



# در ذکر دعای بیهائیه

۴۴

میکنند و تابع ظهوری در مقابل مینوع ندارد پس تخصیص با اهل  
تشن غلط است و ظهورش غلط تربی و جهت حضرت حسین بلکه  
سائر ائمه بلکه خود حضرت رسول و بطریق شعبه از ائمه هدی  
و سید که اهل تشن قائل نیستند و ان اخبار صریح است بر آنکه  
تخصیص جهت میفرمایند که قابل تاویل نیست و بها که تاویل نمود  
تر و حضرت عیسی را از اسمان بفرود آمدن شخصی از اسمان بطن  
مادرش و مدعی شود که عیسی است و جهت حسن را هم بتخصیص  
لوقر خود پیوسته می آید که صریح روا باشد که قبر حضرت شکافته  
بشود و انحضرت از قبر بیرون می آید تاویل نماید شخصی که فرج  
مادرش شکافته شود و از قبر شکم بطرف فرج بیرون آید و مدعی  
شود که مراد من هستم بهتر این بود که بگوید بعد از قائم علوی است  
بلکه محمدی و بعد عیسی و بعد سائر ائمه هدی و یا نرزه ظهور  
قائل شود و ظهورات ختم شود که حال بهائیه سرگردان باشند  
که عباس افندی چه ادعائے دارد بعد از او هم بدانند چه اسم  
بگذارند و ظهورات تمام نشود پس از این بیانات واضح شد که در  
هیچ کتابی بشارت از این دو ظهور نداده اند فضلا از صحف الهیه  
با قرار خود بها الاقران که ابان قیامت که صریح است در قیامت کبر  
حاصل بر قیام قائم نموده من غیر قرینه بلکه ادعای باب و بها را صریحا  
معین نموده اند فضلا از اینکه عهد انرا مر جیش الزمان و امکان  
مورخا اشار کرده باشند فضلا عن التصحیح پس ذکر ائله قبل از  
آنکه ادعا معلوم شود خارج از قانون و میزان قواعد علمیه میباشد  
که مکررا میگوید که ذکر ائله میکنیم بجهت قواعده علمیه میباشد  
چونکه صاحب کتاب بلکه صاحب لائیل بلکه صاحب بقا فضلا

افندی

# مقاله اول در ذکر دعای سیدنا

۴۵

از سائرین هیچکدام ادعای باب و بها را از کلمات خودشان معین  
نمودند پس حقیر اولاً ادعایشان را از کلمات خود باب و بها ذکر  
نمایم تا بختان تمام بهائیه بر باب و بها بلکه بختان بیتا علما بر  
معلوم شود و واضح شود که این ادله مذکور در این کتب ائله  
مطابق با مدعای ایشان نیست پس میگویم میگوید سید باب در  
شرح کونتر که با اعتقاد بائیه از این کتاب بهتر از اسمان نازل نشد  
و علم معجزه اش را این کتاب میدادند بلکه خود سید باب هم این کتاب  
را معجزه خود گرفته و در جزا اهل من مبارکه ذکر خواهد شد در این کتاب  
لذا عین عبارت و الفحی محل حاجت ذکر نمایم تا امر واضح شود اگر چه ترجمه  
کلماتش از جهت غلط نحوی و صرفی بهر دلیل و اسطرلاب است فهمید لکن  
مطلب واضح میشود میگوید ان البولس الحق لیكون حجة الانفسی وان  
الله قد ظهر امره بئان امره قد را حداث بتاتل فی اوبشك فیه لان قد  
اخار بحفظ دین رسول و اولیائه عبدا من الایمجن ولقد  
کفر الذین قالوا ان ذکر اسم ربك دعوی الوحی والفران وانتم  
لا تقرین الیوم فی الله مالا تعلمون ولا تعقلون قل ان  
عبد الله مصدق لما معکم من حکم الفران فکیف انتم تکذبون  
بايات الله ولا تشعرون انتهی ترجمه ان اینکه بدو سبکه امروز  
نیست حق نا بوده باشد از برای احدی حجة الا نفس من بدو سبکه  
خدا ظاهر کرده امر خود را بئان سبکه قدرت ندارد احدی اینکه نا  
دوان کند با شک و دمان آورد بجهت اینکه بتحقیق اخبار فرموده  
برای حفظ دین پیغمبرش و اولیایش بئان عجبی را و بتحقیق که کافر  
شدند آنها که گفتند بدو سبکه ذکر اسم ربك که مراد وجود  
باب است ادعای وحی باقران نموده و حال آنکه شما افندی بناید

امروز

تبریک کوفتی  
کتاب سید باب  
و سید باب



الجهل لا ستوت عند الله حال الصالح والطالح والمحسن والمسي ومن سقى بهم لم يكن  
اعظها و

ما هو جوابه فان قالوا قال فماذا حال سلعين لانه موضع منتفع بشؤون نفه طامرا  
وهو اشتغال نعم الله ما امره ان يباع حتى يفوز الصلوة عن وقتها واما انما دعواتنا



## از کتاب شرح کوشک

۴۶

امر و نذر خدا بچیزیکه نمیدانند و تعقل نمیکند بگوید و بشک  
من بندگان خدایم و تصدیق کنند ام احکام قرآن را که با شماست  
این چگونه شما تکذیب بایان خدا میکنید و شعور ندارید انتمی  
واقعا فصاحت و مربوط گفتن بجه انداز تمامش بعینه ترجمه  
کردم تا معلوم شود که واقعا کسی نمیتواند مثلش بیاید و بداند  
بفهمد و علی ای حال بالقصده مستفاد میشود که میگوید حکم  
و شرعی پیش خود ندارد بلکه حافظ شرع حضرت رسول است  
و کافر میباشند کسانی که میگویند مدعی نزول وحی است بر او  
باقران بلکه مروج حکم قرآن است بعد میگوید لقد کفر الذین  
قالوا ان امم ربک قال انشی باب بقیة الله بحکم من قبل من حیث  
لا یعلمون و ان مثل ما قال الناس فی حقی فکان مثل ما قال  
النصارى بار الله ربک انه هو ثالث ثلاثة او قال اليهود  
عزیر بن الله او قال الاعراب ان الله فقیر و نحن اغنیاء تا  
میگوید و اشهد انی عبدک امنت بک و اعترف بقدرتک و  
اشهد ان الذی ادعی ربوبیتک و ولائک و ادعی القران  
او الوحی بمنزل ما حرم للناس او ینقص شیا من ذنبک فقد  
کفر و انما برئ منک و انک شاهد علی بانی ما ادعی بایست  
النصوص و لا ذکر فی کتاب الا کلمة المخصوص و این کلمات  
صریح است در اینکه ادعای باب الفاتحه نکرده بعینه بنص انحضرت  
و این نسبت هر کس با و بدهد کافراست و محمد خدا را شاهد  
گرفته که ادعای ربوبیت نموده تا ادعای نبوت کرده ندانم  
ولا یت نه چیز بماند بن خدا کم کرده بلکه خدا را شاهد گرفته  
که ادعای نبایت مخصوص که از حضرت حجة بن الحسن العسکری

بالنصر

## مقاله در ذکر مکارم سیدنا

۴۷

بالنصر نبایست نکرده بلکه همان کلمه مخصوص که نبایت عامه  
باشد ادعا نموده بعد میگوید و ان اسرف الالاء فی تلك الحق  
الباطلة هی طاعة الامام بعد معرفته الا من مات ولم یعرف  
امام زمانه مات ميتة جاهلیة تا اینجا که خطاب بسید میگوید  
و میگوید یا یحیی و ان كنت من اصحاب الكاظم لتعلم سر القول  
و تستدل بما لا یعرفها هل البعد و ان ذلک عماد الایمان تا  
میگوید و ادا الله ربک ان ثبت بتلك الايات کلمات احمد  
ثم الکاظم فکیف انت تعلم بالاندرک و لا تشعرا انتی حاصل  
ترجمه اینکه بالاخرین نعمتها الحی طاعت نمودن امام است بعد  
از آنکه او را شناخته باشند اکاه باشند کسیکه از دنیا برود  
امام زمان خود را شناخته باشند مردن او مردن کفار زمانهاست  
است تا میگوید ای یحیی اگر انا اصحاب سید کاظم رشتی میباشی  
میدانی چه میخواهم بگویم که آنها که دور باشند نمیدانند و  
اینکه ائمه من مدعی هستم عمود ایمان است یعنی رکن دایع ایمان  
تا میگوید و اراده فرموده است خدا که ثابت کند کلام شیخ احمد  
و سید کاظم رشتی را بعینه بر مردم واضح شود که آنها بر حق بودند  
در آنچه ادعا نمودند و من هم همین ادعا دارم بعد میگوید کما  
صرح بذلك ما شرح منشأ الفوائد و ذکر ادلاء الکلمات الی  
ذکرها اصل فی کتاب تا میگوید و لکن الامر من عندی لیس مثلها  
لان فی بدیهها ما کانت حجة من الله بجزایان بمنها من فی  
الارض کلهم و لکن فی بدای حجة حاصل ترجمه اینکه این کلامی که  
من میگویم و ادعایم که میکنم همان سخنان است که سید کاظم در شرح  
منشأ الفوائد شیخ احمد تصریح بان نموده و دلایلها را با دلائل

ذکر



ذکر کرده که اصول آن کتاب این است یعنی طریقت من و ادعای  
 من همان ادعای شیخ و سید است که ادعای باب الفاتحه و دیگران  
 و سفارت حضرت حجة بن الحسن داشتند حاصلش من هم همین ادعا  
 را دارم لکن فرق من و آنها اینست که دلیل بر صحت ادعای خود دارند  
 که شخصاً از جانب خدا و امام عجل الله فرجه منصوب بودند  
 من دلیل از جانب خدا دارم و آن این است که اگر تمام اهل  
 زمین جمع شوند نمیتوانند مثل این را بیاورند و این عبارت صریح  
 در اینکه ادعای سید باب عین ادعای شیخ و سید کاظم است لکن  
 آنها دلیل بر ادعای خود از جانب خدا ندارند پس بناحق ادعا  
 نمودند و او بحق ادعا میکند چون دلیل دارد بچنان اگر نباشد  
 این کتاب دلیل بر حقانیت تو باشد همان کتاب منشأ الفوائد شیخ و  
 شرح سید هزار مرتبه از کتاب تو بالاثبات زیرا که غلط عبارت  
 ندارد مثل کتاب تو که هر طریقی چندین غلط دارد و علاوه بر  
 بیست و یکراست و مطالب عالی تر و این مطلب خدا بر قلبش جاری  
 کرد که همه کس بفهمند که او هم مثل شیخ و سید بناحق ادعا میکردند  
 و هیچکس دلیل ندارند میگوید و آنکه لا انسخ حکم ولا انسخ ابدالهم  
 بقدران بقول لم ویم نامیکوب و آن حلال محمد حلال الی یوم  
 القیمة و حرام حرام الی یوم القیمة بتلك الحجۃ تا میگوید و آن الحق  
 که هو الحق مرعنا الله هو ان حلال محمد حلال الی یوم القیمة و  
 حرام حرام الی یوم القیمة محصل ترجمه اینکه من حکمی را نسخ نکردم  
 و هرگز هم نسخ نخواهم کرد و کسی را هم نمیرسد بگوید چرا و برای چه  
 و اینکه حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام حرام الی  
 یوم القیمة و حق چنانچه حق است نزد خدا این است حلال محمد حلال

الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة اگر بگویند چگونه  
 این باب است من عند الله است که میگوید هرگز حکمی را نسخ نخواهم نمود  
 و حال آنکه همین خدا هزاران احکام محمد را در بیان نسخ نمود و دنیا  
 از هزار حلال و حرام نمود و حرام را حلال نمود و با خدا فراموش  
 نمود میگویم اینجا یعنی در بیان این احکامیکه برخلاف احکام محمد  
 گفته بد عناست که در دنیا از جانب شیطان گذاشته بعد  
 عبارات مغلوطنه زیاد میگوید که محصل آن این است که معنای  
 آنکه در حدیث شریف آمده که قائم شرع جدید میاورد و این  
 که شرع پیغمبر را نویسد نباید نه اینکه شرع یعنی از نو شرع مینماید  
 این مطلب را بکتاب و سننه و اجماع و عقل ثابت مینماید تا آنجا که میگوید  
 و آنک با آنها الناظر اریکت من اصحاب الکاظم تعرف رکن الخیر  
 بمثل ما تعرف اریکت لثلاثة و انت یا ایها الناظر اریکت من اصحاب  
 الکاظم تعرف بمثل ما انت تحتاج بوجود احد من الله بان یبلغک ما  
 اراد ربک و انت تحتاج بوجود سفیر من امامک تا میگوید و انت  
 ترجع الی حکم سرک و لطیف لیک لتعلم انه لم یقدر ان یکون حامل  
 القبض عن الامام الا نفساً واحداً محصل ترجمه اینکه ای سید  
 تو که از اصحاب سید کاظم میباشی میدانی من چه میگویم و میدانی  
 معرفت رکن رابع و باب مثل معرفت خدا و رسول و امام است و هم  
 میدانی که محتاجی بسفیری و وکیل از جانب امام و اگر بعقلت  
 رجوع نمائی میدانی که انفس باید یکی باشد نه متعدد و آن منم  
 پس صریح عباراتش این است که ادعای من همان ادعای سید کاظم  
 و حاجی محمد کریم خاکیست بلکه میتوان گفت ادعای حاجی خان از ادعای  
 سید باب بالاتر است میگوید در شاندا العوام در صفحه (۱۱۳) از



## در بیان احوال و احوال و احوال

فصل ششم شرحی بر حرف بهم میباشد و این عالم را بر حسب زمان بطفل  
تشبیه میکنند که زمان حضرت رسول متولد شد میگوید انا انکم من  
غیبنا ما عصر طفل عالم از شیر باز شد و در دست الله کان و غیبنا  
افتاد که علماء بعد از ظهور باشند تا میگوید پس علماء هم بریان بجهان  
با اطفال سخن میکنند و طهارت و نجاست و حلالی و حرامی برای  
مردم بیان میکنند پس عالم را در این زمان بحضرت اقران میکنند  
اند و بدست معلم سپرده اند اگر چه اطفال میگویند بکذا و بکذا  
ما بر و تیر ما بقی سبط کنیم و فحش بپدر و مادر دهیم و الله کان  
میگویند بکذا و بکذا اطفال با بر جمالت باشند و بلا نشوند و خلعت  
و انعام مامور شود و در باستانها قطع نشود و میگویند  
این در سهای شما خلا فاجاع الله های سابق ما است و لکن غافل  
از آنکه این بجهانهای ما نیستند و پدری و مادری دارند و آنها بکس  
هر کس میخواهند بپسند و آنها با جماع اللهها بند نیستند چرا که  
ان اجماع بر جمالت و نادانست انتهی حاصل این کلمات اینکه از  
زمان آدم تا خاتم عالم در عالم رحم بوده و چنانچه کسی نمیتواند کسیر  
که در رحم است با او نکلم کد فضلا از اینکه تربیتش کند هم چنین  
انها و مرسلین نسبت بمردم و بنی آدم و زمان حضرت رسول و  
ائمۀ کاری که ایشان با مردم نمودند صحبتهای متعارف میباشد  
و آنها غیب نمیدانند مثل پدر و مادر که صحبت با طفل شیرخواره میدارند  
که معقول نیست صحبت علی و معرفت خدا و رسول و حق طهارت و  
نجاست با آنها میدارند زمان بعد از غیب علماء طهارت و نجاست  
و حلال و حرامی تعلیم دادند لکن طوطی وار بگفتن بر طشتان بنفرد  
و این زمان زمان افاضه علوم است که شیخ و سید رشتی و حاجی خان

## از عباد از شایع العوام

مرد مرا از جمالت بپردن مباد وند و محصلش اینکه از زمان آدم الی  
زمان حضرت رسول مردم قابلیت ندا شدند که انبیا خطاب  
با ایشان کنند مثل حجاب زمان حضرت رسول مردم شان قابلیت  
پیدا کردند نه فعلی مثل طفل شیرخوار و زمان علماء بعد از غیب  
قابلیت فعلی هم پیدا کردند لکن تکلیف بمعرفت فیض بود این زمان  
قابلیت تکلیف بمعرفت هم پیدا نمودند نمی دانم بعد از آنکه انبیا قابلیت  
خطاب مردم ندا شدند چگونه خدا و ندا نبیا و ابرایشان مبعوث  
نمود و ایشانرا تکلیف نمودند و وعد و وعید با ایشان کردند اول  
و لقوله ایضاً در صفحه (۱۱۰) از قسمت دوم میگوید و سن مرا هفت  
عالم همین زمان است که خداوند عالم را بمویدین و معلین پیغمبر  
و انچه که پیشتر بوده است آنها نادید و تمرین نبوده پس این علم ظاهر  
ظاهر و داخل تمرین نیست تا اینکه میگوید و ایشانرا معلماً آنکه خدا  
بر انکسخته اساز برای تادیب و تعلیم عالم و ایشان میباشند ان  
مؤد با اینکه نظیر انبیا و سلند و این عصر هدایت مردم در حق  
مذهب و ملت انتهی نمیدانم چگونه فراموش نمود ما بین دو سطر اول  
صریح میگوید انبیا و رسول حتی حضرت محمد و ائمۀ یک کلمه علم  
تعلیم احدی ننمودند با ندا شدند علم با آنکه مأذون شدند که خدا  
مردم کنند با انبیا مردم قابلیت ندا شدند حال خودش و متابعش را  
تشبیه با انبیا میکنند در هدایت نمودن انبیا در صفحه (۲۰) در قسمت  
دوم میگوید و اگر آنها بعضی علماء متشرعه جواب میدادند غالب  
مسائل مشکله علماء فلا سفه لا یغل نمی ماند تا ما بهائیم و بنور امام  
عصر آنها را حل کنیم تا آنکه میگوید پس بغیر این علمای ظاهری باید بود  
هر عصر علماء را با ندانند که چه گفت علماء متشرعه لکن معلوم است



که مرادش حجتی است بلکه پیغمبر میباشد چونکه آنها هم نتوانستند  
جواب بدهند که اگر داده بودند لا بخل نمیدادند حاجی خان بیاید  
و حل کند و در صفحه (۵۸) گوید کتاب و سنه و ترجمه نکرد مگر کتاب  
با و تا زمان ایشان کتاب و سنه بر طاق زبان گذاشته نامیکوید  
پس نمیدانستند از کتاب مگر ظاهر عربیها را از انهمی و این عبارت  
صحیح است در اینکه اثمه هم نمیدانستند از کتاب مگر ظاهر عربیست  
از اول ترجمه نکردند تا شیخ احمد آمد بلکه شاید پیغمبر را هم شایسته  
باشد و در صفحه (۶۳) ادشاد میگوید رکن رابع پامی بر پای خدا  
و در مقام اثبات رکن رابع میگوید پام غائب مثل پیغمبر مرده و در  
انام حجتی کافی نیست و وجود امام واجب باشد هکذا امام غائب  
کافی نباشد و وجود این رکن لازم باشد اثمه در مقامی دیگر میگوید که  
حاکم خلقی در میان خلق ضرورتش است که خلق او را ببینند  
از او بشنوند و اگر بنا بود که خلق او را نبیند خلق اکفایا بوجو خدا  
باستی بکنند پس ثمره حکومت ظاهر نشود مگر اینکه مردم او را  
ببینند و از او بشنوند تا میگوید پس چه فرق میکند وجود امام  
با غیبت با خدای برتر از دینها او هست و هم هست و غیر مدلت  
امام غائب هم غیر مدلت اگر خلق میتوانند امروز بخدا اکفایا کنند  
میتوانند با امام غائب اکفایا کنند اگر امام در پس پرده غیبت تصرف  
در ملک میکند چه فرق میان او و خدا و اگر حجتی با امام غائب بر خلق  
تمام باشد دیگر نیست رسل و انجلمان این مصائب و محن ضرورت  
نمود همان در عالم غیبت باستی با نیستند و تصرف در ملک کنند  
و حال آنکه در غیبت او بدینا میبایند و در غیبت او از دنیا میرود  
و اگر تاریخ و خبر کفایت میکرد همان وجود پیغمبر کفایت میکرد و دیگر

و صیاء ضرورت نبود و اینهمه مضایق و محن ایشان چه حاجت  
بود پس معلوم است که کفایت خلق را نمیکند تا میگوید اگر با امام  
غائب در دفع اختلاف مردم اکفایا میکردند پس بر رسول رحلت  
کرده هم میتوانستند کرد و حاجت بمصوبین بعد نبود و اگر  
اکفایا بر رسول خدا هم نمیشود امروز چگونه اکفایا با امام غائب  
تا میگوید پس از این فضل شریف معلوم شد که میباشد خداوند  
را هر عصر حاکم ظاهر در میان باشد و الا نظم عالم از هم خواهد  
پاشید و فساد در عباد و بلاد ظاهر خواهد شد تا میگوید باید که  
کار را کرد و حاکم ظاهر را در عصر پیدا کرد و در اثبات این رکن  
ده دلیل در کتاب ارشاد در اول جلد چهارم نگاشته و بعد از جمیع  
از مطالب میگوید بگو بخالف رکن کتبی بر آید ای با عرض اگر  
مؤمنی و ایمان داری امامت حضرت صادق را یکی از این ادله  
ثابت کن اگر امامان خود را یکی از این ادله ثابت نمیتوانی نکرد و  
من این رکن از اینها را با این ده دلیل که اقامه کرده ام ثابت میکنم  
چه عرض داری که از این امر استکشاف میکنی و اگر اصول دین  
با این ادله ثابت نمیتوانی کرد و ای بر فروع دین نمیتوانی و این کلمات  
و ایه همین سخنان است که هزار سال و کسبیت که عالمه عباد در  
رد شیعه میکنند در ابطال اصل لزوم حجتی و عدم فائده غیبت  
حجتی بلکه در زمان خود اثمه همین حرفهای و ایه را میکنند و  
اثمه هدنی و علماء اعلام بدلیل عقل و نقل لزوم اصل حجتی و  
فائده غیبت را ثابت نموده در کتابهای خود با وضع بیان و اصرار  
برهان ذکر فرموده اند و خصم را مغفم نموده اند و حال بگانش  
اینکه بعضی برادرانها و بعضی جواب شیعه در اصل لزوم حجتی



## در ذکر عبادت ارشاد العواد

۵۴

نموده اثبات لزوم حجة بعد از حضرت عسکری می کند و اسمش را  
رکن دایع ایمان گذاشته مثل صوفیه که اثبات لزوم قائم می کنند  
وقائم و قطب غائب را مثل مرده می بیند و ندان من خرافات که شد  
یا مثل آنرا ذکر مینمایند چنانچه سید باب هم همین من خرافات را  
می گفت لکن تغییر اسم داده و اسمش را باب گذاشت بلکه در کتب  
ما که که ادعای قائمیت نمود میخواست بگوید من پسر حضرت  
عسکری هستم بلکه مقصودش اینکه من قائم با مراد الله و حجة خدا هستم  
و واسطه بین خلق و خدا و آنچه خدا اراده فرموده بمن افاضه  
بشود و من خلق میرسانم و لذا در همین کتاب شرح کوثر که اثبات  
قائم شخصی می کند بالآخر همین را گفت صریحا بقولش و ان كنت من  
اصحاب الکاظم تعرف بمثل یاءنت تحتاج وجود احد من الله بان  
بیلغک ما اراد ربک الخ بلکه آنچه را که بهادر ایمان منوید و  
تأبیتش نامش نموده که در اول عنوان در همین فرموده گفت که  
بواسطه آن دو تهر جمالت مردم تمام شود و بعد هم میگوید که  
کتابرا احدی تفسیر ننموده و علما بطواهرش متمسک بودند و در  
ضلالت و کراهی بودند ناستد باب و بها آمدند و تفسیر نمودند  
که چنین بر میآید که هیچکس از انبیا و ائمه رفع جمالت مردم را  
نمودند بلکه در ضلالتشان انداختند همین سخن بعینه سخن حاجی  
خان و لا بود که عالم را تشبیه بطفل نموده چنانچه مذکور شد  
بالآخر هم گفت کتاب و سنه بر طاق نسیان بود تا ما آمدیم و ترجمه  
کردیم فقط این بود که حاجی خان ادعا نمود که شیخ احمد و سید  
دشتی و خودشان کتاب و سنه را تفسیر نمودند و رفع جمالت آن  
مردم نمودند پس از حسینی گفت بمن و سید باب رفع جمالت می نمودند

نموده

## در بیان از عا حاکم خان

خانه احسان مرد و آبادان فی الحقیقه بسیار بابت تشکر از خدا  
و این دو طایفه داشتند با ششم یا مردم این اعصار و قدر خود را  
بدانیم که با اینکه در این چند هزار سال از آدم تا حال با آنکه  
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند حضرت محمد آرد و زنده  
امام آمدند و با تمام علاو که مردم را هدایت نمودند در ضلالت  
انداختند بعکس این عصر یعنی از زمان شیخ احمد تا حال لکن یک  
سوال از جناب حاجی خان و دت اعلا دارم که حاجی خان فرمودند  
اگر چنانچه حاکم ظاهری در میان خلق باشد نظم عالم از هم خواهد  
پاشید و فساد در عباد و بلاد ظاهر خواهد شد و دت اعلا میفرماید  
اگر حجة خدا در میان خلق نباشد زمین اهلش را فرو خواهد  
بند عرض میکنم بفرماید بعد از حضرت عسکری تا ظهور شیخ  
احمد حاکم ظاهر می بقول حاجی خان و حجة خدا بقول بها که بونته  
و چون معلوم است که نبوده پیر از قریب هزار سال نظم عالم از هم پاشد و نشا  
دستبیا و بلاد ظاهر نشد و زمین اهلش را فرو نبرد باز هم که حاکم ظاهر می تمام  
شد نفوت حاجی خان چون حاجی محمد خان و لدش رساله اش که  
نوشته و چاپ خورده و فعلا موجود است از این سخنهای والدش  
تبرئتی دارد و صریحا میگوید من هم یکی از علماء مثل سایر علماء احلا  
و حرامی و نجاست و طهارتی برای مردم میگویم که با اصطلاح حاجی  
خان از علماء ظاهر می باشد و حجة خدا هم تمام شد نفوت میرزا  
حسینعلی چون عباس افندی پسرش ادعای نکرد غیر از آنکه گفت  
بند والدش بها است و خود را هم عبدا لبها ملقب نمود پس چرا نظم  
عالم از هم نیاشد و فساد در بلاد و عباد ظاهر نشد و زمین اهلش  
فرو نبرد پس معلوم شد که مذاق بابیه و بها نه مثل مذاق شیخیه



و هر دو مثل مذاق صوفیه است صوفیه هوای دباست عاتق  
 دارند نمیتوانند ادعای الوهیت و نبوت و خلافت نمایند چون  
 کسی از ایشان پند برد و لذا اسم خود را قطب و نجیب و مرشد و  
 قائم میگذارند و میگویند بایست یکی باشد در هر عصر و ممکن  
 نیست نباشد و آن من هستم آن یکی میگوید دروغ میگوید و کافر  
 است و من هستم و هکذا و اگر بررسی که قطب را اثر امکان حجت  
 ابن الحسن مرده است بازند و غایب است میگویند زند و غایب  
 است لکن چون غایب است قائم ندارد بایست مرشد ظاهر  
 در میان خلق باشد که مردم را ارشاد بطریق الی الله نماید و  
 او قائم است و قطب و اگر بگوید دو قطب در یک عصر بقول  
 خودتان محال است در این صورت مگر نام زمان اعنی حجت بن الحسن  
 قطب نیست یا مرده که توقع میباید نزد خواصش و صاحبان  
 اسرارش میگوید بلی مرده است و نزد سائرین از این عوام کالایم  
 که نمیتواند بگوید و میخواهد خورده خورده آنها را بدام خود کند  
 بنای عرفان باقی میگذارد و قطب کلی و جزئی بیان میکند که نه  
 خودش می فهمد چه میگوید نه آنها بعینه سید کاظم رشتی که تلید  
 شیخ احمد و استاد سید باب و حاجی خان بود و کذا سید باب و  
 حاجی خان بعد از آنکه خواستند بایست عاتق ادعا کنند نمیتوان  
 ادعای الوهیت و نبوت و خلافت کنند همین مزخرفات بیکرا از  
 سید باب و حاجی خان شنیدی عنوان نمودند سید رشتی  
 میگفت ما باب الله و باب بقیة الله و رکن رابع و هادی الی الله  
 میباشیم بعد از سید رشتی سید باب دو لقب اول را بر خود گذاشت  
 و حاجی خان رکن رابع سید باب گفت سفری ما بیا مام و خلق

بایست باشند انهم یکی نه متعدد و آن من هستم حاجی خان فرمودند  
 حاکم ظاهر بایست باشند انهم یکی و آن من هستم اگر بگویند حجت بن  
 الحسن در دنیا است و غایب است یا مرده یا بدید نزد خاص خوان میگوید  
 مرده چنانچه سید باب دعا و اوصاف میگوید و مکرر شنیده شد  
 که حاجی خان هم میگفتند و بایست اعتقادش این باشد زیرا که دل  
 عقلی که بر وجود امام حجت بن الحسن و زند بودن و باقی بود  
 تا بوم ظهور داردیم ابراست که وجودش لطفاست و اگر نبود  
 با نباشد نظم عالم از هم خواهد پاشید بلکه زبیرا هلتش را فرو  
 میرد و حاجی خان صریحا گفت غایب است لکن مثل مرده وجود  
 کالعدم و بایست حاکم ظاهر باشد بعد از آنکه نباشد وجودش  
 کالعدم باشد و وجود حاکم ظاهر لطفاست و منظم بودن  
 این عالم بواسطه حاکم ظاهر است نه امام پس بقایش لغواست  
 در این مدت طولانی و کار لغوا از حکیم علی الاطلاق محال است  
 صادر شود پس معلوم شد مذاق صوفیه و بایسته و شجیه هر  
 یکی است و هر سه حقا للذین ادعای دباست عاتق میکنند و نجو  
 میخواهند بکنند که قاطبه شیعہ فوزا از ایشان تبری نکنند و  
 خورده خورده گرفتار دام ایشان شوند بلی صوفیه چون کارشان  
 در فروع نبود بدعتی در فروع نکذا اشند شجیه هم للذین اولاد  
 بدعتی در فروع نکذا اشند لکن سید باب که در کون ماکو حبیب بود  
 کاهی خیال زن بر سرش میافتا فتوی میداد که زنهای عالم بر  
 بایسته و لا ستم نقطه حلال است بلکه امر میکرد که هر زن خوبیکه  
 دارند برای او ببرند کاهی خیال مال و مسکن عالی بر سرش میرد  
 فتوی میداد که مالها مردم بر بایسته حلال است و ثلث مال بایسته



## در رداینها

۵۸

برای نقطه که او باشد بفرستند و دستور العمل خانه نقطه که  
چه قدر بابت عالی باشد بلکه مقبره اش که چه قدر بابت عالی  
بازند مبداد کاهی موافق است ظاهر و جلال و سلطنت بدعاش  
بالا برفت و حی نازل می نمود که بابت جهاد کند و بکشند و مرا و سلاطین  
و عیال و اولادشان را بکشد مالهایشان را تصرف نماید که غنیمت سلطان  
و درین پیشو بیکار اذل و او باشد که کارشان همیشه فساد بوده جمعی در سبک  
کرده دست تقدیر بقتل و غنیمت مال و زمان مردم بکشند و خورد و خورده غالب  
شوند بر سلاطین چنانچه جمعی با جمع خام در صدد قتل و غنیمت بیکار اذل  
قتل شاه شهید ناصر الدین شاه نمودند و تبری بجانش انداختند  
و همین سبب شد که حکم قتل بابت صادر شد هر که را با قتل بیکار  
البوار فرستادند بقیه می شد که نا حال بکفر باجه در تمام ایران  
نمی توانند بر دزدان خود را بدهد و بگوید باجه هستم و هت  
من گرامانه و چون بر نا حسن علی دبد که این بدعتها و احکام  
نان که اختراع نموده منافق است با ادعایش و معلوم شد که سبک  
و مغرب شریعت حضرت سید المرسلین بوده نه سبک بیکار اذل  
ادعا کرد و نه قائم بیکار اذل ادعا نمود لذا در ابقان مقام نبوت  
برایش قائل شد و اینکه این احکام نسخ شریعت سید المرسلین است  
نه بدعت در دین و کتاب خود را نیز نموده در تاویل خاتمت حضرت  
رسول و قیامت و بعث و حشر و نشر و حاصل مقصودش اینک  
معنی خاتم النبیین این نیست که نبوت با بجناب ختم شد و من بعد  
خداوند پیغمبری مبعوث نمی فرماید و معنی حلال محمد حلال الی  
یوم الفیته که مکرر خود باب گفت این نیست که تمام مردم هارند  
شوند و بر خیزند بلکه مراد از قیامت قیام قائم است و مراد از

مبعوث

## در ذکر مدعیانها از کلمات خوش

۵۹

مبعوث شدن قائم است بر سال و هکذا امثال این منخرقانه  
بعضی از آنها مدعی کور شد و بعضی دیگر هم در محل خودش ذکر خواهد  
شد و چون دبد که این مردم کالای تمام اینقدر را حق هستند که  
اقرار بر سالالتش که خودش از خود نفی نموده کردند باین تاویل  
رکب که بعضی ادعا بدین شاهد بود لکن اسم همان اسم قائم که  
خودش بر خود گذاشت و ادعای اینکه قائم موجود است و اخبار بیک  
ذکر خواهد شد در اثبات اینکه او قائم موعود است نوشت و  
دلیل بر اینکه در واقع ادعایش ادعای رسالت بوده و نسخ شریعت  
حضرت رسول و جعل شریعت از آن است و بیکفر بگفت که شما بیکار  
شریعت بت پرستی را حق و من عند الله مبدانید و بت را که خدا  
خود گرفته اند بدعت در دین میندازید و برنا علی محمد که صریحا  
رسالت را از خود نفی مینماید بلکه مکررا خدا را شاه ذکر شد که  
ادعای وحی نموده و نسخ شریعت محمدی نکرده نمی گویند که این حکم  
که در بیان آورده اینها بدعت است و حال آنکه بت پرست که تغییر  
اصل دین که توحید باشد نموده و معقول نیست بدعت باشد  
و حلال حرام نمودن و حرام حلال نمودن بدعت در دین است  
چنانچه واضح است لذا خودش هم ابتداء همین ادعای رسالت  
کرد بدین اسم بلکه کاهی گفت مظهر علی هستم که وعد نزول از  
اسمان داده شد ابد و کاهی گفت مظهر حسین هستم که بر جفتش  
وعد فرموده اند چنانچه در عنوان فرایند بیان نمود و چون دبد  
که مردم اینقدر را حق هستند که بدین شاهد را کتاب است  
و بدین معجزه از او شنیدند و اقرار بر حقانیتش نمودند بیک  
طوق بند که خالق را از گردن خود انداخت و ادعای نبوت و الهیت

و خالقیت



## ذکر کلمات بنها

و خالفتم ما فی الامکان نمود اولاً انار تکم الاعلی که فرمود گفت  
و دلالتش البری ملک مصر و هند الانهار تجری من تحته افلا تعقلون  
بودا و بدون اینکه مالک عکا شود و بنواند بگوید البری ملک عکا  
انار تکم الاعلی گفت که تمام تا بعینش اودارت اعلام بگویند  
بعد مرحله حلول قائلند که خدا در او حلول نموده چنانچه در  
لوحی که برای قاضی محمد تقی الشیرازی قاضی اصفهان نازل فرمود  
میکوید از قرار مذکور این ایام این با قرارص من حسب الامر حضرت  
سلطان در مدینه طاء وارد و در یکی از مجالس گفته باید سوره  
توحید را ترجمه نمایم و بجهت از اهل مملکت بسیار بد تا کل بداند  
خداوند لم یلد و لم یولد است و با بهای بر بوبت و الوهیت قائل بجان  
ا پاچه شد که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصفای اینته انا الله  
از سدن مبارک که ذکر می نمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود باز  
اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم با و بگوید ان الله ندای  
ما ص این را بشنود و چون کلمه ایچ اصفاء نمود و قبول فرمود تو  
هم از سدن مبارک قبول نما ایچ در همان لوح میگوید یکی یکی از  
اولیاء را دیدن گفته ا پاچه شد که ازل مرد و شد بگوای ای اصفاء  
ان الله نفسی که هزار غزل بکلمه اش خلق میشود از او اعراض نمود  
ایچ بعد ندای ان الله و لا اله الا الله داد چنه در کلمات بنها اینکه  
برای تا بعینش مینوشت با ابتداء با جواب کاغذ انها لا اله الا انا  
در اقل عنوانش مینوشت که صریح است در اینکه الله که شریک  
ندارد او است که برزاق حسنی است با تا کیدات که قابل تا و بل نیست  
و معلوم است که کتابی که شخصی برای کسی مینویسد غیر از کتابی است که  
از انست بخدا بد هند و باز بدید که این هم از او بلا دلیل قبول شد

## در بیان از کلمات بنها

حتی اینکه اقا جواد کاشی از برایش نوشت که این معجزات که از حضرت  
باب و شما نقل میکنید صدق است یا نه جوابش برزاق حسنی است  
که اسمش بالوح کذا شنه ایه و کتابش جاب خورده بعین عبارت  
هو الله لا اله الا هو انا کل شیه به مؤمنون و قد اکثرنا القول فی  
ذلك ولكن اکثرهم لا يفقهون ایچ از ظهورات و معجزات که ذکر  
شد ایچ نسبت با این حقیر است کذب افترا المکذوبون ایچ نسبت  
بنقطه اصلیه و منبع فیض اولیه و مزایای مستحکمه از او داده شد  
صدق بفوز به المخلصون و لکن ایچ از سحاب مکرمت و سماء حمیت  
در بیان نازل فرموده اند حجه کلبه و دلیل متقنه بجز تنزیل آیات  
چیزه قرار نفرموده اند لم یزل و لا یزال این بوده حجه خدا بر اهل  
ارض انهای و محصلش اینکه نسبت خدا فی مکر الله و ان من هتم  
تمام اشياء بمن ایما را آورده اند بسیار گفتگو در این شده اکثر  
نفرمیدند ایچ معجزات که ذکر شد ایچ با این حقیر نسبت داده اند  
دروغ محض است و افتراء بر من بسته اند و ایچ نسبت بیاب  
داده اند را سناست لکن غیر از آیات معجزه نیاورد و سائر انبیا  
هم غیر از کتاب حجتی نداشته اند و چون ملاحظه کرد که چه قدر مردم  
احق میباشند که صریحاً میگوید خدای که شریک ندارد من هستم  
و بعد میگوید این حقیر معجزه ندارم فضلاً از اینکه آورده باشم و  
سند باب داشت لکن نیاورد و نمیشود گفت و حلی است چنانچه  
بها شبه میگویند بجهت اینکه اگر قول خدا باشد ایچ نسبت با این حقیر  
کذب یعنی چه خدا چگونه خود را حقیر یاد میکند و میگوید معجزه ندارد  
مع ذلك تا از او قبول کردند از این مقام هم تعلی کرده سند باب  
نقطه اصلیه و منبع فیض اولیه در اینجا یاد کرد و در اغلب کتب



والواحد اسمش با کسب روح من سوی الله فداء میگوید معذله  
 او را از عباد خود میخواهد در کتاب شرافاتش در جواب از لبت و  
 لا سبأ حاجی میرزا هادی دولت آبادی ازلی که ابراد میکند که  
 نقطه اولی در بیان نطفه ایا که قرار داده که من بظهور الله که  
 نطفه اش منعقد میشود نطفه او نجس نباشد و پاک باشد پس  
 با این سخن نزول به نطفه اش در رحم مادر قرار گرفته باشد  
 و میرزا حسینی چون نزول به مردی بود سی ساله میرزا حسینی  
 در اشرفاتش میگوید با هادی سبب اختلال و اضلال مردم  
 مشورتا میگوید ای غافل نطفه من بظهور الله ظاهر و مظهر بوده  
 و هست و آن نطفه بدکر احدی محتاج نیست ایا پاک و طهارت  
 من بظهور الله متعلق بکلمات عباد او است انتهى بلکه میگویم  
 در تمام کتبش بیان را کتاب الهی یاد میکند و صریحا میگوید خدا بر  
 میرزا علی محمد نازل فرموده و تمام بهائیه اعتقادشان بر این است  
 این ابیه هم که ملا هادی نقل کرده در بیان است پس خدا اینکه  
 بیایا بر سید باب نازل نموده از عباد میرزا حسینی میشود موافق  
 این عبارت و هم میرزا علی محمد سید باب پس مراد از قولش غیر مره که  
 میگوید ای انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلیفان یا خلیفای ای  
 فانفون این است که خدا اینکه بیایا نازل نموده مخلوق او است  
 فضلا از سید باب و اصح از کل عبارات است که در صفحه (۲۹۲)  
 کتاب مبین میگوید ان الذی خلق العالم لنفسه منعم ان یظهر  
 الی احد من احبائه یعنی بدستیکه ان کسکه عالم را برای تفریح خود  
 خلق نموده است او را منع نمودند از اینکه نظر یکی از حد ستایش  
 بناید و اگر چنانچه عبارات سابق را بشود تاویل نمود این عبارت

قابل تاویل نیست زیرا که خدا را کسی منع نکرده و حال آنکه صریحا  
 خود میرزا حسینی منع از تاویل کرده میگوید در کتاب اقدس  
 صفحه (۳۷) ان الذی یاوّل ما نزل من السماء الوحي و یخرج به  
 عن الظاهر انه ممن حرق كلمة الله العليا و كان من الاخيرين في  
 كتاب مبین یعنی بدستیکه انکسبکه تاویل نماید آنچه را که نازل  
 شد از آسمان وحی و بیرون ببرد از ظاهرش بدستیکه او  
 از کسانی است که تحریف کرده کلمات الله العلیا و میباشند از  
 زبان کاران در کتاب مبین انتهى پس موافق این عبارت تمام آنها  
 که این کلمات را تاویل میکنند و از ظاهرش بیرون میبرند داخل  
 در ممن حرق الخ یعنی کافر و زندیق میباشند بلکه اول کسیکه  
 داخل ممن حرق و کافر و زندیق است بنص این عبارت خود جناب  
 رب اعلا اعنی میرزا حسینی است زیرا که اول کسیکه توبه و  
 انجیل و قرآن تبص صریح خودش هر سه کتاب از آسمان وحی نازل  
 شد تاویل کرد و حجرات حضرت موسی و عیسی و حضرت محمد را که  
 در هر سه کتاب صریح است ظاهر و ایتقان تاویل نمود و کذا ایا  
 قیامت و حشر و نشر را بلکه لا بد است از اینکه شرح کوثر بلکه کتاب  
 بیان سید باب را تاویل نماید و الا چگونه میتوانند اثبات نبوت  
 سید باب که در ایتقان نموده بنماید بلکه اگر این بیان که حاجی  
 ملا هادی در ردش ذکر نمود و کذا ابیه ذکر خواهد شد که قبل از  
 کلمه المستغاث که دو هزار و کسری میشود هر کس از عاقد کافرت  
 تاویل نکند چگونه میتواندست بعد از سه سال و کسری از فوف سید  
 باب ادعا کند و دلایش کلمات سید باب باشد در بیان فضل این  
 که اگر کسی فی الجملة شعوری داشته باشد و همین کلماتش که بنده



ذکر کردم ملاحظه کند میفرماید که ادعایش ادعای الوهیت بود  
و ایداعظاف بخدا فی الله و ذات لم یزلی ندانشه و نه اعتقاد  
بحضرت موسی و قورائش داشته و نه بحضرت عیسی و انجیلش و نه  
بحضرت محمد و قرائش و نه بمیرزا علی محمد و بیائش و زندیق و  
کافر بوده و چنین کسی محتاج بره نمودنش و سؤال و جواب نیست  
بلکه فضیلات تا بعینش مثل بلا حیدر و همین فضله کلیا بکافه که  
اینقدر در اثبات حقاقتش کتاب پر کردند محصل دلیلتان این  
که خدا در قرآن فرموده بوم بآتی ربک فاین رب بکبریا حسنی علی  
در انجیل و قرآن دارد که عیسی بر من فرود میاید و ان عیسی برنا  
حسنی است و در اخبار ال محمد و وارد شد که حضرت حسین بن  
علی رجعت میفرماید و کلمه این را بنده ای حسنی علی میشود پس  
اوست و در بیان میرزا علی محمد گفته که یک کبر خدا ظاهر  
میکند و ان من بظهور الله میرزا حسنی است و غیر این امله منفه  
و دلیلی بر حقاقتش ذکر نمیکند بلی یکدلیل علی دیگر هم خودش  
برای خودش ذکر نموده و تا بعینش متابعت نموده اند که میگویند  
وجودش و ذاتش دلالت بر صدق ادعایش دارد که احدی از  
احاد نه این دلیل بلکه دلایلها بیکه انفا ذکر شد نمیتواند نمود  
صدق الله ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشا و  
و اما میرزا علی محمد که ادعای قائمیت در بیان میکند و در ابقان  
همین کتاب فرزند و ساثر کتبشان اذ له که خواهد شنید و اثبات  
قائمیت و مهدویت وی ذکر کرد مانند اگر چه انها هم قابل جواب  
نیست لکن شاید بعضی عوام که خبر از آل محمد ندارند کول خود  
کمره شوند لهذا بر سبیل اجمال اشار کنم و اول اثبات قائمیت

و مهدویت حضرت حجة بن الحسن بر سبیل اجمال بشود بنکون  
اگر چه الله المحدث نپاده از سبب جلد کتاب و اثبات قائمیت  
انحضرت نا حال مفصلا نوشته شد که بهتر بن آنها بنظر حقیر  
کتاب غیبت بجا را الا نوار مجلیه است و نجم الثاقب مرحوم خان  
میرزا حسین نوری است نور الله مضجعها که برای اشخاص باطن  
کفایت است فضلا از بی مرض و بهترا بر است که اکثفا که با نچه  
سید باب در کتاب شرح کوثر نوشته چون و افه است و علاو  
مفهم و ملزم خصم و فی الحقیقه تد تمام ابقان میرزا حسنی علی و هم  
کتاب فرزند و ساثر کتبشان اذ له که خواهد شنید و اثبات  
بعد از کلمات سابقه فلما اتقنت ببلک فلا شک فی وجود الامام  
القائما لقائم المستور سلام الله علیه لانه لو لم یکن لم یکن ما  
سواه و ان امره ظاهر مثل هذا الشمس فی وسط الزوال فان  
المنکرین من المسلمین ما قطون اقوالهم عن درجه الاعیار  
لان الشک فی وجوده علیه السلام بلزم انکار قدق القهار  
و من شک فی الله انه مرتاب و اما المسلمون من فرق الاثنی عشر  
فقد ثبت عندهم بوم و لادنه و وحی و من فی ملکوت الامر  
و الخلق له الفداء و غیبت الصغری و معجزات ائمه و ايات  
سفراته و الايات النازل فی کتاب الله و الاحادیث المرویه عن  
رسول الله و الاثمة الاطهار و الاخبار المعمرین من الناس فی  
حقه مثل ما اعتقد و افه حکم رسول الله و لا یدب فی ذلک  
محصل ترجمه اینکه شکی نیست در وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن  
العسکری که امام غائب قائم نهان است بجهه اینکه اگر نبوده  
غیر از خدا چیزی نمیا شد یعنی عالم و اهلس فنا میشدند پس اثبات



# از کتاب شرح کوش

ع ۶

لطف بر خدا واجب ابقاء وجود مبارک و بدو رستگاری  
اسرار و ظاهرات مثل افتاب در وسط ظهر و قول کسانی که  
که انکار وجودش یا بقایش را دارند از درجه اعتبار ساقط است  
بجهت اینکه شک در وجودش لازم داد انکار قدرت خداوند  
فهمانرا و کسیکه شک در قدرت خدا داشته باشد کافراست  
و اما فرق اثنی عشره از مسلمین پس ثابت شد است ترافعات و  
تولدش و غیبت صغری و معجزات اقام غیبت صغری و معجزات  
سفراتش و آیات نازل در قرآن و احادیث وارد از رسول خدا  
و ائمه اطهار و خبرهای معجز در حقش مثل آنچه نسبت بحضرت  
رسول اعتقاد داشته اند و شکی در این نیست و بنده اگر خواسته  
باشم معجزات آنحضرت و سفراء آنحضرت و آیات و اخبار حضرت  
رسول و ائمه تمامش ذکر نمایم کتاب کبری میشود هر کس طالب  
باشد رجوع بجهان الانوار و غیران نماید پس اکتفا کنم با آنچه  
خود سبب باب ذکر نموده میگوید و اما لما احببت ان ذکر کلمات  
الاسرار من الائمة الاطهار فی حق ذلك النور سر الاسرار ذکر  
بعض الاحادیث فی ذلك الکتاب عمل الله فرجه بحق نفس البطون  
و تمام الظهور و الله هو الغفور الشکور و المحجب من نواظر  
الغیور بايات لطوره و انا اذکر احادیث الائمة ترکت فی المنظر  
ایام ظهور و المستقرین بعده فی ایام طلوعه فی ذلك المطلع  
و ان بعد ما مطالع مشرفنا التي لا حث عن کلمات المصطفین  
المطلع الاول الخ محصل مضمون اینکه اگر چه اخبار و دیباچان  
حضرت زهد است که علماء اخبار ذکر فرموده اند لکن من حدیث  
داشتم که بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کنم و اول اخبار بکه

در مضمون

# در اثبات تجلی جبر الجبر

ع ۷

در فضیلت منظرین وارد شد ذکر نمایم و چهارده حدیث از  
بهار ذکر مینماید بجهت خوف طول کشیدن ذکر نمودم و بعد از  
ان در مطالع دیگر قریب شصت آیات قرآن که تفسیر یا تحضیر  
ذکر میکند و در مطلع بعد چهارده حدیث در حال و شان و  
کار انجناب که تمامش در بحار مذکور است ذکر مینماید تا اینکه  
میگوید المطلع الرابع فی ذکر ما قال علی عن بنائه قال انبت من المؤمنین  
فوجدته متفکرا الی ان قال و لکنی فکرت فی مولود یكون فی ظهری  
المحاذ بعشر من ولدی و هو المهدی یملؤها عدلا کما ملئت ظلما  
و جورا تكون له حجرة و غیبه یضل فیها اقوام و یجندی فیها اخری  
محصل مضمون اینکه حضرت امیر المؤمنین برای اضع بن بنانه  
میفرماید تفکر من در مولودی میباشد که در صلب من است تا که  
از اولاد من بعینه باز دهم ائمه از اولاد حضرت حسن چون جلد آنکه  
حضرت باقر است محبوب داشته میفرماید او است مهج که دنیا  
ببر از عدل کند بعد از آنکه پراز ظلم و جور شد باشد میباشد از  
برای او حجرة و غیبتی که کمره میشوند در ان جماعتی و هدایت مینماید  
در ان جماعت دیگر الخ میگوید المطلع الخامس فی ذکر ما قال الحسن  
رحمته اما علمتم ان ما اما الا ان یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه  
الا القائم الذی یصلی علیه بن مریم خلفه فان الله یخفی ولا دنه  
و یغیب شخصه لئلا یكون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج الناس من  
ولداخی الحسین ابر سیدة النساء لطول الله عمره فی غیبتة ثم یظهر  
بقدرته فی صوم شاب ابن اربعین سنة ذلك لعل ان الله علی  
کل شیء قدير محصل ترجمه اینکه حضرت حسن بن علی فرموده ایمان  
که تمام ما ائمة دو کرده اند بیعت طاعنی زمانش میباشد بجز قائم

انجنانکه

از اسرار و اخبار  
فرموده اند



## از کتاب شیخ کوشک

۶۸

انجانی که حضرت علی بن مریم عقب سرش نماز میکند پس بدو میگفت  
مخفی بشود و لادش و قاتش بشود شخص او تا اینکه بیست احدی  
بگردن او نباشد هر وقت که بیرون آید نمانی از فرزندان برادر  
حسین پس سبب التاء هر آنکه خداوند عمر او را طولانی فرماید  
غیبتش پس ظاهر میکند خدا او را بقدرت خود بصورت مرد چهل ساله  
تا معلوم شود که خدا بر همه چیز قادر است و در مطلع سابع میگوید  
فی ذکر ما قال الحسن بن علی مثنی عشر مهدی با اولهم امیر المؤمنین  
علی بن ابی طالب و آخرهم التاسع من ولد ی و هو القائم بالحق  
بجاء الله به الارض بعد موتها و یظهره بن الحق علی الدین کلمه  
و لو کن المشرکون له غیبه یرتد فیها اقوام و ثبت فیها علی الدین  
آخر من مؤذن و یقال لهم من هذا الوعد ان کنتم صادقین اما ان  
القائم غیبه علی الادی و التکذیب بمنزله المجاهد بالشف  
ابن یکر رسول الله محصل فرمایش حضرت امام حسین است که از  
ما دوازده مهدی است که اول ایشان علی بن ابی طالب است و  
آخر ایشان نهمی از اولاد من است و او است قائم بحق زمین و خدا  
زند میکند بواسطه او بعد از موتش و ظاهر میفرماید بن حق  
بر تمام دینها و اگر چه کراهت داشته باشند مشرکین از برای آن  
قائم غیبه است که جماعتی مرتد میشوند و در غیبت و جماعتی ثابت  
میمانند پس از ثبت میکنند ایشانرا که چه زمان است که ظاهر میشود  
اگر است که هشتاد و یک ساله باشد که صبر کنند در غیبتش بر اذیت  
انها مثل کسی است که در مقابل پیغمبر خدا جهاد نماید و در مطلع  
سابع میگوید فی ذکر ما قال علی بن الحسن و ان القائم من غیبتین  
احدهما طول من الاخری الی ان قال و اما الاخری فطول مدتها

## از کتاب شیخ کوشک

۶۹

حتی مرجع عن هذا الامر اکثر من بقول به فلا یثبت علیه الا من  
قوی بقیته و صحت معرفته و لم یجد فی نفسه حرجا مما قضی و سلم  
لنا اهل البیت حاصل مضمون اینکه از برای قائم انما دو غیبت است  
یکه طولانی تر از دیگری تا میفرماید غیبت طولانیتر از بقدر طول  
کشد که اکثر قائلین با ما متش بر کردند و ثابت نمایند بر قول ما متش  
مگر یککه بقیش کامل و معرفش زیاد باشد و در مطلع ثامن  
میگوید فیما قال الباقر با ابا جارود اذا دنا لفلک و قال انما  
ماثا القائم و هلك بائی و ادسلک و قال الطالب ان یكون  
ذلك و قد بلیت عظامه ففقد ذلك فارجم فانما سمعتم فانتم  
ولو جئوا علی التلج محصل اینکه حضرت باقر مفرماید ای ابا جلد  
هرگاه دوزد فلک و گفتند مردم مرده است قائم با هلاک شدن  
در بک بهایان پس امید داشته باش او را پس هرگاه ندایش را  
شنیدید پس برود بفرز او و او با سپهر روی برف و در مطلع  
ناسع میگوید فی ذکر ما قال الصادق الی ان قال عن سدر قال  
سمعت ابا عبد الله یقول ان فی القائم سنه من یوسف قلت  
کانتک تذکر غیبه او حرقه قال و ما تنکون من هذا هذه الامة  
اشباه الخنایه ان اخو یوسف کانوا السباط اولاد انبیاء  
ثامرا یوسف و یایع و خاطبوم و هم اخوته و هو اخو فلم یفر  
حتی قال لهم یوسف انما یوسف فاما تنکون الامة الملعونه ان  
یکور الله فی وقت من الاوقات یرید ان یستر حجه لفق کان یوسف  
الیه ملک مصر و کان یبینه و بین والد ثمانه عشر یوتا فلواراد  
الله ان یمرفه کانه لقد رعی ذلک و الله لقد سار یعقوب  
و ذلک عند البشایه تسعة ايام من بد و هم الی مصر فاما تنکون



## در اثبات امامت ائمه اهل البيت

۷۰

الائمة ان يكون الله بفعل محبته ما فعل يوسف في احوالهم  
ويطافونهم وهم لا يعرفونه حتى ياذر الله ان يعرفهم نفسه  
كما اذن يوسف حين قال هل علمتم الاية محصل اینکه حضرت  
فرمودند برای سید بدرستیکه برای قائم سنتی است مثل سنت  
یوسف عرض کردم که با غیبت و حیرت میفرماید فرمودند که  
انکار میکنند این امت شبهه بختر برادرهای یوسف اولاد  
انبا بودند و ارد بر یوسف شدند و نشناختند او را با اینکه با  
او معاشرت کردند و صحبت داشتند تا آنکه یوسف خود را  
با ایشان شناساند چه انکار میکنند که آنحضرت در بار ایشان  
کند و با ایشان راه رود ایشان او را شناسند تا خدا او را از  
که خود را با آنها شناساند چنانچه یوسف را از داد و حدیث  
بطوله ذکر میکند تا اینکه میگوید المطلع العاشر فی ذکر ما قال  
بن جعفر عن محمد بن زیاد الازدی قال سئلت سید موسی بن  
جعفر عن قول الله ثم واسم علیکم نعمه ظاهرة وباطنة فقال  
النعمه الظاهرة الظاهر والباطنة الامام القاسم فقلت له  
يكون في الائمة مریف قال نعم یغیب عن ابصار الناس شخصه  
لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکر وهو الثاني عشر من الائمة  
ذلك ابن سید الاماء الذي يحقی علی الناس ولادته ولا یحل  
له تمیة محصل مضمون اینکه محمد بن زیاد سوال میکند از حضرت  
موسی از ایه شریفه حضرت میفرماید مراد نعمت ظاهره امام ظاهره  
ونعمه باطنه امام غایب عرض میکند با در میان ائمه کسی غایب  
نشد میفرماید بلی از نظرها شخص غایب میشود و ان امام در وقت  
از ما باشد تا اینکه میفرماید با امام پس سید کنیزها است که محفی

میرود

## از کتاب شیخ کوشک

۷۱

میشود ولادتش و حلال نیست برای مردم اسم بردن تا اینکه میگوید  
در مطلع حاد بعثت فی ذکر ما قال علی بن موسی الی ان قال با عدل  
الامام بعدی محمد بنی و مرید محمد بن علی و بعد علی ابنه الحسن  
و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهور  
الی اخر محصل فرمایش حضرت اینکه ای عدل امام بعد من پس  
محمد است و بعد از محمد پسر علی است و بعد علی پسر حسن است  
و بعد حسن پسر محمد الله که ملقب بقائم است در غیبتش انتظار  
میکشند و در ظهورش طاعتش میکنند و در مطلع ثانیه میگوید  
فی ذکر ما قال محمد الجواد عن عبد العظیم الحسنی قال دخلت علی سید  
محمد علی و اتا اریلان اسئله عن القائم اهو المهدی او غیره فابتنی  
و قال یا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدی الذي یجیان  
بنظر فی غیبه و بطاع فی ظهور و هو الثالث من ولدی و الذي  
بعث محمد بالنبی و خصصنا بالامام انه لولم یبق من الدنیا الا  
یومنا و احذا طولی الله ذلك اليوم حتی یخرج فیملؤ الارض قسطا  
و عدلا كما ملئت ظلما وجورا محصلش اینکه میفرماید عبد العظیم و اد  
شدم بر سیدم حضرت جواد و میخواستم سوال نمایم از آنحضرت  
از قائم که ابا او است مهدی یا غیر او است

پس قبل از آنکه سوال کنم فرمودند  
ای ابا القاسم بدرستیکه قائم همان قائم مهدی است که واجبست  
بر مردم انتظار ظهورش را داشته باشند و بعد از آنکه ظهور فرمود  
طاعتش نمایند و این سببی از ولادت مراست بعد قسم یاد میفرماید  
بحق خداوند بکه حضرت رسول را بنیوی مبعوث فرموده و شخص  
داده است ما را امامت که اگر ما فی زمانه از دنیا نرویم و هر چه

خدا



## در اثبات امامت محمد بن الحسن

۷۲

خدا طولانی کند تا اینکه آنحضرت بیرون آید و دنیا را بر از عدل و داد کند چنانچه بر شد باشد از ظلم و جور الخ و در مطلع ثالث عشر میگوید فی ذکر ما قال علی بن محمد الهادی عن علی بن عبد الغفار قال لما مات ابو جعفر الثاني كتب الشيعة الى ابي الحسن يستلونون عن الامر فكتب الامير ما دمنا جفا فاذا انزلت في مقام الله انا كم الخلف مني واني لكم بالخلف بعد الخلف محصل اینکه حضرت هادی در جواب شیعه نوشتند بعد از آنکه سوال انا ما م نموده بودند ما را ما مت با من است ما دام الخبیر و بعد از حق من یا پس من میباشد وجه میکند با خلف بعد الخلف یعنی شخص او را نخواهد دید چه خواهد کرد و در مطلع رابع عشر میگوید فی ذکر ما قال الحسن علی العسکری عن موسی بن جعفر البغدادی قال سمعت ابا محمد الحسن علی یقول کأنی بکم وقد خلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقرب الائمة بعد رسول الله المکر لولدی کن اقر بجمع الانبیاء ورسله ثم انکر بنو محمد رسول الله و المکر لرسوله کن انکر جمع الانبیاء لان طاعة اخرنا کطاعة اولنا و المکر لآخرنا کالمکر لاولنا اما ان المکر غیبه برتاب فیما الناس الا من عصمه الله محصل مضمون اینکه حضرت عسکری میفرماید که با ما میبینیم که اختلاف کنید بعد از من در خلف از من آگاه باشید کسیکه اقرار بتمام ائمه کند و انکار امامت پیر من کند مثل کسی است که اقرار بتمام انبیاء نماید و انکار حضرت محمد کند و انکار آنحضرت مثل انکار تمام انبیاء میباشد تا اینکه میفرماید آگاه باشید بدو سبکه ان برای پیر من غیبی است که شک میکنند در او مردم الا کسیکه خدا او را حفظ فرماید و در مطلع خامس عشر گوید فی ذکر ما قال یقین الله لعلی بن ابراهیم انا المهدي انا القائم الزمان

انا الله

## از کتاب شرح کوشک

۷۳

انا الذي ملأها عدلا كما ملئت ظلما وجورا ان الارض لا يخلو من حجة ولا يبقى الناس في فترة اكثر من نبی اسرائيل وقد ظهر امام خروجی فهذه امانتي في ربك فحدث بها اخوانك من اخوانك اهل الحق محصل مضمون اینکه خود حجة ابن الحسن میفرماید برای علی بن مهزيار بعد از ثقا صلیبکه ذکر خواهد شد من هستم مهدی و من هستم قائم و من هستم که زمین را پر کنم از عدل و داد بعد از آنکه پر شد باشد از ظلم و جور بدو سبکه زمین هرگز خالی نمینماید از حجة و باقی نمینماید مردم و فقر بیشتر از نبی اسرائيل یعنی حمل و قیل از قیامت زمین خالی از حجة میشود بعد از آنچه ذکر شد بخاطر اینکه باب فاذا تلججت بتلاوا باي الله و اخبار حجة و اسفرت علی کرسی البقیین فاذا ذکر من شان ما ادا الله فی ظاهره و جاه بها اخبار ائمة الحق و اعرف انه الخلف الصالح کنی باي القاسم و انه القائم بامر الله و الحجة علی خلق الله و البقیة من الاله و المهدي الذي مهدى الناس الى امر حق و لا احب ان اذكر اسم الا بما قال الامام (مرح م د) و ان ذلك قد وردت النصوص من ذلك القدوس حيث نزل فی توقيعه المرفوع من سمائي فی مجمع من الناس فعليه لعنة الله میگوید محصلش اینکه بعد از آنکه یقین نمودی پس ذکر میکنم در شان آنحضرت و میشناسم اینکه او است خلف صالح و مکنه است باي القاسم و اینکه او است قائم بامر الله و حجة بر خلق خدا و بقیة ازاله و مهدي و دوست نمیدارم اسم شریفش را ذکر کنم الا با آنچه از امام رسيد (مرح م د) و بجهت اینکه از خود وجود مبارک رسيد در توقيع و اوده از انتخاب کسیکه اسم مراد مجمع مردم ببرد پس او بار لعنت خدا و خبری هم از حضرت صادق در نهی از تمیز ذکر

منماید



## در اثبات حجت محمد الحسن

۷۲

میباشد و علت آنرا میگوید و بعد میگوید و انا ذاتی وصف جسد  
الذی لا وصف له ولا نعت اذ کر سبعة احادیث فی سبعة مطالع  
لپسر بر ذنبها و جلوسری بذكرها فوادى وتكون اية للمقربين  
و نعمة للمشرکین و حجة للمؤمنین و مثلاً و علی الله استعین بجنه  
حال ذکر میبایم در وصف جسد مبارکش هفت حدیث در  
هفت مطلع تا اینکه مسرود شوم بدین آنها و جلای کبر و قلب  
بذكر آنها و بوده باشد اینی از برای مقربین نعمة و مخطی از برای  
مشرکین مثل خودش و بیزا حسن علی بها و نابعینشان و حجة از برای  
مؤمنین مثل ماها و بعد ذکر میکند اخباریکه در او صاف انحضرت  
وارد شد چون محل حاجت نبوده ذکر نشد بعد میگوید و لما  
ذکر بعض آیام القائم لا ذکر انتم بعض علامات رجسته و حجة  
ابا ثا المصطفین فی ثلاثة مطالع بعد بعض علامات ظهور مبارکش  
و بعض اخبار رجسته ما انحضرت علی و غم بیزا حسن علی فکر میبایم  
با مطالعی دیگر بعد میگوید فاذا لاحظت ما نزل فی فاعرف ان  
له غیبتان باذن الله و قد حضروا بین طلعه خلق لا یعلم عدتهم  
الامر بشاء الله وان فی غیبتة الصغری له و کلاء معتمد و روح  
نواب مقربون وان مدتها قضی فی سبعین سنة و اربعة و عثم  
ایام معدودة وان فی ذلك الایام کان نوابه روحی فداء عثمان بن  
سعد العری و ابنه محمد بن عثمان و الشیخ المعتمد علیه الشیخ ابوالقاسم  
حسین بن روح ثم علی بن محمد التیمی و انهم کانوا فی غیبة الصغری  
احمال الامرو مواقع الهی وان الشیعة برجعون الیهم فی اول  
الاهیة و الشنونات القدسیة المشرقة من ناحية المقدسة و من  
لم یقر بهم و محمد هم کان کافراً بنص الحجة محصل ترجمه اینکه بعد از

انکه

## از کتاب شرح کوشک

۷۵

انکه ملاحظه نمودی آنچه در بیان انحضرت وارد شد پس بدان  
که از برای انحضرت دو غیبت بوده یکی صغریه و دیگری کبری  
و خلق زیادی خدمتش رسیدند و در غیبت صغری و کلاء  
داشتند معتمد و هفتاد و چهار سال و چند روزی مدتش  
طول کشید و سراید و و کلاء و نواب انحضرت در این مدت  
چهار نفر بودند اول عثمان بن سعید عمری بعد پسرش محمد بن  
عثمان و بعد حسین بن روح و بعد علی بن محمد التیمی و اینکه  
ایشان در این زمان محل امر و نخی بودند و شیعه رجوع بایشان  
مینمودند و کسیکه اقرار بایشان نکرد و انکار نمود ایشانی را  
بود بنص حضرت حجة الله بعد میگوید و قد افتر و افترافه ایا هم علی  
الله و علی اولیائه لبعض اشیاء الناس بالقیام علی مقامهم بنسبتهم  
علی الایام بقية الله روحی فداء وان اولهم الحسن الشریعی ثم  
محمد التیمی ثم هلال الکرخی ثم محمد البلالی ثم حسین الحلاجی  
ثم محمد الشلفانی عذبهم الله بما استحق فی کتاب الله و لقد خرج  
التوقيع لابواب المتصوفة و اللعن من بقية الله علی المقربين  
و کفی بذكر تلك التوقعات فی حق المهندین المؤمنین دلیلاً و  
لو ان ظهر من ابواب الاربعة ابواب عجیبه و من المقربین سبیل  
عظیبه و لکن لم یعدل فی کتاب الله بحرف من توقعات الملائک  
من نور الجلال لان حرقاً منه اعظم عند رجال الاعراف عن کل  
المعجزات للمهندین و من کل القمات للمقربین و انا اذا ذکرنا  
من توقعات المقدسة فی ذکر حقیقة الاربعة و ابطال المقربین  
فی حقهم و کفی بها للذاکرین دلیلاً محصل مضمون اینکه در آیام  
غیبت صغری جماعتی افترار بخدا بستند و خود را و کلاً انحضرت

خوانند



خواندند و اقل اثبات حسن شرعی بود بعد از محمد بن عبد الله که بعد از آن  
محمد بن ابی طالب پس حلاج پس محمد شافعی و تحقیق که بیرون  
آمد از برای ابواب منصوصه و اللعن از بقیه الله بر مفسرین و این  
توقعات از همه معجزات بالاتر است و من سه توقع را در حقیقت آن  
نواب چهار نفر و ابطال آنرا بندگان ذکر میکنم و توقعات ذکر کرد  
بعد از آن چند مطلع منوید و در هر یک توقعی که بدست  
هر یک بیرون آمده ذکر مینماید چون محل حاجت نبود ذکر نشد بعد  
میکوید فاذا عرفت مقام الابواب فابقن انهم لم يبلغوا مقام الا  
بطاعه روحی فداء بعد معرفه وان نیاید العامة لا عظم من الحجة  
لانه بنفسه یوقد بالنار لحب المعرفة وطاعته واته بعد الامر  
النص احتل ولا شکان المخصوصین بحکمة فی غیبة الکبری هم الذ  
قال الله فی حقهم وقال روحی فداء فی شانهم فقال وقوله الحق اما  
قرئتم قول الله عز وجل وجعلنا بنهم وبنی القریة التي بارکنا فیها  
قریة ظاهرة وخرق الله القریة التي بارک الله فیها وانتم القریة  
الظاهرة ولا شکان لكل حجة لا بد من سفر کما نطق بذلك ابن  
الحنا من الامام وان مقام ذلك الناطق بامر کما نزل فی الاخبار  
معلوم حبش قال وقوله الحق انظر الى رجل منکم روی حدیثنا و  
نظر فی حلالنا وحرماننا وعرفا جکمانا فاضوا به حکما فانه قد  
علیکم حاکما الى اخر الحديث محصل مضمون اینکه هر کاه تو شناخته  
مقام ابواب را پس یقین بدان که نرسیدند آنها باین مقام الا بطلان  
امام بعد از معرفتش و بدرستی که نیابت عامة اعظم است از نیابت  
خاصة بجهت اینکه بیسوزند باقی فراقش بجهت دوستی معرفتش و طاعتش  
و محمل امر و نهی او بشود و شکی نیست که مخصوصین بحکمت در غیبت کبری

انها کسانه هستند که خداوند فرموده و امام نفس فرموده اند  
که آنها یعنی اثمة قریبهای باطنه میباشند و شما هستید قریبه  
ظاهره و شکی نیست که از برای هر حجتی سفر نیست چنانچه حضرت  
صادق فرموده نظر کنید بسوی مردم که روایت کند حدیث  
مادامه و نظر کند در حلال و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را  
پس راضی باشید که او حکم باشد پس بدرستی که من فرایدم او را  
بر شما حاکم الی اخر الحديث و این عبارت اگر چه از موضوع کلام  
حقیر خارج بود لکن ذکر نمودم که معلوم شود که سید باب  
ادعای نیابت عامه داشته غایبه الامر این مقام را بالاتر از نیابت  
خاصه گرفته و بجانش اینکه ان نائب سفر حضرت است و در هر  
عصره بابت بکفر باشد و دلیل آورده بقول حضرت صادق  
در این روایت که واضح است که ابداد دلیل بر مدعای او نمیشود  
و قریب هزار و سیصد سال است که علما باین حدیث تمسک فرموده  
بر نیابت عامه مجتهد مطلق من غیر بکفر چه بکفر باشد چه هرگز  
همه را شاملست کما لا یخفی و چون کلام با بنجار سید عیب ندارد  
فهرست ادله که علماء اعلام در اثبات امام زمان علی حجت بن  
الحسن العسکری بنیام و اینکه ان بزرگوار از نسل حضرت عسکری  
بد نیابت و تاحال و الی زمان ظهور مبارکش در دنیا است و از  
انظار غائبانست و او است حجة خدا بر خلق خدا و او است قائم  
و مهتد موعود و او است وصی و اذن همی حضرت رسول  
و مرجع شرع الفخر و بواسطه او دین حضرت رسول غالب  
نمیشود بر تمام ادیان پس میگویم بدیهی است که این فرق اسلافه  
که هستند بالتام منفق هستند که از صاحب شرع انوار سبک که

در اثبات حجت الحسن  
محمد بن ابی طالب  
پس محمد شافعی  
و تحقیق که بیرون  
آمد از برای ابواب  
منصوصه و اللعن  
از بقیه الله بر  
مفسرین و این  
توقعات از همه  
معجزات بالاتر  
است و من سه  
توقع را در  
حقیقت آن  
نواب چهار نفر  
و ابطال آنرا  
بندگان ذکر  
میکنم و توقعات  
ذکر کرد بعد  
از آن چند مطلع  
منوید و در هر  
یک توقعی که  
بدست هر یک  
بیرون آمده  
ذکر مینماید  
چون محل حاجت  
نبود ذکر نشد  
بعد میگوید  
فاذا عرفت  
مقام الابواب  
فابقن انهم لم  
یبلغوا مقام  
الاطاعه روحی  
فداء بعد معرفه  
وان نیاید العامة  
لا عظم من الحجة  
لانه بنفسه  
یوقد بالنار  
لحب المعرفة  
وطاعته واته  
بعد الامر  
النص احتل ولا  
شکان المخصوصین  
بحکمة فی غیبة  
الکبری هم الذ  
قال الله فی  
حقهم وقال  
روحی فداء فی  
شانهم فقال  
وقوله الحق  
اما قرئتم قول  
الله عز وجل  
وجعلنا بنهم و  
بنی القریة التي  
بارکنا فیها  
قریة ظاهرة  
وخرق الله  
القریة التي  
بارک الله فیها  
وانتم القریة  
الظاهرة ولا  
شکان لكل  
حجة لا بد من  
سفر کما نطق  
بذلك ابن الحنا  
من الامام وان  
مقام ذلك  
الناطق بامر  
کما نزل فی  
الاخبار معلوم  
حبش قال  
وقوله الحق  
انظر الى رجل  
منکم روی  
حدیثنا و نظر  
فی حلالنا و  
حرماننا و  
عرفا جکمانا  
فاضوا به  
حکما فانه قد  
علیکم حاکما  
الى اخر  
الحديث محصل  
مضمون اینکه  
هر کاه تو  
شناخته مقام  
ابواب را پس  
یقین بدان که  
نرسیدند آنها  
باین مقام الا  
بطلان امام  
بعد از معرفتش  
و بدرستی که  
نیابت عامة  
اعظم است از  
نیابت خاصة  
بجهت اینکه  
بیسوزند باقی  
فراقش بجهت  
دوستی معرفتش  
و طاعتش و  
محمل امر و نهی  
او بشود و شکی  
نیست که  
مخصوصین  
بحکمت در غیبت  
کبری



در آخر الزمان بک شخصه انقیاد حضرت ظهور فرماید و ترویج دهد این حضرت را و مذاهب و ادیان را یکی کند و بدعتها را رفع نماید و دنیا را پر کند از عدل و داد بعد از آنکه پر شد باشد از ظلم و جور و عامه قریب سیصد روایت در این باب از حضرت رسول ص در کتب خود نقل نموده اند شیعه زیاده از هزار روایت بلکه این مطلب از ضرورتات دین اسلام است و تمام فرق ملایمه اعتقاد بر این مطلب داشته و دارند لکن با این کثرت اخبار و روایات و اختلاف مضامینش در یک روایت و لو ضعیف باشد که قائم شارع جدید است بلکه اشعار هم ندارد و احدی از مسلمین هم قائل نشد با این فرق متشنه بلکه مدعی شایعیت را کافرو زندقه و واجبه لقتل میدانند بلی گفتگو و اختلافی که هست این است که آیا این شخص کیست و آیا بوجود آمدن یا بایست بوجود آید اجماع شیعه اثنی عشریه بر این است که این شخص پیر امام حسن عسکری است و در سند ولایت و پیغام و بیخ یا شش بدینا آمد و بعد از امام عسکری حجت خدا و خلیفه الله و خلیفه رسول الله ص و وصی حضرت و امام بعد از پدرش و استوار است قائم و مهلت موعود و از ان زمان تا حال و الی جن طغیونک میباشند و نموده و نخواهد مرد تا با مر خدا ظهور فرماید و دنیا را پر از عدل و داد کند چنانچه بر از ظلم و جور شد باشد و مشهور بین عامه است که بوجود نیامد و جمعی اعتقادشان مثل اعتقاد شیعه اثنی عشریه میباشد و اما سایر فرق شیعه اغلبا اعتقادشان این است که هنوز بوجود نیامد و بایست بوجود بیاید مثل مشهور عامه و بعضی از فرق شیعه مثل طائفه از کبسانیه که محمد حنفیه را امام قائم و قائما

میدانستند و تا و سیه که حضرت صادق را امام غائب میدانستند و واقفیه که حضرت موسی را غائب و قائم میدانستند طائفه از اسمعیلیه که اسمعیل را غائب و امام میدانستند که الله الحمد این فرق تمام مضحک شدند و همین اضحلال در بطلان نشان کفایت فضلا از عدم دلیل بلکه اذله بر بطلان نشان پس در این اوان مختصر در بین مسلمین بد و قول فرقه میگویند که بوجود نیامد و فرقه اثنی عشریه و بعضی از علماء عامه مثل شعرانی و محی الدین اعرابی و غیرها میگویند شخص پیر امام حسن عسکری است و حق این قول است بچند دلیل که علماء اعلام مفضلا در کتبهای خود بیان فرموده اند و حقیر بر سبیل اختصار اشار کنم دلیل اول و باینکه عامه و خاصه بطریق متعدده از حضرت رسول ص نقل نموده اند که فرموده الا من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الحجا هلیته که معلوم است که بمقتضای صریح روایت بایست در هر عصر اهل آن عصر امام عصر خود را بشناسند که اگر نشناسند کافر از دنیا بیرون میروند و شناختن فرع وجود است که اگر وجود ندارد باشد ممکن نیست کسی او را بشناسد پس لابد بایست در تمام اعصار امام حلی بوده باشد تا ممکن باشد اهل هر عصر امام زمان خود را بشناسند پس لابد بایست از زمان حضرت رسول ص تا این زمان امام حلی باشد و واجبست که مردم او را بشناسند و مفروض این شد که غیر از فرقه اثنی عشریه کسی امام حلی برای خود قائل نیست غیر از چند طائفه از شیعه که بدلیل عقل و نقل بطلان مذمتشان ثابت نموده ایم علاوه بر اینکه مضحک شد اند چنانچه اشار شد و زیاده بر این در اینجا جای تفصیل نیست دلیل دوم روایات است که شیعه و سنی از حضرت



رسول نقل نموده اند که فرموده اند الاثمه اثني عشر و کلهم فریض  
و فرقه غیر از اثني عشره قائل بدوازده امام نیست و اثني عشره بالاتفاق  
امام دوازدهمی یا پسر حضرت امام عسکری می دانند و احدی از مسلمین  
قائل نیست که بازده امام اندند و کذب کنند و امام دوازدهمی هنوز  
وجود نیابد و اگر بگویند این قول حق است و لو احد قائل نشد بگویم  
مناقارده اند با فرمایش حضرت رسول که فرموده زود باشد که امت  
من متفرق شوند بمقتدا و سه فرقه و یک فرقه ناجی است و سایرین  
هالکند پس اگر گویند فرقه ناجی ابدانیت که منافات با این روایت  
دارد بلکه خلاف لطف است چنانچه مفضلاد جای خود بیان شد  
پس لابد بایست بگویند بوده و هست و غیر از این فرقه اثني عشره  
فرقه نیست که دوازده امام قائل باشد و بگوید امام دوازدهمی هنوز  
موجود نشد دلیل سیم اخباریکه بعضی عامه و تمام شیعۀ اثني عشره  
بطریق متعدده از حضرت رسول و سایر ائمه هدی نقل نموده اند  
که او صباهی حضرت دوازده نفر می باشند و در بسیاری از اخبار  
اسامی مبارکشان بر تریب ائمه بنا بر قول اثني عشره مذکور و در  
بعضی فرمودند اقل ایشان علی را به طالب و اخیان قائم ایشان  
و در بعضی فرموده اخیان مهملی و در بعضی مقید فرموده که  
اخیان قائم ایشان که دنیا را بر از عدل کند بعد از آنکه بر از ظلم  
وجود شد باشد پس حضرت امام حسن عسکری موافق این روایات  
امام دوازدهم می باشند پس لابد بدینا امام پس اگر مرده باشد بایست  
سپرده امام قائل شویم و علاوه که کسی قائل نشد مخالف صریح این  
اخبار است پس بایست از دنیا زنده باشد و زود نا ظهور فرماید و دنیا  
و ایران عدل نماید چنانچه در بعضی تصریح شد دلیل چهارم اخباریکه

از حضرت رسول الی حضرت عسکری بلکه از خود حضرت حجه نقل  
شد که آنها هم از حد توان گذارده که پسر امام حسن عسکری امام  
و حجت خدا است و غائب میشود از انظار مردم لکن در میان مردم  
و نمیرد تا انوقتیکه اراده خدا تعلق گیرد و ظهور فرماید و دنیا  
بر کند از عدل که بعضی از آنها را سید باب در شرح کوشش نقل نموده  
و حقیر هم از او بر سبیل اختصار نقل کردم دلیل پنجم اخباریکه  
بجداستفاضه بلکه توان رسید از پیغمبر و ائمه هدی که زین  
خالی از حجه نمیشود و اگر یک ساعت خالی شود هیچ و مرجع میشود  
بلکه زین و اهلش فرو میروند و این اخبار موافق است با عقل  
که عقلا برخدا واجبست که حجتش در میان خلایق باشد تا حجت  
خدا بر خلق تمام باشد و باین اشار فرموده است خواجه نصیر الدین  
در تجرید که میفرماید وجوده لطف و تصرفه لطف اخروعه متنا  
و سید باب هم در شرح کوشش و بهادراتقان صریحا نازل نموده اند  
و زبانه بیان در محمل خود پس موافق این روایات و حکم عقل  
امام دوازدهم بدینا امام باشد و از دنیا زنده باشد و زود  
نا ظهور فرماید زیرا که برخدا واجبست بقاء آن حضرت با حجتی یک  
نفر است و چونکه معلوم است که حجتی از جانب خدا نیابد زایل  
که آنها که اذعان کردند به تائید نبوت و چه ادعای امامت بطلان ایشان  
اظهر من الشمس شد پس بایست بگوئیم آنحضرت باقی است و زنده  
و اگر گویند تا و سیه و فرقه از اسماعیلیه و واقفیه میگویند حضرت  
صادق با اسمعیل یا حضرت موسی زنده و حی می باشند و اگر احتمال  
برود که یکی از فرق حق باشد این دلیل اثبات امام دوازدهمی نمیکند  
میگویم صدق است لکن بطلان تمام این فرق بدلیل عقل و نقل ثابت



نموده ایم علاوه که تمام این فرق منقرض شدند و انقراض اقوی  
دلیل است بر بطلان مدعیان دلیل ششم معجزات کثیره که نقل  
نموده اند اشخاص متعدده که از حد توان کردند از زمان تولد  
و جنون والد ماجدش الی زمان غیبت صغری الی زماننا هذا از  
وجود مبارکش باین معنی که ملاقات مریدی نمودند که معجزه و کرامت  
از او بریزد و ظهور نمود و حضرت عسکری تصریح فرمود باینکه او  
پسر من و حجه خدا و قائم و مهتک موعود و با خودش تصریح فرمود  
که من حجه ابن الحسن و قائم و مهتک میباشم باینکه تقرینه قطعیها  
شدند که آنحضرت بوده که این معجزه از او بریزد نموده که از اقوال  
و حکایات آنها قطع حاصل بشود از برای مردم بهر ضریح باینکه آن  
حضرت مخفی است و صاحب معجزه و حجه خدا دلیل بقیه اقرار و تصدیق  
نمودن آنحضرت را که آنکه صاحب کرامات و خوارق عادات بودند  
بلکه کرامات خود را بنسب آنحضرت مینمودند مثل نوابع و علماء بعد از  
ایشان مثل شیخ مفید و سید مرتضی و حقی طالع قریب بعصر یا مثل سید محمد  
سید حلاوی و شیخنا المرتضی الانصاری و غیرهم که کرامات  
زاهره با مره از ایشان بریزد نمود و دلیل هشتم اخبار اشخاص  
عدیه لا تعد و لا تحصى که اکثر مردمان ثقه بودند از زمان تولد  
و زمان غیبت صغریه و زمان غیبت کبری الی زماننا هذا که خدمت  
مشرف شدند و قائم بقیاتش گردیدند و آنحضرت را شناختند مثل  
عالم ربانی ملا احمد اربلی و قریب اعصار ما حضرت ابی الله بحر  
العلوم و آقای سید مهدی حلاوی القزوینی که ایشان بگرد  
خدا نشان رسیده در نجف اشرف و امثال اینها از علماء اعلام و  
غیر علماء که اسامی آنها مع حکایت مشرفند نشان خدمت آنحضرت

مجلسی در بحار و حاجی نویدی در نجم الثاقبه و غیرها ضبط فرمود  
باینکه خدا متش و سیدند و در آنوقت نشناختند آنحضرت را و بقراین  
قطعیه بعد از آنکه از نظرشان غائب شدند قطع برایشان حاصلند  
که آنوجود مبارک بوده و ایشان هم لا تعد و لا تحصى من جمله اینها  
سید باب که در شرح کوشش قصه را بیان میکند بعد از آنکه در باب  
توقیع علی سهری را ذکر میکند که حضرت صفر یا بد دیگر کسی مرید  
و هر کس از حامی دوست من کند دروغ گفته و توجه میکند باینکه  
مقصود این است که کسی آنحضرت را ببیند و در آن حین بشناسد و در  
میان شد نه اینکه ببیند و شناسد بکر بعد از آنکه غائب شدند بگویند  
و ان الذین بقولون من الناس فی ايام غیبت الکبری بان الذی  
ادعی رؤیبه کذب کذباً ذاکذب لکن اذا شاء الله لامره لا مرع  
ولکن لا یعرفه الا اذا شاء الله من بعد و لکن من قبل کما روی النبا  
و نقل المجلی فی کتاب فلا مرئیه و ان فی یومنا فی مسجد الحرام لکنت  
فائماً فی حول البیت شطریک الیهما فی وقت العصر یا بیت شانا  
مرفوعاً شعثاً و کان وجهه مثل فیض قمر منیر قاعداً علی الارض  
التي یطوف الناس حول البیت فی تحتها تلقاء رکن الیهما فی بشان  
خضوع و خشوع ناظر الی البیت غیر ملتفت الی احد و لا اری فی  
حول احد و کان علی راسه عمامه بیض مثل عمامه تجار الفارس  
علیه عباء صوف مثل عباء الذین یستعملون الاعیان من التجار  
ولکن له هبته و وقار و عظمه و انوار لما نظرت لیه کان بنی و ینبیه  
اقدانا لا اعلم عدتها و وقع فی قلبی ما وقع و لکن استحب عن القرب  
الی ساحته و اشتغلت بالصلوة و حکمت نفسی بانه کان مرادی  
لبطلان الحضور و لکن روح نویدی من الشوق و بذل الارکانه من الجح



## در اثبات حجج بحسن

۸۴

و کبریت للصلوات فلما فرغت یا رایت فی مقام تم مثبت الی اطلاق  
مسجد الحرام یا اطلقت بطلعه تم وقع فی قلبی واقع وان فی الایام  
التي كنت بمكة كل يوم وليلة مددت عنای الی کل نظر لتظن  
الیه مرة اخرى ما اذن الله لی انهی محصلش انکه میگوید بلند  
اطراف مسجد الحرام ایستاده بودم ان بزرگوار دادیدم نشسته تری  
مکانیکه مردم طواف میکردند و فهمیدم ان بزرگوار است از  
اثار جبین نورانی لکن جوش بر اقدام حضورش نکردم و امید  
که خود ان بزرگوار مرا طلب نماید مرا طلب نمود با حالت خواریت  
بنماز از نماز که فارغ شدم تشریف برده بودند بر خواسته کشش  
نمودم خدمتش نرسیدم بقیه نمودم که آنحضرت بوده مر بعد  
روز چشمهای خود را مید و ختم با طرف که شاید بگذراند و بکن  
جمال مبارک کشتار بپایم ندیدم انهی و این قضیه را بعین عبارت  
ذکر نمودم تا معلوم شود بقتان بها و بها شبه براو که مکرر میگوید  
که بزرگوار علی محمد دد که ندایش با نا القائم بلند شد بیجان خود میگوید  
در مکه خدمت قائم رسیده و قابلیت نداشتم که مرا بحضور مبارک  
طلب کنند آنها میگویند ما القائم گفت بلی در کلامش را بد که گفت  
کنش قائما بیجان عوام کالانعام را کول بزنند که معنیش اینست که  
صتم قائم و صدودش با هم برابرش نمخوانند چنانچه نسبت با حبا  
ال محمد هم چنین کرده اند مثل حد بشلوح و علی بن مهزیار و غیرها  
که ایشان خواهد شد و ان بیجان چه تمیز کول میخورد چون احوال  
اینکه بدو ع گویند و بهمان زنند نمیدهند رفتن نزد علماء هم که ابتدا  
منقض میکنند خودش هم که رت از رت و رت و رت فرق نمیکند از لفظ  
فاتی هم میبیند بقیه بکفته آنها میبکشد و تصدیق میکنند پس از این

## بطریق اجمال

۸۵

این ادله ثابت و محقق شد که قائم و مهدی موجود و وجود مبارک  
محمد بن الحسن العسکری است و او است حجة خدا بر خلق و او است  
روافدهی و تا حال زند است و زند خواهد بود تا انوقتیکه  
با مر خدا ظهور فرماید و عالم را پر کند از عدل بعد از آنکه پیش  
باشد از ظلم و جور و اگر کسی انکار کند یا شک داشته باشد فی  
الحقیقه انکار نبوت حضرت رسول را نموده زیرا که اخباریکه در  
مهرات آنحضرت رسیده بلکه در ادعای نبوتش رسیده بیشتر  
زیادتر از این اخبار نیست بلکه در هیچ قضیه که در عالم واقع شد  
بقدر این مطلب اخبار یکی نرسیده حتی وجود پیغمبران سلف  
بلکه وجود باب و بها فضلا از ادعای ایشان فضلا از تحقق و ثبوت  
انچه را ادعا نمودند و الله العالم بلی شبهه که عامه عباد داشتند  
و حال بها شبهه انرا میگویند این بوده که بشر ممکن نیست هزار سال  
یا زیاده تر عمر کند جوابش علماء مفصلا داده اند و محصلش اینست که اگر  
امکان عقلی میگویند که بدیهی است که عقل محال نمیداند بلکه انچه  
محال میدانند اجتماع وجود و عدم است و اگر عدم امکان عادی  
میگویند اولاً که عاده هم که ممکن است و اخباریکه از معجزات خود  
عاده در کتب نوارخ نوشته اند کفایت علاو هر کس اعتقاد  
بنو نبی و قران دارا این حرف را نمیتواند بزند زیرا که در تواتر عمر  
ادم و شیت و بسیاری از انبیاء و بسیاری از کفار قریب بمئات  
سال معین فرموده و عمر حضرت نوح و بعضی دیگر زیاده از هزار  
سال معین فرموده بلکه قریب بد و هزار سال معین فرموده  
و اما قران عمر که معین نفرموده لکن در نکت نبود حضرت نوح  
در قوم معین فرموده چنانچه فرموده و لیست فی قومه الف سنه لا



## فصل در ذکر استدلال انبیا که با بولفضل

۸۶

خمسین عانا و کفایت در مدعا ثانیاً مسلم داریم که خلاف عاده  
است ابا خداوند قادر نیست که برخلاف عاده او را انبیا بلفظ  
ابقاء دارد الی ده هزار سال البته قادر است بلکه در صورت  
عدم وجوب هم قادر است و کسی با تمهید که چون و چرا در  
کارش آورد و شبهه دیگری هم داشتند و حال شجعه و بایسته  
و بهائیه همان را بعینه می کنند که محصلش اینست که غائب مثل مرتبه  
و وجودش کالعدم است و لغواست و کار لغو از حکیم علی  
الاطلاق صادر نمیشود و جوابش اولاً بی فائده نیست چنانچه  
مکرراً خود انتم بیان فرموده اند و ثانیاً کلام در اصل وجود است  
فائده مرتبه بر وجود و این امر را در نظر ابرار است که کفار بر خدا دارند  
و دارند که فائده خلقت بنی آدم که خدا ایشان را خلق فرموده  
و خدا میفرماید انا خلقناکم عباداً و انکم الینا لارجعون  
و کذا فائده خلقت و امهال شیطان و کذا ابقاء حضرت خضر را  
چندین هزار سال و غیر ذلک از چیزها بلکه ماها فائده و علت  
انرا نمی فهمیم و اگر بماند هم از انبیا و اولیایان در بعضی انها با عقول  
ناقصه بعضی فی الجمله مدعی نموده مسلماً بعضی حکمهای او است  
تمام فائده و علت چنانچه واضح است حاصل این است که فی الحقیقه  
این امر را بر خدا است و حال آنکه معلوم شد که اگر بنا شد بر این  
زین و اهلس فرمودند پس از این مطالب واضح شد که ادله  
انسان که در ابقان و در این کتاب نوشته اند بر فرض تمامیت  
چون منطبق بر مدعا نیست قابل جواب نیست لکن چون صورت استدلال  
درست نموده و ابان و اخباری نقل نموده که عوام الناس کول میخوانند  
و علای مغلطه کاری کرده با در لفظ با در معنی با در هر دو که قطع

نظر

## نمونه و ردانها

۸۷

نظر از اینکه دلیلست بانه مردم بچهار را در شک و ریب میاندازند  
لذا آنچه را که میگوید بعینه محذوف مکررات نقل کرده و جواب از انبیا  
انتم میبد هم میگوید در فراموشی بعد از عنوان ادعا که معلوم نشد  
در اثبات این امر اعظم استدلال را چهار برهان که اقوی بر اهل حق  
مقصود میداریم و بدلیلست ایات کتاب و بیانات قبل و دلیل نقل  
و معجزات اکتفا می نماییم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل  
با انجام میبریم مقصود از نقل این عبارت اینست که آنچه در این مقال ذکر  
میکند در مقام استدلال است دفع شبهه با الزام میگوید  
در مقام چگونگی استدلال با بانی که اعظم ادله و اقوی بر اهل حق  
که از انبیا و مرسلین باقی ماند و خود بخدی فرموده و بر معانی  
و مکابرین بان احتجاج فرموده اند کلام ثانی است و وحی است  
و حق تم در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجت بالغه و ابان  
الهی و بیسته صحیف سماویة خوانند است و بعد کلمات میگوید و بالجملة  
کلام الهی اعظم حجتی است که حق تم بر حقیقت رسالت خاتم انبیا  
بان استدلال فرموده و بکافی بودن آن دون سائر معجزات تصریح  
نموده انتهی میگویم معلوم است که مدعی بایست شاهد دلیل  
و بیسته بر مدعایش اقامه کند تا آنکه از او قبول شود و لا یتما این  
منصب عظمی و ریاست کبریا عن مرتبه نبوت و رسالت و الا  
هیچ عاقلی از او قبول نمیکند و چون شخصیکه ادعای رسالت  
از جانب خدا دارد نمیتواند بیسته اقامه کند که قولش قبول شود پس  
لازم است بر خدا که ابی و علامتی برایش قرار دهد که بتواند عقلاً  
از او قبول نمایند و عبارت اخروی معجز و خارق عادتیکه کار خدا است  
و خلق از آن عاجزند برای رسولش مقرر فرماید بلکه شاهد و دلیلش باشد

که

فصل در ردانها



## در بیان معجزه یونس قرآن

۸۸

که از جانب خداست پس دلیل انبیا منحصر است در معجزه و خرق  
عاده و چون اغلب مردم معجزه را از سحر تمیز نمیدهند و حجت بر آنها تمام  
نمیشود لذا مشبه الله اقتضا کرده بر اینکه در هر عصر انچه را که بسیار  
از علماء آن عصر در آن فن مهارت تام دارند شبیه آنرا معجزه یونس  
قرار دهد که آنکس آنکه مهارت ثانی دارند از انبیا بمثلش عاجز  
شوند و اقرار بجز نبایند و باین حجت بر سایرین تمام شود مثلا چون  
در عصر حضرت موسی سحری یاد بودند و مهارت تام داشتند لذا  
معجزه حضرت موسی را شبیه سحر قرار داد مثل اژدها شدن عصا  
و بد بیضا و فرعون که حمل بجر نمود و گفت مثلش میان من و تو  
موسی اندام بر مجادله با سحر فرمود تا اینکه سحر او را مغلوب شد  
و از عاف و تصدیق نمودند حجت بر سایرین تمام شد و اگر چنانچه ثانی  
اعلی و ابرهر را معجزه اش قرار میداد بیا میگفتند طیب ما هر یک  
و در این عصر و در آن مکان طیب ما هر یک و بعکس عصر حضرت  
چون اطباء ما هر بودند که در هیچ عصری مثلشان نبود خداوند بجز  
حضرت عیسی را مرده زندگین و شفای کور مادر زاد و امثال آنها  
قرار داد و بعد از آنکه اطباء اقرار بجز نمودند حجت بر سایرین تمام  
شد و بیا اگر چنانچه شبیه معجزه حضرت موسی را میاورد میگفتند  
سحر است و در این عصر سحر نیستند و الا مثلش میاوردند  
و بعکس در زمان حضرت خاتم الانبیا چون نه ساحری در مکه و اطراف  
بود و نه طبیبی فضلا از آنکه ما هر باشد لکن در فصاحت و بلاغت  
کامل بودند و سحر کلین و سعی و کوششان در کلام فصیح و بلیغ بود  
و هر کس میخواست خود را معروف و فافاق کند شعر فصیح میگفت و  
بان خود را معروف میکرد و قصاید سبعة معلقه مشهور است که

در بیان معجزه یونس قرآن

## جهان معجزه یونس قرآن

۸۹

صاحبانش آنها را بکعبه معتقد و بخشد که مردم از اطراف عالم میبایند  
بخوانند و بان خود را مشهور و فافاق نمودند لذا علم معجزه حضرت  
رسول را قرآن قرار داد و بعد از آنکه فصاحت و بلاغت از انبیا بمثلش  
عاجز شدند حجت بر سایرین تمام شد بخلاف سایر معجزات که از  
انحضرت صادر میشد که کفار حمل بجر میکردند چنانچه خدا فرمود  
و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و چون معجزه را از سحر تمیز  
نمیدادند بمثلش سکا نشان نمود بلکه میگفتند اینکه او سحر بود  
معجزه بیاورد تا ایمان بیاوریم لذا ان یزید کوار در بسیار مقامات  
تعلیم الهی حواله بکتاب مینمود و ایشان باینکه اگر واقعا نبی بود  
مکابر کند و میخواهد واقع بفهمد این کتاب لسان عرب است که  
شما دارید کلمات همان کلمات شما که با هم حرف میزنید حرف همان  
حروف یکوون مثلش بیاورد بلکه بکشاید مثلش بیاورد و لو  
پشت بر پشت یکدیگر بگذارد و چون نمیتوانند بیاورند مثلش را پس  
بدانند که از جانب خدا است و اعراب بان کفر و نفاق و یهودی  
بان عداوت و ناخه سعی کردند نتوانستند مثلش را بیاورند زیرا که  
اگر آورده بودند بان کثرت دواعی لابد بیا میسرید علاو از جهات  
عدیه دیگر قرآن معجزه میباشد مثل خبر از انبیا سلف و سلاطین  
ماضیه باینکه حضرت رسول بلا اشکال اخی بود و در سر فحوائد  
بود و در میان جهال عرب که همه از علم نداشتند بزرگ شده بود  
و کتاب اهل کتاب با سیرانی بود با عبرانی و حضرت رسول از لسان  
انها عاری بود فضلا از علوشان مع ذلک انچه سوال مینمودند  
با تم بیان جواب مینمود و کذا بعضی خبرهای آیه در همین قرآن  
داد که وقوع یافت مثل کافر مردن ابو لهب و زوجه اش و غالب



## جہات معجزہ ہونے قرآن

۹۰

شدن و ہم ہر فارسی غیر ذلک بلکہ علوم و حکم کہ در قرآن کفایت پس این  
قرآن از جہات عدیدہ معجزہ می باشد کہ مہجبت را بنشود حمل بر بحر نمود بر کاف  
تراست ان سائر معجزات و لذا در بسیار از مقامات کہ معجزہ طلب نمودند  
بکافے بودن کتاب جواب میفرمود چون ایشان سائر معجزات برای  
انہا لغو بود پس از این بیان واضح شد کہ افسہ را کہ این مرقہ گفت  
کہ اعظم و اقوی براہین الخ نسبت بغير حضرت محمد <sup>ص</sup> کذب محض و  
افتراب خدا و رسول بود زیرا کہ غیر آنحضرت با کتاب از جانب خدا  
نداشتن مثل اغلب رسل حقہ الوالہم مثل ادم و نوح و ابراہیم  
انکہ کتابا از خدا معجزہ ایشان قرار ندادہ مثل تورات و انجیل  
و لذا در هیچ جای این کتابها نیست کہ خدا فرمودہ باشد این کتاب  
معجزہ صاحب کتابست و احدی از امتشان این ادعا نکرده و نقل این  
ادعا از صاحب کتاب و شرع خود ننمودہ اند بلی قرآن چنین بود و  
سروش واضح شد و اما اینکہ گفت بکافے بودن ان سائر معجزات  
تصریح نمودہ اگر مرادش کلیہ کتب الہی است کہ علاوہ کہ تصریح نمودہ  
تصریح برخلافش شد و اگر مرادش قرآن است کہ اولاً خلط نمودہ  
تا ثبات بودن سائر معجزات کجا ایشان فرمودہ فضلا عن التصريح و بر  
فرض تسلیم تلم مقدما د معلوم است و صریح است عبارتش کہ دلیل  
مدعی نبوت است نہ کسی کہ بتواتر از خود نفی مینماید مثل باب و ہیا  
میگوید و عقل منور تر بخندین و جہ بر اعظمت ان حکم میفرماید و در  
انرا بر سائر معجزات ترجیح میدہد و جہ اول اینکہ کتاب اثباتی دایم  
و سائر معجزات اثباتی غریبہ و علت انرا بیان میکند کہ ہمہ معجزات  
و غیر موجودین حاضرین و غائبین توانند کتاب بدست آورد و انرا  
پہم بگویند و از ان انتفاع یابند بخلاف سائر معجزات کہ باقی نماند و بدست

ہر کس

## در ذکر دلالت کتاب

۹۱

ہر کس غیبت و امکان وصول بلاد نانیہ ندارد و جہد و ہم اینکہ  
کتاب و علم اشرفا شہاء است کہ حجۃ اشرف مخلوقات گردید و  
و جہ اشرفیت را بیان نمودہ و جہ سہم اینکہ در کتاب ادب و رعیت  
و موعظہ و اندازہ کہ موجب تحصیل رفقات روحانیہ است ثبت  
توان داشت بخلاف مردہ نتوان کردن و امثال ان کہ این فوائد از  
انہا حاصل نشود و جہ چہارم را ہا کتاب موجب حق و ہدایت  
بخلاف سائر معجزات انہی بلخصا میگویم اما اینکہ گفت و جہ اول الخ  
بدیہی است کہ وصول بغير موجودین و غائبین توسط روایت  
باید برسد چون بغير روایت معقول نیست و سائر معجزات ہم  
بتوسط روایت میرسد چنانچہ معجزات تمام انبیاء توسط روایت  
بقا تبیین و بلاد نانیہ و غیر موجودین رسید بچنان از شد فضل  
میگوید امکان وصول بلاد نانیہ ندادہ و حال انکہ صاحب کتاب  
والفاظ کتاب کہ از دہانش بیرون آمد تمامش زائل شد فقط  
نقلش بھر کس رسید رسید چنانچہ سائر الفاظش و اعمالش رسید  
و اما وجہ دہم پس واضح است کہ علم اشرفا شہاء و مقدّمہ تمام  
علمها است حق معجز و سحر لکن دلیل حجۃ کی نیست و اما کتاب پس  
میشود علمت نداشته باشد مثل اغلب کتب توارخ و تمام کتابها  
باب و ہیا پس چگونه اشرفا شہاء است و میشود علمت داشته  
باشد مثل اغلب کتب علماء لکن دلیل نیست و اما وجہ ہفتم پس  
واضح است کہ بشود ادب و شریعت و اندازہ علماء و انبیاء صادر  
شود بدون انکہ در کتاب ثبت شود و ہر کس عمل نمود بر کتب روای  
برایش حاصل میشود و الا فلا و اما کتاب کہ عبارت از کائنات است  
کہ بدان ثبت شد کہ اشرفا از هیچ شئی نیست و اما وجہ چہارم

کہ میگوید



## در ذکر ابای که قرآن مجید است

۹۲

میگویند ابای کتاب موجب حق و هدایتست بخلاف سایر معجزات  
میگویند بدیهی است که اغلب مردم که عوام هستند باین معجزات  
ایمان میآورند و بابایان ایمان نمی آورند پس آنها موجب حق و  
هدایتست و در کتاب برای اغلب مردم و اقای غیر عوام هم هدایت  
می باشد بطریق مثبت یا طریق مثبت بجا بیکه دلیل است داشته باشد  
مثل همین کتاب من و همان کتاب تو و اما اگر دلیل نداشته باشد  
مثل اغلب کتب باب و بها که نه موجب هدایتست و نه موجب  
اضلال و علی ای حال دلیل بر رسالت و نبوت صاحبش نیست  
والا اگر ایمان دلیل بر نبوت برنا حسب علی این کتاب فرزند  
تو دلیل بشود بر اینکه تو خدا نه میگوید بعد از اثبات شرفیت  
کتاب اکنون در قرآن شریف نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم  
الانبیاء در ابای و رسالت خود چگونه استدلال فرموده و  
کدام حجته را اعظم حجج قرار داده بعد میگوید هر کس بدقت نظر  
کند در قرآن ملاحظه میکند که حضرت رسالت پناه جز بقرآن  
احتجاج نفرموده و ابتدا جز ابای کتاب حجته مقرر نفرموده و شاهد  
بر مطلب خود چند آیه ذکر مینماید میگوید منها قوله تم و قالوا لولا  
انزل علیه ابای من ربه قل انما الایات عند الله و انما انا نذیر  
مبین اولم یکفهم انما انزلنا الکتاب بتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة  
و ذکر فی المؤمنین لخص ترجمه اینکه کفار گفتند چرا معجزه نیاورد  
بگو ابای عند الله میباشد و من انذار میکنم ایا کفایت نکرد ایشان را  
این کتاب که تلاوت میکنی بر ایشان بدست که در این کتاب همه  
و ذکر است برای مؤمنین میگوید دو مطلب از این آیه مستفاد شد  
یک آنکه حضرت رسول تم معجزه نیاورد و اصل آنکه کفار گفتند اگر بفرست

## در ذکر ابای که قرآن مجید است

۹۳

چرا معجزه ندادند و دوم آنکه کتاب فاقد دلیلی است میگویم اما اینکه گفت  
حضرت رسول تم جز بقرآن احتجاج نفرموده میگویم اغضرت  
احتجاج بقرآن فرموده و اما بقرآن حجته مقرر نفرموده  
پس انرا بر خدا و رسول الله است چنانچه واضح خواهد شد  
اما این آیه که ذکر نمود و ابای را معنی معجزه کرده غلط است زیرا که  
ایه اگر چه بمعنی معجزه آمده است از اینکه استعمالش در بیان از کتاب  
کتاب بیشتر است چنانچه خودش هم متصل ابای کتاب میگوید  
تمام مردم هم آیه در ابای قرآن استعمال میکنند و هر کجا آیه با ابای  
بشوند میباید درین نشان ابای قرآن بشود و بتبادر علامت  
حقیقت است چنانچه واضح است پس هر کجا آیه با ابای باشد ازین  
صافه نداشته باشد محل بر این از کلمات ملفف عرف میکنند فضلا  
از اینکه قرینه داشته باشد بر اینکه مراد این است چنانچه در این آیه  
قرینه دارد که مقرر باید لولا انزل و بدیهی است که ابای کتاب نازل  
بشود نه معجزه بلکه معجزه مینماید و بدان رسول و لذا هر کجا مراد معجزه  
لولا او نفرموده و محصل مقصود این است که کفار میگویند  
این با نرا خودش میگوید نه خدا نازل مینماید و میخواهند  
برای لعین ببینند که خدا نازل کند لذا لولا انزل گفتند مقرر  
بگو همین ابای که برای شما قرآن میکنم از نزد خدا است و من  
باید بگویم و انذار نمایم و مبین و اشکار است که از نزد خدا است  
ایه کفایت نمیکند ایشان را همین کتاب که ما نازل نمودیم و تو تلاوت  
میکنی بر ایشان بعد مقرر باید ان فی ذلک لرحمة محصل اینکه برای  
مؤمنین چون سبب رحمة و تذکره است کفایتشان است و اما غیر مؤمنین  
چون نفع است بر ایشان پس اسباب خسران است چنانچه در آیه



## فصل اول

۹۴

دیگر ایشان فرموده و لا یزید الا ظالمین الا خساراً پس اینکه گفت در طلب  
از این ایه استفادہ شد محض کذب و ناشی از این است که نفهمید  
مراد از ایه را با خلط میخواستند بکنند برای عوام کمالاً نعام میگوید  
و منها قوله ثم قالوا لولا باننا بایه من ربنا اولم نأیهم بینه ما فی الصحف  
الاولی میفرماید کفار گفتند چرا این معجزه نمی آورد از نزد خدا ایا  
نبودی ایشانرا خبرها اینکه در کتابهای سابقین بود میگوید و ان  
این ایه بصراحت مستفاد میشود که قطع نظر از آنکه حضرت رسول  
بر حقیقت خود استدلال فرموده سوال قوم را اجابت نمود در  
اظہار معجزه میگویم مقصود از ایه شریفه اینست که آنها یعنی کفار  
میگفتند چرا یک نشانه و علامتی از جانب خدا برای ما نمی آورد  
که ما بفهمیم از جانب خدا است خدا میفرماید علامت و بینه از  
این بالاتر میخواهند که خبر صحف اولین را برای ایشان بیان کند  
یا اینکه اتمی بودی و مطلع بر کتب آنها نبودی و بر فرض مراد از ایه  
معجزه باشد واضح است که مراد کفار این است که معجزه میخواهیم که  
بفهمیم که از جانب خدا است و محریبت خدا هم میفرماید خبر کتب  
سابقین که مکر نیست که صحرا باشد لا بد از جانب خدا است پس  
ایضا ربطی بدعا می آید و نداند که کتاب درم بلکه صریح است بر اینکه  
معجزه که شما میخواهید که احتمال میدهند نرود آورده ام و خود  
اقرار نمود بر آن پس ایه عکس بدعا می آید و است چنانچه واضح است  
و در این مقام سه ایه دیگر استدلال میکند یکی ایه شریفه قل ان  
اجمعتم الانس والجن الخ و دیگران گفتند فریب تمام تر لنا علی عبدنا  
فا تو ابون من مثله الخ و دیگری قوله ثم ام بقولون انما قلنا تو  
بیون من مثله الخ و غیر از ترجمه ابیات چیزی نمیگوید و نمیدانم چه

دلیل

## در دلیل نبوت ابان و ریش

۹۵

دلالت بر مدعای آن مرود دارد زیرا که مدعایش این بود که  
تمام انبیا و مرسلین ابات کتابا قوی بر هاشان بود بعد گفت  
خداوند در قرآن مجافه بودن ابات کتاب دون سائر معجزات  
تصریح فرموده و ان ابات دلالت کند دارد این است که قرآن معجزه  
حضرت رسول می باشد لکن معجزه دیگری نداشت غیر کتاب چنانچه  
مدعایش است فلا ین هیچ وجه مشعر هم نیست فضلا از اینکه  
مشعر باشد که سائر انبیا هم معجزه غیر از کتاب نداشتند چنانچه  
میگوید و از این جمله توان دریافت که حق جل جلاله ابات کتاب را  
اعظم حج و بلاهین مقرر داشته و آوردن مثل انرا باطل در امکان  
احتمال ندارد بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلام را خود  
با فتنه بخواند نسبت دهد حق جل جلاله بهمین قدرت او را  
اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد او را و کلامش را زایل  
کند چنانچه در سور حاقه فرموده و لو تقول علینا بعض الاقام  
لاخذنا منه بالیمین ثم لفظنا من الوتن فما منکم من احد عنہ حاجر  
و نه لند کره للمنفین مقصود از این ایه اینکه اگر کسی کلام را بمانند  
بعین قوت او را اخذ فرماید و عرق حق او را قطع کنیم و احدی از  
شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این میخط نتواند گشت و این ایه صریح  
بر آنکه هرگز خداوند مهلت نخواهد داد نفسی را که کلام را بکذب  
نسبت باورد و کتاب را که خود تصنیف نموده باشد نامشروع  
است و نه ابات الهیه خواندانهی بالفاظها میگویم اما اینکه گفت  
ابات کتابا که مقصودش عموم است از بیان سابق معلوم شد که  
غیر از قرآن حق جل جلاله کتابهای خود را حجه قرار نداده و اما اینکه  
گفت آوردن مثل انرا باطل در امکان الخ اگر مرادش عدم امکان

عقل است



## فصل اول

۹۶

عقلی است که بدیهی البطلان است و اگر مرادش این است که برخدا  
چون قبیح است ممکن نیست وجه قبیح را بابت بیان کند و حال آنکه  
و قبح یافته بسیار و خودش هم اقرار دارد و اما آنکه و لو تقول الخ  
که دلیل بر بد عایش گرفته میگویم اولاً ضمیر و لو تقول راجع بحضرت  
رسول است و محصل مقصود این است که این محمد است با این مقامی که  
دارد اگر بابت کلمه دروغ برآیند در فرض محال ما هم چنین میکنیم  
با او و لذا بلوا متناعبه تعبیر فرمود نظیر و لولا ان یثبته لقد کنت  
ترکن الهم شیئاً قلیلاً اذا لا ذقناک ضعف الخبث و ضعف الهما  
ثم لا یجد لك علینا نصراً پس کلمه کبریه که هر کس برآید دروغ بگوید  
ما هم هلاکش میکنیم از آیه مستفاد نمیشود و چگونه میشود که کلمه کبریه  
مراد باشد و حال آنکه بعضی الا قائل فرموده اعم از آنکه ایاث باشد  
یا نه از عای نبوت کنند یا نه زیرا که دروغ مخصوص با دعای نبوت است  
و آیه آوردن نیست پس اگر حکمی از احکام بلکه خبری از اخبار بگوید که  
خدا نفرموده باشد صادق است که بعضی دروغ برخدا باشد پس  
اگر آنکه بدعت در دین و لو بیک حکم بگذارند یا خبری که خدا نداده  
بدهند بابت خدا فوراً آنها را هلاک نماید و مهلتش ندهد و  
حال آنکه مبدء عین بسیار بودند و خدا ایشان را هلاک نکرده و خود  
هم ملتزم نیست بلکه بسیاری دعای نبوت گذاشته اند و کتاب خود  
بدست خود نوشتند و مجدلاً نسبت دادند و خدا ایشان را هلاک  
نفرمود بلکه مهلتشان داد بلکه دینشان را اگر ائمه نفرمود بلکه خدا هم  
قرآن خبر میدهد از ایشان و بجز در حد و بل چیزی نمیرساند میفرماید  
الذین یکتبون الکتاب بیدهم ثم یقولون هذا من عندنا الله لیسوا  
بمثنا قلیلاً و بل لهم ما کتب الله لهم و بل لهم ما یکسبون و ثانیاً

## در بیان ابطال کبریه

۹۷

بر فرض کلیه مراد باشد و مختص بحضرت رسول است نباشد صریح آیه  
بعضی الا قائل فرموده پس اختصاص بنبی کاذب ندارد چون  
نبی کاذب چه میگوید دروغ است و با لوح جان هر کس بگوید  
گفت نیست بخدا هلاک نشد پس بابت کتابه گرفت بر آنکه  
دروغ او را ظاهر میکند که نه الحقیقه اخذ بناصبه و قطع را  
دل نیست چنانچه مفسرین هم تفسیر این نموده اند و ثالثاً بر  
فرض تسلیم و اینکه مقصود این است که هر کس از عای شارع است  
بکند کذباً خداوند او را بقدرت خود میبرد و بعد از آن او را  
هلاک میفرماید فوراً که ابد از آیه مستفاد نمیشود چنانچه  
در ابقان میگوید که فوراً او را هلاک میفرماید و در اینجا هم گفته  
که او را هلاک ندهد بلکه بملا حظاً قسم که از برای ترا خواست  
بعکس دلالت میکند پس میگویم چه خوب منطبق شد با مطلب  
بر مؤسس اول اعینه برنا علی محمد که بجز او دعا خداوند قهار  
او را بقوم خود اخذ فرموده بحبس شهر از ایشان انداخت و از آنها  
بحبس اصغرمان و از آنها بحبس قلعه ماکو و پس از زمان قلبی که لفظ  
ائم مشعر بر آنست او را در تبرین هلاک فرمود بلکه بکلول قطع  
و تن و دلتش نمود و شکم سکهها را قبرش کرد و ایند بیچاره خدا  
بهمین چپست و قطع و تن کدام است که دینان مؤسس اول نشد  
و اینکه گفت دینش را زایل کند از کدام کلمه آیه استغفاره نمود  
و حال آنکه حق اظهار حقا نیست شارع بحق و ظاهر نمود بطلان  
باطل میکند لیهلاک من هلاک عمر بنیه و بچی من حی عمر بنیه و  
بطلان این دین را اظهار من لشمس نمود بلکه براسان خود  
بابکه مؤسس اول است جاری نمود چنانچه شنیدی بلکه براسان



# در بیان دلیل یکتا ایت

۹۸

بها و همین صاحب فرزند و غیر هم علان که بنا بر اعتقاد بها  
دینش را هم زائل نمود چونکه بهار اشارع جدیدی میدادند نه  
مروج دین باب و الا کتاب اقدس او بدین و نسخ احکام او را  
نمودن یعنی چه و اگر بگوئیم مصدق باب بود و بعضی احکام  
باب را نسخ نمود میگویم سائر پیغمبران الواعز چنان بودند  
و هیچ کدام تمام احکام پیغمبر سابق را نسخ ننمودند بلکه حضرت  
عجی بصریح انجیل هیچ حکمی از احکام موسی را نسخ ننمود و در  
که با جماع یهود و نصاری و مسلمین هیچ حکمی از احکام موسی  
نسخ ننمود چنانچه واضح است و اگر بگوئیم این ایه بنا بر این بطلان  
شد باب را ثابت میکند نه بهای را که نه خودش کشنده شد و نه  
دینش زائل شد میگویم بعد از آنکه بهای ایه بطلان باب واضح  
شد بطلان بهای هم واضح میشود زیرا که حقیقت بهای فرع حقیقت  
باب است باقرار تمام بها نبی و تمام ادله زیرا که عیسی بعد از قائم  
و اگر علی محمد قائم نباشد او هم عیسی نیست ختم الله علی قلوبهم و علی  
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة میگوید کلام طوبی که محصلش  
این است که چون بر عظمت باب کتاب اطلاع حاصل شد  
معرض میدارم که سید باب در مدت هفت سال و حضرت بهای  
در مدت چهل سال بهین دلیل بر اعلای امر الله قیام نمودند  
و با اینکه هر دو در سخن و حبس بودند کتابهای هدیه تصنیف  
نمودند و نسبت بخدا دادند و الواحی نازل نموده و گفتند من  
عند الله میباشم و بعد تجرئی نموده میگویند حضرت خاتم الانبیا  
در سن چهل سالگی بر سالت مبعوث شد و از قریش که اعز قبایل  
بودند و افضح کل ظهور فرمودند مع ذلک در مدت بیست و سه

# در بیان دلیل یکتا ایت

۹۹

سی جزو قران متفرقا بر حضرتش نازل شد و نقطه اولی با اینکه  
بود فارسی اللسان و در مدار من علمه تعلیم نفرمود چنانکه اعدا  
نسبت بعلی در قواریج حضرتش دادند و معرفت صرف قال بقول  
را که کودکان مکاتب بان عالمند از حضرتش نفی نمودند و مع ذلک  
در سن بیست و پنج سالگی بامر الله قیام نمود و در مدت هفت سال  
که تماش در سخن بود چندین برابر قران در ثفا سیرا با شجوه  
مسائل علمیه و خطب و مناجات و امانات و مبارکات باقی ماند  
انتهی ملخصا میگویم اولاً از بیان قبل معلوم شد که هر کس کتابی  
بنویسد یا عبارتی تلفیق کند این شاهد بر هدایت او رسالت کاتبش  
نست و لو صد مقابل قران باشد و علمت هم داشته باشد و ثانیاً  
اینکه باب و بهای هیچ یک ادعای رسالت و نبوت نکردند و کتابها  
خود را نسبت بخدا ننهادند چنانچه معلوم شد که باب در شرح  
کوثر ادعای باب الفائم و سفیریت میکرد در بیان هم ادعا قائمیت  
نمود که اغلب مراد صوفیه ادعای قائمیت مینمایند غایب الامر  
چند بدعتی در دین خدا نهاد و اما بهای هم که معلوم شد که بجز  
ادعای الوهیت ادعای ندانست و احکام هم نمیکوید برایش میرزا  
حسنعلی رسول الله بلکه او را ربی اعلا خطاب میکنند پس این  
مطلب که ادعای رسالت داشتند و کتاب خود را از جانب خدا  
میدانستند بهتان و افتراء است بر هر دو و ثالثاً در مقام تجرئی  
گفتند در مدت بیست و سه سال سی جزو قران متفرقا بر حضرتش  
رسول نازل شد و چندین برابر قران در مدت هفت سال  
از سید باب صادر شد که محصل مقصودش اینکه معجزه باب بدین  
اثبات برکت بالانرا از حضرت رسول موده چون فارسی اللسان



## فصل اول

و از عریض گفتن عاری بوده مع ذلك در مدت قلیل چند مقابل  
قرآن تصنیف نموده میگویم اگر مرادش این است که باب نبادتر  
کتاب تصنیف نموده از حضرت رسول اکرم علیه السلام باشد مجز  
صاحب سکندر نامه و رموز حمزه نباد تر است و فخر دانی که  
باب نباد داعی الوهیت کند که هم بسیار تصنیف نموده و هم علت  
دارد و اگر میگوید با اینکه فارسی لسان بوده افصح و ابلغ بود  
اگر امش از حضرت رسول اکرم علیه السلام با اینکه از قریش بوده که بابت خلیفه  
بیجا و بی شرم باشد که انرا بگوید زیرا که کلماته تلفیق نموده که  
مخبر و صوفیان بالوجدان غلط است که معلوم میشود که اینقدر  
بی علم بودند که معرفت صرف قال بقول را که بقول خودش گوید  
مکاتب دانا بودند بالوجدان ایشان جاهل بودند که کودکان  
مکاتب مضحکه اش نمودند بعد بکه بجا شد و گفت که علم صرف و نحو  
معصیت خدا نموده بودند و در تحت عرش محبوس شدن بودند  
بشفاعت من خلاص شدند که بواسطه این کلام همه کس حکم  
بجنوئش نمودند و بحالت داد تمام باینها و لذا فضله صاحب  
افراید در مقام تصحیح کلماتش نغمه دیگری بنزد میگوید در صفحه  
(۲۹۸) همین فرایند چنانچه خداوند قادر است که بتوسط مظاهر  
امر خود وضع الفاظ نماید البته قادر است که بتوسط این وجودات  
قدسیه قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اسل و اوق  
از برای ایشان ایجاد نماید انهمی و بدیهی است که این حرف از حرف  
خود باب بمعنی تر است زیرا که محو قانون که نمیشود لکن ایجاد  
قانون ممکن است لکن قانونی باشد که بشود تعلیم داد که بعد از  
آنکه تعلیم گرفتند در مقام تفهیم و تفهیم مطالب خود را بدیکران

## در بیان لیلیات یا قرآن الاغیر

برسانند اما به قانونی و غلط گفتن در قانون سابقه قانون نیست  
چنانچه واضح است و عبارات باب و بها از این قبیل است که کلام  
بناء کلام را صحیح ادا کرده اند کلامی غلط کلامی فاعلا مضموم کلام  
مکسور کلامی مفتوح میخوانند هر چه بشود بجز بخوبی بشود بل حشر  
رب اعلا او ائلی که رتبا علا شد ند چون در بلاد عجم نشود بها  
کرده بودند بسیار غلط می گفتند چنانچه کتاب بقان شاهد شد  
مدعی است لکن و آخر که جمله مانوس نموده شدند بقاع  
و بقانون سابقه کلمات را ادا میکردند و اینها کشف از بی علمی است  
مختار این بود که شما که مسلما ما ضللتان باب و بها هستید يك قانون  
اسل و اوق بنویسید و عبارات شما را در تحت انقاع بیرون  
آورید که مردم یاد گیرند و عبارات ایشان را بخوانند و بفهمند  
و خود بزرگوارت هم بدان کتاب بان قانون عبارت بگوئی نه  
اینکه شما و ملا حیدر علی و خود بهادر و آخر بقانون سابقه که  
باب محو نموده بود عبارت پردازی کنید و قانون اسل و اوق را  
محو کنید و اگر مرادش این است که علمیت کنشان انقران بیشتر  
که غیر از افتضاح باب و بها و خودش چیزی نگفته زیرا که کتب  
باب هیچک علمیت بقدر کتاب شرح کوثرش نیست و تمام کتاب  
شرح سون کوثر است که غیر از سه ایه پیش نیست و اما بیان که  
اغلبش عبارات مزخرف و احکام مطلوبه مردم ارازل و اوایل  
که پیش از آنکه این احکام را جعل نماید اگر خوف از مسلمین نباشد  
معمول بر ایشان بود و اما بیا پس کتابی که تصنیف نموده که بر غم  
باب علمیت دارد کتاب بقان است که اثبات نبوت میرزا علی محمد  
و صاحب برزخ میگوید و نفی معاد نموده و اینکه مراد از قائم موعود نبی است



## تمه فصل اول

۱۰۲

نه و موی نه و تاویل خاتمیت و آیات حشر و نشر و غیر ذلک تمام  
بصاحت بر التکلی که تماشای حمل بر مجازات متداوله بین مردم بلا  
قرینه نموده مثلاً حبس و موت بر نجات حقیقه و هلاکت ابدی  
مجازاً استعمال شد امر معطر روی دهد تشبیه بقیامت مجازاً  
مثل قتل حسین و هکذا و میرزا حسنعلی فهمید که بعضی مجازات  
و بعضی من باب تشبیه و استعار است و گمان نموده که چنین  
نازع آورده بهائیت هم با اینکه خودشان متصل این استعمالات  
مجازاً میکنند گمان نمودند که اسرار الهی را کشف نموده حاصل  
اینکه اگر کسی فی الجمله تأمل کند در آن غیر از تاویل بلا قرینه بلکه  
بعضی تاویل در یک مطلب بکری ندارد و اما اینکه گفت ملت  
بیست و سه سال قرآن بر او نازل بپاوی چپین خیال میباشد که  
غیر از قرآن ابتدا حرفی نزده و خطب و مناجات نفرموده اند حکم  
و مواظبی از وجود مبارکشان صادر شد و حال آنکه هر کس  
فی الجمله شعوری دارد میداند که عالم از علماء اسلام در تمام  
قرون احدى نیست و آنچه دارند هستند از حضرت رسول و پیغمبر  
و زیاده بیان حاجت نیست بلی مثال مناجات و دعا که بعضی  
نفراتش در اوائل کتاب بیان شد احدى گفته و احدى فهمید  
که چه گفته و محصل این فصل کاتبش این شد که باب و بها اذ قات  
و سالت از جانب خدا کردند و کتاب تصنیف نموده نسبت بخدا  
دادند و خدا ایشان را فوراً هلاک نکرد و ایشان را از ائمه نمود پس  
بر حق و انجانب خدا بودند و محصل جواب اینکه نه اذ قات ایستاد  
نمودند و نه کتاب خود را نسبت بخدا دادند و نه اذ قات ایستاد  
و بر فرض که کردند کما یکدیگر میتوانند بنویسند دلیل مدعی

## فصل ثانى

۱۰۳

نبوت نیست و بر فرض تمامیت این مقدمات مؤسس اول را  
خدا بایست هلاک کند و میرزا علی محمد را هلاک کرد و بطلان  
دینش را واضح نمود بلکه دینش را هم زایل نمود بیعت بهائیان  
میکوید **فصل ثالث** در کیفیت احتجاج با اخبار و بشارات کلام  
میکوید که محصلش اینست که احادیث کثیره در بشارات ظهور  
مهدی موعود و نزول روح الله در کتب حدیث اهل تسنن  
تشیع و علامات قبل از ظهور و وقایع بعد از ظهور مفضلاً  
از کوراست لکن کثرت اختلافات احادیث و تناقض آنها بحدیست  
که شیخ احمد در شرح الزیارات و علامه مجلسی در بحار بر صعوبت  
جمع و توفیق این تصریح فرموده و ابن عبد در سابق کتاب تصنیف  
نموده و احادیث صحیح را منطبق با آیات قرآنی از غیر صحیح منازع  
اند در این مختصر بدین بعضی از احادیث صحیح که نمایان اهل تسنن  
تشیع مفاهیم ان متفق علیه میباشد و با قرآن منطبق اید کفای  
مینمایم میگویم اولاً گفت کثرت اختلافات معلوم است بر کسیکه  
رجوع بکتاب اخبار فریقین نماید که در اصل مطلب بد اختلاف ندارد  
و محصل تمام اخبار فریقین این است که در آخر الزمان شخصی از ائمه  
محمد و ائمه پس از او ظهور فرماید که درین حضرت رسول را  
دواج دهد و بسبب آن حضرت درین حضرت رسول و برادران  
ظاهر شود و اعداء دین را قلع و قمع نماید و حجاز را بر کمره واحد  
و دین واحد که درین حضرت رسول باشد استقرار دهد چنانچه  
خودش در اول کتاب گفت و سلطنت ظاهر پیدا کند که همگی  
مقهور و وابستند و دنیا را پر کند از عدل و داد بعد از آنکه بر ملک  
با شد از ظلم و جور و حضرت عیسی از آسمان فرود می آید و مناجات

فصل ثالث  
در کیفیت احتجاج  
با اخبار



## فصل ثانی

۱۰۳

انحضرت میکند و آن شخص یا کاهی میدهد و کاهی بقیام و کاهی  
بخلیفه الله و کاهی بخلیفه الرسول تعبیر میفرماید خلافت که هست  
اینست که آن شخص وجود پیدا کرده باشد و با محمد بن الحسن العسکری  
با غیر او چنانچه بیان شد و اخبار ال محمد کثیر است بر اینکه  
پیر حضرت عسکریست بجل مطلق بر مقید و در اخبار شیعه بلکه  
ست خبریکه برخلاف این باشد نیست بلی خلافتیکه هست در این  
که و آن ماجله انحضرتنا ستم چه بوده و درجه ستم متولد شد  
آیا در ستم دو بیت و شصت و پنج متولد شد یا شش یا هفت  
و در چه ماه یا ماه مبارک بوده یا شعبان و در چه روز یا هفتم  
شعبان بوده یا پانزدهم یا بیست و یکم و کجای ظهور میفرماید و علامات  
ظهورش چیست و بعد از ظهور چند سال تعیش و زندگی کند  
و بدیهی است که این اختلافات ابداً ربطی با اصل مطلب اینست که  
انحضرت بعد از پدر بزرگوارش خلیفه خدا و حجت خدا بوده و  
هست و بابت ظهور فرماید و سلطنت ظاهره بنیامد ندارد  
بلکه شاید صلوة خود ائمه هدی با اختلاف ذکر فرموده اند و آن  
اینکه گفت شیخ در شرح الزیارات و مجلسی در بحار الخ میگویم نمیدانم کجای شرح الزیارات  
او بحار چنین تصریح دارد و اما اینکه گفت این عبد کتاب کبریا میگویم اگر  
اگر مرصعه ندانستی و نه الحمله اعتقاد بپیدا بیا ستم بابت رجوع بشر کوثر نامه  
و آن اخباریکه در آن تصحیح نموده و بقلم وحی الهی بقول خودشان نوشته اند و اصل  
دانه و اینقدر جهت کشی و آقا اینکه گفت در این مختصر الخ میگویم واضح خواهد  
شد که این اخباریکه در این کتاب ذکر میکند اخبار ضعیفه مبهمه غیر  
مفهوم المراد میباشند فضلاً از اینکه متفق علیه باشد و باقر  
بلکه ما شرح کوثر منطبق نیست بلی با ابقان که فی الحقیقه رد قران

## رد احتجاج باخبار

۱۰۵

و رد شرح کوثر است بلکه رد خدا و رسول متفق است میگوید  
از جمله احادیث داله بر مبعاد ظهور حدیث مشهور است که  
مخبر و محلی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی و مجلسی در غیبت  
بجاء روایت فرموده و من الحدیث ما رواه القیاس عن ابی لید  
الخزومی قال قال ابو جعفر با ابی لید و حدیث را بعرض نقل  
میکند الی قوله و یقوم قائماً عند انقضاءها بالمرء میگوید خلافت  
مرحبه حدیث اینست که عالم مفسر عباسی از ابولید مخزومی نقل  
میکند که امام همام ابو جعفر فرموده با ابی لید هر آینه مالک  
ملکت خواهد شد از فرزندان عباس دوازده کس و پس از  
هشتمین ایشان کشته خواهند شد چهار نفر یکی از ایشان زاده  
بعنه در دکل و چهار بشود و او را هلاک میکند ایشان گروهی  
هستند کوثره عمر و ذشت سیرت یکی از ایشان فاسق گویند  
کراه است که ملقب است بهادی با ابی لید مراد در حروف مقطعه  
قران علم بسیار است خداوند نازل فرموده ان ذلک الکتاب  
پس قیام فرمود محمد تا اینکه نور او آشکار شد و کلمه او ثابت  
و استوار گشت و تولد یافت انحضرت و بوم تولد او گذشت  
از هزار و هفتصد و سه سال بعنه از ظهور ابوالبرکات  
هزار و یکصد و سه سال گذشت بود که حضرت خاتم الانبیا  
تولد یافت و عالم بوجود مبارک خود مزین فرمود پس فرمود  
نبیان این نکه در حروف مقطعه قران است که اگر بیهوشی از  
بدون تکرار و نیست از حروف مقطعه قران که نکند و آها مش  
مگر اینکه قانمی از بنی هاشم نزد انقضای ان قیام خواهد فرمود  
بعنه هر یک از حروف مقطعه اوائل و نوائی است و اشاره است

در حدیث  
نقل از  
ابولید



## فصل ثانی

۱۰۶

از برای قیام یکی از بنی هاشم در روز اسلام پس فرمود الف  
یکه است و لام سی و میم چهل و صادر نمود و این جمله یکصد و شصت  
و یکصد است و بالجمله واقع خواهد شد آغاز خروج حسین علیه  
نزد آل الله و چون اندک بالغ شود قیام نمود قائم ولد عباس  
نزد آل مص و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء اعداد حروف  
مقطعه اوائل سور بالمر پس در باب این نکته را و شمار و پنهان  
دارانته میگوید بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یکسال از  
قیام حضرت حاتم الانبیاء گذشت سید الشهداء قیام فرمود و بر  
شهادت فائز گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابو جعفر حرق  
مقطعه اوائل را از آنکه در کتاب بالمر بشمارد بکنار و  
دو بیت و شصت و هفت بشود و این مطابق است با طلوع نیر  
اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابو جعفر  
تواریخ مذکور در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر  
اعلان دعوت اخذ نموده چنانچه در جمیع کتب بمرکز کواست  
انحضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه بر دعوت خویش قیام  
فرمود و قبل از قیام انحضرت بر اعلان دعوت امر بعشایر  
و مکوم میفرمود و چون این علل بر سنین هجرت افزوده شود  
بالتمام ششده که سه ظهور نقطه اولی است مطابق کرد  
همه است مقصود از عبادت مفضل بر عمر که از حضرت صادق  
روایت میکند که انحضرت در مبعاد ظهور میفرماید و فی سینه  
بظهور امر و معلوم ذکر بعینه سینه شصت را انحضرت ظاهر کرد  
و ذکر ظهورش انتشار و استعلا با بدانی بالفاظها میگویم اولاً  
این حدیث را از اخبار صحیح مشهور که مفهومی متفق علیه است

و در بعضی کتب  
در کتاب کشف  
در بعضی کتب  
مطابق حدیث

## حدیث ابولبید

۱۰۷

و سنی گرفته غلط و خطا است زیرا که این حدیث را غیر از عباس  
در تفسیرش کسی نقل نکرده و هر کس نقل نموده مثل مرحوم فیض و عیاض  
غیرها از عباسی نقل نموده اند و در کتب محدثین نیست پس چگونه  
مشهور است عباسی هم مرسل از ابولبید نقل نموده و ابولبید  
مجهول الحال و اگر مرسل نبود ضعیف بود حال که مرسل است  
پس چگونه صحیح است مفهومی که نه شیعہ قائل هستند نه سنی بلکه  
احد از علماء شیعہ و سنی قائل بمفهومی نیست فضلاً از اینکه  
علیه باشد و علاوه بر آن خود را به هم غیر مفهوم المراد است  
معلوم خواهد شد و ثانیاً معلوم است که اصل نسخه را بدان  
میم است حتی در عبارت تصریح فرموده بلکه از عبارتش میباید که  
هیچ نسخه بدل را المراد نیست زیرا که یکی از توجهات که میفرماید  
که شاید المراد بوده و تصحیف شد بالراء و معلوم است که اگر  
در یک نسخه المراد میفرمود شاید این نسخه صحیح باشد پس بر این میگویم  
اگر بخارند بدان چرا نیست میدهی و اگر بدان که تغییر دارد لفظ  
حدیث غیر از نزد و کول ندن عوام کالانعام چیزی دیگری نیست  
و ثالثاً در مقام ترجمه گفت و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء  
اعداد حروف سور بالمر میگویم این ترجمه کدام عبارت حضرت  
در روایت فرمود و تقوم قائمنا عند انقضاءها بالراء و معلوم است  
که ضمیر انقضاءها راجع است بدان مذکور در عبارت که فرمود  
فلما بلغت مدته و معنی عبارت این است که نزد منقض شدن مدتی  
بالراء یعنی بگذرد و دو بیت و سی و یک و اگر با میم هم باشد بشود  
دو بیت و هفتاد و یک بلکه عبارت پیش که فرمود و پس من الحرف  
الحج که خودش ترجمه نموده که نیست از حروف مقطعه در قرآن کند



# فصل ثانی

۱۰۸

ایا مشرک است که فائمی از بنی هاشم نزد انقضاء ان قیام خواهند بود  
و بعد هم تفسیر نمود یعنی هزار حرف مقطعه الخ صریح است در  
اینکه کل حرف میزان است و حرف دیگر ضم میشود و از این  
صریحتر اینکه تاریخ الم الله را تاریخ خروج حسین کرفت المص  
تاریخ خروج بنی عباس و اگر الم ذلك ضم شود بالم الله یا هر دو  
ضم شود بالمص غلط است و قابل تصحیح نمیشود و نه امام گرفته و نه  
خودش پس از اینجا معلوم شد که در ترجمه تدریس نموده لکن خدا که  
میخواسته تدریس را بر همه کس واضح کند باین دو سطر ثنا قض  
میگوید که همه کس ملتفت شوند مگر کسانی که مثل خودش مصداق  
قوله تع ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشای الخ  
میباشند و را بیا گفت بروی حدیث شریف چون هفتاد و یکسال  
از بعثت ائمه اخر میگویند بروی حدیث نیست چون مبدأ تاریخ ابتدا  
معتق نیست و محبت لذا از متشابهات محسوب و خودش هم  
اصحی از الم ذلك که تاریخ تولد حضرت رسول گرفته شد نزد  
لکن خود این نزد شیعه تصحیح مطلب یعنی خودش و جماعا بالغیب مبدأ  
تواریخ را هفت سال قبل از هجرت کرفت و معلوم است که در اول  
سه شصت و یک هجری حضرت را شهید نمودند هفت سال که بران  
افزوده شود شصت و هفت میشود نه هفتاد و یک کوبا شعور  
هم از او برکت رتبا علاقه بود خامسا گفت بروی حدیث  
عبدالله سفاوح در سه صد و هجده و دو از بعثت حضرت پیغمبر قیام  
نمود میگویم در دو سطر قبل خودش ترجمه نمود که این جمله صد و  
و یک عدد است کوبا علاو که شعور نداشته کور هم بوده و سادسا  
گفت مبدأ تواریخ هفت سال قبل از هجرت است و نسبت تمام کتب

# حدیث ابولبید

۱۰۹

سپرداد که حضرت رسول قبل از این امر بعثت را مخفی و مکتوم  
میشود میگویم واضح است که بعد از آنکه خداوند انحضرت را امر تبلیغ  
نمود جائز نبود برای انحضرت که کتمان کند و هیچ زندیقی چنین نیست  
با انحضرت نداده و این زندیق چون دید که با این همه را اجیف که  
گفت و خود را مفتضح نمود مع ذلك بر بوم قیام میرزا علی محمد  
نباید خواست مطابق نماید گفت مبدأ تواریخ هفت سال قبل  
از هجرت است و نمیخواست نزد خود بگوید چنین نیست داد که الله  
هیچ زندیقی نداده و انبند را حق بود که تمام مردم را انبند حق  
دانست که کسی ملتفت نمیشود که اول این تواریخ الم ذلك میباشد  
که معقول نیست تصحیح نماید و در ویم تواریخ الم الله میباشد که  
اهم ممکن نیست تصحیح نماید چنانچه نشان شد و سیم ان تواریخ المص  
میباشد که اگر مبدأ را هفت سال قبل از هجرت بگیریم سه صد و  
پنججاه و چهار با بسا قل خروج سفاوح باشد و احدی نگفته و با  
قول خودش در دو سطر قبل ثنا قض است و سابعا معلوم است  
که در سه شصت ادعای بابیت و سفارت حضرت حجت بن الحسن بنج  
چنانچه صریح شرح کوثر است و کنی که قبل از بیان نوشته در هیچ  
يك ادعای قائمیت ننمود و بیان را در قلعه ماکو در سه شصت و  
چهار و پنج نوشت و در ان ادعای قائمیت ننمود و انسا خود در ترجمه گفت  
یعنی هر يك از حروف مقطعه اوائل مورتا یعنی است و اشارت است از  
برای قیام یکی از بنی هاشم در دین اسلام و پرو واضح است که بنعم  
او و سائر بابیه در دین اسلام بطهور باب سرآمد و اجل ایشان منقض  
شد و قیام قائم بصریح روایت و تفسیر خودش باید در دین اسلام  
باشد پس این روایت قد برایشانست نه مثبت مدعای ایشان



و تا سقا معلوم است که مراد از قیام قائم که در این دو باشد  
خروج یکی از بنی هاشم بسف و تغییر و انقلاب و عبارت از آخری  
بر سلطان عصر خروج کند و با او مقاتله کند چنانچه حضرت علی  
و حضرت حسین و سجاح نمودند و هجرت ادعای امری و ولو بحق  
و بطی این خروج ندارد و لذا زمان قائم شدن ائمه بمنصب آنها  
حتی حضرت حسین را با اینکه بحق بودند قیام نکرد و بنی القبار که  
بناحق بودند قیام گرفت و اگر مقصود هجرت ادعای امری بود معنی  
نداشت که پس میان ائمه حضرت حسین را و آنها هم منحصر بوقت خروج  
و سید باب غیر از اظهار ادعای کار می نکرد و غیر از نفی و بجز در کمال  
عجز بدست سلاطین گرفتار علی از او صادر نشد و عاشر بر فرض  
تسلیم معلوم است قیام یکی از بنی هاشم اعظم از اینکه بحق باشد با  
از کجا بحقیقت سید باب باشد لال میکند و اگر بگوئی چون نسبت بحق  
دادند که فرمود و قام قائمنا معلوم میشود که بابت بحق باشد  
میگویم اگر مقصود این است که قائمی که از ما مسلمین و از امت پیغمبر  
با از ما ائمه میباشد در این وقت خروج میفرماید که واضح است  
سید باب بنا بر قول باینه نه از مسلمین است نه امت پیغمبر و نه از  
ائمه و اگر مقصود این است که نسبت منتهی باشد میشود که لازم  
نباشد که هر کس که نسبت منتهی با ائمه میشود حق باشد و بر فرض  
تسلیم تمام اینها و اینکه صریح است در اینکه هر کس در سینه هزار بود  
خست هجرت ادعای قائمیت کند لابد او قائم است هر کس باشد و  
میرزا علی محمد هم در این سینه ادعای قائمیت کرد میگویم معلوم است  
که شیخ محمد علی سیوسی و میرزا غلامعلی قادیانی هم در این سینه  
ادعای قائمیت نمودند و بزرگ جمع کثیره ایمان آوردند و کشته هم

## حدیث ابو لبید

نشند چنانچه سید باب شد و نشان هم زایل نشد پس از کجا معلوم شد که قائم میرزا علی همدانست و اند و نفر نبودند و حال آنکه بدون مرتجع یکی از ایشان را بد بکری ترجیح دهم قبح است عقلا پس معلوم شد که این روایت بر فرض صحته هیچ نحو اشعاری میباید سید باب ندارد فضلا از تصریح پس معلوم شد که ایقان که این خبر را دلیل گرفته و این فضله این قدر از این پرداخت نمود که موثر بان بدهد از رب اعلا است والا اینهمه مزخرف بدان نبود و چون این روایت از معضلات اخبار است لذا مجلسی و غیره در بیان اشکالاتش و توجیه آنها بیاوردند حقیر هم ایشان را بآنچه در اینجا بیان فرموده علی سبیل الاختصار بنمایم اشکال اول فرموده که شش هزار و یکصد و شش سال از ظهور ابوالبشر گذشته بود پس فرمود بنیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است هر کاه شمار از ابدون تکرار معلوم است که حروف مقطعه بدون تکرار میسر است صراط علی حق نمیکند بحساب ابجد بشود شش صد و نود و سه عدد بلکه مع التکرار میشود (۲۷۶۲) و بحساب مغایره میشود (۲۹۰۲) و بدون تکرار نیز برها و بیناها میشود (۱۲۱۳) و مع التکرار نیز برها میشود (۶۱۲۱) پس هیچ وجهی نیست نباید انهم حور میفرمایند شاید مقصود این باشد عدد اسماء حروف مبسوطه نیز برها و بیناها چنانچه تلفظ میشود نزد قرآنیان حرف جذف مکررات مثل آنکه شمرده شود الف لام میم نه حرف و لکن شمار از اندر پنج سو که اگر بدان میباید پس هر کاه چنین شماری میشود یکصد و سه عدد و این موافق میشود با ولادت حضرت رسول آجینه آنکه یکصد و سه سال گذشته بود از هزار هفتم محصل آنکه شش هزار

روسیا

المصنف  
المرآة كينص  
طه بن طس  
صم جمعت  
طس ق ن  
منه







## فصل ثانی

۱۱۴

امروز شنبه را سه خوانند به سبب این که سبب خوانند و نسبت  
داد و چون که ماقبل و مابعدش صریح در ردش بوده ذکر نمود و چون  
بسیار طولانی است تمامش را ذکر نمیکنم لکن این عبارت را از انجند  
ذکر کنم تا مزوهرش معلوم شود مفسر باید اقول ولادته و قبل الفجر  
من ليله الجمعة لثمان خلون من شعبان سنة سبع و خمسين و اثنین  
الی ساعة و فاشا به سنین و تسعة اشهر سنة سنین و اثنین  
الحاصل معنی روز تولد آنحضرت شب هشتم ماه شعبان سنة  
دو و پست و پنجاه و هفت و در آنکه با امامت قائم میشود سنة  
دو و پست و شصت میباشد الح و شایسته عمل تغییر داده چون خوا  
افضاح داشت بجهت کول زدن عوام که بر فرض عالمی بگوید  
بنسبت این مزوران عباد ترا نشان آن بچنان عوام فارسی ایشان  
بدهد و افدا کول زند و بر فرض که چنین عبارتی باشد لابد  
بایست تقدیر بگیری و اگر بنای تقدیر باشد از کجا خواهد بود  
بایست تقدیر گرفت و دو پست تقدیر بگیری و بگوئیم ایشان است  
بزمان قائم شدن آن بزرگوار بمنصب امامت و اگر هزار هم  
تقدیر بگیری ثلاثا نه بجای دو پست تقدیر بگیری و امید است  
که چنین باشد پس معلوم شد که وایت صریح است در حجة البرجین  
العسکری و لو بگوئیم بخوبی که بها خوانند عبارت حدیث میباشد  
و بر فرض حدیث مستغنی باشد نمیشود دلیل گرفت چنانچه در  
ایقان دلیل گرفته و لذا افضله چون دید که دلیل نیست و بها فهمید  
که مکر نیست دلیل باشد و گفت بقرینه این دو ایشا بولید  
مقصود این روایت مفضل هم این است و عبارت آخری منبر است  
استدلال بهار را بصریح نماید چون اسباب افضاحش بود موافق

میگوید

## ذکر کلام شاعران

۱۱۵

تکلیف  
کلام

میگوید من جمله سید عبدالوهاب شعرانی از علماء سنت میگوید  
در بحث شصت و پنجم کتاب بواقیت و جواهر المجتبی الخامس و  
الستون فی جمیع اشراف الساعة بعربی نقل میکند و ترجمه میکند  
میگوید یعنی بحث شصت و پنجم در بیان این است که جمیع اشراف  
فایده حق است و ناچار است از وقوع آن و تحقق آن قبل از قیام  
ساعت مانند خروج مهتاب پر خورشید و حال پس نزول علیه و خروج  
دایه الارض و طلوع آفتاب از مغرب خود و رفع سد باجوج و باقی  
حتی اگر باقی نماند دنیا مگر بگوید هر این کمال این حوادث واقع  
خواهد شد و میگوید شیخ تقی الدین در عقیدت خود که تمام این  
ایات وقوع مییابد در صد سال آخرین از روزیکه حضرت رسول  
است خود را بان و علی فرموده و آن حدیث شریف است که فرموده  
ان صلحت امتی فلها يوم وان فسدت فلها نصف يوم وان یوم اعند الله  
کالف سنة تمام تعدون یعنی اکرامت من صالح باشند بکروزی و الله  
میباشد و اگر فاسد و بد کردار باشند نصف روز و هر روز نزد  
پروردگار هزار سال است از ثمان شماها میگوید و این حدیث را عجله  
نیز در غیبت بحار الانوار روایت فرموده و این حدیث در دو تفسیر  
وارد شد که ای مبارکه و لکن آنکه اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون  
ساعة ولا یتقدمون تامل شد و چون این ایه بصراحت دلالت  
دارد که برای بقای هر امتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدّر است  
که ساعتی کم و زیاد نمیشود و مقدم و مؤخر نکرد لهذا از حضرت  
رسول استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقاء آن  
این دین در عالم تا کی فرمود ان صلحت امتی فلها يوم وان فسدت  
فلها نصف يوم وان یوم اعند ربك کالف سنة تمام تعدون انتهى

بالفاظه



بالفاظه میگویم اولاً این مزق در وعده داد اخبار صحیح مشهور است  
فریقین ذکر کند و اینها ذکر عقیدت آنها است و عقیدت کسی حقاً  
و باطلا حجتی برای کسی ندارد و ثانیاً گفت شرط ساعت قنیه  
الحج حجتی بعقد شیخ تقی که گفت در مابداً اخیر زیرا که مابداً اخیر  
سرآمد و قیامت نشد و عقیدت ناویل ندارد بلکه این ناویل بیک  
که بهادرتان میکند که مراد از قیامت ساعت قیام قائم است  
در اینجا معقول نیست زیرا که وجود شیئی ممکن نیست شرط وجود  
همان شیئی باشد ثالثاً حجتی مدعی ای او دارد غایت الامر بگوید  
ذکر مهدی شد و او باب است و ذکر عیسی شد و ان بهاء است  
میگویم ذکر در حال شد و او باب است و ذکر سفایه شد و او  
بها است و اما روایتی که نسبت به شیخ تقی داد که شاید تمام مقصود  
ان مزق این روایت میباشد و نسبت به چهارم داد که هر کس بجا  
دین مبداء اند که افزاء است بر مجلسی و ابتدا در بجا نیست و بحال  
هم نمیکشد مثل خود رب اعلا که اینقدر افزاء است و بحال هم نمیکشد  
میگویم اولاً احدی از شیعه و سنی این حدیث را نقل ننموده و شیخ  
تقی مرسل از حضرت رسول نقل نموده و مضمونش بنا بر تقی است  
مزق خلاف ضروری شیعه و سنی بلکه سائر فرق مسلم است  
بر چگونگی مشهور بین فریقین و صحیح که وعده داده میباشد ثانیاً  
بر فرض صحت خبر بی بطلان مراد قلها معیار است و مراد بوم معنی  
که شیخ تقی گفت بر کسی حجت نیست زیرا که اولاً قلها بوم الله نقل  
و ثانیاً بوم الرب کاهی فرموده الف سنه مثل این ایه و کاهی  
خمس الف سنه فرموده یعنی پنجاه هزار سال و چه دلیل جائز  
نست ترجمه اول بر دویم بلکه ثانی ترجمه دارد بدلیل اجماع مسلمین

و شان نیز و بلکه این مزق ترتیب داد بجز حضرت رب اعلا که قلم  
قدوت نوشتند احدی از مسلمین چنین چیزی ننوشت بلکه مزق  
کتابت که خودش بعربی و فارسی میگوید که شیخ تقی گفته یعنی  
من امام الریاح و صریحاً در اینجا نقل از حضرت رسول کرده و  
روایت گرفت و حال آنکه ظاهر این حدیث این است که اگر امت  
صالح باشند یعنی هر کس که صالح باشد عمرشان دراز میشود که  
نصف روز بکروز میشود و اگر صالح باشند بکروز نصف روز شود  
که کوتاه میشود و این لکل اتم که واضح است که مراد مرکب ثالثاً  
شماره که این عبارت که مذکور شد از شیخ تقی نقل میکنند الی آخر  
ایه میگوید و بعضی عارفین گفته که اول هزار محسوب میشود  
از وفات علی بر این طایفه آخر خلفاء زیرا که این مدت از جمله اقامت  
بنو قریب رسول خدا است پس خدای تعالی هموار و آرام نمود پس خلفاء  
در بعد از او مراد او از هزار اتم که قوت سلطان شریعت است  
تا تمام شدن هزار انگاه شروع میکند در اضحلال تا آنکه میگوید  
دین غریب چنانچه در ابتداء بود و میباشد اول این اضحلال از  
گذشتن سی سال از قرن یازدهم و در آنوقت نزدیک است خروج  
مهدی را و او از فرزندان امام حسن عسکری است و مولد او شب نیمه  
شعبان ۵۵۵ هجری و او باقی است تا آنکه مجتمع شود با عیسی بن مریم پس  
میشود عمر او تا آنوقت ماکه ۹۵۴ هجری و در سال الف  
انچه گفته که حاصلش این است که دین دیرینه است تا هزار سال  
و بعد رو با اضحلال برود و در آنوقت متوقع است خروج مهدی  
و او پسر امام حسن عسکری است که در سنه دویست و پنجاه و پنج متولد  
شد و او باقی است تا آنکه مجتمع شود با عیسی بن مریم پس میباشد



تا آنوقت که شصت و شش سال است و مقصد و شش سال است و اینها  
بر فرض صحت تفسیر این نزود و معلوم است مراد بدیهی است که ائمه  
طالح میباشند و چگونه طالح نباشند کسانیکه عثمان را که خلیفه  
رسول خدا میدانند و او را کشتند و حسین را پس پیغمبر میدانند  
ان بزرگوار را با لب تشنه شهید نمودند پس بایست اجلشان باشد  
سال باشد و بر فرض که هزار سال باشد از زمان بعثت تا هزار  
سال باید اجلشان سراید نه بعد از هزار و دویست و هفتاد و  
سه سال از بعثت که زمان خروج باب بود و این مطلب که میگوید  
بعد که ائمه شریک حضرت رسول بودند در رسالت بر فرض که  
شعبه قائل باشند سنی که ایشان را خلیفه رسول نمیدانند بلکه از  
علماء که بشود تقلیدشان نمود مثل شافعی و ابو حنیفه نمی شمارند  
و دایمی اخذ بیت خود می گفت سنی است علای بر فرض صحت  
تمام آنچه را که ذکر کردیم در سابق اشاع کردیم که بدان سنه  
سه نفر از عا نمودند و هر یک مسلما بر حق بودند و ترجیح بلا مرجح  
جائز نیست کمالا بختی میگوید و مصدق و اخذ ان احادیث که مبتنی  
معاذ ظهور و موعود است و وایه میباشند در قرآن که حکم ایه فی  
نبیان کل شیء و کریمه ما فرطنا فی الکتاب من شیء جمیع حقایق و شبه  
و در قرآن نازل شد و چیزی از میان اشراط و علامات حوادث  
و وقایع این دو يوم عظیم در این کتاب ترك نشد و بهین ملاحظه  
از ائمه رسیده که آنچه از احادیث شما میرسد بقرآن عرضه کنید  
اگر با خدان در قرآن است قبول کنید و اگر نه کنید انهی میگوید آنچه  
را که گفتند در قرآن الحق است و لکن علم ان نزد پیغمبر و ائمه میباشند  
و احکام ماذون نیست برای خود تفسیر نماید در قرآن صریحا فرموده

فاستلوا اهل الذکر الخ و اهل ذکر ائمه میباشند پیغمبر هم فرمود  
من فتر القرآن برأیه فلیتوق مقعد من النار معلوم است عکس  
مقصود بهایشه میباشند بلکه صریح است بر بطلان باب و بها و  
امثالها چنانچه خود سید باب قریب شصت ایه از قرآن که تفسیر  
از ائمه هدی بحضرت حجة بن الحسن العسکری شد و در شرح کوثر  
نوشته با تفسیرش و اما اینکه کشف بهین ملاحظه الخ معلوم است  
که این مطلب در جاتی است که خبر واحد حجة باشد یعنی در فروع  
نه در اصول و معارض خبر داشته باشد بعد نقد مرتفعات دیگر  
بایست رجوع به موافق قرآن نمود اگر احدهما مخالف است طرح  
نمودن مثل چنین مقامی میگوید یکی از دوایه قوله تم بدی الامیر  
من السماء الى الارض ثم یخرج الیه فی يوم کان مقلان الفی سته  
تاتعدون میگوید حق تم امر مبارک و دین را اولاً از آسمان زمین  
نازل خواهد فرمود و پس از اكمال دین در مدت یک هزار سال انوار  
دیان را نازل خواهد فرمود و اندک اندک در مدت مزبور ثانیاً  
صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دین از  
آسمان معقول نیست الا بوجهای نازل بر حضرت رسول و الهام  
وارده بر ائمه هدی کما از آسمان زمین نازل شد و بعد از آنکه آنچه  
ذکر شد با الفاظها میگوید چیزی که محصلش اینکه بعد از شش سال که  
حضرت عسکری و قائم فرمود امر بانشاء عالم و انتظار فقها عیون  
گشت و اندک اندک اختلاف در اقوال و افعال علماء ظاهر شد و  
بویا فبوا بسبب ظهور بدع و اخلاف فاشفاق امر الله نادیک شد  
تا آنکه از اسلام جز اسمی باقی نماند و پس از انقضاء هزار سال کامل  
از غیبت شد حق از افق فارس ظاهر شد انهی میگوید اولاً امر الله



## فصل ثانی

۱۲۰

اعلم است از نگوینی و تکلیفی لکن در اینجا واضح است که نگوینی  
 بعد از هر صبح اوقات دیگر مثل قوله تم تنزل الملائكة والروح منها  
 باذن ربهم من كل امر وقوله تم القرآن یفسر بعضها بعضا ولذا انما  
 از مفسرین غیر این تفسیر ننموده و مراد از یوم یوم القیمه میباشد  
 لا غیر و اگر بگوئی چون اعم است هر دو از نگوینی و تکلیفی مراد  
 باشد میگویم معقول نیست زیرا که امورات نگویند الی یوم  
 القیمه متصلا لدیروز میشود و تکلیفیه زمان حضرت رسول تم شد  
 و بنویسند حضرت نازل شد و لا غیر و فرض اینکه قرینه بر اینکه مراد  
 نگوینی است ندانیم قرینه بر اینکه مراد تکلیفی است که بلا اشکال  
 نداریم غایبه الامر هذا محالین شود و انا جله الاحمال بطل الاستدلال  
 و ثانیاً احدی نکتته امر دین برانکه نازل شد و انما شریک با حضرت  
 رسول تم بوده اند و در سالت و مراد پیغمبر تم که فرمود برای علی  
 انت متی بمنزل هرون من موسی الا انما لانی بعدی این است  
 که با علی اگر چه منزله تو نسبت بمن بمنزله هرون است نسبت حضرت  
 موسی لکن هرون پیغمبر بود بعد از پیغمبران آمدند لکن تو نبوتی  
 و کسی هم بعد از من نبی نخواهد بود حاصل اینکه غیر از فرقه اثنی  
 عشره از هفتاد و دو فرقه که نام انما را با بعضی انها را امام و خلیفه  
 رسول نمیدانند فضلا از اینکه شریک حضرت اند و در سالت و آن فرقه  
 اثنی عشره هم انما را حافظ شرع پیغمبر میدانند و خلیفه حضرت و اتهام از  
 امامی نیستند و از ده امامی میباشند و امام دوازدهم را حق و زند میدانند پس  
 این طایفه اگر بر حق میباشند که بعد از فوت حضرت عسکری مثل قبل از فوت و اگر  
 باطل میباشند که تمام انما با اغلب امام و خلیفه نبودند فضلا از اینکه شریک  
 رسالت باشند و اگر بگوئی امام دوازدهم غایب است و قائم هم بر علی محمد است

میگویم

## در بیان آیاتیکه تطبیق نموده

۱۲۱

میگویم بر فرض تسلیم بابت بقوت میرزا علی محمد ابتدای عروج شود  
 نه بقوت حضرت عسکری کما لا یخفی و علاو صریح اید الو اکلک  
 لکم دینکم این است که دین دینان حضرت رسول تم کامل شد و  
 اما اینکه گفت بعد از فوت حضرت عسکری الخ بر واضح است که بعد  
 از رحلت حضرت رسول تم و غصب خلافت علی بر ابی طالب تع  
 شد آنچه شد نه بعد از فوت حضرت عسکری پس بنا بر این تفسیر  
 بابت ستم هزار را مرد بابت تمام شود نه هزار و دویست و شصت  
 و ثانیاً بر فرض مراد مردین باشد واضح است که عام است شامل  
 تمام ادیان میشود و بابت بعد از هزار سال از رحلت حضرت  
 موسی حضرت عیسی ظاهر شود نه دو هزار و کسری و همچنین بعد  
 از حضرت عیسی هزار سال بابت حضرت رسول تم میشود  
 نه با تضد و کسری و هم چنین بعد از حضرت باب هزار سال  
 میرزا حسینعلی ظاهر شود نه ستم سال و بسیار غریب است که این  
 ولو تقول الخ با اینکه ضمیر مفر د است و راجع بحضرت رسول میگوید  
 عالم و این آیه که بلا اشکال عام است و الف و لام الا مراد برای  
 استغراق است یا برای جنس مع ذلك امر را تخصیص میدهد باین  
 دین و انرا هم فقط امر دین محمل بود و بقا کجای آیه میباشند که قول  
 بر میگردد غایبه الامر دلالت کرد که هزار سال بالا برود خاصا  
 امر دین که هزار سال گفت زائل شد با تمام چه چیزان زائل  
 شد اعتقاد بابت مثل و خدا نیست خدا و سالت حضرت محمد و  
 معاد که ابتدا زائل نشد فروع هم مثل نماز و روزه و غیره لکن ابتدا  
 زائل نشد غایبه الامر آنچه منعلق بدینا است مثل زکوة و خمس که  
 مردم عمل میکنند و این هم از زمان آدم تا حال چنین بوده چنانچه

میگویم



## فصل ثانی

۱۲۲

می بینیم که فعلاً بکفر از بابیه با حکام مالیه باب و بهاء عمل نمیکند  
صریح این بیان است که بابیه ثلث انچه میداد میبکند مال نقطه مثلاً  
و بابت بفرستند نزد نقطه و کمان ندارم تا حال بکفر با چه عمل  
کرده باشد پس چه چیز از امر دین را ائمه شریفین مکر مسئله و صاب  
و خلافت که انهم زمان رحلت شد و الله الحمد که مرید در تالیف  
شد تا الی الان هم در زمان است سادس بر فرض صحت تمام انچه  
گفت در این باب ندارم که حق از حق فارسی ظاهر میشود شاید در حق  
سپوس با حق قادیان ظاهر شد پس از اینجا معلوم شد که انچه  
میکوید در اخلاص کلامی که بشارت قرآن و حدیث کاملاً نامتناهی  
تحقیق پذیرفت نه قرآن بشارت داشت و نه حدیث دلالتی  
سبحان الله چیزی که ابتدا ایشان بان نشد کاملاً و تاملش میگوید  
صدق الله فی قلوبهم مرض میگوید و ابیه ثانیه در سور حج میفرماید  
و یستجلبونک بالعذاب ولئن خلف الله و علی و ان یوما عند ربک  
کالف سنه مما تعدون ترجمه این شریفه این است که کافران از تو  
انزال عذاب را استجمال و شتاب دارند و حق در و علی خود  
تخلف نمیکند و هر آنکه بگوید نزد حق در کار برابر است با هزار  
سال یعنی خداوند نزول عذاب را در قیامت و علی فرموده  
و تا بوم موعود بگردد باین که هزار سال است باقی ماند و در  
اعلام کفار و انقضای باب شرع و نفاق بود و این بوم موجب  
مقدر کشنده و این به در وقتی نازل شد که کفار از شدت تمسک  
بقیادت و پیروی خود امر مبارک حضرت رسول خدا واهی نمیدادند و  
در غایت جرئت و اعتماد بر دین خود اللهم انک ان هذا هو الحق  
من عندک فامطر علینا حجاب من السماء او اننا بعدا بلهم میبکند

در کتب و کلام

لذا

## در بیان آیات که طبیعت نبوی

۱۲۳

لذا این به نازل شد در جواب آنها و معاد بقاء دین اسلام در  
ظهور قائم و ورود بوم الله بر اهل قواد واضح گشت انتهى با الفاظها  
میگویم اولاً واضح است که کفار عجله در نزول بلا نمودند و خداوند  
هم میفرماید که خیلی زود بعد از طای کفران میشوند و خدا عجله  
ندارد چون زمان بر او نمیکند و در مقام ناکید و معالغه میفرماید  
هزار سال که بر شما بگذرد مثل یک روز است نزد خدا محصل اینکه  
خیلی زود عذاب بر شما نازل میشود یعنی هلاک میشوند و بعد از  
این کفران میشوند و ثانیاً بر فرض صحت تفسیرش بدیهی است که  
در اینجا که حکایت مردی نیست که بگوید برانته نازل میشود  
بلکه و علی عذاب است و بابت خدا از و علی تخلف نفرمود پس  
اول هزار سال بابت عذاب نازل شود نه هزار و دویست و  
شصت سال و ثالثاً و علی اعدام کفار فرموده در مقام دلالت  
حضرت رسول نه انقضای دین اسلام و دلالتی کفار حجاب  
الله چه قدر بابت مردم را بحق فرض کند که این مقدّمات تزیین  
دهد با این صراحت نتیجه بعکس بگردد و بنظر من چون در ابقان  
نزول ابیه این امر الله فلا تستعجلون را در وقتی شان نزولش گفته  
که کفار عذاب طلبیدند و اللهم انک انک گفتند و گفته خداوند  
و علی عذاب با ایشان داده وقت خروج قائم قائم برزای علی محمد است  
ولذا ملقب شد با مراد الله غافل از اینکه مراد با مراد الله عذاب است  
و هلاکت و وقت خروج قائم بدست قائم هلاک میشوند و ابو  
الفضل چون دید برزای علی محمد و انبا عیسی هلاک شدند و انبیا  
گشتند خواست صریحاً بربانند که خودش عذاب است از باب زید  
عدل یعنی چون سبب عذاب و هلاکت ظاهر و واقعی مردم شد

لذا



لذا خودش کانه عذاب است چنانچه حضرت رسول رحمة الله علیه  
پس از آنجا معلوم شد که ابد اعتقاد بیاب و بهمانند بلکه بهما هم  
باب را ضال و مضل میدانند و از این بیان واضح شد مقصودش  
از اینکه میگوید و هم بروی ایه مذکور در سور سبأ که میفرماید  
و يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين قل لكم ميعاد يوم  
لا تتناخرون عنه ساعة ولا تستقدمون وترجمه ظاهرش  
اكنفا میکند میگوید و خلاصه القول اینکه این مقدار امانت و  
احادیث که عرض شد کفایت در اثبات اینکه وقت ظهور  
موعود رسیده اگر انسان اهل مکارهت نباشد بلی کفایت کرد  
در انقضاح ایشان و محتاج باینچه بعد ذکر میکند نیست میگوید  
از احادیثی که دلالت بر سن مبارک و ظهور آنحضرت در سن  
شباب و جوانی میکند مرحوم مجلسی در غیبت مجاهد با کیفیت  
ظهور قائم از ایه بصیرانه بعباده و اینست میگرداند که لو خرج القاء  
لقد انكره الناس يرجع اليهم شأنا موقفا بلیت علیه الاكل من  
اخذ الله ميثاقه في الانل وقال ايضاً من اعظم البليته ان يخرج  
اليهم صاحبهم شأنا و هم يحسونه شخا كبر ابعدا من وجهه ميگويد  
اینچه حاصلش این است که بروی حدیث چون باب در سن  
شباب ظهور نمود از باب قلوب مریضه بیه درنگ او را تکذیب  
نموند چون قائم را پیر هزار ساله میدانستند نه جوان بیست و  
پنج ساله و از این جهت فریاد و شریعتا بلند نمودند که اینک  
حضرت حجت در شهادت بقاء موهومی هزار ساله موجود است  
این جوان شیرازی که در این قرن متولد شد چه گوید و چون  
خود را قائم موعود داندا تهی میگویم بر واضح است که معنی حدیث

این حدیث را  
برای اثبات  
اینکه در سن  
شباب ظهور  
نموده اند

این است که بعد از آنکه آنحضرت بر کرد در حالت شباب  
بر میگرد و نه حالت پیری چنانچه صریح روایات دیگر هم هست که  
بصورت مرد چهل ساله ظاهر میشود و معنی رجوع اینست که  
بعد از آنکه شخص از وطن خود مثلاً رفت بجائے برگردد و نه ادعا  
نمودن چنانچه خود سید باب هم تصریح باین مطلب در شرح  
کوشه نمود که بعد از آنکه حجت بن الحسن العسکری ظهور فرماید  
بصورت مرد چهل ساله ظاهر میشود و اینکه گفت از باب قلوب  
مریضه آنچه شاید مرادش سید باب است که بی درنگ تکذیب  
کردانها را که او را قائم موعود میدانستند لکن بعد از آنکه  
دید مردم اینقدر را حق هستند که آنچه و شریعتا میگوید و  
فریاد میکند که قائم جوان بیست هزار ساله نه من بیست و پنج  
ساله میگویند دروغ میگوید و غلط کرده خود را قائم است  
ملجأ شد و از عای قائمیت نمود و چون دید قائم برایش نکر  
احکام برایشان جعل کرد که شاید از جنس خلاص شود مردم  
احق مرتبه نبوت در حقش قائل شدند و نکشتند بدعتست  
بها چون اینقدر مردم را احق یافت ادعای الوهیت نمود و  
انارتیم الا علی گفت بلکه انا الله گفت میگوید و در کتاب کافی  
که از کتب معتبره شیعه است حضرت محمد بن یعقوب کلینی با سند  
خو از حکم بن نعم روايت میکند آنحضرت با قریه و در این امر نقل میکند  
بعد از آنکه میگوید حکم سوال کرد که تو هستی قائم آل محمد حضرت  
فرمودند ما قائم میباشیم گفتن تو هستی مهتر فرمودند ما مهتر آل الله میباشیم  
گفتن ابا تو میباشی صاحب سب فرمودند ما وارث سبقت حقا  
سبقت میباشیم گفتن که تویی آنکه که اعداء خدا را میکشد و غیر اینها

این حدیث  
برای اثبات  
اینکه در سن  
شباب ظهور  
نموده اند



## فصل ثانی

۱۲۶

بواسطه تود وستان خدا و ظاهر شود بواسطه تود بن خدا  
پس فرمود با حکم چگونه من او باشم و حال آنکه بسن چهل و پنج سالگی  
رسیده ام و صاحب این امر میباید شیر خوار یکی از من نزد بکر است  
و بر پشت اسب از من سبکتر و چالاک تر از منی میگوید اکنون  
ایضا بدست ندر کنیم که حضرت ابی جعفر بصراحت میفرماید چنانچه  
فائمه ما ظاهر شود سن مبارکش از چهل و پنج سال کمتر باشد و در  
عین شباب و جوانی و قرب عهد بشیر خوار کی ظهور فرماید نه  
میگویم اگر ذکر نکرده بود الا این حدیث را کفایت بود از افضاح  
باب و بها و یقین است که بجهت افضاح ایشان ذکر نمود و اما  
اینکه بجهت کول زدن عوام کالای نام گفت که حضرت ابی جعفر  
بصراحت فرمود آنچه میخواسته خلط کند و الا امر حقیق که جدا  
را بخواند و لوترجه که کرد میفرماید که صحبت از وقت ظهور قائم  
بلکه بعد از آنکه سوال کرد که توهنی قائم جواب فرمود کلنا قائم و  
هم چنین سوال از مهدی و از صاحب سبب و این جواب خبر که  
فرمود من نیستم جواب از سوال حکم که گفت انت الذی تفضل  
اعلاء الله الخ پس اول بابت موضوع سوال را پیدا کرد و بعد  
در مقام تطبیق جواب برآمد و یقین است که غرضش رد باب بها  
بوده و حاصلش اینکه قائم موعود باید اعلاء خدا را بکشد نه اینکه  
ذلیل و خوار در دست سلاطین و حکام گرفتار و او را با بر جان  
بکشند و اگر بگوئی علی ای حال این خبر منافی است با اعتقاد شیعه  
میگویم پرواضح است که حکم در حین سوال میباید که ظهور  
نفرموده و حاصل سوال این است که تو که بمنصب امامت فعلا  
فائز هستی آیا تو بعد از ظهور میفرمائی و اعلاء خدا را میکشی میفرمائی

چگونه

## در بیان اخبار آل الله و شریکانش و خواص آنها

۱۲۷

چگونه من او باشم یعنی من بدست شیخوخته امام شلم دان کریم  
اعلاء خدا را میکشد انوقت که امام بشود قریب العهد بلبر است  
بعین طفل است با اقل شباب است و گفتگوئی از وقت ظهور نیست  
بلکه این عبارت که بر پشت اسب از من سبک تر است نه جمله ظهور  
بوقت ظهور دارد لکن مقصود این است که میخواهند بفرا باند  
من فریاد تو گوشت بدنام بیشتر است و حضرت حجه ضعیف الحجه  
نرمی باشد از من و این مسئله ربطی باینکه سنش کم است یا زیاد  
ندارد چنانچه واضح است میگوید من جمله حدیث ام هانیه نقل  
است که از حضرت باقر علیه السلام سوال میکند از تفسیر فلان آیه  
الجوار الکثر حضرت میفرماید نعم المسائله ساللتنی یا ام هانیه  
هذا مولود فی اخر الزمان هو المهدی من هذه الغرة تكون له  
حیره و غیبه بصل فیها اقوام و یهتدی بها اخرون فباطونک  
ان در کینه و باطونک لمن ادركه یعنی نیکو مسئله سوال کردی  
ای ام هانیه این مولودی است که در آخر الزمان که او است مهدی  
از عترت محمد از برای او غیبت و حیره است در این غیبت که هم  
کراه میشوند و گروهی هدایت می یابند و در اینجا غیر ترجمه چیزی  
نمیگوید چونکه صریح حضرت میفرماید که او غائب میشود  
و مردم متعجب میشوند و بواسطه این غیبت بعضی  
از شعبان کراه میشوند مثل باب و بها و انبا عشان مثل این فضل  
و بعضی قبیلشان بر ماتش و وجودش زیادتر میشود که صدق  
قول نبی و او صباء نبی بر ایشان ظاهر میشود پس معلوم شد که  
مقصودش افضاح باب و بها بوده و اگر بگوئی این خبر اگر چه نشود  
تطبیق بر سید باب نمود لکن نشود تطبیق بر حجه بن الحسن هم نمود

زیرا که



زیرا که آنحضرت مولود در آخر الزمان نبست میگویم اگر مراد بولد  
 فی آخر الزمان باشد تطبیق نمیشود لکن اگر مراد بخرج فی آخر الزمان  
 باشد کما هو الظاهر بقرینه روایت دیگر همین را وی پس اشکال  
 ندارد و علاوه مراد آخر الزمان چیست اگر قریب بقیامت کبری است  
 که باینکه اعتقاد ندارند و خلاف ظاهر است و مراد آخر زمان است  
 میباشد چنانچه میگویم حضرت رسول تم پیغمبر آخر الزمان میباشد  
 که باز هم اشکال باقی میباشد زیرا که چنانچه حضرت رسول خاتم  
 الانبیاء است و لذا پیغمبر آخر الزمان است آنحضرت هم خاتم الانبیاء  
 پس وصی آخر الزمان است میگوید عجب است با اینکه متمدنین اروپا  
 در تکمیل علم در تمام الارض اعنی جغرافیا مبنای عقیدت شیعه را باطل  
 کرده اند و عدم وجود شهر جابلقا و جابر صا که علماء اعلام محل  
 غیبت امام قرار داده اند کالتمس فی رابعه النهار ظاهر و اشکار  
 کرده اند چه هنوز کتب کثیره از کبرای علماء شیعه موجود است  
 که هر یک با اسناد طولیه عریضه خبرها در آن کتاب ثبت فرموده اند  
 که فلان شخص صادق القول در شهر جابلقا وارد شد و بخند  
 امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرئت در کتب مدون  
 داشته اند و قریب هزار سال است قوم بیچاره را در قید اباطیل  
 مقید گذاشته اند تا انکافنا ب علم موجب زوال این ظلمت شد مع  
 هنوز بینه عقاید خرافیه ظاهر الاستحالة و منتظر جوانه هزار ساله  
 اند انهی بالفاظها باسقاط الفاظ مراد نمیکویم بسیار عجیب است  
 از این منقذ با اینکه در بلاد شیعه بزرگ شد کتابها بیکه شیعه  
 این باب تصنیف نموده اند و لا استماره که جامع ترین علم کتب  
 مکررین بلکه شرح کوثر است باب دین حق حکایت خود را که میگوید

کتاب  
 شهر جابلقا  
 و جابر صا

در مدینه خد متش رسیده و بدین اگر عیض نمیدانسته بحار فارسی زیاده  
 است لابد بدین نجم الثاقب جاجی میرزا حسین را لابد بدین -  
 کتابها بیکه اغلب قصه مظنون الکنیه است بدین از دهنه خوانها  
 که غالب دروغ میخوانند مکرر قصها شنیدیم مع ذلک بایسته  
 که بکنفر گفته باشند که شهر جابلقا بدین فضلا از اینکه امام را  
 در اینجا ملاقات نموده باشند بدین و شنیدیم مع ذلک چنین  
 جابر آنها بعلماء اعلام بکنند این عبارات طولیه و مزخرفات  
 عریضه در کتاب خود مدون دارد اگر چه بی شرمی و بی حیائی از  
 میرزا حسینعلی است که از ادراشرا فاش نازل نموده بچهار فضله  
 هم که او را خدا و رب عالم میداند کان نمود که او شنید و ندید  
 چشمش کور بوده و کوشش کرد و لا در بیا علائجه بگوید و بنویسد  
 ولو کذب محض باشد باراده او واقع پیدا میکند میگوید در  
 اشرا فاش در ظهور خاتم الانبیاء و امورات بعد از آن نظر  
 نمائید و بیند که برید و راضی نشوید مجددا نا حیه کذب و بی شرمی  
 و جابلقا و جابر صا ی ظنوتیه بمیان اید و ناس بیچاره را کراه نشا  
 انهی انهم میگوید با هادی اتق الله ولا تسر الامم بدین  
 تفکر کن که راوی وجود قائم یکی از اثبات بوده چند نفر از اهل  
 عمام با او اتفاق کرده جعفر را تکذیب نمودند و نا حیه مقدسه  
 و جابلقا و جابر صا ترنیب دادند انهی و این میرزا حسینعلی انقذ  
 احق بود با حق میدانش مردم را که کان میشود انچه میگوید  
 قصد بقش میکند و کتب سید باب را هم قدغن نمود کی چار نکند  
 که مردم احق نیستند لکن خدا که خواست ایشان را مضمحل کند  
 چنین میکند و اما شهر جابلقا و جابر صا موافق بعضی اخبار یک



یکی در سمت مشرق و دیگری سمت مغرب موجود لکن غیر از  
امام کسی نرفته و ندیده و احدی محل غیبت امام را از اقرار نداده  
و اما اینکه گفت بعلم جنابنا الحی میگویم معلوم است که علم جنابنا  
باز احداث نشد بلکه قد ما براب ما هر تری بودند و مع ذلك  
چندین هزار سال خیر از بنک دنیا نداشتند بلکه اگر کسی بصد  
سال قبل میگفت که چنین و لاینها در دین هست همه کس  
تکذیبش مینمودند و همین حرفها ادعای قطع بر عدم وجودش  
میکردند علاوه خود اهل اروپا نمیکویند ممکن نیست که دیگر چنین  
و دلائل باشد که اینها اطلاع یافته باشند بلکه میگویند هست و  
در صد دین نمودنش میباشد و چند قطعه در همین اعصار  
اند و بعد از ام در صد میباشد چنانچه بر همه کس معلوم است  
مع ذلك این احقاقی علم امکانش میکند که تمام عقلا متفقاً  
میکویند عدم الوجودان لابد علی عدم الوجود اگر چه این طایفه  
منکرند خدای نادیده را و میرزا حسینعلی را خدا میدانند چون دین  
باشد و اما اینکه گفت علما از هزار سال الحی میگویم معلوم بشود  
که این فرقه اثنتی عشرتیه را باطل میدانند و اگر بنا شد این فرقه باطل  
باشد سایرین که انتم را کلاً او بعضاً منکرند با اینکه بزعم این مرتبه  
ثانیا شرک رسالت بطریق اولی باطل میباشد و لازمه آن اینست  
که دین اسلام بکلی باطل باشد و بعبان لغز العباد بالله حضرت  
رسول پیغمبر بر حق نباشد و بعد از آنکه نباشد حضرت محمد را  
پیغمبر نداند بطریق اولی سایر پیغمبران را پیغمبر نمیداند و اما اینکه گفت  
هنوز بسنه عقاید خرابیه الحی میگویم این شبهه است که عامه عباد  
هزار سال است که نموده اند لکن گفته اند که بعد از آنکه حال و

مزداد عا کرد که محالت و جوابش با دله کثرت خود نقطه اولی  
در شرح کوثر داده و حقیر اشان نموده ام اعاده لازم نیست الا اینکه  
بگوید نقطه اولی یکی از بندگان میرزا حسینعلی میباشد و به شرح  
کوثرها و بیان را بر باب نازل نموده و باب فهمید و حی بالذات  
خودش در ابقان تصریح بحال بودن جوان هزار ساله و نفی بلد  
نمود و این قائمیت باب ثابت کرد میگوید و اما اخبار بکه بصراحت  
دلائل دارد بر اینکه مطلع این دو نیز اعظم بلاد شرقیه است  
و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه است و محل ارتفاع ندای  
ثانی مدینه منوره عکا و اراضی سوریه بسیار است انهمی میگویم از  
بیان سابق معلوم شد که غیر از یک ندای وظهوری نیست  
یعنی ظهور قائم و محل ارتفاع ندای انحضرت مکه معظمه است و انقا  
تمام اخبار لکن الله الحمد که میرزا علی محمد مکه نرفت و بر فرض که  
گفته باشد که رفته بنص خودش ندایش در آنجا بلند نشد بلکه غیر  
میکند که در آنجا خدمت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام که تفصیل  
بیان شد و ندای قائمیت در قلعه ماکو بلند نموده و اما میرزا حسینعلی  
علاوه که در هیچ روایتی ندارد هم که کسی ندای داشته باشد بعد از  
قائم فضلا از اینکه در مدینه عکا ندایش بلند شود میگویم معلوم  
که ندایش در شهر مدینه بلند شد و بعد از آنکه نزاع و جدال تمام  
او و برادرش میرزا یحیی از ل واقع شد و تکفیر یکدیگر نمودند و بالاخره  
منجر قتل شد بحکم اعلیحضرت سلطان دوم بهار از اردنه بعکا  
بروند و در آنجا حبس نمودند که فساد تمام پند از جمله اخبار بکه نقل  
میکند حضرت ابراهیم همین است که اولش این است بعد از حمد  
ثنای الهی اناسیدا الشیبه فی سنه من ابوب و سیمع لی اهل کما



جمع یعقوب بنمله وذلک اذا استدار الفک وقلتم قل او هلك  
ثا انا که میفرماید و صاحب فرزند نقل میکند و اعلموا انکم ان  
اطعنم طالع المشرق سالتکم منها رجسول الله الى اخر بعد از  
ترجمه میگوید و این خطبه مرصع است بدانکه این بزرگواران یعنی  
موجودات از جانب مشرق ظهور مینمایند بر هیچ حضرت رسول  
بشریح شرع جدید قیام خواهد نمود و مقصود این است که انحضرت  
بشریعت اسلامیه عمل خواهد نمود چونکه ائمه تماما بشریعت انحضرت  
عمل میکردند و بکذا تخلف نمیکردند پس این تخصیص مقصود از آن  
قیام بدعوت جدید و تشریع شریعت ثان است انتهای میگویم مبنایم  
مقصود از ذکر این خطبه چیست اگر این است که قائم از آنکه ظهور میفرماید  
احکامگر نیست و اگر میخواست لفظ منها رجسول که مربوط بمقام گفتگو بزرگواران  
نوجه دیگر نماید که معلوم است منحصر باین دوایت نیست بلکه اجماع و ضرورت  
اسلام است که انحضرت بشریعت حضرت رسول عمل مینماید اینک لفظ منها رجسول  
مدا یعنی و اینکه گفت و بزرگواران تخصیص واضح است که اول اسمی از ائمه نیست ثانیاً  
اثبات شئی نمی نماید اما نمیکند علاوه محصل معنی اینست که اگر منابت الشیخ نعمانی  
شماره داخل میکند در طریق و راه واضح رسول خدا و این لفظ را بشود در حق ائمه  
اثبات گفت اسم شرع جدید در عبارت نیست نه سالت معنی شریعت دارند و ثانیاً  
که سالت معنی داخل میباشد در لغت عربیه منها رجسول معنی دین زیرا که منها رجسول  
معنی طریق واضح است پس معلوم شد که مقصودش از ذکر این خبر  
تنبیه مردم است بر اینکه قائم مروج شرع حضرت رسول است نه غیر  
لکن یقین است که خدا از او خواهد گذشت میگوید من جمله از احادیث  
این است که سید عبدالوهاب شمرانی در اوصاف محمد در کتاب  
براهین میگوید و از احادیث نبویه استخرج نموده هو اعلی الجبهه و اقرب

الانفس الى اخره بجه نفل میکند و میگوید خلاصه ترجمه اینک منبر  
انحضرت کشاده روی و اقوی الاثاف یعنی اعلامی بینی او اندک بکشد  
نبت بخت ترین با و اهل کوفه میباشند مال را بالسویه تقسیم میکنند  
و میباید نزد او انسان و طلب عطا مینماید و انحضرت از مالیکه زن  
او است این قدر با و عطا کند که حمل آن نتواند نمود تا اینجا که  
میگوید در مرج عکا که مادی الهی است وارد میشود و فتن و  
وقایع عظیمه مشاهده میکند ظلم و اهل انرا بر میانند و دین  
اسلام را بر پا میکند و در اسلام روح میدهد میگوید درستان  
انحضرت میگوید شهدای در خلد متشخصترین شهدا میباشند  
بعد ترجمه سائر فقرات میکند چون محل حاجت نبود نقل نمودم تا  
میگوید و تمام اصحاب او کشته میشوند مگر یکی از ایشان که واد شد  
در مرج عکا همان خانه خلا که خلا قرار داده است برای سیاع  
و ظهور و هوام انهی میگوید و این حدیث شریف که جمیع بشارتها  
بدان وقوع یافته انسان بصیر منصف را کفایت است انهی میگوید  
اولا که حدیث نیست غایبه الامر از بعضی اخبار که بنظر شما خارج  
صحیحی دانسته استخراج کرده تا آنها معلوم است که نه بکنفر میرزای  
علیه السلام ایمان آورده و نه بچان مالی دانسته که بکشافی بیانی بعد  
فضلا از اینکه نتواند حمل نمود نه مرج عکا رفت نه وقایع مشاهده  
نمود نه ظلم را در اینجا با غیر اخبار انداخت و نه دین اسلام را دواج  
داد بلی محترق دین اسلام بود پس این بشارتها کد امش واقع شد  
و اما اینکه گفت تمام اصحابش کشته میشوند مگر یک نفر از اصحابش که  
وارد میشود در مرج عکا الخ میگوید اولاً که از لطافات صاحب  
فرائد است زیرا که علان که نبت و ذکرش بشود این عبادت



## فصل ثانی

۱۳۴

با عبارت قبل که گفت مهدی وارد میشود منافات دارد و ناقض  
گفته در مابین دو سطر کارا و است که از برکت باب و بهائیت  
رفته مثل شعرائی ثانیاً معنی مرج زمین پرگاه است و عکس بها  
شود و از است و اسم زمین پرگاه است که در اینجا قال میکنند  
بلد عکاز که عکاز زمین پرگاه نیست بلکه شهر است و ثالثاً  
میرزا علی محمد که با اصطلاح آنها مهمل است میگویند بشیر میرزا  
حسنعلی است نه اینکه او را صاحب باب باشد و عیب ندارد این  
که شعرائی میگوید فارسی از این نویسم تا نزد ویرش معلوم شود  
علاوه چون سنتی بوده الزام بر اهل تشیع و مزید اعتقاد شیعه  
هم میشود میگوید شعرائی در بواقیت گفته است محی الدین در  
باب سبحد و شصت و ششم کما یفتوحات بدانند که ناچار است  
از خروج مهدی لکن خروج نمیکند تا آنکه پر شود زمین از ظلم و جور  
پس برگرداند از عدل و داد و اگر بماند از دنیا بکرو و طولانی  
میکند خداوند اندازد تا آنکه والی شود این خلیفه و از اعترة  
رسول خدا است از اعترة فاطمة جدا و حسین بن علی را به طالب  
و والد او حسن عسکری است پس امام علی النقی با تون پس امام محمد  
با تان پس علی رضا پس امام موسی کاظم پس امام جعفر صادق پس امام  
زین العابدین علی پس امام حسین پس علی را به طالب مطابق است  
اسم او با اسم رسول خدا متابعت میکنند و با مسلمانان را بین  
رکن و مقام شبیه رسول خدا است در خلق بفتح خاء و پست تر از آن  
در خلق بضم خاء او پیشانی کشاده است یا بنی کشتن که این مرتبه  
بعمره و فارسی از اینجا نقل کردند فارسی نوشتن و بعضی که محل  
حاجت نبود نوشتن تا میگویند اصلاح میکنند خداوند کار او را

در بیک

## در بیان عکس شعرائی

۱۳۵

در یک شب پس فتح میکنند مدینه و میگردانند بیکبار با هفتاد هزار نفر  
از مسلمانان از اولاد اصحی حاضر میشود در جنگ عظیم که خوان  
خداوند است در مرج عکس یعنی چراگاه عکس یعنی کشته بسیار میشود  
که از آن طهور و سباع بخورند فانه میکنند ظلم را تا آخر آنچه گفت  
این مرقه تا اینجا که میگوید شعرائی جز به را میگذارد و دعوت  
میکند بسوی خداوند با شمشیر بر هر کس ایا کرد میکنند او را  
هر که با او منازعه کند محذول میشود تا اینکه میگوید پس باقی  
نمایند در زمین نکردن خالص تا آنکه میگوید نازل میشود بر او  
عجیب بن مریم در منار بیضاء شرق دمشق در حالیکه تکیه کرده  
بر دو ملک تا میگوید تا باید وقت معلوم پس شهداء او بجز بن  
شهداء است و امناء او بجز بن امناء است و بعد تر بقی از امناء  
آنحضرت میکنند الی آخر و بعد صاحب بواقیت تعریف زیادی  
از محی الدین میکنند و این عبارت اخبار ابدار کتب نیست و معلوم  
شد که با ما سبق تناقض دارد علاوه معلوم شد که این اوصاف  
که ذکر میکنند از برای شخص محمّد بن الحسن ذکر کرد و معلوم شد که  
مرج عکس در همان روم است و در این اعصار اگر چه کلمه شام  
در تحت سلطنت سلطان روم است لکن شامات غیر از روم است  
و در آخرش هم که گفت عیبی در دمشق نازل میشود بدیهی است  
در دمشق غیر از عکس است و فاصله زیاد است بین این دو شهر  
میرزا حسنعلی بدانند رومیه را بدین ندر دمشق را مثل میرزا علی  
که هیچ یک را ندیدند چنانچه واضح است میگوید دیگر از احادیث  
حدیث صعصقه بن صوحان است که از حضرت ابراهیم مؤمنی از  
مبارک در مجال سوال میکنند آنحضرت پس از ذکر علامات و حواری

میرزا

در بیک



## فصل ثانی

۱۳۶

مبغیر باید خبر المساکین بومبدا البیت المقدس لبائین زمان علی التام  
بتمتی احد هم انه من سکانه یعنی بهترین جاها برای سکونت در آن  
زمان بیت المقدس میباشد البته خواهد آمد زمانی که مرتضی قضا  
کنند که از ساکنین بیت المقدس باشد میگویم الا این حدیث  
ضعیف است و بهائیه منکرند بلکه از محالات عقلی میدانند تا  
مقصود از ذکر این عبارت معلوم نشد چیست زیرا که مبغیر باید  
خروج و جلال بیت المقدس بهترین مسکنها است و باینکه نه  
علی محمد را در جلال میدانند نه میرزا حسینعلی را که میخواهد بگوید  
در جلال میرزا علی محمد است لکن بیت المقدس بواسطه اینکه یکی از  
بلاد شام است و عکاهم یکی از بلاد شام بواسطه بود میرزا حسینعلی  
در عکای بیت المقدس خبر المساکین است میگویم اگر مراد از جلال میرزا  
علی محمد است از سفایق هم میرزا حسینعلی است و چون مبلغ میرزا  
حسینعلی بیت المقدس زنده خونا للفضل لذا خبر المساکین است و قضا  
هم مراد میرزا ابوالفضل میرزا است لذا بعد از آن خبر است لال باب  
روایت میکند که حضرت باقر فرمودند توفعوا الصوت لانکم بقعة  
من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم زیرا که معلوم است که مراد از  
این صوت سفایق است که مؤمنین فرج ناله بشنود بواسطه اینکه  
قطعا کمتر از سلطنت سفایق طول میکشد که بدست حضرت حجت  
کنه بشود و الا هیچ مناسبتی ندارد ذکر این حدیث میگوید  
و اذا حادبت شهوی ک محل و موقع ظهور بصراحت از آن مستفاد  
بشود حدیث علی بن مهزیار است که سید جلیل القدر السید هاشم  
البحرانی در کتاب مدینه المعاجز در صد و بیستم از احادیث ظهور  
مهدی روایت فرموده و نیز جلیق در کتاب غیبت مجاور مرقوم است

بجز در  
کتاب  
مکرم

## در ذکر حدیث علی بن مهزیار

۱۳۷

و ان حدیث مفصلی است و از جمله عبارات ان ابن است که  
حسن بن علی دبا و صاف مؤمنین بمهدی موعود مبغیر باید بود  
بقضا نیک من ملا برنام الله الخ که ترجمه میکند که مبغیر باید که بلتی  
میشوند با محضر نکردی که خداوند ایشانرا از شراد پاک کرده  
و بعد از تشریف از ایشان میگوید حضرت مبغیر باید فاذا اشتد  
ارکانهم و نفوت اعمادهم قدت بمکاتفهم طبقات الامم اقتطعت  
في ظلال شجرة بقفا فان غصونها علی حافات بحيرة الطبرية  
فغندها بلالا لا صبح الحق و یجلی ظلام الباطل و یقصر الله بك  
ظهر الطغیان الخ در ترجمه این عبارت و ما بعدش میگوید پس  
ارکان ایشان قوت کرد و جمعیت ایشان بسبب بسیاری اقبال  
امم قوام یابد در ظل مهابون درختی که شاخهایش در حوالی دنیا  
طبریه سر کشد و ببالد زیرا که نزدیکی طبریه صبح حق بدرخشد  
و منکشف شود تاریکی باطل و خداوند بتویش طغیانرا بشکند  
چون عالم ایمان را جمع فرماید این کودک خود را سال اگر تواند بسوی  
تو بشناید و وحوش بسته اگر مراد باید بجانب تو بکند و اطراف  
عالم بسبب توازن شادمانی با عزت زاید و شاخ سار عزت از تو منش  
و طراوت باید و بنیان عزت در مقر خود استقرار پذیرد و طوبی  
پراکند دین با شیانه خود رجوع نماید ابر ظفر به تو یار دین سر  
و شمنی هلاک کرد و هر دوستی ضرر داید چندان که در روی  
دین بک جبار ظالم و بک منکر متهم و بک دشمن مبغض و بک  
معاند بد دل باقی نماند میگوید آنچه محصلش این است که طبریه کند  
این حدیث است شهر علی است از بلاد اراضی مقدسه نزد بک عکا  
و از ادب با چه میباشد معروف بحیره طبریه و اطراف آن بحیره است



## فصل ثانی

۱۳۸

بسیار است و البوم بعضی اراضی آن متعلق بهایون غصن سندن  
مبارک است انتهای میگویم الا راوی حدیث علی را بر ابراهیم مهنیار  
است و ثانیاً ناقل فرمایشات حضرت عسکری خود و جود مبارک حضرت  
حجت بن الحسن که میگوید در زمان غیبت صغریه بمقدام تکیه نقل  
میکند خدمت حضرت حجت بن الحسن رسیدم و آنحضرت اولاً نسب  
شریف خود را فرمودند که منم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی  
الی علی بن ابی طالب و کلماتی مبرماید که سید باب در شرح کوشیده  
مطلع خامر عشر از خود حضرت حجت نازل نمودند و میگوید علی  
حضرت دست مرا گرفته در کوشش نشاندند و وصیتهای پدر  
بر زکوارش را علی طو لها بیان مبرماید تا آخرش که مبرماید پدر  
بر زکوارم این بشادتها را بمن داد که بعضی طردا بخدا ذکر کرد و فضل  
بعضی را نکرد و ضمیر غائبی بدان نیست که برگردد بنام موهومی  
بلکه تماشای بکاف خطاب است و در ترجمه هم خودش غیر از فقره اول  
تأمل تو میگوید و اینقدر مردم احق میباشند با فرضشان نموده  
که بکنفر نمیکوید که قائم موهومی معدوم نمیشود خطاب حاضر  
با و نمود و علاو در عربی تلوز بفنائک میگویند در ترجمه میگویند  
ملجی یا حضرت خواهند شد یعنی چه پس این خبر اگر راست و اگر صیغ  
در بطلی باب و بها و غیرها ندارد و ثالثاً در ترجمه تنویر کرد اولاً  
قدت بعکس معنی نمود و حاصل معنی این است که بعد از آنکه احق  
توقوت گرفتند سائر امم متفرق میشوند و در وقتیکه متابعت میکنند  
تو یا در ظل بدخت اطراف در پاچه طبریه پس این توقوت یعنی نزد متابعین  
نمودن آنها ترا ظاهر میشود حق و تمام میشود باطل الح و این مرقور  
عبارات را معنی نکرد و عندها را معنی نزدیک طبریه کرد که بگوید نزد

## در بیان حد علی مهنیار

۱۳۹

طبریه عکا است و در عکا حق ظاهر شد و معلوم است که اگر  
روایتان خود حضرت حجت و ضمیر غائب بود که بر یکت بقائم  
موجود و بعوض عند ما قریب طبریه فرموده بود حاصلش این  
میشود که قائم در اینجا برود و بواسطه او و لشکرش پشت کفار  
میشکند و اسلام قوی میشود و قائم که با صلاح آنها برزا علی  
عجل است نه برزا حسین علی پس چه دلیل میشود برای برزا حسین  
بله اثبات قائم برزا علی عجل صریحاً میکند که در آنکه برزا علی  
عجل انوقتیکه در قلعه ماکو محبوس بود و حی و نازل شد که تمام  
دنیا را میگرد و و خدا هم که حق است و مستقبل متحقق شود  
بمنزله ماضی است پس بواسطه جمعیت باینها و مضل شد سلاطین  
ابر ظفر بر او بارید پس تمام دشمنانش هلاک شدند و بکنجبار  
ظالم و بک منکر مستهزئ برایش باقی ماند چنانچه بالعبارت  
میکنیم لکن لازم نبود بحجرت طبریه را طبریه شام بکشد بلکه طبریه  
که ظاهرش میباشد بکشد و بگوید ملا حسین و تا بعینش از بای  
در اینجا ظاهر شدند و غالب شدند بر تمام سلاطین و سلاطین  
هم سلطان روی زمین شد و حکایت کشته شدن سید باب  
ملا حسین و سائر بایه تماش دروغ است و آنچه در روایت  
امام آنکه خودش معنی نمود تماش شد و گذشت و لو کسی ندید  
چون ندیدن دلالت ندارد بر اینکه نشاء باشد و بلا اشکال هر  
مقصودش هست و الا چه مناسبتی دارد که این روایت را  
ذکر کند بمرجه و فارسی کند باین عبارات که مرقوم شد و اگر بگوید  
که چون دید که این سلطنت روی زمین که پیدا کردند و ظالم  
و معاند و مستهزئ و دشمن بایه در روی زمین بکفر باقی ماند



## فصل ثانی

۱۴۰

بواسطه میرزا حسینعلی شده ملا حسین میرزا حسینعلی بطبرستان  
رفت لکن بطبرستان شام اگر خودش نرفته پسرش رفته و جزئی ملک  
هم اینجا خرید لذا طبرستان را تفسیر بطبرستان شام نمود و مراد آنحضرت  
که گفت ملقب با محضر صالح حضرت بها است نه باب میگویم  
بجای این بود که حسن بن علی در اوصاف مؤمنین بعضی چنین  
فرمود و شاید هم این کتاب فراموش شده غلط است که نوشته  
مؤمنین بمهدی بلکه صحیح عین بوده لکن اشکال باقی میباشد  
کاف خطاب که لازمه آن این است که مخاطب و مهدی است یا  
عین نه کسیکه بعد از هزار سال بوجود میاید پس باب و بها که  
بعد از هزار سال بوجود میاند ولو تمام آنچه فرموده امام منطبق  
با آنهاست باشد این روایت دلالتش نمیشود و باب میگویم که  
مخاطب با این خطا با ناانجام امام فرموده در حقش واقع خواهد شد  
و دلالت بر حق بودن کسی دیگر نمیکند و ممکن است که این اشکال  
رفع کند بگوید مخاطب خلا است و در آن زمان در جسد دیگری  
بوده و بعد از آن جسد منتقل شد بجسد دیگر و هکذا تا در این عصر  
منتقل شد باین جسد که امشب میرزا حسینعلی است چنانچه این جسد  
را نیز خالی کرد و حال معلوم نیست در جسد کی رفته و کی برگشته  
و معنی ربّ علا و انا الله که گفت همین است که معنی حلول است  
و باین جواب رفع اشکال اینکه بیت المقدس در خبر سابق و طبرستان  
در این خبر چه ربطی بهکذا دارد غایب الامر در یک مملکت شام میباشد  
کردید زیرا که خدا همه جا است اینجا و آنجا ندارد صدق الله انهم  
الا کالانعام بل هم اضل میگوید و خلاصه القول اینکه اگر کسی  
طالب هدایت باشد و در احادیث مرته و کتب ساویه تأمل کند

در باب که

## در اینکه ظاهر عبارت شایع است

۱۴۱

در باب که جمیع بشر است بر اینکه پس نبوت شمس حقیقت پس از مدتی  
هزار سال تمام ثانیاً ان بنجم سعادت از بلاد شرق طلوع کند و ندای  
مهدی از مکه بلند شود و ندای ثانی از اراضی بیت المقدس بعینه حضرت  
بیت المقدس ارتفاع یابد و بر حساب این بشارات و لامتناه این دو  
ظهور مبارک در ایران وقوع یافت و ندای نقطه اولی در مکه معظه  
و ندای ثانی در عکا مسموع عالم گشته انتمی میگویم بشارات در  
احادیث و کتب با الله حالتی واضح شد لکن این عبارت که بیان غیب  
الغی مرادش معلوم نشد اگر مرادش شمس نبوت است که مابین حلیت  
حضرت رسول و ندای میرزا علی محمد هزار و دویست و پنجاه سال  
و اگر مرادش شمس و لامتناه است بعینه امام دوازدهمی که با اصطلاح  
شعبه قائم است که این طائفه منکر وجودش هستند علاوه گفت  
ان بنجم اگر مرادش هیکل عنصر حضرت حجت میباشد که تولد بعینه  
و اگر مراد این است که در وحش و در هیکل باب رفته و روح صبی و  
حسین در بهار رفته که عین ناسخ است مگر اینکه مرادش از شمس حقیقت  
خدا باشد و مقصودش این است که روح خدا رفت در قالب آدم و  
بعد خالی نموده رفت در قالب و جسد شیت و هکذا تا رسید بحجت  
محمد و بعد رفت در جسد علی و هکذا تا اینکه رفت در جسد امام  
علی النقی و بعد خالی نموده رفت در جسد حضرت عسکری و بعد  
انکه از جسد حضرت حسن بیرون رفت در مدت هزار سال غایب  
بود بعینه معلوم نبود در جسد کیست تا ۲۶ سال که ان بنجم یعنی شمس  
حقیقت بعینه روح خدا رفت در جسد میرزا علی محمد و انوقت که او را  
کشند قالب خالی کرده رفت در جسد میرزا یحیی و ناسه سال گری  
دوا بود و بدجایش خوب نیست و هیکل خوب نیست قالب میرزا یحیی را

حالی مرده

در باب که  
جمیع بشر است  
بر اینکه پس  
نبوت شمس  
حقیقت پس  
از مدتی  
هزار سال  
تمام ثانیاً  
ان بنجم  
سعادت از  
بلاد شرق  
طلوع کند  
و ندای  
مهدی از  
مکه بلند  
شود و ندای  
ثانی از  
اراضی بیت  
المقدس  
بعینه حضرت  
بیت المقدس  
ارتفاع  
یابد و بر  
حساب این  
بشارات و  
لامتناه این  
دو ظهور  
مبارک در  
ایران  
وقوع  
یافت و  
ندای  
نقطه اولی  
در مکه  
معظه و  
ندای ثانی  
در عکا  
مسموع  
عالم  
گشته  
انتمی  
میگویم  
بشارات  
در احادیث  
و کتب  
با الله  
حالتی  
واضح  
شد لکن  
این عبارت  
که بیان  
غیب الغی  
مرادش  
معلوم  
نشد اگر  
مرادش  
شمس نبوت  
است که  
مابین  
حلیت  
حضرت  
رسول و  
ندای  
میرزا  
علی محمد  
هزار و  
دویست و  
پنجاه  
سال و اگر  
مرادش  
شمس و  
لامتناه  
است  
بعینه  
امام  
دوازدهمی  
که با  
اصطلاح  
شعبه  
قائم  
است که  
این  
طائفه  
منکر  
وجودش  
هستند  
علاوه  
گفت  
ان بنجم  
اگر  
مرادش  
هیکل  
عنصر  
حضرت  
حجت  
میباشد  
که تولد  
بعینه  
و اگر  
مراد  
این  
است  
که  
در  
وحش  
و در  
هیکل  
باب  
رفته  
و روح  
صبی و  
حسین  
در  
بهار  
رفته  
که  
عین  
ناسخ  
است  
مگر  
اینکه  
مرادش  
از  
شمس  
حقیقت  
خدا  
باشد  
و مقصودش  
این  
است  
که  
روح  
خدا  
رفت  
در  
قالب  
آدم  
و بعد  
خالی  
نموده  
رفت  
در  
قالب  
و جسد  
شیت  
و هکذا  
تا  
رسید  
بحجت  
محمد  
و بعد  
رفت  
در  
جسد  
علی  
و هکذا  
تا  
اینکه  
رفت  
در  
جسد  
امام  
علی  
النقی  
و بعد  
خالی  
نموده  
رفت  
در  
جسد  
حضرت  
عسکری  
و بعد  
انکه  
از  
جسد  
حضرت  
حسن  
بیرون  
رفت  
در  
مدت  
هزار  
سال  
غایب  
بود  
بعینه  
معلوم  
نبود  
در  
جسد  
کیست  
تا ۲۶  
سال  
که  
ان  
بنجم  
یعنی  
شمس  
حقیقت  
بعینه  
روح  
خدا  
رفت  
در  
جسد  
میرزا  
علی  
محمد  
و انوقت  
که  
او را  
کشند  
قالب  
خالی  
کرده  
رفت  
در  
جسد  
میرزا  
یحیی  
و ناسه  
سال  
گری  
دوا  
بود  
و بدجایش  
خوب  
نیست  
و هیکل  
خوب  
نیست  
قالب  
میرزا  
یحیی  
را



## فصل ثانی

۱۲۲

خالی نموده رفت در قالب پیر از حسنعلی و چون پیر از پیر میبرد  
که قالب او خالی شد و رفت در قالب بها و انکار کرد لذا مردود و  
کافر و نجس شد و قطعا همین است مرادش زیرا که بالقصاحه و  
بالاشاع در مواضع عدید میگوید که همین ادعای ربوبیت  
الو هیت و خالقیت را تمام مرسلین داشتند و خدا هم میفرماید  
حق ادم و نوح و عیسی و عیسی و یان تعبیر روح القدس بود  
و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
سائر کلمات انحضرت و هكذا سائر کلمات حتی قائم که میگوید منم  
من شبثی حضرت رسول الی حضرت عسکری و حاصل این است  
که روح خدا نمیشود در قالبی و هیچکلی نباشد که میگوید منم  
لطیف است که چشم بنی آدم او را نمیبیند که میگوید کشف است  
که بنی آدم او را نمیبیند و بعبارتی دیگر لا بد باینست حلول در  
بک جسم بکند و در این از منته حلول در جسم پیر از حسنعلی نموده  
ولذا دلیل بر حقانیتش فقط ذات خودش میباشد و این مطلب را  
تلویحا و تصریحا بهاد تمام کتبش نوشته همین صاحب فرایند هم  
از عباراتش بر ما بدید که از سائرین از علماء باقیه و پیشا که  
صاحب فرایند تمام این مطالب را میگوید و بعد میگوید این مطلب  
حلول نیست اگر این حلول نباشد نمیدانم چه چیز حلول است و اگر  
چنانچه از این قبیل کلمات ثابت شود صدودش از انتم لا بد تا و بل  
ما در چو عصمتشان بدلیل خارج ثابت شد و کذا ای و نوح و عیسی  
من روحی مراد روح شریف است مثل بیتا الله که مراد مکان است  
اگر چه تنازع هم قائل میباشد که صریح کلماتشان هست لکن مقصود  
فصله در اینجا حلول است علاوه بر ایشان از مظاهر امر الله انما

هستند که

## در بیان نتیجه

۱۲۳

هستند که خدا در آنها حلول کرده و سائر مریدان را روح دیگران  
ولذا قیامت قائل نیستند و در جای خودشان خواهد شد با جواب  
انتم اگر چه قابل جواب نیست این من خرافات و اما اینکه گفت ندای  
باب در مکه و ندای بهادر عکا بلند شد معلوم شد که ندای باب  
در قلعه ماکو و ندای بهادر از دانه بلند شد و بر هر من که در عکا  
بلند شد چه در بطی بیت المقدس دارد میگوید و باین معنی اشاره  
است حدیث بان بن ثعلب که حضرت صادق فرمودند اول کسی که  
با قائم بیعت میکند جبرئیل است که بصورت مرغ سفید نازل  
میشود و با انحضرت بیعت میکند پس یکای خود را بر بیت الله و پای  
دیگر را بر بیت المقدس نهاد و بصوت ضعیف بلند که همه خلایق بشنوند  
ندا کنند ای امر الله فلا تسجلون میگوید و این حدیث بصراحت  
دلالت دارد که موقع ارتفاع ندا این دو مقام مقدس گردند و ندا  
سمانه از این دو بیت رفیع مسموع خلایق شود و جمیع بشارت و  
علامات تحقق و وقوع یافت و بعد این عبارت بالفاظها میگوید  
انچه محصلش این است که اهل اسلام مثل یهود و نصاری اخبار را  
عمل بر ظاهرش میکنند چنانچه آنها کلمات نورانی و انجیل را عمل  
ظاهرش کردند و الی یومنا هذا در عقاد باطله خود در کمال انجیل  
متمسکند میگویم بسیار غریب است که ادعای صراحتش میکنند و حال  
آنکه ظاهر هم نیست بلکه اشعاری نداد و غریب تر حمل نمودن بر  
این معنی و کلمات در ربط به قرینه و مع ذلک افسوس خورد که چرا همین  
مغیبات قبول نمیکند و عمل بر ظاهرش میکنند بچنانچه چشید که انچه  
پیغمبران و ائمه فرمودند باینست بظاهرش عمل نکنیم و بتاویل  
بها با حیدر علی بانو میگویند تعبیرا باینست قبول کنیم که هیچ احدی

داده



## تمه فصل ثانی

۱۴۳

و آنچه سبب باب و بها گفته اند از ادعا و جعل احکام بایست حمل بر  
ظاهری کرد و تاویل ندارد بلکه ادعای ایشان را هم که صریح است تاویل  
بایست کرد بواسطه جعل احکام که نموده اند که ظاهر هم نیست بلکه  
آن نزد خدا افنده و بعبادت اخیری ادعای باب با اینکه صریح است باینکه  
باب لقا نم است چنانچه در شرح کوثر معلوم شد که هیچ وجه تاویل  
در آن ممکن نیست و کذا نفی رسالت از خود و کذا نفی و حقی از خود  
بایست تاویل کرد و بگوئیم چنانچه میگویند که چو احکام او در باب  
گفت که دروغ میگویند این مقالات بلکه نبی مرسل بلکه الوافرم  
بوده و کذا ادعای باب با اینکه صریح در الوهیت است بایست گفت  
که غلط کرده که این ادعا را نموده و نمیفهمند چه میگویند بلکه اذ  
نبی مرسل بوده و کتاب داشته و احکام آورده و حال آنکه معنی  
بدعت این است که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال کند و علان  
خود بها تصریح نموده بر اینکه تاویل جائز نیست و عین عبارت نقل  
شد و غریب تر اینکه با این زعمهای نهاد باز هم تطبیق بر مدعای ایشان  
چنانچه ایشان شده الا اینکه گفته حقیقی قلعه ما کواست و بیت المقدس  
حقیقی عکا است لکن از برای شیخ محمد علی است که بگوید که حقیقی  
سور است و بر غلام علی گوید که حقیقی قادان است و ایتم میگویم  
بنابر این تاویل و کلمات صریح عبارت است که این دو ندا بایست که  
بلند شود و بالاتفاق ندای ثانی بعد از مدتی مدیده رعکا بلند  
شد پس ابتدا مطابق نیست و لابد بایست بگوئیم که ایشان را نباید  
تفریق است بلکه در ایشان است کمال انجمنی و اگر بگویند مقصود این است  
و دو پیغمبر شارع در آیند و موضع ندا میکنند و نورها فاصله باشد  
میگویم پس مراد بقاء حضرت رسول میباشد و حضرت عیسی که بالاتفاق

در مدینه

## فصل ثالث در بیان دلیل تقریر

۱۴۵

فصل ثالث  
در بیان  
دلیل تقریر

در مکه و مدینه المقدس ندا ایشان بلند شد و ترتیب هم که در کار  
نیست و اما اینکه ندای اسمائیل را خدا امر الله گرفت مرادش معلوم شد  
و حاصلش اینها سبب گرامی مردمند میگوید **فصل ثالث**  
در چگونگی استدلال بدلیل تقریر بدانکه دلیل تقریر را که بدلیل است  
که علماء اعلام در تفریق بین الحق و الباطل بان تمسک جسته اند  
در کتب و مصنفات خود مبسوطا و مفصلا بان استدلال فرموده اند  
و تقریرها بدلیل اینکه اگر نفسی مدعی مقام شادعت شود و شریعت  
تشریع نماید و از آنجا وند نسبت دهد بان شریعت نافذ گردد و  
در عالم باقی مانده این نفوذ و بقا بر همان حقیقت ان باشد چنانچه بالعکس  
و حقوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید  
بعد از این عبارت بالفاظها میگوید چنانچه محصلش این است که خاصه  
اگر نفوذ و بقا منوط با مورات نبوتیه نباشد که در این صورت حججه  
بر فلاسفه هم تمام میشود زیرا که وجود معلول بدون علت منصوص  
و معقول نیست انهمی میگویم معلوم است که مرادش از علماء تمام علما  
تمام مل میباشند و واضح است که بر تمامشان افترا بسنه کتب همه  
و چگونه میشود کسیکه دلایل و اثبات دین و مدعیش این باشد  
و بدین لاحق که همین دلیل را دارند و جواب ندانند بتوانند ایمان  
نمایند مثل یهود نسبت بنصاری و مسلمین و کذا یهود و نصاری  
نسبت بمسلمین بلکه چگونه میتوانست بگویند بعضی شارعین دروغ  
گو بوده اند مثل اینکه یهود و نصاری و مسلمین در شارع مجوس که  
از صمیم زود شتابند و بودیه که بود را ادم اقل میدانند و میگویند  
که بر ما را ادم اقل و پیغمبر میدانند کذاب میدانند بی علماء علامه  
از مرقه اسلام که بحسن و قبح عقلی قائل میباشند ذوال و انقراض را

دلیل



## فصل ثالث

۱۴۶

دلیل بر بطلان گرفتن اند چه ملتی و چه مذهبی بعلت اینکه بر خدا  
من باب لطف و احبت که ان دین و مذهب حق باشد و بیان  
همه ملل و مذاهب یکی قائل نفراید تا اینکه حجت خدا بر خلق تمام باشد  
و الا تمام نیست تا بنا این دلیل منقض است اثباتا با دین بود  
و برهته و فتنه و مجوس که شاد عشان از جانب خدا نبوده و  
چندین هزار سال است باقی ماند با ان کثرت جمعیشان و اگر بگویند  
تمام بر حق بودند چنانچه بهای دینان نازل فرموده و این فضل  
هم نیست نموده مفضلا اثبات حقیقتشان میکند در همین کتاب الا  
فتنه میگویم در نقض همین یک طائفه فتنه گران است علاوه  
که محال است که دو نفر یک مرد و مکذوب یکدیگر میباشند هر دو  
بر حق باشند بلکه محال است لاحق که مکذوب سابق باشند مثل حضرت  
رسول که فرمود ابراهیم زرد شد پیغمبر نبوده و از جانب خدا  
نبوده و کذاب بوده هر دو پیغمبر بر حق باشند و منقض است  
تقبا بدین حضرت ادم و نوح و ابراهیم خلیل با اینکه ضروری است  
یهود و نصاری و مسلمین بلکه بابت و بها شیه است بر اینکه انها  
بر حق بوده اند و از جانب خدا بودند و هر یک نامت و با طاعت  
مع ذلک قائل و قائل شدند و خود صاحب فرایند که اصول ادیان عالم  
هفت میگردد و هیچیک را این سه پیغمبر نگرفته پس معلوم شد که  
شرع باطل بابت و نال شود نه شرع حق بابت باقی ماند و گفت  
در مقام تفریر غیر از ادعا چیزی در لیل بیان ننمود نمیدانم دلیلش عقل  
یا نقل اگر عقل چنانچه ظاهر کلامش هست که پرواضح است که  
عقل محال نمیداند که شخصی مدعی شاد عبت شود و جمعی را کراه  
کند و غرض اولی آنست که در پیش ابدان نازل شود و بالعکس و اگر

## در بیان دلیل تقریب

۱۴۷

بگوید اگر چه محال نیست لکن قبیح است بر خدا که حق را نازل کند  
و باطل را باقی گذارد چنانچه صریح ایهان است میگویم اولاً که الزام  
نمیشود نمود بر انها بلکه حسن و قبح عقلی قائل نیستند مثل اغلب  
مسلمین و یهود و نصاری و ثانیاً بر نذال حق یکی صریح است چون  
خلاف لطف است لکن بقاء باطل چه قبحی دارد آنچه بر خدا واجب است  
من باب لطف تمام حجت است لیهلاک من هلاک عن بینة و بچین  
حق عن بینة و اما اینکه گفت خاصه اگر نفوذ و بقا منوط الی مقصود  
چه چیز است و چگونه میشود فهمید که منوط با موریات دنیوی است  
یا نه و لا سیما کسی که آخرت قائل نباشد و اما اینکه گفت در این صورت  
الی انهم مقصود معلوم نشد مراد از فلاسفه چیست و معلول  
چیست و علت کدام وجه ربطی دارد با اینکه اگر دینی باطل باشد  
با بد نال شود کاش فهمید بود که چه میشود با این ادعای فضل  
و اگر چنانچه بدلیل نقل تمسک میکند که برها ضیح است که کلام حضرت  
رسول را بر سابقین حجت نیست مثل یهود و فضلا از بت پرست و کذا  
کلام علیه بر یهود و هکذا بر حکونه میشود حضرت رسول قول  
خودش را دلیل کند بر یهود و نصاری و بت پرست پس معلوم  
شد که آنچه را که از ابا تا سنیا ط میکند خلاف واقع بلکه غیر  
معقول است و تفصیلش هم بیان خواهد شد میگوید و خلاصه  
القول حق جل جلاله در جمیع کتب سماویة این برهان عظیم اخیال  
فرموده و بقای حق و ذوق باطل با ایه کبری و دلیل اعظم نموده  
و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع عدید این مسئله  
نازل شد چنانچه در سور مبارکه شوری میفرماید و الذین یجادون  
فی الله من بعد ما استجب له حجتهم و احضت عند ربهم و علیهم غضب



## فصل ثالث

۱۴۸

ولم عذاب شد بد ترجمه این شریفه این است که کسانیکه حاجه و  
مجاوزه مینمایند خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد بعضی  
خلق قبول کردند و اجابت کردند بجهت ایشان باطل و زائل است  
نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه مینماید و عذاب میشود  
نازل گردد و سوز شوری یکی است و وقتی نازل شد که اصحاب حق  
رسول جمع قلبی بودند مع ذلك میفرماید که پس از آنکه این جمع قلبی  
قبول کردند و اجابت نمودند خدا را بر بجهت مجادل باطل شد  
و احتیاج ایشان سبب نزول خشم خدا گردد و سبب صهیون است که  
هر عاقل متفکر که اندک تأمل نماید واضح میشود که حق خداوند  
احکام قادر بر انفاذ و ابقای مراحع نباشد و قاهریت و احاطه  
خداوند مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی بماند انتهى بالفاظها  
میکویم اولاً معقول نیست دلیل باشد چنانچه واضح شد فضلاً از آنکه  
دلیل اعظم باشد و اما سائر کتب که کاش بیان نموده بود و اما این  
آیه که ذکر نمود اولاً واضح است که معنی ما استجبه له همان معنی که کرد  
داد و این تفسیر که کرد که گفت یعنی خلی الخ علاون که خلاف عقل  
و خلاف ظاهر است خلاف تفسیر مفسر نیست زیرا که متفقاً تفسیر  
نموده اند که بعد از آنکه خداوند اجابت نمود خلق را بجهت رسول و  
قرار دادن معجزات بدست ایشان دیگر و ذقبا مستحق بجهت بر خدا  
ندارند و غضب الهی و عذاب شد بد برای ایشان است و ثانیاً گفت  
و قی نازل شد الخ میگویم معلوم است که برای گفتار این آیه نازل  
شد پس میگویم با خداوند تعالی میخواهد کفار را الزام کند با عقل  
تعبد که بدیهی البطلان است عقل هم که راهی ندارد چنانچه معلوم  
شد و ثالثاً گفت سبب صهیون است الخ میگویم اگر کسی عاقل باشد

میلاند

## کتاب دلیل نفی

۱۴۹

میلاند که این مطلب از عقلا صادر نمیشود چگونه و حال آنکه خود  
باب و بها و بها تیرا قرار دادند که سبب و تسبیح و طلحه اسدی  
زمان پیغمبر اذ غای نبوت کردند و هر یک جمع کثیر بر انخوان نمودند  
و بدین خود آوردند و سالها طول کشید تا کشته شدند با اجل  
خود از دنیا رفتند و بدیشان زائل شد با نشد علی ای حال زایل  
انحضرت همه می بودند و بدیشان رواج بود پس اگر این دلیل  
دلیل بود بر حقیقت حضرت رسول بعد دلیل سبب و تسبیح  
هم بود و نمیتوانست انحضرت بفرماید و بدین من زائل نمیشود و من  
خودم هم کشته نشدم و بدین شماها زائل میشود و خود شما هم کشته  
میشوید بلکه خود کشته شدید و نمیدانید زیرا که معارضه بمثل  
میتوانستند بکنند و مردم علم غیب ندانستند که بدانند که کدام  
زائل میشود و کدام نمیشود پس فارق چه بود و با بر فرض صحت  
تفسیر که کرد معنی بجا چون فی الله معلوم نشد مراد چیست اگر مراد  
این است که در توحید حاجه کردند که ربطی باینکه کسی ایمان آورد  
باینجا و در ندارد و مجرد بعثت سل و اثبات توحید بجهت ایشان باطل  
و اگر مراد این است که در رسالت انحضرت حاجه میکردند که بدین  
واضح است که پیغمبر مدعی نبوت بود و آنها منکر و منکر چنانچه ندانند که  
باطل شود یا نشود بلکه منکر سوال از دلیل میکند چنانچه منکر را  
موافق ایهات کثیره فانوا بایه می گفتند و اگر نمیدانند البتة بطلان  
واضح میشد و اما اینکه گفت قاهریت خدا الخ محکماً و معلوم  
شد که آنچه واجب است بر خدا بنا بر قول عدل است تمام حجت و ظاهر  
نمودن حقیقت رسول بر حق معجزات و خوارق عادات و ظاهر نمودن  
بطلان و کذب مدعی کاذب باینکه او را هلاک کند و بدین زائل

کند



## فصل ثالث

۱۵۰

کند بلکه بابت هلاک نشنیدن تا خلق امتحان شوند لیسواک من هلاک  
عربیه و یحیی من حی عن بینه و الا ما داسه که هر کس کافر با و  
بشود فوراً او را هلاک کند از ضل و مضل و لا اقل از اینکه انبیا  
قدس دهد که هر کس منکر خدا با ایشان بشود او را هلاک نمایند  
و اگر عاجزان این هم بود این مقدار قوت داشت که انبیا و اولیای حق  
حفظ کنند که این کفار و سائر دشمنان با ایشان صدمه نزنند و  
ایشان را حبس نکنند و نکشند و اگر این مقدار هم عاجز بود چنانچه  
اعتماد بها این بود و عبارتش که صریح در این معنی بود ذکر شد که  
حاصلش اینکه قبول کردی ای خدا ضرر بجای تو بزنند که بها ظاهر  
شود باز نشد پس در اینجا ظاهر است یعنی چه و از این عجب تراست لای  
نمودنش و این مقام بقوله تعالی هم شرکاء شرعوا لهم مال باذن بالله  
و لولا کذا الفصل لفضیه بنهم و ان الظالمین لهم عذاب لیم ترحمهم ان  
این است که ابا برای ایشان شرکاء نیست که برای ایشان شرعی جعل  
نموده باشد بدون اذن خدا و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شد بود  
میان ایشان و هر آینه برای متمکاران عذاب است در دنیا که یعنی  
تاکنون شد است که احدی شرعی بدون اذن خدا و ندانند شرع  
نماید که این ظالمان امر اسلام را باین قیاس نمایند و شرعی بمجمله نمیشود  
انتهی بالفاظها میگویم بر واضح است که این شرع صریح در این است که  
این دینی و شرعی که کفار دارند کی برای ایشان جعل نموده که خدا  
خبر ندارد ابا شرکاء یعنی آنها شریک خدا میداند این دین را  
ایشان جعل نموده اند و حال آنکه این تبها سخن نمیکویند پس صریح این  
شرعیه این شد که این شرعی که کفار دارند از جانب خدا نیست و  
پیش خود جعل نموده اند و این مزور بعکس تفسیر میکند بجا نش احادی

مختص بکتب جانه مسجد اعظم قم

نمود

## در بیان دلیل تقریر

۱۵۱

شعور ندارد علاوه بر این حرف و همین سخن را مسبل و مجامع  
و اتباع ایشان برای مسلمین و کفار که منکر نبوتشان بودند میکنند  
و جواب ندانستند میگوید اگر کسی خدا را عاجز و غافل خیال نکند  
چگونه تصور میکند که مصداق کلمه مبارکه و هو القاهر فوق  
کاذب را مهلت دهد که شرعی بدون اذن او شرع نماید  
شرع باطل در عالم ثابت و باقی ماند انتمی میگویم مراد شرع خدا است  
اگر خدائی که بیان را در شای بها نازل نموده که اینقدر عاجز است  
نقص بها که با این همه صلوات و ضرر بجائی که بر خود اخبار نمیشود  
مع ذلک نتوانست بها را از حبس خلاص کند بالاخر غیر از کفر  
نمودن در فراقش چاره ندید و نزد یک شد از کفر به کور شود بلکه  
هلاک شود که بها او را امر بصبر کرد و اگر مرادش خود حضرت  
بها است که نقص خود بها خدا شکی بها ترا نازل نموده از عباد  
او است که اینقدر عاجز بود که با اینکه عالم را برای خودش خلق نموده  
بود مردم نکند باشند که بیک از دستش برسد و نتوانست چنانچه  
ان کند پس چگونه نتوانست باب را بر فرض اینکه بطل بوده  
فورا هلاک کن کند چنانچه مسبل دانست فورا هلاک کن کند  
که اینقدر فساد نکند علاوه میگویم ابا شارع بعد که مباددین  
شارع قبل باطل بشود یا نباشد اگر چنانچه باطل بشود که چرا خدا  
مادر هلاکشان نمیکند و فایده نمیشوند و اگر باطل نمیشوند که چرا  
شارع بعد دعوتشان میکند و حال آنکه بر حق میباشد و معنی ندارد  
اهل حق را کسی دعوت کند و ایشان را باطل بلکه ظالم و فاجر یاد نماید  
و از همه عجیبتر اینکه میگوید و لعنه الله اگر نبود در قرآن مجید جو  
این مبارکه و ان جندنا لهم الغالبون و این ان الباطل کان ذوه

هر آینه



هر آنکه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز باطل باقی نماند  
میکویم بدانیم از کجای آنکه و آن چندنا این مطلب را استخراج نمودیم  
که ظاهرش غیرواث حضرت رسول با کفار است و مقصود این  
که غالباً پاداشا لشکر اسلام غالب میباشند بر لشکر کفار و اگر  
مقصود غلبه روحانیت و نفوذ و تقای شریعت ربانیه چنانچه  
در ایتقان تفسیر نموده که باز هم بر ملاحی او بی ربط است فایده  
الامره دلائل کند بر اینکه دین حق زائل نمیشود و هر کس مسلمانی  
لکن دلائل ندارد بر اینکه دین باطل باقی نماند و ملازمه هم نیست  
نیست و کلام در ثانیست و حال آنکه آنچه را که صاحب ایتقان  
میکوید مراد نیست بلکه مقصود غلبه در حجت است یعنی اهل حق  
در حجت غالبند بر اهل باطل چنانچه بالعین مشاهده میشود که حجت  
مسلمین بر سائر ادیان غالب است چنانچه حجت شیعیه اثنی عشریه  
بر سائر مذاهب غالب است بلکه اگر کسی تأمل نماید در همین کتاب  
صلح فرمایش حضرت حق ظاهر که اقلیت است از حق الحقیقه و در  
خودشان بود که واضح شد و اما آن الباطل الخ که ابدار بطی ندارد  
با این مطالب نه بقای دین حق را برساند نه زوال دین باطل را  
تفسیر این مطلب نمود زیرا که حاصلش این است که اند حق و باطلند  
باطل بعد میفرماید بدستیکه باطل باطل و زائل بوده پس مقصود  
این است که بواسطه حضرت رسول ایمان دین دگر همه باطل شدند  
بعد با ناکید میفرماید تمام آنها باطل بوده و بواسطه حضرت واضح  
شد بطلان نشان که ابدار بطی با این مقام ندارد و اگر میگوید مقصود  
این است که دینهای باطل همه زائل شود و تمام شود که بالوجه این هیچ  
دینی زائل نشود اگر میگوید مقصود این است که چنانچه ظاهر

عبارتش هست که دین باطلی نیست که جاء الحق و زهق الباطل  
معنی ندارد زیرا که اگر همه حق بودند باطل کبش که زائل شود  
علاو تحصیل حاصل است و دعوی اهل حق معنی ندارد که اینک  
گاهی که فرودگاه مظلوم و گاهی فاجرا پشیمان خواند معنی ندارد  
چنانچه واضح شد پس معلوم شد که غیر از لفاظی و تزویر مطلبی  
نکفت میگوید و اگر نفسی بدین نکته ندانند بر نماید که حضرت خاتم  
الانبیاء از ظهور ثانی بعد از قیام قائم بظهور روح الله تعبیر  
فرموده است مظلومیت اهل بهار را تواند دید یافت و اسرار بداد  
در رجوع مشاهده نمود قال فی الادی بعینه بالحق نبیا لولم یبق  
من الدنیا الا یوم واحد لظفر الله ذلك الیوم حتی یرج فی  
والدی مهدی ثم یزل روح الله و یصلی خلفه و یرفع سلطانه  
المشرقی و المغرب و بعدتر حجت ظاهرش انکشاف میکند میگوید معلوم  
نشد که کجای روایت از ظهور ثانی بظهور روح الله تعبیر فرموده  
اند و حال آنکه صریحاً میفرماید بصلی خلفه یعنی عقیب و بعدتر  
نماز میکند و واضح است که مراد این است که مناجات میکند  
و تابع را ظهوری در مقابل ظهور متبوع نیست علاو صریحاً  
دلائل دارد بر اینکه رتبه قائم از عینی بالاتر است زیرا که تقدیم  
مفضول بر فاضل قبیح است عقلاً و عرفاً و معلوم است که این طایفه  
مقام بهار را برایت بالاتر از مقام باب میدانند بلکه بهار باب یکی  
از عباد و بندگان خود بشمارد و اما اینکه گفت مظلومیت الخ  
میکویم معلوم نشد که این مطلب را هم از کجا استخراج نمود و حال  
آنکه صریحاً میفرماید و یرفع سلطانه المشرقی و المغرب و کسب که لفظ  
روی زمین را بقلب دانا میشود چگونه مظلوم است و اما اینکه گفت



## فصل ثالث

۱۰۲

با سراندا را در رجوع مشاهده الخ میگویم بنده نام مراد از بداجه  
و از رجوع چیست و سرش چگونه اندوخت ظاهر شد اگر مرادش  
این است که عیسی را شهید کردند و روحش سوار خورشید شد اطراف  
سیر میکرد تا والدین را ملاقات میکرد و او حامله شد چهار ماه که  
گذشت داخل شد در فرجش و از طرف دهان با مقعد داخل شد  
بر نزا حسبلی شد که عین شامخ است علاو انسان بکروج داد  
نه سه روح و بر نزا حسبلی سه روح و او رفت روح خدا و روح  
عیسی و روح حسین و اگر مرادش این است که جسم بها جسم عیسی  
میباشد چنانچه صریح کلامش می باشد در مقاله ثانیه در اثبات  
نبوت بر نزا حسبلی میگوید جمیعاً یعنی مسلمان معتقدند که حضرت  
عیسی بخصه و جمیع اوصافه الشخصیه در آخر الزمان قیام خواهد  
فرمود و البته او نبی باشد که برای هدایت نام بعد از رسول ظاهر  
شد و اگر بگویم الی آخر که بدیهی است که مقصودش این است که  
چون خبر داده اند که عیسی بخصه و جمیع اوصافه الشخصیه که منها  
النبی ظاهر میشود و بر نزا حسبلی هم که عیسی موعود است پس بخت  
این شخص بر نزا حسبلی شخص عیسی است که بدیهی البطلان است  
و چگونه میشود عین همان جسم بان بزرگی نازل شود بر زمین بود  
در شکم زنده علاو بر فرض ممکن باشد دو روح با سه روح در جسد  
یک برسد چون لطیف است چگونه میشود جسم عیسی و جسم حسین  
یک شود و بر فرض بگویند دو جسد را گویند که یکی شد و دخل  
شکم والدین بها کردند و یک بها شد و برون آمد میگویم پیرایه  
جسد بها وقت تولد بقدر دو همکل انسان بزرگ باشد و شاید  
بوده میگوید از جمله ابیات که مبرز بین الحق و الباطل و مثبت بقا

نبات

## در بیان دلیل تفریب

۱۰۵

و ثبات کلمه الهیه و فنا و زوال کلمه مجعوله بشریه این آیه مبارکه  
است العتر کف ضرب الله مثلا کلمه طيبة کثیره اصلها  
ثابت و فرعها فی السماء نونی اکله کل حین باذن ربها و فیض الله  
الأمثال للناس لعلهم یبتذرون و مثل کلمه خبیثه کثیره خبیثه  
اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار میگوید بعد از ترجمه  
و این آیه صریح است در اینکه کلمه خبیثه ثبات و قرار نباید دارد  
ارض باقی و ثابت نماند و چون در زمان حضرت رسول و بعد  
انتشار دین بعضی از نفوس مغرور که تشریع شرع را امری  
سهل میدانستند مانند مسبله کذاب و طلحه اسدی و غیرها  
بنزاد عای رسالت قیام نمودند و گروهی با فریفته خود نمودند  
و آتایی قلیل مردمان را بر گرد خود مجتمع نمودند و باین باب این را  
مکامین باز شد و پیوسته بر اهل ایمان خود میگردیدند و  
مجادله میکردند که اینک فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند  
و خود را نبی مریسل میدانند لهذا این آیه نازل شد ما از باب  
فلوب صافیه فاروق بین الحق و الباطل را بدید و بر علم بقا و  
ثبات دعوی کاذبه مطاش و امهد و ادب شوند و یقین بدانند که  
خداوند از خلق غافل نکشد و نوم و سنه او را نکرده و محالست  
که قاهر مقتدری که بیک صحنه قبائل قوم عاد و ثمود را هلاک  
کرد بگذارد که دعوت کاذب در عالم نافذ گردد و با مقبر باطلی  
بدون اذن و شرعی تشریع نماید و موجب هلاکت عالمی گردد  
بل لازماً با داده او حق غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و نازل  
انتهی میگویم پیرایه واضح است که خداوند عالم در این آیه شریفه تشبیه  
فرموده کلمه طيبة را بدخبت که بیخ ان حکم و شایخهای زیاده دارد که

متصل

در بیان دلیل تفریب

در بیان دلیل تفریب



# فصل ثالث

۱۵۶

متصل میوم میدهد و مردم از ان انتفاع ببرند و کل خبیثه  
بدرخشکه میوم ندارد و اصلش حکم نیست و ذوقنا تل میشود  
و معلوم است مراد بکلمه طبعه قرآن است که مثلش مثل انداختن  
که متصل مردم از ان انتفاع ببرند باز هم یکی دیگر بعد از فکر  
مطلوبه درک میکند که پیشینیان کرده اند چنانچه بالوجدان مشاهده  
میشود و لکن کلمات باطل مثل اشعار بکه غالب ناس میگویند و کلام  
مختلف میکتند بجز معنی ظاهرش که آنان مستفاد میشود آنچه فکر  
کنی مطلبی دیگر از ان کشف نمیشود و واضح است که این مطلب نه  
و بطی بدین دارد و نه بدین صوب و نه بقای بدین حق را برساند  
نه زوال بدین باطل و نه اشعاری با این مطالب دارد و اما افرد  
که گفت در شان نزول آیه که بعد از ادعای سبله الخ میگویم اولاً  
برای این شان نزول غیر از بهانه که در ابقان نازل نموده گئی  
نبوده پس اولی این بود که استدلال کند باین ابقان که میگوید  
اگر کسی در دعای مدعی این مقام شود دفعه و فی الفور خلاوند  
اورا هلاک و نابود سازد و ثانیاً ان کسانیکه ادعای نبوت نمودند  
هر یک جمع کثیر را اغوا نمودند و در حقین نزول آیه بودند آنان  
ابوبکر و عمر و خاندان خود بهام دایقان گفته که بعد از چندین سال  
که خلق کثیر را اغوا نمودند هلاک شدند پس اگر مقصود از آیه  
این باشد که این مزدق بقالیه بالا علی حضرت بها گفت که بعینه  
همین دلیل را سبله و طلحه در زمان حضرت رسول ص میخواستند  
بر حقیقت خود استدلال نمایند و حجت بر همه کس تمام نمایند و گئی نتوان  
بگوید شما بنا هست هلاک شوید و بدین شما نال شود زیرا که کسی  
علم غیب نداشت و در ان حین هم جمعیت آنها کمتر از مسلمین نبود و علا

# در بیان دلیل تقوی

۱۵۷

اگر بر دوش حضرت رسول ص میکت اولاً میبکشد باها چرا فوراً  
هلاک نشدیم ثانیاً اگر بالاخر بنا هست هلاک شویم توهم بنا هست  
هلاک شوی زوال دین هم که معارض مثل بود مگر اینکه بگوید  
در باب قلوب صافیه مثل امیر المؤمنین بجهت صفای قلوبشان باها  
الهی میدادند بچنان کاش میفهمید چه منویسد اگر چه بعد از  
آنکه حضرت ربنا علا با این دعا باین دو سطر بنا قضای این دعا  
میگوید که اقل میگوید فوری خدا اورا هلاک میکند و دو سطر  
بعد میگوید سبله و طلحه چندین سال خدا ایشان را مهلت داد ان  
تا بعیشان چه توقعی میباشد الا اینکه بگوید چنین نزول آیه بعد  
است بوده و نفهمید چه منویسد لکن میگویم اگر محاسن بود  
که فضله بلکه ابوالفضائل هستی و اربعیت کردی و کینه خدا محبت  
نمیدهد و اینها میگویند و انتشار درین اسلام بعضی مثل سبله و  
طلحه و غیره اذعای رسالت نمودند و آیهی قلیل جمعی بر کرد  
خود جمع نمودند و سبله معلوم است که زمان ابوبکر گشته شد  
و در پیش تاحال نائل نشد و طلحه و سجاح که گشته هم نشدند بلکه  
باجل خود از دنیا رفتند علا و بهاد را بنجامت بوده در کباب  
اشراقا نش منویسد نفسی از اهل سنت و جماعت در دعوی از جهات  
ادعای قائمیت نمود و الی حال قریب صد هزار نفس طاعتش نمودند  
و بعد نش قیام نمودند و لکن قائم حقیقی را در ایران قیام بر امر فرمود  
شهادت نمودند و بر اطفا نورش همت گماشتند انتهای الفاظها و ظاهر  
مقصودش بر غلام علی قادیانی است با شیخ محمد علی سیوسی است که  
هر دو مدینه (۱۲۶) ادعای قائمیت نمودند و غالب شدند بر  
عثمانیه و کشته هم نشدند و در پیشان هم تاحال باقی بلکه در زمان

در بیان دلیل تقوی  
در بیان دلیل تقوی  
در بیان دلیل تقوی  
در بیان دلیل تقوی  
در بیان دلیل تقوی



و معتقدین بحد و اعتداف مضاعف باینکه و بهائیه میباشند  
و بکائنات منبوره و میخواهد بالکتابه که الکتابه بالغ من النصیر  
برهانند که این دلیل تفرین باطل است زیرا که در زمان خدا مهلت  
داد بمسیح و طلحه و در این زمان هم مهلت داد بمهر غلامعلی و شیخ  
محمد علی لکن باب را خدا مهلت نداد و از حبس پیران حبس اصفهان و  
از آنجا بقلعه ماکو انداخت و طولی نکشد که شکمها را مقبره او  
قرار داد و حاصلش این است که این دلیل دلیل نیست بر فرض اینکه  
دلیل باشد کشف از بطلان ادعای سید باب میکند پس معلوم  
شد که علاقی که محال نیست با قرار خود بها واقع هم شد و موجود  
میباشند بلکه در این انمنه چندین نفر ادعای قائمیت نموده هر یک  
جمع کثیر را اغوا نمودند و فعلا باقی هستند و هر یک دیگر از باطل  
میدانند و نمیشود گفت تمام بر حق میباشند و اگر این دلیل دلیل  
بر حق بودن باشد باینست تمام بر حق باشند و محال است بعد از انکا  
نقل میکند که محصلش این است که بعضی از حق و از تشریع شریعت  
به خبرند ابرار و انتقاض کرده اند که اگر باطل باقی نماند چگونه  
مذاهب باطله از قبیل صیاحیه و اسماعیلیه و غیرها مانده است باقی  
ماند و با چگونه شریعت بر همه بود و فتنه و زور و شمشیر در  
چندین هزار سال است که باقی و ثابت ماند و هر چند همه سائر مذاهب  
باطل میدانند و حال آنکه همه باقی ماندند و جواب میدهند که آن  
مرجی است لذا صیحا که از موضوع دلیل خارج است زیرا که موضوع  
دلیل تقریر ادعای نبوت و شریعت است و در ساء مذاهب هیچیک  
ملکی شریعت نیستند بلکه کل مثبت شرع اسلامیه و اما من حیث  
شرایع بر همه و امثالها جواب این است که حکم اینها و ان من الله الا

علاقیها اندر و اینها و لکن از جعلنا منکما اصول شریع از جانب  
خدا است و عوائد باطله و بدیع فاسد بسبب طول زمان و دوان  
شریعت داخل شد چنانچه همین بدیع و شریعت نصرانیته و اسلامیه نیز  
داخل شد و این نکته بر عاقل بسبب معلوم است که حق هیچ امتی را  
صانع نکند باشد و بر هر امتی رسولی مبعوث گردانند و حجتی را بر  
اهل عالم تمام نموده لیهلک من هیلک و یبینه و یحیی من حی عنین  
انتهی مخصا میگویم آنچه را گفتیم که از جهت مذاهب که از موضوع دلیل خارج است میگویم  
معلوم است که دلیل چه بود که موضوع ان بلتینه مذاهب هر که اگر دلیلش انفا  
صلوا است که معلوم شد که علما فطردند و انک و مذاهب سنلال بعلم  
نموده اند نه بقاء و اگر عقلی که عقل را می نماید مکرر دانچه علما علیه السلام  
نموده اند که قییم است بر خدا که مذاهب حق را زایل کند و اگر قادی  
و قاضیه است که انهم فرقه ندارد و اگر ایهات است بر فرض تمامیت  
در صاحبان بدیع و مؤثر آنها جاریست چنانچه در شارع کافیه  
جاریست پس معلوم شد که موضوع دلیل اعم است بلی موضوع ادعای  
خاص نبوت است و اما آنچه را که گفت و اما مرجع شریع باطله  
آنچه که حاصل این است که جمیع شریع حق بود و برها و فتنه از  
جانب خدا است و بی پرستی بدعت است بحکم دوایه مرقومه اول  
عقلا محالست که تمام شریع بر حق باشند زیرا که حضرت موسی و  
عیسی و محمد و مکرر وجود بود و برها و فتنه هستند فضلا از اینکه  
صاحب شریعت باشند و کذا نبوت زردشت زیرا که این سه پیغمبر  
ادم اول را ادم ابوالبشر میدانند که ابتداء خلقتش تقریرها هفت  
هزار و پانصد سال است و بود پیر ادم اول بود میدانند که تقریرها  
سی هزار سال قبل از خلقت ادم بوده و کذا بر همه و اما فتنه کذب



از صد هزار سال میدانند و محالست که بشود جمع نمود پس هر  
 يك منكر ديكران ميباشند پس چگونه ممكن است كه تمام وجود داشته  
 باشند و بر حق باشند تا بنا بر فرض كه از جانب خدا بوده مؤسسين  
 ان شرايع و انشان تا ما با اكثر منكر وجود خدا با وحدتش شدند  
 و بخداي ديگر قائل شدند و با شرايع براي خدا قائل شدند پس چگونه  
 بشود گفت كه اينها از دين خارج نشدند بلكه بدعت است و اگر  
 بدعت باشد بالا ولي بشود گفت كه هر كس ادعای شارعيت بكند  
 و احكام پيغمبر سابق را تغيير دهد با بعضی احكام او را تغيير دهد  
 مبدع است و اگر كه بعد از آنكه شخصی بگوید من خدا هستم با شرايع  
 و جمع كشي اقرار بخدايش كند بشود گفت اين تغيير دين است چرا  
 نشود گفت كه باب مثلاً كه بعضی احكام حضرت رسول و تغيير داد  
 مبدع است نه شارع جد بد با اينكه نفی از خود صریحاً مينمايد و بر فرض  
 كه باب شارع باشد بيا كه مثل نمرد و فرعون ادعای الوهيت نمود  
 بنا بر اين تغيير بدعت ديدن كذا شده مثل اينها پس چرا ميگويد شارع  
 جد بد است و فرق بين او و فرعون چيست و حال آنكه بهام مثل فرعون  
 انار كيم الا على گفت و اما اهايكه بديهي است كه فقط دلالت دارد  
 بر آنكه خداوند از سال رسل نمود تمام طوائف و اما آنها هم تمام قبول  
 دين او را نمودند و بعد بدعت گذاشتند انكجا استخراج شد بلكه  
 صريح است كه اغلب قبول نمودند چنانچه خود ش هم گفت نمرد و  
 نمرد بان غير از اقدام بر سوزانيدن خليل ديگر چه كردند فرعون  
 و فرعونيان غير از قتل محمد مجس و قتل حضرت موسی چه جواب دادند  
 يهود غير از اقدام بر قتل و صلب حضرت مسيح چه كردند ابو جهل و امثال  
 غير از تكذيب چه گفتند همچنان منكر بدعتات و محوسات هم بشود

با اين ادعای فضل اگر چه جای تعجب از او و امثال او بلكه از باب  
 و بها هم نبست بلكه تعجب از اين مردمان است كه بر فرض قوت ملكه  
 ندارند قواي حق ظاهره كه هر چه خواهند در چه شد كه ندارند  
 صدق الله العلي العظيم صتم يك عصى فهم لا يعقلون و اما اينكه  
 گفت بسبب طول زمان الخ ميگويم واضح است كه بدعتها بلكه بضرر  
 و مسلمين داخل در شريعت نمودند تا مشردين اول بعد از آنجا  
 نمودند عزم اختلافات نصاري از حواريين شد چنانچه عمل اختلاف  
 مسلمين از صحابه شد بلي كسانيكه ادعای قائميت يا مظهرت عيسى  
 نمودند مثل باب و بها و غير ايشان بسبب طول غيبت شدند شرعاً  
 چنانچه واضح است و از اين بيان جواب را جفتي كه ميگويد واضح  
 شد و محصل تطويل بلا طائلش اين است كه قلند نصراي اين دليل را  
 بر اهل اسلام رد نموده و گفته علمای اسلام بر نفوذ و بقاي اين دين  
 نمیتوانستند دلالت كنند زيرا كه ديانث و ثبوت با وجود آنكه بطلان  
 واضح است ديدنها ثابت ماندند و قائل شدند جواب ميدهد كه  
 اصول اديان هفت ميباشد اول بوديه كه ديانشا اهل چين و  
 غير ميباشد دويم برهمنيه كه ديانشا اهل هندوستان است سيم  
 قشيه كه دين وثنيه افریقا است و حدس مي زنند كه شايد بقبيله  
 صابئين باشد و اين سه طائفه صورت و تمثال درست نموده  
 در معابد خود ميگذارند و عبادت آنها ميكنند چهارم زندقه  
 پنجم يهود ششم نصاري هفتم مسلمين بعد ميگويد و از هر يك  
 از اين اديان سبعة مذاهب منشئه مختلفه منشعب شد و سوا  
 ديانث قشيه كه بسبب قدمت تشريع و غلور و توحش و ترك  
 معارف صوفي و ندائی ندارند شك نبست كه هر يك از اديان



من کور صاحب شریعت هستند که در کتب ایشان مفضل و مرقوم است  
و شک نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی  
هستند و هر یک انبیا و شارعین دین خود را صاحب معجزه و خوار  
عادات میدانند و هر یک دین خود را وسیله نجات و فلاح بشمارند  
بعد میگوید معلوم است که زندقه و بدعت و بودیه و هندو شریعت  
یهود و نصاری و اسلام را شریعت حق نمیشمارند چنانچه یهود  
شریعت عیسی و محمد را شریعت حق نمیشمارند و نصاری شریعت  
مسلمین را حق نمیدانند چنانچه اهل اسلام با با اعظم را تصدیق  
نمیکند و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری و اکثر مسلمین زندقه  
و شارعین دینانست بودند و بر همه را از انبیا کذب بشمارند الله  
تعالی میگوید معلوم شد که مسلمین هرگز باین دلیل بر حقیت  
حضرت رسول الله استدلالت نکرده اند و بالفرض اگر بجا می گفتند  
ناپیدا گفته اند و اگر کسی مثل بهائیه اینرا دلیل بر حقیت خود ببرد  
جواب فند و بلزم او است و این جوابیکه داد اینها جواب نیست  
و تعجب است از این من قریب که خود میگوید که شریعت سابقه  
شرایع لاحقه را باطل میدانند و صاحبان شریعت یهود و نصاری  
و مسلمین منکر نبوت زندقه و بودیه و برهما میباشند و معلوم است  
که زندقه و بدعت منکر بود و برهما و فتن میباشند بلکه این سبطان  
هم منکر یکدیگر پس چگونه تعقل میکنند که دو نفر هر دو ملتی رسالت  
باشند و هر دو منکر یکدیگر و هر دو پیغمبر حق و از جانب خدا باشند  
و چونکه این مطلب دینا علاوه شده باشد مقصودش اظهار معجزه بها  
میخواسته بکند که جمیع بین نفی و اثبات نموده بچنان نمیدانند که معجزه  
خری عادت یعنی یک کاری بکنند که عاده محال باشد نه محال

عقلی باشد مثل جمع بین نفی و اثبات بلی متشرعین پیغمبر سابق  
پیغمبر لاحق را منکر میباشند و بایست هم منکر باشند تا اینکه دلیل  
واضح بر حقانیت خود اقامه کنند و اما بعد از آنکه اقامه نمودند  
حضرت رسول الله پس اگر فرمود چنانچه فرموده که ابراهیم و زید  
پیغمبر نبوده و بود و برهما وجود نداشته اند لابد بایست باطل  
کنند با انکار نبوتش و نبشود کسی بگوید تو پیغمبر لکن کاذب  
و اعجاب از کلمات سابقه اش این است که میگوید اکنون ابراهیم  
سؤال میکنم از عموم رؤساء یهود و نصاری و مسلمین که انکار دارند  
نبوت نبی زندقه و بدعت و بودیه و برهما را تا حقیقت دلیل تقریر  
واضح شود و محصل سؤال آنست که هرگاه بشود کسی ادعای نبوت  
کاذب بکند و شریعتی را خود تشریع نماید و بخدا منسوب دارد و  
این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امته شود و در عالم  
دوام بایست با در اینصورت شارع صادق از کاذب چگونه شخص  
مجاهد تواند تمیز داد و باندک نامل معلوم میشود که اگر از دلیل  
تقریر صرف نظر شود ابتدا تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد زیرا  
که اگر معجزات است همه نقل میکنند اگر کتاب است همه دارند اگر  
امت صالح و طالح است همه یکسان میباشند پس بایست ترجیح دهد  
و دینی را بلا دلیل حق دانند و سایر ادیان را بلا برهان باطل بدارند  
تقریر متمسک شود انتهى میگوید اول الزام نمودن حضرت موسی علیه  
و محمد را بر اینکه شما نمیتوانید تکذیب آنها کنید معنی انکار نبوت  
انها است زیرا که نبی صادق بودن و کاذب و دروغگو بودن جمیع  
بین منافقین و محال عقلی است و اما اینکه گفت اگر از دلیل تقریر  
صرف نظر شود این میگوید الله الخیر صرف نظر کرده ایم و پیغمبر این دلیل



## فصل ثالث

۱۶۴

اثبات نبوت حضرت محمد با ادله کثیره از معجزات و کتاب و غیره کرده ایم و اینکه گفت ممکن نباشد بدیهی البطلان است بلکه سایر پیغمبران هم مثل حضرت خلیل و موسی و عیسی و غیرهم بنویشان معجزات بنزد ایشان ثابت شد بلکه معلوم شد که ممکن نیست باین دلیل حقیقت کسی ثابت شود و ایضا میگویم اگر باین دلیل کسی میخواهد حقیقت خود را ثابت کند پس اقل امر که هنوز بکفر با و ایمان نیاورده چگونه کسی ایمان با و میتواند بیاورد و خود را چگونه میتواند دعوت کسی کند بلا برهان و اگر کسی ایمان بیاورد با و بلا برهان ایمان او بی ثمر و لغواست و کذا شخص ثانی و ثالث و هكذا و بر فرض که من حجت لا یتمرد بلا دلیل خورده خورده با و ایمان آوردند چگونه شخص مجاهد که واقعا میخواهد مطلب را درک کند میتواند تقلید این جمیع قلیلیکه ابتدا ایمان نشان قائم نداشته میکند و ایمان آورد و اگر بکند او هم مثل سایرین ایمانی لغواست پس باین منوال اگر ده کرده کرد با و ایمان بیاوردند تمام ایمان نشان لغو و بی ثمر است و تقلید ایشان جائز نیست پس هرگز اعتقاد باین نمی تواند ایمان آورد و ثانیاً تناقض بین کلماتش ظاهر است در اول کتاب گفت اقوی ادله این چهار دلیل است بعد گفت اقوی ادله کتاب است بلکه تمسک باب و بهادر اثبات ادعایشان مختصر کتاب نمودند بعد بشارت اقوی ادله میگرد در اینجا میگوید اگر معجزه است همه دارند اگر کتاب است همه دارند و حال آنکه کتاب انبیاء صادق همه ندارند و انبیاء کاذب همه دارند و علاوه بر این هم در پیش نامه مدعیانند بود بعد هم تا حال باقی مانده ثالثاً این عبد هم از رؤساء بابیه و بهائیه سوال میکنم که شخص مجاهد فهمید که با

## فصل رابع

۱۶۵

بر حق بوده حال میبیند چند مذنب شده اند فرقه توقف بر این برهنا علی محمد نموده اند و میگویند ازل و بهاء و بنیاد حق ادعا نمودند و بعضی ازل شدند جماعتی بهائی بعد از بهائیان جمعی توقف نموده اند در بهاء بعضی عباس افندی پسرش را وصی بهاء میدانند بعضی بهائیان محمد علی ولد دیگرش را وصی میدانند این شخص مجاهد چه بکند اگر بگوید همه حق میباشند که بدیهی البطلان و چگونه میشود همه حق باشند که هر فرقه خود را حق و دیگران را باطل بلکه کافرو واجبه لقتل میدانند و اگر یکی را بلا دلیل اخبار کند ترجیح بلا مرجح است دلیل نفر به هم که جاری نیست بر فرض که جان باشد هیچکس کشته نشدند و مذنبان هم باطل نشد و اگر کتاب است همه دارند با اینکه نبایست داشته باشند اگر معجزه است هیچکس ندارند و اگر نباشد بنقل اکفا شود همه نقل میکنند اگر بشارت باب است که صریحا بقول بهائیه روی ازل مدعی که او را و همه نموده نرفته فرق ثابت نیست پس آنچه جواب میدهد ما هم در اصل ادیان جواب میدهم الا اینکه بگوید همه بر حق بودند و تکفیر بعضی بعضی را و لا سبها بها که تکفیر ازل نمود و عیاسی که تکفیر بهائیان علی نمود از روی حماقت و جهل بوده میگوید فصل رابع در کیفیت استدلال بمعجزات و حاصل بطول بلا طائش اینکه اهل بهار را اعتقاد این است که انبیاء و مرسلین مظاهر قدرت الله بل جمیع اجدات میباشند و باذن خدا بر همه چیز قادرند بلکه جمیع افعال و اطوارشان فوق طاق بشر است و لکن چون معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و متوهمات است با ادوات لایزال برهان ندارد و عیال و کتاب که دلالت بر صدق ادعای لایزال صلیه اولویه است و لذا حق جل جلاله ابانت

استدلال باین معجزات



کتاب را حجت بالغه قرار داده و هدایت عباد را در آن و در پی نهاده  
و بان برهان محکم حجت را بر اهل عالم تمام نموده بعد توضیح میکند  
که نزد اهل عالم ثابت است که شرط در صحت استنتاج قضایا که  
دلیل بامدعی مرتبط باشد و اگر ارتباطی قیما بین نباشد بنا اندل  
مثبت مطلوب نکرد و مثالی بزند و شاهی میاورد و کلام استاد  
الشهر بعد میگوید چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض  
میدارم که اگر انسان بصیرت کامل کند تواند دریافت که ابد از دنیا  
و ملازمه قیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خوارق  
عادت نیست زیرا که رسول ادعا میکند که من از جانب خدا پیغام  
آورده ام اما این ادعا چگونه ملزم است که مدعی قادر بر احیاء اموات  
و تقلب بحرها و امثالها باشد بعد مثل بزند که طلب خارق عادت از  
مدعی رسالت بدان ماند که اگر نفسی بگوید من رسول سلطانم  
و پیغام از سلطان دارم برای شما با و بگوید که کارها تنگ است  
میکند از قبیل فتح بلاد و قتل نفوس اظهار نماید پیغام ترا گرد  
نهم او بالضرور و بالبداهه بگوید فرمان سلطان دارم جوابش  
دهد که ما بجا بیکدیگر نمی توانیم نوشتا گفتا نکنیم و دعوت  
ترا باور نکنیم الا اینکه اموری که خاصه سلطان است از قبیل حرق  
عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس واضح است که او ابد از اعتنائی  
با این اقتراعات ننماید و بغیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک  
نخوید بعد شاهی آورد از برای عدم ارتباط و ملازمه بین  
دعوی رسالت و قدرت بر امور خوارق عادت بقوله قم قل  
لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لكم انی ملک  
ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یتوی الا عنی والبصیر فلا تتفکرون

میفرماید باین قوم بگو من نمیگویم خزائن خدا نزد مراست و من  
نمیگویم غیب میدانم و نمیگویم ملک هستم جز این نیست که آنچه بمن  
وحی شد منایت میکنم میگویم یعنی من ادعای علم غیب و قدرت  
بر اسباب نکرده ام که شما گاهی از من بآسمان رفتن طلب میکنید و  
هنگامه چشمه جاری کردن و وقتی خانه پر از زرد میجوئید و پیوسته  
بمعجزات امتحان میکنید بعد میگوید مضمون این تعلیم دلیل عقلی است  
بر عدم ارتباط و ملازمه بین ادعای رسالت و خارق عادت  
زیرا که مسلم است که پیغمبر یا ذن خدا بر همه چیز قادر است و بوحی خدا  
بر همه چیز عالم بوده پس معلوم است که مقصود نفی قدرت و علم نیست  
بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادعای نبوت با خارق عادت است  
و عدم دلالت معجزه بر صدق ادعای نبوت و بعد شاهد میاورد  
برین عایش کلام طویلی از قاضی اندلسی که حاصلش این است که  
دلیل بودن قرآن بر نبوت حضرت رسول اکملت از سایر معجزات  
سائر پیغمبران انتهای مختصا میگویم اولاً نمیدانم مقصودش از این فصل  
چست که از مقابل با فصل اول نموده و دلیل معجزات گرفته زیرا که  
محصلش این است که پیغمبر معجزه غیر قرآن نداشته بانه آورده و باب  
و بهاهم کتاب دارند لا غیر و این عین مطلب فصل اول است اثبات نبوت  
بین مطالبش واضح است از ابتداء میگوید معجزه از ادله ثانویه است  
بعد میگوید غیر مربوط است اگر از ادله ثانویه است چرا غیر مرتبط است  
اگر غیر مرتبط است چگونه از ادله است این گفت بخلاف کتاب الخ  
در ورق قبل گفت اگر کتاب است همه دارند از صادق و کاذب و اگر  
نبی کاذب قادر است چگونه بشود دلیل بر صدق باشد انما گفت  
ادعای نبوت با معجزه غیر مرتبط است میگویم کسیکه ادعای رباست



عاقبت دارد و میخواهد بگوید من اول میباشم از خود شماها و  
 اخبار جان شما و عیال شما و اولاد شما با من است غیر از معجزه چه  
 چیز میتواند دلیل باشد و اگر معجزه مربوط نیست با ادعا با این  
 بگوئی ابتدا شاهد و دلیل میخواهد و غرض اینست تصدیقش نمود  
 با باینست که نموده بجا بیکه هر کس قادر میباشد بلکه هر دو  
 انصاف و کاذب که عبارت از خبری میشود از اینکه مدعی شاهد  
 میخواهد و علاوه که فسادش واضح است موجب مناقض است بعد  
 که زمان حضرت رسول چند نفر از عای بنوت نمودند مثل مسلم  
 و طلحه و غیره و هر یک اثبات خود و انکار دیگران می نمودند و همه  
 کتاب داشتند بقول خود شما بلکه بها و کذا از زمان پسند باب بلکه در همان  
 سند جماعتی دیگر هم ادعا نمودند و هر یک جماعتی ایشان کردند بیک  
 من جمله آن کس که بها اقرار نمود و ادعایش که صد هزار نفس با و کوفت  
 و تا حال باقی است و قائم حقیقی معدودی با و کردند و بالاخر  
 شهیدش نمودند و همچنین زمان ازل و هر یک کتابی داشتند پس  
 باینست مردم تصدیق همه آنها کنند که جمع بین منافیه است باینکه  
 یکی از آنها علی التبعین که ترجیح بلا مرجح است لا علی التبعین هم که  
 محال است پس معلوم شد که غیر از معجزه و خوارق عاده ممکن نیست  
 دلیل و شاهد نبی باشد لذا هر چه در هر زمان که ادعای نبوت نمود  
 تمام عفلای عصر فوراً معجزه از او خواستند و احدی هم از انبیا نگفتند  
 که شما بی ربط میگوئید چنانچه تواریخ تمام ملل و کتب سابقه ایشان  
 دلالت بر این معنی دارد بلکه در تمام آنها است که انبیا فوراً اجابتشان  
 نمودند  
 آوردند و اگر بی ربط بود بر فرض آنها هم معجزه میطلبیدند انبیا اجابتشان

نمیگردند چنانچه مدعی او این است و بالاخر نسبت بحضرت رسول  
 ثابت میکند که معجزه نبی و رد نسبت بانبیا اقرار میکند که معجزه  
 آوردند و امثالها اینکه میآورند بدیهی است که اگر قرینه بر صدق مدعی  
 نداشته باشد احدی از عقلا کوشش بحرفش نمیدهد و اگر میدادند  
 و ترتیب اثر مینمودند ممکن بود هر بلدی و هر قریه و دینی بکفر  
 این ادعا را بکنند و کجاستی را ندهد که این از سلطان است بلکه  
 اشرار متوالتند هر چه تجارت داشتند بیک کتابی از ناچر بیکریند  
 و این از بدیهیات اولیه است که این مرد منکر میشود و اما این شریعه  
 که استدلال بر مطلب خود میکند بر واضح است که ابتدا ربطی ندارد  
 ندارد زیرا که کسی معجزه از حضرت نطلبید بود در این امر بلکه مراد  
 از اینکه خزان الله نزد مرتب است اگر این است که خدا جز نبی ندارد  
 که نزد من باشد چنانچه از تفسیر حضرت باقر علیه السلام بدینچه در  
 تفسیر صافی در ذیل همین است که حضرت میفرماید حضرت  
 موسی از خدا خواست که خدا خزان خود را با و بنمایاند تا رسید  
 که من خزینه ندارم بلکه هر گاه اراده کنم میگویم بوده باش میباشند  
 که واضح است و اگر مقصود از خزان خزان ارض است که معلوم است  
 که غرض کفار دنیا بوده که مکرر میگفتند اگر تو پیغمبر خزان نبی  
 برایت ظاهر شود یا کوهها طلا شود و این مطلب منافیه با سالت  
 زیرا که رسول خدا مردم را باینست از دنیا روی گردان کند و دنیا  
 خدا و آخرت کند و اما علم غیب با مراد اینست که آنها سوال مینمودند  
 که اگر غیب میدانی کجهای زمین را نشان ما هاده با اینکه مقصود  
 حضرت این است که مثل گفته نیستیم بلکه تابع و محی میباشیم که  
 معنی رسالت است و اما ملک نبودن هم که جواب قول آنها است



که چرا بخوری و میاشای که در ایند بکر صبحا میفرماید و محصل  
جواب اینکه ملک طعام نمیخورد نه رسول بشر پس این ایه ابداع  
تفسیر بکه نموده اند ندارد بلکه مشعر بر اینست و اما کلام الله  
که صحیح است و خبر هم مفصلا بیان نمودم لکن بطی مدعی او  
ندارد چنانچه بیان شد فلا نفید میگوید و اگر کسی در جمع قرآن  
تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول برای انبیا  
رسالت خود معجزات احتجاج فرموده باشد بلکه بصراحت طلب  
معجزات را رد فرموده و در هر موضعی که از آنحضرت معجزه مطلبند  
و لولا اینها بایسته من ربه می گفتند نشان از بخت کتاب و کلام نبود  
معجزات و محک بودن خوارق عادات اسکا نمود انهمی میگویم اول  
عنوان او کلی بود و محصلش این بود که معجزه غیر مربوط است با دعای  
نبوت و واضح است که قریب پنجاه قرآن بلکه توری و انجیل قصه  
انبیا است و اینکه معجزه از ایشان مطلبند و ایشان اجابت نمودند  
با ابتداء بجهت هدایت خلق معجزه آوردند و در هیچ موضعی ندارد  
که بعد از آنکه معجزه طلبند نه آورده باشند و گفته باشند بطلان  
یا محک است یا بعد از آوردن هلا کنند و هر قومی هم که هلا  
شدند بعد از زمان طوبی و اصرار بر انکار و اذیت زیاد بانبیاء خود  
و عالتباهم با بقتال هلاک شدند مثل قوم ابراهیم و عیسی و ثانی  
معجزات حضرت رسول منوات معنوی است چنانچه قرآن منوات  
لفظی است و صلوة و صوم و مثل هم از انجناب مقطوع است و افراد  
شیون قرآن و انکار معجزات معنی ندارد و ثالثا معجزات خاصه که  
از انجناب صادر شد و در قرآن مذکور است بسا است مثل شق  
الفرکه از معجزات سائر انبیا بالاخر است و تاویل دیکه که میامکند

مثل تاویل نمودن معجزات موسی و عیسی مخالف ضروری تمام ملل  
بلکه ایه بعد که میفرماید و ان پروا ایه برضوا و يقولوا سحر مستمر  
صحیح است و در اشتقاق قمر و الا چه مناسبی دارد این ایه و اعراض  
انها و قول باینکه سحر میگویند با ان تاویل دیکه که میامکند بلکه  
اگر این بخونا و بلاد در عبارات جائز باشد چرا ممکن نیست از عاه  
باب و بهار ابحاز بضد بگویم و بگویم مراد باب که گفت قائم میباشم  
یعنی ضال و مراد بها که گفت خدا میباشم یعنی احق مصل و این خبر  
های غیبیه از پیغمبر سلف و بعضی اولیاء و بعضی ملوک و در قرآن  
هست که پیوسته با شدت عداوت نتوانستند منکر شوند با اینکدان  
حضرت امی بود و در میان جمال عرب نشو و نما کرده بود و علا و کتب  
اهل کتاب عبرانی و سریانی بودند عربی و این خبرهای اینک دادان  
هست مثل غالب شدن روم بر فارس و کافر مردن اهل یمن و امثال  
اینها که اگر مطابق با واقع نشد بود لا بد در نماند ابراد میگردند اگر  
کرده بودند با برسد چون داعی به نقل ان بود و معلوم است که  
اینها نه قابل تاویل است و نه حمل بر سحر میشود کرد و رابعا گفت بصراحت  
رد فرموده میگویم معلوم شد که انرا است بلی کاهی بکتاب کتاب  
اسکا نشان فرموده که سرش معلوم شد لکن درون سائر معجزات  
انرا است و خامسا گفت محک بودن معجزات الح میگویم علا و بر  
اینکه معلوم شد که ابتدا انبیا معجزه اسباب هلاکت نیست معلوم  
شد که چه و بطی مدعی عایش دارد معجزه غیر مربوط است با دعای  
رسالت مطلبی است مربوط بودن لکن در صورت عدم اطاعت هلاک  
شدن مطلب دیگری است بلکه بالضراره اقرار است بر بوط بودن  
و انهم و اقوی بودن ان تمام ادله زیرا که عقلا بنا نیست خدا هلاکت



کنند الا بعد از تمام حجت کافیه وافی و کتاب و سایر اذله چون کامل نیست  
حجت تمام نمیشود و لذا ملاک نمیشوند بخلاف معجزات و اما ابیات که  
شاهد میاورند جواب اجمالی آن این است که این ابیات بر معانی  
متعدده استعمال شده اند لغت عرب و دقان مجید هم بر این معنی  
استعمال شده و آن معانی علامت و نشانه و عجایب و معجزات و  
خوارق عادات قهریه و غیر قهریه و عبره و اعتبار و بینه و دلیل  
و بر نفس انبیا و اولیا و بر عذاب دنیوی و بریان از کلمات قرآنی  
اگر چه میشود گفت این معنی معجزه و دبان از کلمات قرآنی است  
و بدو عدل استعمال نموده اند و از کثرت استعمال بسبب حد حقیقت  
عرفیه رسید که هر کجا به قرینه کسی این ابیات بگوید این قرآن  
مباد در باذهان میشود علی ای حال چون بر معانی متکثره آمد که  
هر کجا که مراد ولو بقرینه حالیه یا مقابله یا خارجه معلوم باشد  
حمل بر آن معنی میشود مثل قوله تم و جعلنا این مزم و انه ابیه که مراد  
نفس خود عینیه و مادش میباشد و مثل قوله تم الیوم تجتک بیدک  
لنکون لمن خلفک ابیه که مراد عبرت است و مثل قوله و ان کثیرا  
من الناس عن ابائنا لفاقلون که مراد ادله داله بر وجود صانع است  
با علامت و نشان و مثل ام حسان اصحاب الکهف و الرقيم كانوا  
من ابائنا عجبا که مراد عجایب است و مثل و من ابائنا خلق السموات  
الارض و من ابائنا خلق و من ابائنا برکم البرق که مراد ادله با  
علامت باعجاب است و مثل قوله و لقد انبانا موسی بنع ابیات که  
مراد معجزه است و مثل لقد کان فی یوسف و اخوته ابائنا لیس الیوم  
که مراد عبره و اعتبار است و هکذا مقصود اینک اگر بقراین معانی  
معین شد که هیچ و الا از تشابهات و نمیشوند نزد خود معنای

اینکه در قرآن  
کلماتی که  
در بعضی  
مکانها  
و بعضی  
مکانها  
و بعضی  
مکانها  
و بعضی  
مکانها

خاصی را معین نمود و گفت این دلیلست و بر فرض که بعضی از  
مقامات ظاهر در معجزه هم باشد معارض است با ابیات که صریح  
با اظهار است و اتفاقا عقلا است که حمل ظاهر بر ظاهر فضلا از صریح  
میشوند مثل قوله تم و ان بر و ابیه بعضی و بولوا و اسحرتم و ما  
اناهم من ابیه من ابیات ربهم الا کأنواعها معرضین و قوله و ان بر و  
کل ابیه لا یؤمنوا و قوله و برکم ابائنا فانی ابائنا لله نکترون الی  
غیر ذلک از ابیات که صریح است بواسطه قرینه بر اینکه معجزه و خوارق  
عادات و با دانا انحضرت برود مکرده و انما اعراض بکروند با حمل  
بمعجزه مکررند و باز معجزه معجزه است و این که آنچه درین میشود غیر از  
معجزه چیزی دیگر نیست و لا سیما در صورتیکه اعراض کنند و لا سیما  
در صورتیکه حمل بکروند زیرا که ابیات کتاب دین نمیشود بلکه در  
آنان شخص مدعی میشوند و او مدعی میشود که بر من وحی شد و  
سائر معانی هم که ابتدا ممکن نیست در این ابیات مراد باشد الا نشی  
عجب که انهم باز نسبت بمدعی رسالت معجزه میباشد لا غیر علان  
حمل بکروند و کرا لا آنچه برود کند از آن مدعی که شخص بکروند  
و نتواند مثلش اغلب مردم بیاورند و الا حمل بکروند نمیشود و بدین  
بایست اگر ممکن شود جمع نایم مثل اینکه ان ابیات که شاهد میاورند  
حمل بر غیر معجزه از معانی که بشود حمل نمود کرد و اگر با بنظر بیفتد  
و حاصل صریح در معجزه است بایست حمل کنیم بر اینکه چون مکرر  
معجزه میاورد و حمل بکروند و هجده معجزه مرعند الله ی  
طلبیدند لذا انحضرت با جانشان نمیشود چون انبان لغواست  
و ابائنا بکتاب که نمیشود حمل بر سحر کرد حواله میفرمود با آنکه  
اسر محال میطلبیدند با غیر ذلک کما شان خواهد شد میگوید



من جمله قوله نعم و ما منعنا ان نرسل بالآيات الا ان كذب بها الانبياء  
و اتينا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالآيات الا تخوفها  
یعنی باز نداشت ما را از نفرستادن معجزات الا بسبب نكذب بها  
نكذب كردند آنها را چنانچه ناقة را بشود اشكار كردیم و با و  
ظلم نمودند و ما نفرستادیم معجزات الا برای تخوف و انداز بعد  
میگوید کلامی که محصلش اینست که مقصود اینکه ما معجزات را دلیل  
تو قرار ندادیم چونکه اگر حمل بجهنم کنند مستوجب عذاب میشوند  
مثل اینکه سابقین شدند و چون پیغمبر رحمة للعالمین بود نیابت  
سبب نزول عذاب شود علاو این که الله تعالى گفته بود که  
از نسل كفار مؤمنین ظاهر شوند لهذا معجزه برای حضرت قرار  
نداد میگویم الا صریح اینست که تمام انبیاء  
معجزه داشتند غیر از حضرت رسول که مدعی است که نداشته  
غایب الا من خواهد بگوید فرق اینست که انبیاء سلف را خدا  
فرستاده بود که قوم را هلاک کنند و لذا کتاب با آنها نداد و معجزه نداد  
مثل هود و صالح لکن حضرت رسول چون رحمة للعالمین بود  
لذا معجزه با و نداد و این مطلب با اینکه منقوض است بحضرت موسی  
که کتاب دارد و معجزه هم دارد و قوم فرعون را هلاک کرد و حضرت  
عیسی که کتاب دارد و معجزه هم دارد و قومش را هلاک نکرد و حضرت  
خلیل که معجزه دارد و در کتاب و قومش را هلاک نکرد و حضرت  
نوح که کتاب دارد و معجزه خاصی و قومش را هلاک کرد معلوم است  
که در بطی عا بنی که طلب معجزه غیر مربوط است با ادعای رسالت  
ندارد و ثانیاً خدا آنکه نعوذ بالله انهم ظالم بود که تمام انبیاء را  
فرستاد که سبب عذاب قوم باشند الا محمد که ما استبدادیم

که بعضی بها سبب عذاب بود بایست معجزه برای ایشان قرار دهد  
ثالثاً این مرقومه ابداً دلالتی بر آنچه معنی نمودند در ذمه که مراد  
با قولون ما معجزات است که طلب نموده بودند و حضرت را داده بود  
چنانچه در تفسیر است که بعکس دلالت دارد با مراد كفار قبل از حضرت  
رسول است چنانچه او معنی نموده که معنی این میشود که این معجزات  
خاصی که طلب کردند که الف و لام ایشان بان میباشد با کل معجزاتیکه  
طلب میکنند اگر بیادری بخوای که محال انکار برای احد نباشد مع  
ذلك نكذب میکنند چنانچه پیغمبران سابق او شدند و نكذب نمودند  
حتی اینکه ناقة که پیش خود بردند و شیرش را خوردند مع ذلك  
پس نمودند و تصدیق صالح نکردند پس او درون لغواست و لغو در  
کار حکیم نیست مقصود از ارسال و معجزات نیست مگر اینکه  
بترسانند ایشان را از خدا و ایمان او و ند محصل اینکه مقصود از ارسال  
و ارسال و قرار معجزات بر ایشان اینست که بفهمند که این نبی راستگو است  
و از خدا ترسند و ایمان او و ندند بلکه پیغمبر را باز چه خود قرار دهند  
و آنچه معجزه میاورد چیزی بگری خواش نمایند و این معنی ربطی بقیاست  
این مزور نمودند و کلاً لا یخفی بلکه بعکس دلالت میکند و باقی  
بر فرض اینکه این معنی که او نمود احتمال برود معنای حضرت هم احتمال  
برود و آنچه تفسیر فرموده اند انهم احتمال برود محصل اینکه احتمال  
دارد که الف و لام الا با ت عهد باشد و مراد اولون معجزات باشد  
که پیغمبر آورده قبل از این معجزات خاصه که طلب کردند چنانچه مفسرین  
تفسیر نموده اند و احتمال دارد که مراد اولون مردمان از من قبل باشد  
لکن الف و لام این برای عهد باشد با استغراق بمعنی کل معجزاتیکه  
طلب میکنند که بنا بر این دو احتمال صریح میشود که پیغمبر معجزات را بیا



داشته و احتمال دارد که مراد از اولون مردمان از منته قبل باشند  
والف و لام جنس باشد چنانچه این مراد معنی نمود پس بعد از آنکه  
سه احتمال در کلام برود چگونه دلیل بشود برای این مراد و میشود  
دست از انا یا اینکه نظر است بر اینکه معجزه داشته اند حضرت رسول  
برداریم و بر فرض آن نصوص هم نبود معجزه احتمال دلیل نمیشود  
میگوید و منها فی سون الانعام قل انی علی بینه من ربی و کذبتم  
بر ما عندی یا تسجلون بر آن الحکم الا الله میگوید کفار عجله در  
آوردن معجزات میکردند حضرت با مر خدا فرمود نیست نزد من آنچه  
و ما یطلبید از معجزات حکم با خدا است بعد میفرماید قل لو ان عندک  
ما تسجلون لفضی الامر بینی و بینکم مقصودا اینکه اگر معجزه ظاهر  
شود نتیجه جز هلاکت شما نخواهد داشت میگویم نزد من هر تا شاکن  
خدا میفرماید بگو مر بینه و شاهد بر حقیقت خود از جانب خدا  
آوردیم و شما نکتذیب نمودید و آنچه طلب تعجبش میکنند نزد من  
حکم از برای خدا است بگو اگر نزد من بود آنچه را عجله مینماید و  
طلب میکنند هر آینه همه را هلاک میکردم پس صریح است این است که  
معجزه که شاهد و بینه رسالت است آوردیم و آنچه عجله بان  
مینمودند عذاب فعلی بود چنانچه صریح است و یستجلونک بالعذاب  
و این حضرت بتعلیم الله میفرماید بگو دست من نیست و الا بکانت  
شما را مهلت نمیدادم بپایان بینه چه بود که آورد و نکتذیب نمودید  
و در این باب نه اسم معجزه هست نه آیات و در جواب الغیب میگوید از معجزات  
الا اینکه بگوید رب اعلا درایقان چنین فرموده اند میگوید و منها  
فی سون الانعام و اقموا الله حججها بهم لن جاتهم ایه لیوتن  
بها قل انما الايات عند الله و ما یشرکم انها اذا جاث لا یؤمنون

و قلباً فشدت هم و ابصار هم کما لم یؤمنوا به اول مرة و نذرهم فی  
طغیانهم یهمون و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و حشرنا علیهم کل شیء  
قبلاً ما کانوا الیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون حاصل  
مفاد اینست که اگر قسم یاد میکنند بخدا بنهایت سختی که اگر بایست معجزه  
برای ایشان بیاید البتة ایمان خواهند آورد و بدان معجزات بگوهر اینست  
معجزات نزد خدا است و لکن نمیدانند که اگر معجزه بیاید ایمان نخواهند  
آورد و منقلب نموده ایم دلهای ایشان و چشمهای ایشان را چنانچه  
ایمان نیاوردند با اول دفعه یعنی قبل از نزول معجزه انتهای میگویم و تفسیر  
صافی است میفرماید چنانچه ایمان نیاوردند با آنچه نازل فرمود از  
معجزات با اول دفعه یعنی چنانچه معجزاتیکه نکرده بودند و ایمان نیاوردند  
دیگر هم اگر بیادری ایمان نمی آوردند و معلوم است که این معنی مقید است  
بقرینه اول مرة و واضح است بقرینه صلی و ذیل که مراد معجزات قبل  
از این است که اول میفرماید قل الايات عند الله و معلوم است که الفرقان  
عهد است و ایشان باین است که این معجزات که آورده تامل را از نزد  
خدا آورده نه سحر است که از پیش خود آورده باشد بعد هم که میفرماید  
و لو اننا انزلنا الیهم الملائکة و حشرنا علیهم کل شیء قبلاً ما کانوا الیؤمنوا  
دلشان و کوراست چشمشان که اگر تمام ملائکه بر ایشان نازل شود  
یا مرده کاشان زند شوند که هرگز ایمان نیاورند پس میفرماید و لکن  
معجزه بر ایشان لغواست و بی فایده است صریح است اینست که معجزات بیایا  
آورد و معنی آن که گفت قبل از نزول معجزه هیچ قرینه ندارد الا قول  
رب اعلا و بر فرض که معنائیکه او نموده احتمال برود این معنی مفسرین  
هم احتمال میدهند و اذا جاء الا احتمال بطل الاستدلال غلط و غلطاً  
جمع بین این باب و آیات قبل که مذکور شد با اینست بر این معنی که کردیم



حل شود بعد میگوید بلی حق است هدایت خلق را دیانات کتاب و معجزه  
نهاد و شفای قلوب را در روحی اسمانی مقرر داشته ولی خلق جاہل  
هدایت را از ماخذ ضلال و شقاوت از موجب هلاکت مبطلیند لکن  
فرقا این است که مردم از زمان دورندش میفرستند و معجزه طلب میکنند  
و مردم این زمان میخواهند در بلاد بعید در خانه خود بنشینند  
مستوقع میباشند که صاحب امر این معجزاتی که اثر از ادانتی برای  
ایشان ارسال فرماید و ایشانرا از تحمل مشاق غربت و سفر معاف  
دارد انتهی بلخصا میگویم اگر مرادش از هدایت خلق الحی هدایت الی  
الله میباشد صحیح است چون مجاهد احسن است لکن منحصرا بایات کتاب  
نبوت بلکه کلیه فرمایشات نبوی در اثبات توحید چنین است و اگر  
مرادش هدایت الی التمول و اینکه خلق بدانند که این شخص نبی است  
که ابتدا و بعد در ایات کتاب نبوت الا اینکه ان ایات معجزه باشد  
مثل قرآن و اما اینکه گفت مردم جاہل الحی میگویم اگر جاہل نبودند  
صراحت کوش بر خرافات باب و بها و لا بعینشان مثل جناب شما نمیدادند  
و با این کلمات متناقضه تصدیق نمیکردند و اما اینکه گفت فرق این  
الحی میگویم که مقصودش این است که باب و بها معجزه دارند لکن نباید  
که برای چه مردم مشتت سفر را بر خود گذارند و اگر مقصودش این است  
که اگر میفرستند و طلب میکنند میگردند میاورند که مناقات با این منجزات  
از اول فصل تا اینجا دارد و اعجاب از ما است دلالتش در این مقام ما این ابه  
شریفه که میفرماید منها فی سون الانعام قد علم انه ليجزئك الذین  
بقولهم فانهم لا یذنبونك ولكن الظالمین بایات الله یجدون العجا  
که میفرماید و انکان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی قضا  
فی الارض ای ما فی السماء فانهم یبغون و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی

در اثبات معجزات

فلا تكون من الجاهلین میگوید آنچه که محصلش این است که این وقتی  
نازل شد که کفار از بسکه طلب مجزه افترا می نمودند و قرآنرا حمل  
بسر و افترا کردند آثار خزن در صورت مبارکش ظاهر شد جبرئیل  
این را آورد که حاصل مفاد اینکه ما میدانیم که محزون نموده ترا آنچه  
گفتند پس ایشان تکذیب تو نکردند بلکه تکذیب ابائ الهی نمودند  
و بعد از تسلیه باینکه تکذیب پیغمبران قبل هم نمودند میفرماید اگر  
چنانچه شاق شد بر تو اعراض آنها اگر میتوانی نقیبی بر من فرو بر  
پانزد با نه بر آسمان نه و برای ایشان مجزه بیا و روا کر خواسته  
باشد خدا هر چند جمع میفرماید ایشانرا بر هدایت پس نبوده باش  
از جهالت و بعد از چند فقره تصرف و دایه میگوید و اگر صاحب بصیرتی  
در ابائ کریمه و مقداد بخشد و تو پنجاه حق نه و بعد نهارد تنگ  
کند بر مرا بنده و دی خلق از حقایق آگاه کرد در برابر که ابائ عظیمه  
که خداوند در اظهار یکی از آنها اهلا له قباثل را مقلد داشته و در  
طلب آن تو پنجاه فرموده این خلق جاهل از سو تربیت و تعلیم ندانند  
بهر شیخ حشاشی نسبت میدهند و اظهار از اد قدرت هر دو سخ  
فدوی روا میدارند ولی چه باید کرد که خلق بخوانند قرآن نفهمند  
عادت کرده اند و این یکی از علل ظهور است انتهى میگویم بر واضح  
که مقصود از دایه ابائست که سبب شود بر ایمان آوردن تمامشان  
لذا فرمود این بسته بمشبهه الهی است نه اظهار مجزه و الا اول فرمود  
ولكن الظالمين باهات الله بخمدون بچنان ابائرا حمل باهات قرآن  
میکند با اینکه انکار نمیشد بکنند ابه را حمل بمجزه میکنند و نمیدانم فرق  
چه چیز است و چه قرینه دارد الا اینکه بگوید این شان و نزول که  
ذکر کرد بقل و می هر از حسن علی نازل شد و هو العارق و اما اینکه گفت



و اگر صاحب آخ میگوید حق دارد کسیکه بر وی بیعت کسی قائل است که  
قدر نشان از شمع حشاش و دود قندی کمتر است لا بد است این  
منه خواترا میگوید و اعجاب از آن این است که ذکر میکند میگوید  
و منها فی سوره البقره و قال الذین لا یعلمون لولا انکم لنا الله او  
نا انما ایه کذ لک قال الذین من قبلهم مثل قولهم الخ حاصل مفاد اینکه  
چرا خدا با ما تکلم نمیکند یا معجزه ظاهر نمیشود تا ما حقیقت را بفهمیم  
و با و ایمان بیاوریم در جواب ایشان مفر ما بایخ انتهی میگوید نزد  
بچه انداز کلمه تا فی از صیغ معلومه است نه مجهوله و ضمیر مستتر  
کرد و بخدا و این منزه بطریق مجهول معنی میکند و فاعل حضرت  
رسول که در کلام نیست میگوید و حال آنکه حاصل حرفشان اینست که  
چرا خدا با ما تکلم نمیکند و معجزاتی که از آنحضرت صادر میشود  
ما جاری نمیکند و حاصل مرادشان آنکه چرا ما را رسول خود قرار  
نداده چنانچه در آیه دیگر هم صریحا از ایشان نقل شد میگوید و منها  
فی سوره آل عمران ان الذین قالوا ان الله عهدنا لیا ان لا تؤمنوا  
حتى یاتنا بقریان تا کله النار قل قد جاءکم رسول بالبینات و بالذی  
قلتم فلم قلتموه ان کنتم صادقی که حاصل مفاد اینکه یهود گفتند  
بدوستی که خدا عهد از ما گرفته است اینکه ایمان بیاوریم بر رسولی  
ما اینکه قریانی کند و اثبات فرود آید و انرا بوزاند میگوید و این اثبات  
یهود نظر بحکایت قایل و هابیل بود و حادثه محاکمه اهلای نبی با  
انبیاء وثنی از تورات و قصه ایشان نقل میکند که حاصلش بدو رخ  
ادعای نبوت کردند در حضور ملک خن و قرار دادند الهاس قرمانه  
کند آنها هم قرمانه نموده هر کدام باقی سوختن آن نبی صادق است  
و اثبات مد و قرمانه الهاس را سوخت و کذب سائرین واضح شد چون

این معجزه طلب نمودند جواب ایشان داد که پیغمبران پیش او بودند  
چرا ایشانرا کشند و فی المثل اگر مسلمانی از باب اعظم مطالبید که اگر تو  
مهدی هستی قمری شوق کن چنانچه از حضرت رسول تم ما ثور است و  
باب جواب میداد بمضمون این که پیش از این پیغمبران ظاهر کردند  
ایشانرا کشند اگر چنین مطلبی در ابقان بود چه قدر جناب شیخ متعجب  
میشدند و اعتراض میکردند که مانع معجزاتشرا منکر هستیم و نه در هر  
سال قبل بودیم و نه پیغمبر را کشیم و نه پیغمبر کشته شد و بعینه مطابق  
با همین مثال است جواب حضرت رسول یهودی که زمان الهاس از زمان حضرت  
رسول زباده از هزاره پانصد سال گذشته بود و در هیچ تاریخی نیست که  
الهاس شمشید شد باشد بلکه متفقا همه او را زنده میدانند و یهود هم متظرا بآب  
مباشند و لذا چون آیه نازل شد تا الهاس اعتراض بخود مرقوم کنند که نما  
دندان او بودیم و نه او کشته شد و با انکارش میگویم یک معجزه طلبیدیم اینکه  
جوابها میدهد بعد میگوید خلاصه القول حضرت شیخ راجع است جز  
اینکه الفاظ موت و حیو و بعث و رجوع و سماء و ارض و نجوم و اصافا  
و ابرخی که در ابقان نازل شد حمل نمایند بر بایع معانی که الهاس  
اطلاع یابند و بر دفع ابراداث یهود و سائر ملل قادر گردند و الا  
ناچار خود را در جواب ابراداث اجانب عاجز مشاهده فرمایند انهای  
میگویم بر واضح است که مراد یهود از اینکه خدا عهد گرفته از ما بعینه  
در تورات چنین عهدی گرفته و بسیاری از پیغمبران مانند یحیی و زکریا  
و غیرهم این معجزه و معجزه دیگر را آوردند و ایشانرا یهود کشند چنان  
در اخبار است و آنچه که گفت که ایشان بحکایت هابیل و قایل و  
اهلبای نبی است ابدال بطل ندارد و معجزه اینکه این حکایت در تورات  
یهود نمیکوبند که خدا عهد گرفته است از ما و در هیچ تفسیری تاریخی



ندارد که چنین برادی بهود کرده باشند زیرا که هر واضح است که  
اگر حکایت قریباً در توبه نبود و انبیاء بنی اسرائیل این معجزه را بنا بر  
بودن جویان این بود که چرا بنی اسرائیل این معجزه را بنا بر ندانند  
خدا فرمود قد جاءکم رسل من قبل و یکفر الیاس اگر بود هرگز نمیزد  
رسل بلفظ جمع بلکه اگر انکسایکه صاحب معجزه بودند اگر کشته نشد  
بودند بدست بهود هرگز خداوند نمیزد نمل فلتقوم و جمع  
کتب مفسرین است که همین معجزه را بجهت و ذکر یا آوردند و ایشانرا شهید  
نمودند پس این مطالب که گفت محض افتراء است بلی اینکه گفت که اهل  
عصر حضرت رسول در آن عصر نبودند و خودشان بدست خود  
انها را نکشتند صدق است لکن در آن زمان رسول الا بلسان قومه  
و این مطلب در همه جا جاری است که هرگاه قبیلۀ کار کردند و لو بود  
هزار سال قبل اگر بنظرشان نیامدست مخبر و مباحثات میکنند اهل  
انقبیلۀ که ما چنین و چنان کردیم و حال آنکه انعمرا یکفر نموده و  
بسا ان یکفر اولادی نداشته و اگر کار بدی کرده اند مردم ایشانرا  
سزایش میکنند و میکنند شما چنین نمودید و هكذا اهل بلدان بلکه  
عرب مخبر میکنند بر عجم که محله از ما است و عجم میکنند در مقام سزایش  
که بیزید از عرب است و انها منم میشوند بلکه بحسب ظاهر و تادد  
واقع چونکه خدا میداند که این اشخاص راضی بفعل سابقین هستند  
از باب من رضى بفعل قوم فهو منهم لذات است داده چنانچه در کتاب  
که حضرت صادق میفرماید کان بین القاتلین و القاتلین خمسائة سنة  
قال لهم الله القتل بهما هم یا فعلوا یعنی بین قاتلین که بحضرت رسول  
این عرض را کردند و بین قاتلین انبیاء یا فصل سال بود پس خدا الزام  
فرمود بر ایشان قتل انهارا بجهت اینکه راضی بودند بفعل اشخاص

و علاوه این حدیث قد این مرد هم شد از جهه اینکه صریح است  
بر اینکه انبیاء قریب بزمان حضرت علیه این معجزه را آوردند و عجم  
بالباس نداشت علاوه صریح است باینکه این انبیاء بدست بهود  
کشته شدند و او منکر شد از باب اینکه تاویل بالباس نمود و این  
من خرافات که گفت هرگز بهود نکشد و انا اینکه گفت معجزه طلبیدند  
معلوم شد که انها باین ادعا که خدا از ما عهد گرفته این معجزه را  
طلبیدند بلکه بعکس مدعی ادعای دالالت دادند بر ادعایش اولاً این  
بود که معجزه طلبیدن با ادعای رسالت مربوط است و این بجهت  
بر اینکه علاوه مربوط است این معجزه خاص بایست بیاوردند و انبیاء  
آوردند و ثانیاً خلط نمود که معجزه آوردن باعث هلاکت قوم  
میشود و این صریح شد بر اینکه عین معجزه آوردند و ایشانرا کشتند و  
خودشان هلاکت نشدند بلکه دلالت نمود بر اینکه حضرت رسول  
معجزه آوردند و انها چون منقح شدند این بهانه را کردند و عجم  
از این طایفه خبیثه که بجهت یک مطلب که الحمد لله باب و بها دارا  
سحر و شعبان هم بودند که بنواستند خلط نمایند و بگویند معجزه بود  
گاهی منکر معجزات انبیاء کلمه میشوند گاهی اوله تا فیه از ایشان  
گاهی بگویند غیر مرتبط است با ادعای رسالت گاهی بگویند ایشان  
سلف داشتند و حضرت رسول نداشت گاهی بگویند ایشان  
ان باعث هلاکت قوم است گاهی اقرار میکنند هزار نامربوط  
و تناقض میکنند که حقانیت باب و بها ثابت نمایند مع ذلك  
در کل فرومانند اند و اعجاب این کوش دادن و قول خوردن بر عوام  
کالا نعام است که کانه شعور ندارند پس معلوم شد که اگر در  
ایمان نوشته بود که در جواب مسلمی که تنقیر طلب نمود اینطریقی



گفته بود جای هزار اعراض بود و جناب شیخ لابد نیست که الفاظ  
موت و حیات و امثالها را برنجی که در ابقان نازل نموده از علان نماید  
و عاجزان جواب اجاب نیستند علان معلوم نشد که چه ربطی دارد  
و بر فرض اینکه این الفاظ را بر این معانی در کتب حمل نمودیم چگونه دفع  
ایرادات میشود الا اینکه بتناهی قائل شود که بگوید روح الباس بد  
پیغمبران مقول بوده و ارواح قایلین در اجساد یهود زمان حضرت  
رسول آورده میگوید و منها فی سون الفصص فلما جاءهم الحق من  
عندنا قالوا لولا اودی مثل ما اودی موسی اولا لم یكفر با ما اودی موسی  
البحر حاصل مفاد اینکه میفرماید همبکه امدایشان را حق از جانب خدا گفتند  
چرا آورده نشد مثل آنچه را که موسی آورد ابا کافر شدند با آنچه را  
که موسی آورد از قبل میگوید این چه صریح است که بر حضرت رسول  
اعراض کردند که اگر پیغمبر است چرا چون موسی معجزاتی باور داده  
نشد و حضرت در جواب میفرماید چون شما معجزات موسی کافر شدید  
حق طلبیدن معجزه از من ندارید میگویم هر حقی میفهمد که صریح است  
این چه بر اینکه معجزات بسیار آورده اند اعراض نمودند که عین معجزه  
موسی را چرا نبیاورد خودش هم در ترجمه همین معنی کرده در تفسیر  
نمود و ادعای صراحتش هم میکند و اگر بگوئیم مجدداً چرا معجزات موسی را  
نبیاورد میگویم معلوم است که اگر کسی واقعاً حقانیتش را میفهمد  
میفهمد که این آوردن نبی نبی نیست معنی ندارد و اگر مقصود ایراد است که  
اگر از اهرام می آورد میفهمد چرا معجزه نوح با ابراهیم شلا نبیاورد و  
غیر این جواب اولم بکفر و با شد جواب ندارد پس این صریح شد بر اینکه  
حضرت موسی معجزه آورد و حضرت رسول هم آورد غایب الامر  
مختلف بود معجزاتشان پس بعکس مقصود این مزور دلال دارد

چنانچه واضح است میگوید و منها قوله ثم فی سون الرعد و يقول  
الذین کفروا لولا انزلنا به من ربنا انما انت منذر و لكل قوم هاد  
میگوید آنچه محصل این است کفار گفتند چرا بک معجزه این محمد را  
انزله پروردگار بگوید و سبکه معجزات نزد خدا است میگویم اولاً  
واضح است آنکه در این امر بقرینه انزال دون ایشان مراد معجزه نیست  
بلکه مراد علامت با نشانه یا آیه کتاب است و مقصود کفار این است که  
محمد چرا نشانه با ایتی از جانب خدا نازل نمیکند یعنی خدا بر او نازل  
نمیکند که بر ما واضح شود که از جانب خدا است ثانیاً در این امر سوال  
و جواب نیست چنانچه این مزور تفسیر نموده بلکه در مقام قول کفار  
است و واضح است که بر سبیل تعریض و انکار است بر ایشان نه  
تصدیق گفتند ایشان که هیچ زی شعوری نمیکوید فضلاً از حضرت  
رسول فضلاً از حکیم علی الاطلاق پس محصل این میشود که چرا  
بعداً تا آنکه متصل معجزه میپندارند انکار میکنند و مجدداً طلب میکنند  
و ثالثاً انما انت منذر و لكل قوم هاد بمنزله جواب است و حاصل  
معنی آنکه تو منذر و هدایت کنده میباشی از جانب خدا که معنی  
رسول است و بعداً تا آنکه واضح شد بیفته که تو از جانب خدا میباشی  
متصل بگویند معجزه فلان پیغمبر یا و در معنی ندارد چنانچه تفسیر هم  
چنین شد میگوید و منها فی سون نبی اسرائیل قالوا لن تؤمن لك  
حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً او تكون لك جنة من تخيل و عجب تفجر  
الانهار خلاها تفجيراً او تنفط السماء كما زعمت علينا کفراً او ان  
بالله و الملائكة قبلاً او يكون لك بين من زخرف او تر في السماء  
و لن يؤمن لر قبك حتى تنزل علينا كتاباً نقره قل سبحان ربی هل کنت  
الا بشراً رسولا خلاصه ترجمه این است که جمعی کفار بحضرت رسول



عرض کردند که ما بنوا ايمان نمی آوریم تا آنکه امر فرماید چنانچه از زمین  
برای ما جاری شود یا آنکه بستانهای از درخت خرما و انکور ظاهر گردد  
در خلال و وسطهای اینها آنها را جاری باشد یا آنکه چنانچه کان میکنی  
و مکرر ما را تهدید بآن نموده قطعهها از آسمان نازل شود یعنی عذاب  
نازل شود و هلاکتی بآنها که ترا خانه پر از طلا باشد یا آنکه با آسمان  
بالا روی و ما باین رفیق تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه گنجی بر ما نازل  
فرماید که از آنجا بخواهیم و بسیار غلبه ستان این مژده که بعد از این ترجمه  
میکوید و چون کفار این معجزات را بر آنحضرت افراحت نمودند آنحضرت  
برورد کار خطاب بد که بگو سبحان الله مکر من هستم جز بشری معیشت  
شد بر سالت یعنی من از خانه جز بشریت و رسالت نگردم ام بشریت  
مقتضی این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم اظهار خرق عاده  
نبوده انهم میگویم اولاً عنوان کلام این مژده عام بود نسبت تمام  
انبیاء و نصیر بشران سؤالا هم که نمود عام است و حضرت موسی و عیسی  
و صالح مکر بشر نبودند با رسول چه شد که بعد از آنکه قومشان  
معجزه طلبیدند فوراً آوردند و سبحان الله الخ نگفتند و ثانیاً پراخ  
که مقصود کفار این بود ارباب چشمه جاری کردن و باغستان پدید  
آوردن در آن سنگنان مکه و خانه طلا داشتن پیغمبر که دنیا را  
معمور شود و عیشتان نیکو شود و مراد از قوله بشران سؤالا آنست که  
بشریت مقتضی قدرت این امور نیست زیرا که بسیاری از بشر در  
اغلب بلدان دارای چشمهای بزرگ و باغستانهای نیکو و حجره های  
پران طلا هستند رسول هم نبودند بلکه مراد این است که کار رسول  
ترغیب و میل دادن مردم است بخدا و آخرت نه تمهید نهایی مردم و  
بشریت خدا است از جهت مصلحت خداوند البته ظاهر میشود و معجزاتی

ایم نیست

و هم چنین است طلب نزول عذاب و چون محال از جهالت مکرر  
میکردند خدا هم مصلحت نمیدانست لذا باین طریق اسکا نشان فرمود  
که حاصلش اینست که خدا مرافق شده شما را هدایت کنم نه اینکه شما را هلاک  
کنم و اما طلب ظاهر شدن خدا که امر محال را طلبیدند و در بعضی معجزه  
ندارد و کذا ظاهر شدن ملک با وصف ملک و اما صعود با آسمان که  
خود نصیر می نمودند که معجزه صعود ایمان نمیاوریم بلکه این را مقدمه  
آوردن کتاب قرار دادند و پروا هیچ است که کتاب مثل قرآن نمیخواستند  
و الا موجود بود بلکه کتابی که نفوس و طبایع اهل باطل میل بآن دارند  
مثل کتب توارخ و قصص دروغ از آنجا استند و آوردن چنین کتابی  
مناقض است با رسالت پس چگونه بشود احیاناً نشان کند یا اینکه مراد  
این است که بالعین مشاهده کنند که از خدا است چنانچه در این کتاب  
مفتر باید بشنوند اهل الکتابان نازل علیهم کتاب من السماء فقد  
سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ان الله جبر الخ که واضح است که  
مراد اهل کتاب با تزل کتاب از سما همان سخن بود که برای موسی از  
ابتداء گفتند که ما میخواهیم مشاهده کنیم نزول کتاب را بر تو و بعد  
از آنکه صوت خدا شنیدند گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جبر الخ  
پس اجابت نمودن در این مورد دلیل نمیشود که معجزه ندارد بلکه ظاهر  
اولاً این است که معجزه زیاد داشته و آورده که خواهش نمودند  
که این کارهای مخصوص را تا آنکسی ایمان نمیاوریم پس معلوم شد که  
این آیات که ذکر نمود هیچیک ظاهر بلکه اشعاری بر مقصودش نداشت  
بلکه اکثرش صریح بود در اینکه پیغمبران سلف معجزات زیاد می داشتند  
لذا تمایز شد بر اینکه بالاخر گفت چون معجزه اسباب هلاکت است  
و انبیاء سلف داشتند لکن حضرت رسول چون رحمة للعالمین بود



خدا باونداد بپایان اگر اتم و اعلائی ادله نبوده باشد که حجت تمام شود  
چگونه خدا هلاک میکند و اگر اتم و اعلا است چرا حضرت رسول  
که اشرف انبیاء است نداد که حجتش بر همه کس تمام شود غایب الا مرچون  
رحمة للعالمین بوده تو مش را هلاک نکند و حال آنکه آنحضرت نقیصه  
للطالمین هم بود بعد در حکایت نقل میکند که یکی در بغداد اتفاق  
افتاده و محصلش اینکه شیخ عبدالحسین طهرانی علما را جمع نمود در  
بغداد و با حضرت بهامباحته نمودند و مغلوب شدند بالاخر معجزه  
از بها طلبیدند و بهاهم اقدام نمود و گفت تمام شما متفق شوید  
بیک معجزه خاصی یا برای شما ظاهر کنیم علما نرسیدند و خوف الفتنه  
اقدام نمودند و دیگری در طهران و حاصلش اینکه بهائیه اقدام  
نمودند و با علما مباحته کردند بعد از آنکه مغلوب شدند علما طلب  
معجزه نمودند و قرار شد که یک معجزه طلب کنند و بهائیه را اظهار داشتند  
انها هم ترسیدند و اقدام نمودند میگویم بر واضح است که در ان زمان  
که بهادر بغداد بودند زان ازل بود و بهائیه یکی از چاکران پشازل  
بود و بعد از آنکه ایشان را بریدند با سلامبول و از انجا با درنه در انجا  
هوای ریاست بر سرش زد و ادعای من بظهور نمود و ازل نکند پیشتر  
بالاخر امر معجزه بقتال شد از آنحضرت سلطان دوم امر باخراج یک  
از این دو شد عکا و بهادر را بردند در عکا محبوس نمودند و مکرر عکا  
فرستاد در همین کتاب گفت ندایش در عکا بلند شد خود بهاهم در  
لوح سلطانه که انرا بالاندرین معجزاتش پشازند و بلا اشکال در عکا  
نوشته در انجا میگوید من یکی از بندگان خدا مثل سایر مردم بودم  
که یک دفعه تفحات رحمت بر من گذرد و الخ حاصل اینکه بنص خودش  
مادام که در بغداد بوده مثل سایر مردم کالانعام بوده پس چگونه

با علما اعلام مباحته و مجادله کرده و چگونه عاجز شدند معجزه  
از او طلب کردند و چه کار بود که تواند معجزه بیادند و اگر بگوئی  
در انجمن مبلغ بپایان معجزه بوده و قرار شد معجزه از او خواهر کنند  
ازل اظهار دارد میگویم کسیکه اینقدر تقصیر کند که من بظهور بیاست  
و وقت ظهورش انکارش کرد و کافر شد بنص بهائیه بلکه صریحا از بهائیه  
بر میآید که هر ضادی و احکام خلا فیکه نسبت بیاب داده شده ازل  
ازل انهارا ابداع نموده که معلوم میشود که از ابتداء هم مفسد و  
مبدع بوده و خدا نمیدانست که چنین است لذا امر نمود بآب را که او را  
وصی خود کند چنین کسی چگونه صاحب معجزه میباشد علاوه  
در انجا گوید گفتگو در حقیقت خود بهها بوده و خودش اقدام نمود  
بر اظهار نمودن معجزه نه بپایان معجزه و اما حکایت طهران که واضح است  
که بهائیه که مادام که در طهران بودند باب در حقیق بود و بعد که  
وقت بغداد دیگر طهران نیامد بلکه از بغداد که او را بردند از  
بغداد هم نکرده علاوه بعد از آنکه با بهائیه تحریک بپایان حسن علی چنان  
خواهرش برایش بنویسد تبرها بنیاد صراحت بن شاه انداختند  
حکم سلطان شد بر قتل باب و بابیه و مریدان احدی در طهران بلکه  
غیر طهران قدرت نداشت بگوید با بهائیه منتم فضلا از اینکه با  
علما مباحته کنند تا انجا خود صاحب فرزند شیعان را به الاعلی مکرر گفت  
اظهار معجزه سبب نزول عذاب است لذا آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله  
شد چون رحمة للعالمین بود ایا مکر حضرت بهائیه با علما را هم الزام  
نمود که اقدام بر هلاکت قوم نمود بآب است مثلی که حضرت رسول فرمود  
سبحان الله الخ ایشان هم بفرمایند هل کنت الا الهان جئنا عطفوا و انالنا  
خود بهادران لوحیکه در جوابها قاجار کاشی را شرافت زلف نمودند



و عین عبارت نقل شد صریحاً تنقیح معجزه از خود و تکذیب کسانیکه نسبت  
معجزه با و داده اند مثل این مژده و مینا بد چگونگی در اینجا میگوید دارا  
ستم و میاورم الا اینکه بگویند در اینجا غلط کرده که گفته و خودش  
دروغ گفته که نسبت دروغ با داده با اینکه چنین نزول وحی است  
با اینکه در اینجا بهائیه اقدام نمودند و خودش خبر ندانسته و چون  
بالآخر میخواهد اثبات معجزه برای باب و بها کند و این مطلب  
منافست با این را چه که از اول فصل تا حال گفت که حاصلش  
اینکه چون معجزه بی ربط است احدی از پیغمبران ندانسته بعد اقرار  
کرد که تمام دانسته اند لا حضرت رسول چون رحمة للعالمین بود و  
معجزه موجب هلاکت قوم بود محض نفقه دیگری بنزد میگوید بعضی  
از علماء و اثبات معجزات حضرت با عادت و روایات متصل شدند  
و جوابان در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث متلفه با قرآن  
نسبت البته مقبول است و اگر منافست البته مردود است و در  
این فصل ثابت شد که قرآن معجزات اقترانیه را رد فرمود و ظهور  
بل طلب با آن اقترانیه موجب از دبا و شک و دلب و مندر بعد  
و هلاکت شمرده است بلکه نسبت بهائیه چنین بوده در این صورت  
احادیثیکه دلالت دارد بر اینکه از آنحضرت معجزه ظهور یافت بدون  
اقتراح و طلب کفار البته حقیق است و موافق با قرآن و ما بان مؤمنیم  
و اگر حدیثی است که مشعر است بر اینکه از آنحضرت معجزه ظهور یافت  
بطلب و اقتراح کفار البته مردود است زیرا که مخالف صریح قرآن  
عجداً است انهمی میگویم اولاً اول فصل گفت معجزه آوردن با ادعای  
رسالت بی ربط است و اقترانیه و غیر اقترانیه فرقه ندارند تا ثبات گفت  
مطلق معجزه سبب هلاکت است و لذا حضرت رسول بنا و در اغلب

اما اینکه ذکر نمود تبصره به خودش حال بر این بود که اصلاً حضرت معجزه  
نداشت و بنا و در که کفار به یانک بلند میکنند و لا بائنا با تیر من تیر  
بلکه قسم غلاظ باد میگردند که اگر یک معجزه بیاورد ایمان می آوریم و معجزه  
خاص در این باب طلب نمودند پس در این صورت باید تمام احادیث  
داله بر اینکه از آنحضرت معجزه صادر شد چه قبل از طلب چه بعد از  
طلب مردود باشد ثالثاً معلوم نشد کدام ایه دلالت کرد بر اینکه  
معجزات اقترانیه که کفار طلب کردند حضرت رسول بنا و در و  
به طلب آورد بلکه کدام ایه اشعار بر این داشت فضلاً از نص صریح که  
ادعایش میکند و لا سبنا نیست بامم سابقه که توبه و انجیل و قرآن  
صریح است بر اینکه طلب معجزه با معجزه خاص کردند از انبیاء و انما  
اوردند و بنا میگویم اما از شخص حکیم بلکه از عاقل چنین امری صادر  
میشود که شخصی ادعای نبوت کند و منصرفاً معجزه از او برد نکند چه  
آنکه کسی از او طلب کند و عمل حاجت کسی باشد و مردی بجا هدایا داده  
دور برخواسته شد حال کند تا او دشمنان نبی شود و غرضش  
این باشد که اگر صادق با و ایمان آورد و طلب معجزه کند از نبی  
گوید من کتاب دارم بگویم من مردی هستم عاقل فارسی اللسان مثلاً  
نه عربی میدانم نه عبرانی نه سیرانی اگر معجزه داری ظاهر کن نقد  
کنم بگویم اگر طلب نکرده بودی ظاهر میکردم چون دارا هستم  
حال که طلب کردی ظاهر نمیکنم اما هیچ عاقلی او را از عقلاً محسوب  
میدارد فضلاً از آنکه پیغمبر خدا باشد لا والله و خامساً معلوم شد  
که صریح قرآن است که معجزه متصل طلب میکردند و ان پر و ابته پیغمبر  
و بقول و سحر مستمره که معجزه میدیدند اعراض می نمودند و میگفتند  
این هم سحر است که مستمره می آورد و بعضی هم ایمان می آوردند بلکه



در مواضع عدید است که علماء هر یک میبایند و سؤال از احوال  
با قصص و حکایات انبیاء اولیا یا ملوک مینمودند مثل حکایت  
موسی و عیسی و اصحاب کهف و دقیم و ذوالفرقین و تبع و غیرهم که  
فرمود بثلونک عن فلان که معلوم است که غرضشان آیه و معجزه بود  
و آنحضرت جواب میداد بخوبی که انکار نمینخواستند نمود و حمل بر صحت  
نمیشود کرد و خود صاحب فرایند اعظم این مرز و بد فضل اقل در  
قولش تمیز بیند ما فی الصحف الاولی تصریح نمود که علای اجاب قوم  
هم نمود در اظهار معجزه محصل اینکه تمام اینها معجزه است حتی با فرار از  
و تماشای طلب مینمودند و حضرت اجابت مینمود پس چگونه آنچه  
افترای است مرد و دانت و مخالف با قرآن حاصل این است که  
معجزه عیار است از حرق عادت یعنی شخصی یک کاری بکند که عادت  
عالم باشد که کسی از خدا غالباً بتواند انکار را بکند چه خبر غیب  
باشد چه مثل چوب از درها نمودن باشد چه مرده زندگ کردن بلکه  
هر علیکه دورتر باشد از سحر و شعبی برای نوع مضموم اعتبار است و  
اگر مثل غیب گفتن زیرا که مثل عصا که مار شود چون غالب مردم  
عالم ببحر نیستند و میبینند که سحر شبیه اثر ظاهر میکنند لذا <sup>احتمال</sup>  
میدهند سحر باشد چنانچه قوم فرعون قوتاً معجزه موسی با حمل بحر  
نمودند لذا <sup>احتمال</sup> حضرت رسول چون علم منحصر بود باهل کتاب و اعدای  
جاهلترین مردم بودند و تماماً میدانستند که حضرت رسول از  
احدی و لا سبما اهل کتاب بدس بخواند و عبرانی و سریانی نمیدانند  
کتابها هم عبرانی و سریانی بوده لذا در مقام اخبار را اینکه حضرت نبی  
صادق با کاذب علماء اهل کتاب میبایند و سؤال از حکایات  
انبیا و ملوک سابق مینمودند که خدا خبر میدهد در قرآن داده اند

صد موضع بقوله وبتلونك عن فلان وعقبان جواب مطابق  
با واقع مبهر مود که عقولشان حیران بشد با ایمان میاورند یا  
عناد الحب الی یاسه ایمان میاورند و کذا ندر زمان امر المؤمنین  
اعلاء اهل کتاب مکرر میاورند و در بدنه بجهت اخبار حضرت رسول  
و سائلی از انجناب سوال میکردند و آنحضرت جواب میدادند  
و بسیار از ان خلفای دیگر سوال میکردند چون جواب میدادند  
میکفتند پیغمبر شما پیغمبر نبوده که این جاهل وصی او است و فوراً امر  
المؤمنین تشریف میاورند و جواب میدادند که نضد است و میگوید  
که تمامش در کتب علما با سند محفوظ است عرض اینکه این نحو مجزأ  
اقوی است از جواب مانمودن و تمامش اقترحات بوده از علما  
و پیغمبر و ائمه جواب میدادند و قرآن هم نص صریح است بر اینها  
و هرگز نشد که هلاک شوند چه ایمان میاورند چه نبایند  
پس معلوم شد که این مزید غیر از تزیید و اشتباه کاری و تزیید  
دادن عوام کالانعام و شاقض کوفته کاری نکرد صدق الله العلی  
العظیم ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً و در آخر کلام و نتیجه  
یافتهام میگوید و اما المیزان الخصوصه والیقینات الاطهره  
الاخبار عن الامور الالهیه المصرح بها فی الالواح المقدسه فی  
اکثر من ان تحصى فی هذا المختصر فمن اراد العلم بها والاطلاع علیها  
فلیطلبها من مظانها انتهى بعد کلماتی چند میگوید چیزی که محصل آن  
این است که این مقدار از ادله و براهین که عرض شد تقوی منصفه  
کفایت میکند و الا کفند و اما المیزان الخصوصه میگویم  
الله الحمد زمانه نکذ شیه و اغلب ناس زمان بهادر درک نموده اند  
بلکه درک نمودیم اشخاص را که درک زمان باب هم نموده بودند

ان مخزن

انکار کے غلط کر کے  
بے لاشہ ہونے  
انکے پاس سے  
کلانہ فصل کے  
فکر



ان معجزه و خارق عادت که از این دو نفر بدست شد کی بود و در کجا بود که الحمد لله معجزه و شعیب که بعضی را و بعضی را دارند آنها ندانستند که مسلمین گویند سحر بود بهایش جواب دهند که برای حضرت رسول هم می گفتند و اگر بگویند سید باب از زمان پندایش الی از زمان که او را کشند متصل در حبس و از تفت بود و کسرا بنگارند که نزدش برود و بندد و یکی میفرمود و از او معجزه میدادند از دو سنان میگویم در تمام توانی مسلم و بابیه مرقوم است که هم در شهر اند و هم در اصفهان و هم در طهران و هم در تبریز مجلسها حکما فراهم آوردند و علماء مسائل زیاد از او میپرسیدند و غیر آن لا اله الا الله خلفاء ثلاثه یاد داشت جواب نمیداد حتی در توانی بخود بها شیه مثل نارنج سباح چنبر است و عذر خواسته در حکایت مجلس تبریز که چنان صیبت شریعت او را گرفت که اگر کوه البند بود فروماند میشد دنیا سخالتوانی است که بالاخر بعد از مضمحل شدنش شاه شهید ناصرالدین شاه از او معجزه طلب کرد گفت دو معجزه دارم یکی دوی هزار بیت کتابت میکنم شاه فرمود این معجزه نیست زیرا که کتاب دارم که دوی دو هزار بیت کتابت میکند گفت دویم خطبه بالبدیهه انشاء میکنم چند کلمه خطبه انشاء نمود تمامش غلط حاصل این است که معجزه خاصی نه خودش از ظاهرش نمود نه نا حال احدی از بابیه و اما اینها از بغداد آورده اند تا بعکا و ما دام که در آنجا بودند بود که قریب چهل سال طوق کشیدند نفرینند که این معجزه خاصی از او بر نگیرد اگر چنانچه داشت ظاهرش نموده بود ممکن نبود کسی ببیند و نقل نکند غایب الامر میگویند سحر است چنانچه برای حضرت رسول هم بلکه انبیاء سلف می گفتند

و ثانیاً خود بهادر اشارت داشت در آن لوح که جواب اقا جواد کائنات داده که عین عبارت ذکر شد که از خود بجای نقی قدس معجزه را نموده و از سید باب اثبات قدس نموده لکن صریحاً گفت غیر آن کتاب هیچ معجزه از او ظاهر نشد صریحاً گفت دروغ گویان برین افترا باشند پس بعد از آنکه خود بهادر صریحاً اینان معجزه را انکار کند و گوید دروغ گویان مثل این مزق بر من افترا باشند چگونه این مزق میتواند بگوید غلط کرده که ما را دروغ و غلو و مفتریه یاد کرده بلکه خودش دروغ و غلو میباشد و زیاد معجزه آورده بی ممکن است که بگوید چنین نزول این لوح است بوده و تفهیم و قطعاً هم مست بوده و از به شعوری گفته و ثانیاً خود این مزق گفت معجزه با اوراق سالت به ربط است و بعد گفت اسباب هلاکت قبایلی میباشد چگونه شد که باب و بهادر بگویند و بگویند هلاکت نشد جز بابیه و بها شیه و اما قولش و البينات الا لله اگر مقصودش کتاب میباشد که خودش بگوید گفت کتابی که مرکس میتواند بنویسد بینه و دلیل بر حقیقت کسی نمیشود و اگر مقصودش چیزی دیگر است بیان کند اگر چه شاید مرادش از بینه ابیات عمومی از قبل خلفت عالم و آنچه در عالم است که حضرت میرزا حسینعلی بحا بنص صریح خودش آنها را خلق فرموده برای خودش لکن اکبر و اعظم از تمام این معجزات اینست که آنچه فرمود من شما را و عالم را خلق نموده که گفت ان الذی خلق العالم لنفسه منعون ان ينظر الي احد من اجهاته بچاره را در محبس حبس نمودند که نکند نشند نظری یکی اند و سنان نکند و مع ذلک صبر فرمود و اما قولش که فرمود و الاخبار عن الامور الا لله الخ میگویم کاش گفته بوجه خبری دادند که واقع شد بی خبرهای آیه دادند بعضی واقع نشد بعضی برعکس واقع شد مثل اینکه



بها در سنه ۲۲۰ خیر هجری که ایام بکام باشد و مرید تقیه نکند  
 اینکه بخت خود که عالمی دیدند نوشته بود برای استاد علی اکبر بنای بخت  
 نزدی در آن زمان که در عشق آباد مسکن داشت و در آنجا مشرفی الاذکار  
 ساخته بود که حاصلش نزد کلستان شد و اغلب بهائیه شدند و  
 نور و در نزد مشرفی الاذکار شبیه آن مشرفی الاذکار که در عشق آباد  
 ساخته بساز و بپایان آمد و نزد در همان اوقات که غیبهای حضرت بها  
 پیغمبر داده بود که بهائیه را مفرور نمود و اظهار عقیدت خود را نزد  
 الناس نمود بودند و به طلب مخرج این شد که با وجود که جلالت الله  
 پیر ظل السلطان با آن اقتدار حاکم نزد بود و طرفدار بهائیه مع ذلک  
 خداوند تیغ انتقام کشید و جلالت الدوله در قلعه محصور شد و در  
 شهر نزد انبیا عشق قریب صدمه و بجهاد نفرجهائیه مقتول جماعی از  
 مسلمانان به سرپاش شدند و جسدشان چند روز روی خاله مذکوره  
 افتاد از آنجمله همان استاد علی اکبر بنای بود و بعد از کشته شدن این  
 نوبت معجزه بپایان از جیش بیرون آمد چنانچه بجهاد اخبار غیبیه بپایان  
 و ایات که حضرت باب نازل می نمود بر ملا حسین و قره العین و غیرها  
 که محصلش حکایت کند که فتح با آنها است و تمام سلاطین مقهور باب  
 میشوند و باب سلطان تمام روی زمین میشود و دنیا طلبان مفرور  
 شد بر سلطان ناصر الدین شاه خروج نمودند و چندین هزار بابیه  
 طعمه شمشیر گردیدند چنانچه تفصیلش در تواتر می گذراست و بالاخره  
 مخرج بپایان شد که خود سید باب را آوردند و در تبریز و علائمه تبریز را  
 نمودند بلی در آنوقت بک معجزه از باب برود نمود که یکی از رؤساء بابیه  
 مشافهه برای جعفر نقل نموده و شاید بتواند رسید برایش که محصلش  
 این است که هر کلوله که نزدیک برسد می ایستاد و لبان فصیح میگفت

السلام علیک یا ولی الله یا اذن میفرماید بر بدن شریفشان بخورم  
 بعد از اذن بر شکم پاسبان و اذن که انش می گرفت و این مطلب اینچند  
 جمله معجزه است یکی توقف کلوله و سر نشاندن در بکر سلامش باب  
 و اذن خواستش و بکر صدایش در این هنگامه عظمی بکوشش و بعینش  
 رسید با اینکه بسا منازل بعد فاصله بود و دیگران که نزدیک بودند  
 تشبیه اندا که چه شاید در طهران بکوشش بها رسید و لا غیر و غافل  
 ایشان بودند و اما اینکه گفت این مقدار از اقله و براهین علی بن  
 مقدار از اقله و براهین که ذکر نمود در انضاح باب و بها نقوش منصفه  
 را که با بناسست و محتاج بزحمت مانی بود لکن آن هم الا کمالا فاعلم  
 بلهم اصل و محصل تمام این فصل این شد که معجزه چون بر ربط است  
 با ادعای رسالت و اظهارش موجب هلاکت قبائلی لذا حضرت  
 رسول در میان همه انبیا چون عاقلتر بود میدانست بر ربط است  
 و لو قومش از حماقت چیزی بر ربط طلب کنند نباید و در علاو و رحمه الله  
 هم بود نباید اقدام بر هلاکت ایشان کند و لو قومش از جهالت  
 هلاکت طلب کنند لکن باب و بها چون نمیدانستند بر ربط است  
 سبب هلاکت است بسیار معجزه آوردند و محصل جواب این شد که  
 تمام مقدما نش از بر ربطی و موجب هلاکت و حضرت رسول نباید  
 و باب و بها از جهالت آوردند فاسد است و بر فرض تسلیم تمام این  
 مطالب میگویم بایست دلیل یا مدلول بقول خودش مطابق باشد  
 در اینجا امر معکوس شد زیرا که بایست غیر مؤمنین به باب و بها هلاک  
 شوند بعد از آنکه معجزه دیدند و ایمان نیاوردند در اینجا مؤمنین  
 به باب و بها هلاک شدند نظیر معجزه مسیله که اب دهن انداخت و  
 اب دار که ایشان را بدو ایشان بکلی خشک شد و الله العالم میگوید



مقاله ثانیه در جواب شبهات جناب شیخ واحد بعد واحد و کلام  
شیخ را مفصلاً نقل میکند که محصلش این است که محقق است که هیچ  
شیء ظهوری علی سلطان حقیقی موجود نیست و همه مخلوقات حاکی  
از ظهور آن نور معنوی است و اینرا تجلی عام مینامند و لکن در  
میان قلیات ارضی برای نوع انسان تجلی خاص است و برای انبیاء  
و اولیاء تجلی اخص و اکمل ثابت است لکن مقام نبوت چون بلاد و  
بشر مظهر بر تواتر از لایه است فوق مرتبه اما مناسب است که اخذ  
قبض از مبدا قاض بواسطه نبی مینماید پس کسیکه ادعا مظهریت  
دارد باید مرتبه نبوت داشته باشد یا امامت حال سوال میشود  
که سید باب و جناب بها کدام بلع از این دو مرتبه را دارا بودند  
اگر سید باب مقام مهدویت را دارا است میبایست ظاهر و باطن  
غلبه ثانی داشته باشد و ذین را از ظلم و کفر یاک کند چرا این  
درجه مغلوب و مقهور بود و قیاس حالش با شمه پیشین نشاید زیرا  
که در حق هر یک خبر مظلومیت و شهادت داده شد بخلاف قائم که  
در احادیث متواتره در حقش بر عکس حال او این است چنانچه غلبه علم  
و تسلط نام است انتمی و مناظر قنادیهائی جواب داده که این  
مقدمه شما که مدعی مظهریت یکی از این دو مرتبه را بابت از عادت  
باشد بر چه اساسی مبنی است زیرا که این استنتاج نه در کتب الهیه  
است و نه از مظاهر قدسیه مأثور و بعینه این سوال بان بهمانکه  
افا محمّد مهتک کلباسی در مجلس معتدله الدوله از نقطه اولی سوال  
نمودند که شما معتقد ببلای مقلد جناب شیخ در رساله ثانیه از باب  
جواب اهلان هذیان آنچه لا نقض بوده گفته اند فصله در این کتاب  
در مقام جواب بر این تحقیقاتی میکند و ابیات و اخبار و کلمات علما را

مقاله ثانیه  
در جواب شبهات  
جناب شیخ

ذکر میکند که حاصلش اینست که نبی و امام قسم یکدیگر نیستند بلکه لفظ  
امام بر انبیاء صادق است و استعمال شد و بنا بر مصطلح قومیکه امام  
را نائب رسول میدانند مناظر بجا نه را که محد و در بان اصطلاح  
نبوت بقبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و بعینه مثل سوال  
کلباسی است از نقطه اولی زیرا که اگر سوال میکرد از اهل اصفا  
که اینها الناس با شخص نبایست معتقد باشند یا مقلد همه میکنند  
لکن شخص عاقل میداند که این سوال از کسیکه مقام قائمیت را بداند  
در چه مرتبه از خرافات است بعد میگوید آنچه عرض شد از قبیل حل  
مسائل است بروقی قواعد علمیه و آنچه موافق ذوق است این است که  
چون او ان مظاهر امر الله عالم دهاست لباس جدید پوشید و جمیع ثبای  
مبدل گردید لهذا اسماء حسنه و القاب علیا که خاصه مظاهر امر الله  
میباشد نیز جدید میشود مثلاً یهود موعود یسوع بودند و ابداً مقای  
شارعبت و در سالت حضرتش منسوب نمیشوند و چون علیه نازل شد  
ابداً اعتنائی باین لقب ننمود و ابداً بمصطلحات متداوله پیشین است  
از قبیل نبوت و نبایست معروف گشت بل بلقب سماوی اعظم کلمه الله  
و روح الله که ابداً معهود نبود مشهور گشت و هکذا حضرت رسول که  
بلقب کریم خاتم النبیین و خاتم الانبیاء که هرگز بخاطر عهود و نصای  
خطور نمیکرد موسوم و معروف شد و هم چنین در ظهور نقطه اولی  
در حین که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمیدانستند بالقاب  
و نقطه اولی و در بیان اشعار یافت لذا انباء عش حضرتش بوضف  
امامت و نبوت موصوف نمیدانند انتمی میگویم اگر چه در مقدمه این  
کتاب بطریق عامیانه باین جمله ببطی اشار شد بعد از مختصر عرض  
میکم که واضح است که واضع مرایه الفاظی را از رای مدافع نفس لامیره



وضع نموده و علاو مجازاته و استعاراته و کلماته دارند و الفاظیکه  
از برای معانی خاصه جعل شد بسا اهل عرفان لغته مجازا در معنی عام  
یا عام یا معنی دیگری استعمال کنند که بسا بر حد حقیقت برسد که بلا  
قرینه در آن معنی استعمال کنند که آنرا حقیقت عرفیه نامند یا عرف  
خاص مثل بشره و هکذا لکن مع ذلک از حقیقت بیرون نمیرود تغییر  
اصطلاح بر هر کسیکه میخواهد با کسی صحبت دارد یا مدعی مطلبی شود  
یا جواب میخواهد بدهد یا استیلا ملتفت معانی الفاظ بشود و  
ملتفت شود که این الفاظ را در معانی حقیقه استعمال نمون یا مجازا  
یا استعار یا اکابره و هکذا و بعد از فهمیدن مقصود متکلم جواب را مطابق  
سؤال دهد حال عرض میکنم که واضح است که مقصود جناب شیخ اینست که  
مظهر لفظی است عام شامل تمام مخلوقات خدا بشود که اینرا تجلی عامش  
مینامند لکن در تجلیات ارضی برای نوع انسان تجلی خاص است و تجلی  
اخص یا اکمل و اتم برای انبیاء و اولیاء و اولیاء است لکن چون معلوم است  
که مثل سید باب و جناب بها نمیخواهند بگویند ما یکی از مخلوقات خدا  
میباشیم یا یکی از افراد انسان بلکه مقصودشان از مظهر تجلی اخص و  
اکمل است و چون مدعی بهاست کبری هستند مقصودشان از مظهر  
مطلق اولیاء خدا هم نیست بلکه بابت بگویند که ما بلا واسطه بشرافا معنی  
از قیاض یا بشود که آنرا تمام مردم نبوی و اولیاء میگویند و بگویند دیگر مثل  
فارسیها که او را پیغمبر یعنی پیغام او را از جانب خدا میگویند یا بواسطه شراعی این  
را گویند او را خلیفه و وصی از رسول مینامند و شیعه او را امام میگویند و لفظ امام  
اعلم است لکن اصطلاح شیعه از قدیم الایام میباشد که مخصوص خلیفه و وصی امام میگویند  
از باب استعمال لفظ عام در خاص چنانچه لفظ مظهر هم در انبیاء و اولیاء استعمال لفظ  
عام است و خلقت بر حاصل اینست که شما از عای نبوت در باب اوقات و صای

نبی چونکه نا این مطلب معلوم نشود جواب و سؤال با ایشان غلط  
است پس جواب دادن با اینکه این تقسیم مبنی بر چه اساسی است کمال  
حاجت است و صاحبش غیر از این نیست و چه مستحق نیست و اینها  
با این قرینه صریحه که فرمود بواسطه نبی و حقیر از آن شخص این  
احق است که با اینکه خودش تصریح میکند که شیعه این لفظ عام را  
بر خصوص و صی اصطلاح کرده اند مع ذلک بابت و اخبار ذکر کند  
که لفظ امام عام است و توجه لفظ عام در خاص استعمال کرده  
که این شخص نفهمد چون اصطلاح نمیداند و از این غریب تر اینکه  
جواب را بهین قناعت کند و صریحا نکوید که از عایشان چیست  
تا ملاحظه و لیت شود که آیا تطبیق با مدعی دارد یا نه و اگر جواب  
داده بود که لفظ مظهر اعم است و شامل تمام مخلوقات خدا باشد  
از کجا گفتند که مقصودشان از این لفظ اخص و اکمل است بلکه  
مقصودشان از مظهر معنی عام است کین هیچکس از اهل ذات شما  
وارد نیست اولی بود و اینرا مستحق لعن و لعن نبود بلکه اگر جواب  
داده بود که لفظ نبی یا امام عربی است و ما فارسی لسان میباشیم  
و عربی نمیفهمیم و معنی نداند یا شخص فارسی عربی صحبت بلداری اولی  
بخوانان جواب و جواب این فضل هم که نمیشود مناظره بها را که  
محدود با این اصطلاح نیست یعنی عربی نمیداند مجبور بقبول نمود  
صحیح بود و محل ایراد نبود کما لا یخفی علی باب ایراد و اد است و آن  
این است که کسی اصطلاح قومی نداند یا لفظ قوم را نداند اول  
بابت یاد کرد و بعد اگر ایرادی بنظرش آمد بگوید حال برای این  
مردم میگویم جناب عالی که هم عربی میدانند و هم اصطلاح این عده را  
بارده که نمیدانند یعنی چه علاو خود شما را صریحا نمیکویند که از عا



اینها چه بوده آیا مرتبه نبوت ادعا داشتند یا وصایت و خلافت  
 صلاح میگویند مثل سوال کلباسی الخ و نسبت خرافات با جناب محمد  
 و حال آنکه اولاً سید باب در محضر کلباسی ادعای قائمیت نمود  
 بلکه مادام که در شیراز و اصفهان بود نزد احدی این ادعا را  
 نکرده حتی نزد ابنا عیسی مثل سید عیسی و شرح کوثر صوح است در  
 مدعای حقیر بلکه ادعای ایشان ادعای نبایت و سفارت حضرت محمد بود  
 بلکه نبایت خاصه هم ادعا نکرد و صریحاً از خود نفی نمود و صریحاً  
 نبایت عامه را ادعا کرد و در لیلی قول حضرت صادق قانظره الی  
 رجل عرف حلالنا الی آخر که مفصلاً ذکر شد پس در این صورت  
 نبایت از او سوال کرد که تو میتهدی یا مقلد اگر میتهدی بستی  
 داخل در موضوع عرف حلالنا الخ بستی و اگر میتهدی میتهدی  
 مسائل عقلیه و نقلیه بدان فی فضل از مقدمات چرا که هر مسئله جز  
 که از تو سوال میشود حتی مسئله صرف و نحو که اطفال مکاتبات  
 عالمند تو نمیدانی پس معلوم شد که کلباسی خرافات ندانسته بلکه  
 خرافات و حماقت مثل شادارد که چنین شخصیکه فاعلاً از مفعول  
 فرقی نمیکند آشنه و رب را از رب تمیز نمیداده او را رباً علاداند  
 و صریحاً بگویند مقامش مقام ربوبیت و ثابتهای فرض که در محضر  
 کلباسی ادعای قائمیت نموده مگر بایست قائم اجهل تا بر باشد و بجز  
 لا ادری چیز دیگر نداند پس بعد از آنکه از هر چه سوال میکنند بگویند  
 نمیدانم جای این سوال نبست و اما اینکه گفت جمیع اشیاء مبدل شد  
 میگویم اگر مقصودش حدوث اشیاء است که نمیدانم کدام جماد مبدل  
 جماد یا نبات یا حیوان دیگر شد و کدام حیوان مبدل با انسان یا حیا  
 یا حیوان دیگر شد و کدام انسان مبدل با حیوان دیگر یا جماد شد

و اگر مرادش اسامی اشیاء است این البته مختلفه بنی آدم که  
 کدام لسان مبدل بلسان دیگر شد و کدام اسمی از اسماء اشیاء  
 مبدل با اسمی دیگر شد مثلاً از چند هزار سال تا حال ندیدیم اینهم  
 که اسم کوشت مثلاً بوده مبدل با اسم خبز شود یا بعکس و کذا و کذا  
 و کذا اسامی حیوانات گریه و سک و لاغ و اسب و اسب تا حال احکام  
 نشنیدیم اسم هر یک مبدل شود با اسم دیگری کاش میفرمود چه میگوید  
 وجه منوبید و ادعای علم و بعد ذوق سلیم نمیکرد و اما اینکه  
 گفت مثلاً یهود الخ میگویم کجای توبه و سائر کتب یهود است  
 که یهود موعود بمسح بودند بلی موعود بر رسول بودند غایب  
 الامر و علم داده شد با شنید که سلطان میشود و علم  
 سلطنت بکوی داده باشند مراد سلطنت حق تعالی خلیفه خدا  
 یعنی سلطنت باطنیه پیدا میکند که مراد از مسیح هم همین است  
 پس چگونه مقام شاریعت و رسالت بحضرتش منسوب میشود  
 و علیهم السلام با این معنی مسیح بود و اینکه گفت علی بن ابی طالب  
 نمود چگونه اعتنا نمود و حال آنکه تا حال نصاری اسمش را که میگویند  
 بریند میگویند علی مسیح چنین کرد علی مسیح چنان گفت و اما اینکه  
 گفت از قبیل نبوت معروف نکشت بسیار غریب است هنوز از عمر  
 چند روزی پیش نگذاشته بود که فرمود انی عبد الله انانی لکتاب  
 و جعلنی نبیاً بلی یهود که منکر نبوتش بودند و کذا مجوس و سائر  
 نه میگویند مبدل نیستند نه رسول نه کلمه الله بلکه بنی کاذب  
 مبدل اند و حوا مراده و اما کسانیکه تصدیقش نموده اند لابد  
 پیغمبرش مبدل اند و لازم است اینست که تصدیق فرمایند ایشان داشته  
 باشند خاصه در القاب مثل مسیح و کلمه الله و روح الله و غیر ذلك



و اما اینکه گفت بقلب سماوی کلمه الله الخ میگویم ظاهرش بلکه  
صریحش اینست که القاب هم مثل اسماء است که ابتدا ملاحظه معنی  
در آن نمیشود و با معنی مطابق نیست و اگر اتفاقا مطابق شود باب  
اتفاق است پس خاتم الانبیاء لقب آنحضرت شد مثل اسم ملائکه  
معنی در آن شد پس لازم نیست خاتم انبیاء باشد و کذا نقطه اولی  
و در باب علاقه شاید تمام مقصودش تاویل خاتم الانبیاء است و در  
اعلاجه بجهت تلفظ نمیشود که بنا بر این چه بگویند نقطه اولی و در  
اعلاجه بگویند برایشان احمق و کذاب و فاسق و کافر و در این  
صورت لقب کاذب و فاسق و کافر اولی بود زیرا که کسی بجهت  
نمیکرد و محتاج باین جواب نبود لکن بقلب سماوی غلط است کلاما  
بخفیه بلی انبیاء و اولها و ائمه هدی هر یک القاب زیاد داشتند  
که محققا مطابق بود با معنی لکن بیک مناسبتی در بعضی از آنها  
معروف شدند نزد دوستانشان بعضی هم لقب خاصه داشتند  
که خداوند او را ملقب فرموده یا باعباد اینکه ان لقب را  
نمود با آنکه بوده بحسب معنی لکن این لقب را خدا مختص او کرد  
مثلا خلیل و کلیم و حبیب معنی شان شامل تمام رسولان خداست  
که رسول خدا باشد و دوست خدا باشد و خدا با او سخن بگفت  
باشد لکن خلیل لقب حضرت ابراهیم و کلیم لقب حضرت موسی و حبیب  
لقب حضرت عیسی و حبیب لقب حضرت محمد و ابر المؤمنین لقب  
حضرت علی و از جانب خدا باین القاب مختص شدند و  
بعضی القاب مثل کلمه الله و روح الله نوع اختصاصی حضرت  
علیه داشت باعباد اینکه بداند است و بکلمه الله و بنفحه روح  
القدس خلق شد بود و اما خاتم الانبیاء که لقب اختصاصی حضرت

رسول شد چون بواسطه آنحضرت نبوت ختم شد و این لقب  
از برای انبیاء سابق صحیح نبود پس معلوم شد که نمیفهمند چه میگویند  
و این مزخرفات گفت برای هن را اینکه بگویند در ظهور نقطه اولی  
الخ میگویم بسیار غریب است خود سید باب در بیان مکرر ادعای  
قائمیت میکند و ما بین مسلمین و بابیه فتنه نوشته شد که آنها ادعا  
میکند که برزا علی محمد راست گفته و قائم موعود است و مسلمین  
ردش انموده اند که دروغ گفته و اما اینکه گفت بقلب باب و  
نقطه اولی و در باب علاقه اشعار یافتند میگویم واضح است که برزا  
علیه محمد اولا مدعی بود که باب القائم میباشم پس مشهور شد باب  
و چون نفی رسالت و وحی از خود کرد و لعنت کرد کبریا که نیست  
دهد باو که او قائم است یا پیغمبر است یا وحی باو نازل میشود که  
او را نسبت نداد لکن بعد از آنکه در قلعه ماکور در بیان ادعای  
قائمیت نمود انبیا عشا و قائم گفتند بعد خود را تره داد خود را  
ملقب بنقطه کرد که ظاهر مرادش قطب باشد باصطلاح عرفا  
انبیا عشا تبعالیه را بچینه و برزا حسینعلی او را نقطه اولی گفتند  
بکسانیکه بعد از مدعی و صاحب او میشوند و اما رتبا علا که هرگز  
ابر لقب را بر خود نگذاشت و احدی هم برایش نکفت بلی برزا حنیف  
چون مردم را احق بدعای الوهیت کرد صریحا لذا خود را بقلب  
رب اعلا نمود این فضله توجه میکند که اینها القاب است غیر مطابق  
با واقع مثل اسم که غالباً بلکه دائماً واقع و حقیقت معنایش ملحوظ  
نیست و حال آنکه لقب و صافیت و لا بد بایست معنایش و لو مجازاً  
ملحوظ باشد پس معلوم شد که بسیار با ذوق بوده که این مزخرفات  
که در خیال احدی حتی باب و بها خطور نکرد ایشان تلفظ شدند



## مقاله ثانیه

۲۰۶

واحتمای بهائیه مرجع لا بشعر تصدیقش میکند ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاق و بعد در مقام جواب از ایراد شیخ بر میاید که فرمودند اگر مقام مهدویت و قائمیت را سید باب دارا بود بابت غلبه قائم داشته باشد لایق میگوید از این جمله که جناب شیخ نوشته اند معلوم میشود که مستند ایشان اخبار است و پس و ما چون در احادیث نظر نمائیم میبینیم که امر بتما به برعکس میباشند زیرا که احادیث بصراحت بر مظلومیت قائم موعود و قتل اصحاب و سفک دماء ظاهر وارد شد و حضرت رسول و ائمه در کمال صراحت خبر داده اند که در زمان انحضرت امتحانات شدیدی ظهور یابد و مصائب کثیره باحضرت وارد آید فراء از من بحضرتش اقبال کنند و امرای اعراض و علماء با او عداوت کنند و از باب غیر و تکبر با وی محابه کنند و تمام اینها در این طریقی اتفاق افتاد بعد شروع میکند در نقل اخبار میگویم اگر شرح داشت و بگذرد اعتقاد بیا سابقا رجوع بشرح کوشه که میگویند بقلم و الحی نوشته که بعضی از آنها را با اخبار که در اینجا ذکر کردیم و حضرت قائم مینمود و خیالت میکشید این منزه خرافات را بنویسد و اثباتها باین اخبار که خودش نقل میکند خیالت میکشید که آنها را بنویسد چون بر مدعی شیخ بالصراحه دلالت دارد فضلا از اخبار متواتره که نقل نکرد بلی آنچه را ذکر نمود از امتحانات شدیدی و مصائب کثیره آنچه تمامش صحیح است و لایق جنگ بشر با بشر است لکن بالاخر این بزرگوار غالب میشود و سلاطین مقهور و مغلوب و عدل ایراس و لا غیر نیندیشد کویا جناب شیخ ملتفت نبودند که بابت مقام نبوت بلکه ربوبیت برای سید باب قائلند و لذا از ابتداء سوال کرد که مقنا

بنویس

## در بیان ادعای باب و بهائیه

۲۰۷

نبوت دارا هستند با امامت بعد هم چون ملاحظه فرمود که خود صریحا نفی مرتبه نبوت و روح از خودش کرده من بعد هم چنانچه در بیان غیر از ادعای قائمیت ادعای نکرده و کمان نداشته که کسیکه مرتبه نبوت را از خود نفی میکند تا پیش میگویند که غلط کرده و نفهمید بلکه علاون که نبی بوده و بیا لا رباب هم بوده لذا ایراد بر شق اول که مرتبه نبوت با سید نکرده و فقط رد نمود و او را با یک قائم موعود نمیشود باشد و اگر چنانچه ایراد نموده بودند که نه ممکن است خدا با سید نبی غیر و نه امام مهدی قائم چنانچه حقیر در اول کتاب مفصلا بیان نمودم اولی بود و اینصورت اجوبه که میدهند نبوت بدهد میگوید و منها ما رواه المجلسی الخ در ترجمه میگوید مرحوم علیه در بحار از فضل بن یسار روایت نموده که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع که میفرمود هر چه چون قائم با ظاهر شود و او را این ابد از مردم جا هل سخنان از آنچه رسول الله ع را پیش از زمان حمال عرب و کفار جا هلست عرض کردم چگونه خواهد شد یعنی سب شدت معارضه چیست فرمود و قبحه حضرت رسول ع اندر مردم سست و چوب تراشید را میپریشانند و چون قائم قیام فرماید میاید در وقتیکه جمیع مردم کتاب خدا را در دستش تاویل میکنند میگوید یعنی کفار جا هلست عوام و اعیان بودند و معاندین قائم اهل علم و از باب عظام خواهند بود و بدست او بزرگوار با حضرتش معاند خواهند نمود و این معلوم است که عداوت اهل علم سختر است و قساوت قلب را باب عظام شد بدتر پس حضرت فرمود اما خدا قائم هر چه عدل قائم در جوف بوستان داخل خواهد شد چنانچه سرگشته و کریم داخل بوستان میشود یعنی امر مبارکش نافذ خواهد شد

و بهائیه

در بیان ادعای باب و بهائیه



و بآلبف رسائل ردیه و غسک بشهات علیه ممنوع نخواهد شد آنچه  
میگویم اول بعد از ترجمه باین واضحی چه قدر مردم را احق دانستند از  
خودش که تاویل میکند و تاویل خود شراد لیل بد عایش میگوید و ثانیاً  
بنابر این تاویل حاصلش این است که علماء عامه و محدثین مانند ملا  
حیدر علی و خود این مرتقد بدست او نیز کتاب چنانچه ملاحظه فرمودی  
که در این کتاب باب الهی را تاویل کرد و اخبار بکه با اعتقاد خود شراد لیل  
بنابر این خودش موافق بود حکم ببحثش نمود و باین رد نمود فرایضات  
متواتره حضرت رسول و ائمه را چنانچه با مثال این تاویل است علماء  
عامه و ائمه میمودند در آن زمان با حضرتش باین تاویل است و بکه  
و دیش میبایند و واضح است که این معارضه سخت تر است از معارضه  
کفار جاهل که هیچ حجتی نداشتند الا انا وجدنا ابائنا علی ائمه و انا علی  
انار هم مقتدون و بعد قسم یاد میکنند که عدل قائم در جوف بیوت است  
داخل بشود الخ که واضح است که مراد اینست که سلطنت و قدرت  
انحضرت چنان مقهورشان میکنند که در خانه های ایشان جرئت برخلاف  
انحضرت ندارند پس این حدیث صریح شد بر وقوع و غایب ظاهر انحضرت  
چنانچه شیخ فرموده بر مظلومیت چنانچه این مرتقد گفت ثالثاً بجهان  
کمان میکند که همینکه بابات کتاب اخبار نبوی و امامی باین تاویل است  
معارضه میکنند با علماء اسلام انها مظلوم میشوند و کمان میکند که حضرت  
چنانچه هم محض این مظلوم میشود پس نتیجه میگیرد که بر علی محمد هم که علماء  
ابا او مباحثه کردند و عاجز از جواب شد مظلوم شد پس قائم است  
بیجان احمق تو که میخواستی چنین معنی کنی بآیت فقره اخیر که عدل  
قائم الخ نقل کنی چنانچه با اغلب روایات چنین میکند که محتاج باشی باین  
تاویل دیگر بر ربط یعنی امر بار کثر تا آخر که هیچ ذی شعور از ان عبارت

این معنی نمیفهمد و باقی گفت ممنوع نمیشود میگویم چگونه ممنوع نشد بر  
علی محمد و حال آنکه بقول تمام بابیه و بهائیه ندای انا القائم در مکه بلند  
نمود و بعد وارد ایران شد و شرح کوثر را تفسیر نوشت که در آنجا  
غیر از دعای اجتهاد ادعای دیگر ننمود بلی بعد که در قلعه ماکو محصور  
شد با ت نازل نمود که سلطان روی زمین بشود کلامش نفوذ کرد  
در بعضی دینا طلبان و لواط و اشار و عدل الهی یعنی شمشیر انتقام  
الهی داخل در بیوتشان شد که تمام مقبول و بالآخر منجر شد به  
که بد نشرا هدف نبر بلا نمودند و آنکه سفارش مقبره اش و تزیین آن  
نمود شکم سکهها مقبره اش کردند و هو الفاهر فوق عباد و عجب تراز  
همه این منخرافات اینکه بعد از این معنی و تفسیر نتیجه میگیرد که قائم مقتضای  
این حدیث باب مظلوم باشد و بیان مظلومیت سید باب میکند که  
مخلصش این که بجهت ادعای مردم در صدد از پیش برآمد تا بالآخر  
خودش و اتباعش را شهید نمودند و کربیه ها و ناله های زیاده میگویند  
حال آنکه بر فرض که صریح بود بر اینکه قائم مظلوم بشود و اخبار معارضه  
هم نداشت بحدیث اینکه میرزا علی محمد مظلوم شد و دلیل بر قائمیتش نشود  
مگر بعد از حضرت رسول تا حال احکام ادعای قائمیت با نبوت نیک  
با آنکه کشته شدند میگویند و منها ما ورد فی کتاب الکافری و صاف القاف  
علیه کال موسی و بهاء علیه الخ و چونکه این حدیث شریف را این مرتقد  
در این مقام باین نحو مینویسد و حضرت در مقام اعلام در کتاب بهان که  
بر حقیقت میرزا علی محمد نوشته در مقام استدلال با این حدیث شریف  
میگوید در خبر لوح که معروف و مشهور است و کلمه در کتاب کافری نقل  
فرموده در او صاف قائم فرمود علیه کال موسی الخ حدیثی که این مرتقد  
نقل میکند بهاهم نقل کرده و عبارت پیش را نقل نمیکند که معلوم میشود



که این مرقد شریف است و با علائقش نموده در نقل لذت تمام حدیث  
نقل کنم تا از هر مرد و معلوم شود و معلوم شود که قائم کسب و علا  
چون حدیث شریف است که از اخبار مستفیضه بلکه منواتع بعضی  
از محسوب داشته اند و در نقل و قرائتش موجب فوائد دنیوی و  
آخری است و خود فضله در همین کتاب مکتوب حضرت کلینی کتاب  
کافی را بدین حدیث شریف مزین داشته من هم این کتاب را با حدیث  
شریف مزین کنم قال محمد بن یعقوب الکلبی عن محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله  
عن عبد الله بن جعفر عن الحسن بن طریف و علی بن محمد عن صالح بن ابی حمزه  
عن یحیی بن صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبد الله <sup>ع</sup> قال قال  
ابی جابر بن عبد الله الانصاری لی الیک حاجه فتخف علیک ان اخلو  
بک فاستلک عنهما فقال له جابر ای الاوقات احببته فخلایه فی بعض الاوقات  
فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی دأبت فی بدائی فاطمة بنت  
رسول الله <sup>ص</sup> و ما اخبراک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب فقال  
جابر اشهد بالله انه دخلت علی امک فاطمة فی حیث رسول الله <sup>ص</sup>  
فمنها یولادة الحسن و رایت فی بدیها لونها اخضر ظننت انه من مر  
و دأبت فیه کما یا ابیض شبه لون الشمس فقلت لها یا جابر و امی یا بنت  
رسول الله <sup>ص</sup> ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله الی رسول  
فیه اسم ابی و اسم بعلی و اسم ابی و اسم الاوصیاء من ولدک و اعطانیه  
ابی لبشره بذلک قال جابر فاعطینیه امک فاطمة فقرأته و استنسخته  
فقال ابی فهل لک ان تعرضه علی قال نعم فشی الی منزل جابر فخرج  
من دق فقال یا جابر انظر فی کتابک لاقراء علیک فظفر جابر فی نفسه  
فقرأ ابی فما خالف حرفا فقال جابر فاشهد الله انه هکذا رایت فی  
اللوحة مکتوبا بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم

لک  
لک

لمحمد نبیه و نور و سفیر و حجاب و دلایله نزل به الروح الامین من  
عند ربی لعالمین عظیم یا محمد اسمائے و اشکر نعمائے و لا یحمد الا فی انا  
الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدبیر المظلومین ربان الدین انی  
انا الله لا اله الا انا من رجاء غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبتی عذابا  
لا اعذب به احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فثوکل انی لرابع  
بنیفا فاکملک ایاه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا و انی فضلت  
علی الانبیاء و فضلت وصیک علیا علی الاوصیاء و اکرمک بشیبتک  
و سطبتک الحسن و الحسین فجعلت حسنا معدن علی بعد انقضاء مد  
ایه و جعلت حسنا خاندن و جیه و اکرمته بالشهادة و ختمته بالنقا  
فهو افضل من استشهد و ارفع الشهاده درجه جعلت کلینی الثانیه معه  
و محمدا الباقی عند بعثته ثاب و اعاقبا اولهم ذین العابدین و ذین  
اولیائهم الماضین و ابینه شبه جده الممجد محمد الباقی علی و المعتمد الحکیم  
سهلک المرثیون فی جعفر الزار علیه کما اراد علی حق القول منی لا کر  
مشوی جعفر و لا سریه فی اشیا عده و انصاح و اولیائهم ابی محمد بعد  
بموسی فتنه عیاء حلد من لان خط فریضه لا یقطع و یحیی لا یخفی  
وان اولیائهم یسقون بالکاس الا و فی من محمد و احدا منهم فقد محمد  
نعمه و من غیره من کتابه فقد اقری علی و بل للمفسرین الجاحدین عند  
انقضاء مد موسی عید و حیدر و خیر فی علی و ابی و ناصر و امیر  
علیه اعباء النعم و امتحنه بالاضطلاع بها بقوله عفریت مستکبر  
یدفن فی المدینه النبی بناها العبد الصالح الی جنب من خلق حق القول  
منی لا سریه محمد ابیه و خلیفه من بعد و وارث علی و موضع سریه  
حجته علی خلقه لا یؤمن عبد به الا جعلنا الجنة مشوا و شفیع فی سیر  
من اهل بیته فداستجوا النار و اخرجوا بالسعادة لا بینه علی و ابی و ناصر



والشاهد في خلفي واميني على وجهي اخرج منه الداعي الى سبيل الخلق  
لعلمي الحسن واكمل ذلك بابنه (م ح م د م) رحمه للعالمين عليه كمال  
موسى وبهاء عيسى وصبر اتيوب فبذل اوليائه في زمانه وتخلدوا  
نفسهم كاتنهذا نؤس الترك والديلم يقتلون وعمرقون ويكفون  
خائفين وجلين تصنع الارض بدماهم ونبشوا الويل والرنه في نكاس  
اولئك اوليائه حقابهم ارفع كل فتنة عباة خلدن بهم اكف  
الزلزال وادفع الاصار والاعلال اولئك عليهم صلوات من ربهم  
واولئك هم المهندون قال عبدالرحمن بن سالم قال ابو بصير لو لم  
تسمع في دهرك الا هذا الحديث لكناك فضبه الا عن اهل محفل  
من جملة حديث شريف انك كلين رحمه الله بسند من كورنا به بصير  
نموده كه گفت حضرت صادق فرمودند روزی پدر بزرگوارم بر  
جابر فرمود خبر ده ما را از حديث لوح جابر عرض كرده بعد از ولادت  
حسين بجهت تحنيت حضرت فاطمه خلد نشي رسيدم و پدر لوحی از دهر  
بزرگوارم دستش بود و خط سفيد نورانی در آن نوشته بود عرض كردم  
ايد ختم بغير اين چيست فرمود اين لوح خلاصه ده به فرستاده است  
برای پدرم و در اين لوح است اسمي پدرم و شوهرم و فرزندان  
و اوصياء اخضرش از اولادم و پدرم بمن عطا فرموده كه بشارت  
دهد مرا پس جابر گفت بمن مرحمت فرمود و من نشخه كردم انرا حضرت  
فرمودند بمن نشان ده پس برون او را رحمه از پوست ناز لوح  
فرمودند نظر كن در آن نام بخوانم و حضرت باقر از حفظ خواندند پس  
بگرفت كم و نهادند داشت جابر عرض كرد خدا شاهد ميگردد كه چنين  
ديدم در لوح نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم اين كتابي است  
از جانب خدای عز و جل حكيم بسوی بند اش و پيغمبرش و فرستاده اش و

دليلش نازل فرموده جبرئيل از نزد رب العالمين يا محمد عظيم شمار  
اسماء مرا و شكر كن نعمتهاي مرا و انكار كن نعمتهاي مرا بدو ستيكه منم  
خدا و نيگه خدا نه نيست بجز من درهم شكستن جبارانم و باري كشتن  
مظلومانم و حكم كشتن روز جزايم بدو ستيكه منم خدایي كه غير از من  
خدایي نيست پس كسيكه ابد داشته باشد بغير فضل من يا ترسد  
از غير عدل من او را عذابي كه كم كه احد بران عذاب نكره باشم پس  
مرا عبادت كن و بر من توكل كن بدو ستيكه نفرستادم بغيري پس  
كامل شد با نام او و منقضي شد مدت او و كراييكه وصي قرار دادم بر  
او بدو ستيكه ترا فضيلت دادم بر پيغمبران و فضيلت دادم وصي تو  
علي را بر سايرا و صبا و كرامتي داشتم ترا بدو سبط تو حسن و حسين  
پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش و قرار دادم  
حسين را خاندن و محي خود و كرامتي داشتم او را ايشانت و ختم نمودم  
باو سعادت ترا پس او است افضل شهداء و ارفع شهداء و قرار دادم كه  
تا مة خود را با او و حجة بالغه خود را نزد او بغيرت او ثواب بدهم  
عقاب ميكنم اول ايشان علي است كه سيد عابد بن و زينت اوليا  
گذشته است و پسر او محمد كه شبيه است بجلش محمد كه شكا فدا  
علم من است و معدن حكمت مرا است و زود باشد كه هلاك شوند  
شك كند كان در جعفر رد كند بر او مثل رد كند بر من است  
حق قول از من است كه كرامتي دارم جابكاه جعفر را و سرود كنم او را  
دند زبانش و باو دانش و اولياش مقدس شد بعد جعفر و زكيا  
موسى فتنة ضلالت بسيار سخت نا اينكه ريمان فرض من قطع شود  
و حجة من مخفي نباشد بدو ستيكه اولياء من مها شامد كاس و اف  
و كسيكه انكار كند يكي از ايشان را پس انكار نموده نعمت مرا و كسيكه



دهد از کتاب مراد پس اقرار بسته برین وای برافرا بستگان که انکار  
کنند اندر نزد سرآمد ملت موسی بنده من و دوست من و پسندید  
من و دلی که ولی من و داری کنند من است و کسکه گذاشته بر او  
سنگین نبوت را میکند او را کافر متکبر بدفن میشود در شهر که بنا  
کرده اند از بنده صالح من یعنی ذوالقرنین در پهلوی بدتر بن ظلم  
یعنی هر دو را از شد و حق قول از من است که سرود کنم او را بقر  
محمد و خلیفه او از بعد او و وارث علم من و موضع ستر من و حجت من  
بر خلق من ایمان نمیاورد و بنده با و مگر اینکه قرار میدهم بخت را  
جایگاه او و قبول میکنم شفاعت او را در عفو از نقر از اهل بیتش  
که تا مشان مستوجباً نش با شد و ختم میکنم بعبادت از برای  
پسرش علی و نیم و ناصر و شاه در عظم و امینم بر وجه پسر  
مبارکم از او خوانند بسوی راه خودم و خازن علم حسن را و کار  
میکم تمام این امور را باین خود را بپسر این حسن (م ح م د) که  
رحمة للعالمین است دارا است این (م ح م د) کمال موسی و بها  
عینی و صبر ابوب پس ذلیل میشوند اولیاء من در زمان او سرهای  
ایشان را مانند سرهای ترک و در پلم بحدی میفرستند و ایشان را میکشد  
و بسوزانند و هوای خائف و مرعوب و ترسانه میباشند زمین  
از خونشان رنگین میشود واه و ناله عبا نشان بلند میگردد  
دوستان من ایشانند تحفیف که بوجود ایشان هرگز نشدند مظلوم  
دفع میکنم و تزلزل قلوب و شکوک نفوس را بیکر کنا ایشان زائل  
میکم و دفع میکنم بواسطه ایشان اقبال و بلاهای شافه را بر ایشان  
است درود و رحمة پروردگار و ایشانند هدایت شدگان انقیاد و  
بعلا از آنکه انهم قد صدقوا و ابان را انداخت و از علی کمال الی آخر

خبر را بعرض و فارسی نوشت چند ورق کاغذ ضایع نمود و کشته  
شدن با بیهوش را تطبیق میکند و محصلش اینکه چون با بیهوش را کشتند  
و سرها ایشان را نزد سلطان بردند و نیمه با بیهوش خائف و مرعوب  
شدند واه و ناله زنها ایشان بلند بود پس این دلیلست بر اینکه مراد  
علی محمد باب قائم است میگویم اولاً تعجب از این ضرورت نیست زیرا که  
میواند بگوید اگر چه خدای محمد اینطالیرا در بان پسر حسن بن  
علی العسکری نازل فرموده لکن ربنا علا که مرزا حسینعلی  
بها است اینطالیرا در او صاف قائم در ایقان نازل نموده و حق  
که قائم بر ذوالعلی محمد است پس حجت است لکن تعجب از بها است که  
با اینکه از قای الوصیت دارد میگوید در خبر لوح است که همین  
روایت باشد فی اوصاف القائم که ابتدا این لفظ قائم در روایت  
نیت و این قدر احمق بود که ندانست که وصیت که میکنند که مراد  
علما نرفتند و با انها صحبت ندانند بر فرض که بوصیتش عمل کنند  
که چاب میزنند شاید بدست یک عالمی بهاید و او را مفتضح کنند  
چنانچه وصیت نمود که کتابهای سید باب را چاب نکنند که مفتضح  
نشود کتابهای خودش را هم وصیت کند که چاب نکنند و بدست  
عالمی ندهند بچنان بکاش ایشان این اکاذیب و مغالطه ها است  
افضا حش نیست و شاید خدا بر قلمش جاری نموده که هر کس نظر  
میکند در خبر لوح و کتابش ملتفت شود که قائم کبست و اینکه اگر  
چه در روایت اسم قائمی ندارد و فقط اسم حجت بن الحسن دارد و پیش  
شود بقرنها که قائم حجت بن الحسن است و اگر بگویند چگونه میشود  
مقصود بها این باشد و حال آنکه در ایقان نازل فرموده اند که  
حضرت عسکری اولاد نداشته با آنکه از دنیا رفته میگویم ندانستن



اولاد که نازل نموده قطعا مست بوده زیرا که اخبار ملوان بر وجه  
داریم که بعضی از آن در شرح کوثر سید باب نازل نموده و احکام از  
علماء عامه منکر نشده و نمیتواند هم بشود کما لا یخفى على صریح  
روایت فرمود و اکمل ذلک کلمه باینه م ح م د و ضمیر علی با ص  
با تحضیر نه بقا نمیکند ابتدا ذکر شد با تحضیر نه بیت و اما اینکه  
شاید از دنیا رفته میگویم بر فرض که انکار دوا با ص صریح کند حتی  
انکار شرح کوثر در این روایت داند که خودش نقل کرد بعد از آنکه  
در زمانه و ضمیر راجع با تحضیر است و اگر یکسال فرزندانش طول  
کشید باشد دو سنان موافق این روایت این بیانات بر سرشان  
آمد و ربطی بکسی دیگر ندارد و نمیشود گفت چنین کارها نشد که  
خبر از هزار سال قبل دارد با اینکه صریح تواریح است که بنی القبا  
نسبت بدو سنان این بیانات وارد میاورند و اگر بگویند التزام  
بر شیعہ ذکر نمود چون شیعہ میگویند انحضرت سلطان ظاهر می  
شود و شیعیا نشاند کمال امنیت و رفاهت تعیش میکنند لذا  
این روایت که از دوا با ص صحیح و در کتب معتبره ایشان میباشد بجهت  
تدبر آنها نوشته چنانچه فضلهم در این مقام ذکر نموده میگویم اول  
بنیاست بگوید فی اوصاف لقا تم کذا بلکه بگوید این روایت مخالف  
است با اعتقادشان و ثانیاً تطبیق کردن معنی ندارد هم در ابقان  
هم در اینجا پس معلوم شد غیر از تزویر و کول زدن عوام غرض  
نبوده و ثانیاً از اقل روایت معلوم شد که اسامی اوصیاء حضرت  
رسول را خدا بشارت داده و وصی نبی حافظ شرع نبی است و غیره  
شرع موصی و مشرع شرع جدید پس بر فرض که ذکر قائم بود صریح  
بودد اینکه قائم وصی حضرت رسول است و مروج شرع انجذاب

نه مثل سید باب و ثانیاً بر فرض که اقل روایت الی علیه نداشت  
و چنانچه در بیان است که در وصف قائم فرموده علیه السلام میگویم  
بدیهی است که در زمان ائمه اولاد حسن جماعی ادعای قائمیت  
مهدویت نمودند مثل محمد بن عبد الله بن الحسن و سایر بلکه حسن  
مقتول دروغ بلکه زید بن علی و غیر ذلک و تمامشان را شهید نمودند  
با اصحابشان و اولیای خدا که بنی هاشم باشند حتی ائمه در این  
بیانات گرفتار بودند نساء و رجالات این است آنها قائم باشند  
کذا بعد از ائمه جماعی ادعای مهدویت و قائمیت نمودند حتی  
همان مشتمل که بر غلام علی و یحیی محمد علی مرد و ادعای نمودند  
و هر یک جمع کثیری با ایشان کردند و با سلاطین عصر جنگها  
کردند و بسیار کشته شدند و تمام این بیانات حتی هدیه فرستاد  
سرها و غیر ذلک بر اصحابشان اندید پس اینست تماماً قائم حق باشد  
و محالست زیرا که هر یک دیگر از باطل و ناحق میدانند چنانچه  
واضح است و اما شبهه که کرده که این روایت مخالف با اعتقاد  
شیعه میباشد جوابش اینست که ندارد فی زمان ظهور و او نشسته  
الی هذه الان منه و الی زمان ظهور و الی آخر الا بد زمان ان بزرگوار  
و در این روایت خبر از بر موی از آن مندرج شد که زمان غیبت  
باشد که در از منته سابقه تمام و بیانات و در این از منته و بیانات  
روم واقعا نشان و ما و اءالنهم شیعہ باین بیانات گرفتار  
بوده و هستند و بر فرض باشد که زمان ظهور بازم عرض میکنم  
اقل زمان ظهورش سفیانی در کوفه و غیر کوفه این بیانات بر سر  
شیعیان میباشد بلکه فوق اینها تا لشکرش در بغداد هلاک میشوند  
چنانچه صریح اخبار است بلکه میگویم بعد از قتل سفیانی مسلم است



چون بشارت

بگذریم تمام سلاطین متهور میشوند بلکه جنکها بین آنحضرت و  
 سلاطین واقع میشود و لازمه جنک بشارت بشارت کشته شد طرفین  
 میباشند البته از اصحاب حضرت در هر چکی جماعته کشته میشوند  
 سرها پشان نزد سلاطین بعد به میرند آنها که کشته میشوند از بیجا  
 که در مملکت سلاطین روم و فرنگ میباشند البته دلیل و معنی  
 و خائف میباشند زندهای مقتولین و ناله برای مقتولین دارند  
 امر مستقر شود چنانچه در این اخبار که این مرقد انفا ذکر خواهد  
 نمود صریحا آمده فرموده اند میگوید و منها ما رواه المجلسی فی کتاب  
 الغیبه عن بشارت البیال و حدیث را بجزی نقل میکند و میگوید  
 ترجمه آن اینست که بشارت میگوید عرض کردم خدمت حضرت ابی جعفر  
 که مردم میگویند چون قائم قیام نماید امور بسلامت و بدون سختی  
 برای او مستقیم شود و بقدرالت جهات خون ریخته نخواهد شد  
 فرمود حاشا قسم خدا اینکه نفس من در بد قلدت است اگر امر  
 بسلامت برای کسی راست میاید هر انچه برای رسول خدا بافته  
 بود و حال آنکه دنیا نهایی مبارکش نخوا بود کشت و جبین مبارکش  
 شکسته شد نه قسم با آنکه نفس من در بد قلدت است او است این  
 امر استقامت نخواهد یافت تا ما و شما عرق و خون از جبین خود  
 پاک نکنیم پس دست بر جبین خود کشید میگویم الا این مرقد است  
 حدیث را ذکر نکرد بکارش اینکه دلیل میشود بر این و من ذکر کنیم تا  
 مطلب معلوم شود میگوید بشارت را زدند بنده ستم و رفتند در خانه  
 ابی جعفر پس بدیدم قاطر انجمن بر این نموده بودند در خانه ایشان  
 پس نشستم تا آنکه حضرت پیر نهادند من سلام کردم حضرت فرمودند  
 کبسی گفتن مردی هستم از اهل عراق فرمود کدام عراقی گفتن کوفه

فرمود در فضای تو دنداه کی بود گفتن قومی از محدثه فرمود محدثه  
 چه چیز است گفتن مرجئه فرمود ای مرجئه بسوی که پناه ببرند  
 هرگاه قائم ما قیام نماید گفتن میگویند در وقت ظهور آنحضرت ما  
 و شما مساوی هستیم در عدل پس فرمود کسیکه توبه کند خدا توبه  
 اش را قبول میکند و کسیکه نفاقش را پنهان کند پس دور میفرماید او را  
 و کسیکه ظاهر کند چیزی از نفاقش خدا خون او را میریزد بعد  
 فرمود بدینهم والذی نقی بهی که کذب الفصاح شانه او را  
 بیند الی حلقه قلنا اثم الی اخر یعنی فرمود بآن کسیکه جان من  
 در بد قلدت است او است ذبح میکند قائم ایشانرا چنانچه قصاب  
 گوشت را ذبح میکند و ایشان نمود بادت مبارکش بشو حلقش  
 یعنی حلقش را میریزد گفتن میگویند این مرجئه الی اخر این مرقد  
 نقل نمود و معلوم شد که بعکس مدعایش صریحا دلالت دارد بر  
 فرض که عبارت سابقه نداشت همین عبارت که خودش نقل نمود  
 صریح بود در این سابقه اشان کردم و مدعای تمام شیعه میباشد  
 که بعد از جنک زیاد و کشته شدن جمع کثیر از طرفین بالاخر  
 حضرت غالب میشود و دشمنان متهور میشوند چنانچه امر حضرت  
 رسول چنین شد میگوید و منها ما رواه المجلسی فی البحار که  
 آن اینست که مفضل میگوید خدمت حضرت صادق عرض کردم ای پدر  
 وادم امر قائم بهیولت بوده باشد پس فرمود نخواهد شد تا آنکه  
 از جبین خود خون و عرق دامع نمانیم که صریح است در آنکه رحمت  
 زیاد میکند بالاخر غالب میشود و عقب این حدیث منضلا میگوید  
 و قال ان اهل الحق امنوا انما کانوا فی شک میگویم تر و بریده  
 المان و نفاق بجه حد این فقره از تمة حدیث مفضل نقل میکند و

مجلسی



## مقاله ثانیه در بیان اخبار علامه قبل از ظهور قائم

۲۲

آنکه حدیث مفضل همین بود که نقل شد و این فقره جزو حدیث  
بولس برضیهان است که میگوید حضرت صادق فرمودند آن اهل  
الحق لم یزالوا منذ كانوا في شك اما ان ذلک الی ذلک قریبه و عاقبه  
طوبه و فقره اخیره را نقل ننمود و بعد از ترجمه فقره اولی که ذکر کرد  
میگوید یعنی امر قائم نیز مانند سایرین است از انبیا و مرسلین و  
اولیاء مقررین بشک و صعوبت خواهد بود و حال آنکه حاصل مقادیر  
حدیث این است که میفرماید بگاه باری که ملک این سخن و شدت  
نزد باری است بسیار و عاقبت طوبه دارد که حاصلش آنکه انبیا  
و اولیاء هم و ائمه در سخن میباشند تا انوقتیکه قائم مظهر فرماید  
نہیں از لوث کثرت با کثرت اوقات و بقاء خلا همیشه در رفاهت  
خواهند بود و غم آنکه میگوید و منها ما رواه المجلسی عن البرقی  
عن ابي الحسن الرضا و حاصل ترجمه که خودش میکند آنکه حضرت زین  
فرمودند هر آنکه بخلاف اسم خواهد شد شایسته شایسته باند و خداید  
یعنی ظهور قائم تا آنکه جدا شود و خالص شود و تا آنکه از شما نکر  
اند که و نادانترین این باب شریفه را قرائت فرمود ام حسیتم ان  
تذکروا لما بعلم الله الذین جاہدوا منکم و بعلم الصابرین که حاصلش  
میفرماید خلا و نذا با کمان کرده اند که واکذا شده خواهد شد و  
حال آنکه مجاهدین و صابرین از شما عند الله معلوم و ممتازند  
اند میگویم معلوم است که مرادش از نقل این روایت نیست بجز انصاف  
باب و بها چنانچه مکرر اشارت کرده ام و الا هیچ مناسبتی در این مقام  
نداشت زیرا که محصل روایت اینست که حضرت قائم ظهور نمیشود بیک  
بعد از آنکه جماعه از کمره ان مثل سید باب و حضرت بهاء و مرزا قزوینی  
و امثال ایشان ادعای نا حق کنند و کسانی که نفاق دارند و اعتقاد دارند

کتاب  
کتاب

فکر

## و اینک در بیان اخبار علامه قبل از ظهور قائم

۲۳

ما سلاست از مسلمان جدا شوند و باقی مانند مؤمنین خالص اوقات حضرت ظهور  
فرماید و دنیا را از لوث وجود کفار و منافقین و کمره ان پاک فرماید معلوم  
است که بر فرض که روایات سابقا شعار داشت بر آنکه حضرت عیسی  
مورد صدمه میشود که میخواست بگوید مظلوم است این روایت  
این اشعار هم ندارد بلکه ادعای ایشان و امثال ایشان و کمره ان  
جمع از علامت ظهور گرفته اند حضرت رضاء و از این روایت صریحتر این  
روایت است که میگوید و منها ما رواه المجلسی عن الحسن علی آله  
قال لا یكون الامر الذی یلتظرون حتی یرث بعضکم من بعض و تفضل  
بعضکم فی وجع بعض و حتی یلعن بعضکم بعضا و حتی ینفی بعضکم  
بعضا کذا این ترجمه حدیث اینست که حضرت حسن میفرماید نخواهد شد  
مراجعه ای که انتظارش میکشند یعنی قائم قیام نخواهد کرد تا آنکه بعضی  
از بعضی تبری کنند و اب و اب و بعضی در صورت بعضی اندازند و بعضی  
بعضی را لعن کنند و بعضی بعضی را دروغگو شمارند بعد میگوید و بعضی  
که محصلش اینست که همه آنها نسبت بیاب تحقق یافتن میگویم  
عجب است از این منافق که صریحا در ترجمه میگوید قائم قیام نخواهد کرد  
تا آنکه این کارها بشود قبل از قیام قائم بعد صریحا میگوید نسبت بیاب  
شد که صریح میشود که ادعای قائمیت باب از علامت قیام قائم است نه  
اینکه خودش قائم است و از این صریحتر را نکار قائمیت باب و اینکه  
قیام باب از علامت است این حدیث که میگوید جابر عرض کرد خدمت  
حضرت ابی جعفر متی بكون فرجکم قال صیانت صیانت لا یكون فرجنا  
حتى تقر بلوائکم تقر بلوائکم بنصب الکر و بقی الصفوة یعنی  
پرسیدم ان حضرت ابی جعفر چه زمان فرج شما بشود حضرت فرمودند  
بسیار دور است بسیار دور است فرج ما نمیشود تا آنکه پنجه شوید

پس



پس بخته شود پس بخته شود تا اینکه هر کس که راست برود یعنی  
کسانیکه شک دارند از دین پیرین روند و باقیه مائدا آنها که خالص  
و صاف میباشند انوقت فرج مآظا هر شود میگوید و چه بنکو میگوید  
بعد از ترجمه حدیث و تکرار لفظ نظر بلوا و حدیث شریف سه مرتبه  
و تقه بان بلغظ تم که دال بر تراخی است شعر بر امتحان و افتنان  
بعد میگوید یا بخته محصلش اینست که چه نیک تحقیق یافت چون نخست  
مردم بیاب متحر شدند و ثانیاً بیابا خلق متحر شدند تا خبیث از  
طیب جدا شد و بعد از آنکه بها از دنیا رفت امتحان ثالث هویدا شد  
و افتنان آخر نمودار گشت و اسم نمیدر لکن معلوم است مرادش عباس  
افندی است و صریح عبارتش اینست که ظهور باب و بها و بعد عباس از  
علام ظهور قائم است و طولی نمیکند که حضرت ظهور میفرماید و انتم  
حدیث صحیح است و فرج نزدیک است لکن منبر هم خدا نکره اینست که  
باشند و دو امتحان ماند باشد لکن بنابر این هم محتمل دو امتحان با یکی  
پیش از اینها شد و امتحانات تمام شد با یکی ماند و الله اعلم میگوید  
و منها مارواه ابان بر تغلب و منصور بن جازم عن ابي عبد الله ع اذا  
ظهرت رايه الحق لعنوا اهل الشرق والغرب میگوید یا بخته یا بخته  
دلالت دارد که ظهور آنحضرت بر خلاف مأمول جمیع اهل عالم است  
که همه او را لعنت میکنند و بعد از اجف زبانی که محصل ندارد ذکر  
میکند که حاصلش حدیث تطبیق بیاب دارد میگویم پرواضح است که  
کسیکه کار یکی ندارد کسی او را لعنت نمیکند پس مثل باب راهی ندارد  
مردم او را لعن کنند مگر این جمیع شیعه که چون بدعت گذاشت و  
اهل بدعت است لعنتش میکنند بخلاف آن کسیکه او با ایشان جنگ  
میکند و ایشان را بقتل میرساند که پرواضح است که جای لعنت نمودن

اینجا است که آنها نمکدا قوام مقولین با دوستان آنها میباشند با خود  
قتل خود با نهب اموالشان دارند و او را لعنت میکنند چنانچه شیعه است  
بحضرت حمزه بن الحسن میگویند و اینکه کفر بالقصر اهل بی بیج است لکن  
احد از شیعه نمیکند که ظهور حضرت مأمول جمیع اهل عالم است بلکه  
میگویند جمیع اهل عالم را میبکشد اگر نه بار شریعت حضرت رسول میر  
نیا بند مگر جمعی از شیعه اشعی عشره خالص مطیع بعد میگوید و اگر جناب  
شیخ بعل ما بیکه برای اصحاب قائم موعود بیان فرموده اند رجوع کند  
و بیند چگونه تطبیق دارد البتة تصدیق میکند و ذکر میکند بعضی از حدیث  
علیه بن مهزیار که سابقا اشار شد که از خود وجود مبارک حمزه بن الحسن  
نقل میکند و در شرح کوثر هم سید باب در مطلع خامس عشر فیما نزل عن حمزه بن  
العسکری نقل میکند و آنچه را ذکر میکند اینجا اینست که میگوید حسین علی فرمود  
در بیان اصحاب قائم هم معشر یطغون الخ و ترجمه میگوید یعنی اصحاب قائم کرده میبند  
که با وصف ذل و پریشانی ظاهر میشوند و حال آنکه نزد خداوند عز و جل و میگویند  
بمعشر و بیچین ظاهر میشوند و حال آنکه اهل فناء شدند و معشر بجل مصابرت  
مقاوت دینند استنباط مینمایند و در حال مجاهد با اضداد میباشند  
دین را نصرت نمایند خداوند ایشان را تحمل شدائد دنیا مخصوص فرمود  
تا و معشر عتق آخر شامل حالشان شود و بر اخلاف صبر و تحمل بلا بجا  
داشتند تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان شود انهای میگویند  
معلوم شد که ابراهیم بن محمد بار از خود وجود مبارک حضرت محمد بن الحسن  
العسکری نقل میکند و ضمیر هم معشر میگوید با اهل طاعه که میفرماید  
امام حسن عسکری بفرزندش و اعلم یا بنی ان قلوب اهل الطاعه و  
الاخلاص تفرع الیک مثل الطیر اذا انت اوکارها و هم معشر الخ و معلوم  
که مراد از این اهل طاعه اهل طاعتند مان غیبت است چنانچه اینک اهل



حرف بعد از این عبارت که نقل شد میفرماید برای فرزندش صبر کن تا  
خدا بنویسد و هدایتی از خود مراد از فرج ظاهر شدن و انتقام کشیدن  
از اعداء است چنانچه صریحا میفرماید که خود این منقذ نقل نمود سابقا  
نه محبوس شدن و کشته شدن بدست اعداء بعد میگوید ما حاصله  
این احادیث با قرآن موافق است بخلاف آنچه عقیده ایشان است که  
ابتدا با قرآن موافق نیست میگویم الله الحمد این احادیث و احادیث دیگر  
خود نقطه اولی در شرح کوشش نوشت و اخبار دیگر که علماء در کتب  
نقل فرموده اند هم موافق با قرآن است و هم موافق با بیانات سید  
باب علی رغم آنکه و اما آن خوب که این منقذ میخواهد تطبیق کند و بگوید  
که نیز عم فاسد خود را از اخبار استفاده کند با قرآن عدم انطباق قریب  
خواهد شد میگوید منها قوله ثم كما يدرككم تعودون فربما هلك و فربما  
حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله يحسبون  
انهم مهتدون حاصل ترجمه اینکه چنانچه اخبار فرموده شما را عموما  
شما را کرده و هدایت و کرده و ضلالت میباشند زیرا که  
شیاطین را اولیاء و دوستان خود گرفته اند از غیر خدا و گمان میکنند  
که از اهل هدایت میباشند میگوید این آیه بالقصره دلالت دارد  
که در آیات رجعت مانند آیات ظهور حضرت رسول مردم جاهل  
بعلماء متوسل میشوند و از ایمان بمظاهر امر الله اعراض کنند و گمان  
کنند که مهندی میباشند انهمی میگویم اولاً مقصودش از اخبار که  
نقل نمود این بود که قائم هم مثل انبیا و اولیاء سابق مظلوم میباشند  
و غایب انجی دلالت میکند بنا بر معنی این منقذ فرقه با ایمان  
میاورند و هدایت میباشند و فرقه کراه میشوند و در این معنی شکی  
نیست لکن هیچ ربطی مقصودش ندارد چنانچه واضح است و ثانیاً مراد

از رجعت چیست اگر چنانچه مرادش اینست که ارواح سابقین در قبایل  
لاحقین است و مراد از عود سابقین و مراجعت این است و لذا میگوید  
میرزا حسینعلی عینی و رجعت حسنی است که این عین لنا سخ است  
و اگر مرادش مطلب دیگر است که بایست بیان کند و ثالثاً گفت  
مردم جاهل بعلم میگویم اولاً خداوند شیاطین فرموده که مراد  
کراه کتدن است و کسیکه مردم را میخواهد گمراه کند با ادعای  
الو هیت با ادعای نبوت با امامت بایست داشته باشد چنانچه  
باب و بهاداشند با ادعای آنها مثل شما منوردها پس شیاطین شماها  
مستند به علما ثانیاً جاهل غیر از توسل بعلماء که واقفا عالم باشند  
عقلاً و شرعاً جاهل اند و بیچاره جاهل بایست برودند و جاهل  
از خودش و امر پیش را از او سؤال کند اگر چنین است تو چرا اینهمه  
ادعای فضل و علم میکنی و کتاب نوشتی جهال را بجهال حواله بدی و  
صریحاً بگو چنانچه در ایقان صریحاً میگوید که بایست بخواهر خود را  
مردم نشان صراف ندهند که شاید ایشان را اغوا کند بلکه بایست نزد  
کناس برده میگوید منها قوله ثم فهل ينظرون الا مثل ايام الذين  
خلوا من قبلهم قل فانظروا الي معكم من المنتظرين یعنی ای انتظار  
دارند کفار مگر مثل روزگار پیشینان یعنی انتظار نداشته باشند که  
عذاب را مثل اینکه بر سابقین از منکرین نازل شد بگو بار رسول الله  
پس انتظار داشته باشند باشد بدست که من هم باشم انتظار میکنم میگوید  
یعنی پیوسته سینه الهیه در امتحان خلق چنین بوده و خلق نیز چنین  
بوده اند در معارضه با مظاهر الله انهمی میگویم اولاً گفت یعنی انتظار  
انجی میگویم این معنی ربطی باین ندارد بر فرض مراد باشد حضرت رسول  
و انش بایست منتظر باشند که عذاب بر کفار در دنیا نازل شود یعنی



خدا اسباب هلاکتشان را در دنیا فراهم آورد و بدیهی است تا حال نشد و لابد بابت بشود و در زمان ظهور قائم خواهد شد چنانچه شعبه میگویند مگر اینکه بگوید مراد هلاکت آخرت و بابت هلاکت یعنی ضلالت مردم شد و ثانیاً گفت بعضی بگویند اگر چه این مطلب را احدی منکر نیست در زمان ظهور مبارک امتحانات شد بدتر و معارضه خلق با آنحضرت زیادتر میاشد از تمام ازمنه لکن هیچ وجهی در بطلان این ندارد حتی بعضی که او نمود میگویند و منها قوله تم با حسرة على العباد ما بايتهم من رسول الا كانوا به منزهون و این امر صریح است بر اینکه هرگز نخواهد شد که یکی از مظاهر امر الله ظهور نماید و مورد استهزاء و تمسخر شود و نگردد میگویم البته چنین است لکن چه ربطی بدعا و ادعای مظلومیت قائم و از همه عجیبتر که خدا بر قلمش جاری نموده با آنکه مقصودش افضاح باب و بها بوده اینست که مؤید مطلب خود گرفته این آیه مرفوعه ما قوله بزمان رجعت که ائمه گرفته اند میگوید و فی الجار ان ابراهیم المؤمن قال علی منبر مسجد الکوفه اعلوا ان الارض لا یخلو من حجة الله و لکن الله سبعی خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم و لو غلبت الارض ما عذوا احد من حجة الله لساخنا باهلها و لکن الحجة بعرف الناس و هم لا یعرفونه کما کان یوسف بعرف الناس و هم لم ینکروا ثم تلا با حسرة على العباد ما بايتهم من رسول الا كانوا به منزهون یعنی بدانند که بدستیکه زمین هرگز خالی نمیداند از حجة خدا و لکن زود باشد که بسبب ظلم مردم و جور مردم و اسرافشان بر جانسان حجة خدا بنهان شود که خلق آن حجة را نبینند بعد در مقام ناکید این مطلب میفرماید و اگر یکسا عذیب خالی بماند از حجة مرا بید

زمین با اهلش فرود روند و لکن آن حجة که در نظر هایشان است و در دنیا او را نمیشناسند چنانچه یوسف پیشاخت مردم و مردم آنحضرت را نمیشناختند بعد تلاوت میکند به مزبور و عبارت اول حدیث ابراست که حضرت صادق عفضل بن عمر میفرماید خبر میدهند که خبر من عشره ترویه ان لكل حق حقیقه و لكل صواب نور اتم قال انا والله لا نقدر ان نجل من شهنشاهها حتی یخرج فیعرفنا الحق ان ابراهیم المؤمن قال علی منبر الکوفه و ان من ودا تم فتنه مظلمه عباد منکفه لا یجوسنها الا النور قبل ابراهیم المؤمن و ما النور قال الذی بعرف الناس و لا یخفون و اعلوا الی اخره ذکر نمود محصل معنی اینکه مفضل بن عمر میگوید حضرت صادق ع فرمودند ای مفضل یک خبر را بفرمای که من است از اینکه در خبر یا بشنوی و نقل کنی بدستیکه از برای هر مطلب حق حقیقه است و از برای هر صواب نور است پس فرمود و الله من نمیشارم از شعبانم که برانظیر آنکه هرگاه بر من یا ابناء با او سخن گفته شود بفهمد سخن را و مقصود را بدستیکه میفرماید بدستیکه ابراهیم المؤمن بالای منبر کوفه فرمودند بدانستیکه عقب سر شایعین زمان بعد فتنه نار یک بسیار نار یک برپا میشود و بجا نیاید مگر نور عرض شد نور چیست فرمود آنستیکه مردم نمیشناسد مردم او را نمیشناسند بعد فرمود و اعلوا الخ و معلوم است که مراد حضرت صادق ع اینست که بابت مردم ملنگ مقصود بوده باشند و واضح است که مقصود از زمان فتنه که امام از نظر هایشان میشود بدستیکه از فوت حضرت عسکریت زیرا که تا اترمان حجتا شکار بود و صغیرا میفرماید نام مردم بدگراهی میباشند الا آنکسانیکه قائل بحجة غایب بنهان از نظر هایشان شد که او از اهل نعمات است و بعد بحجة تنبیه بر آنکه مردم بدانند که حجة خدا در میان خلق میباشند و تمام نشد میفرماید بدانند



پس حدیث شریف صریح شد بر آنکه حجت خدا بعد از حضرت عسکری  
زنی است و در میان مردم راه می رود لکن مردم او را نمی شناسند و بعد  
ساعتی زین خالی می شود از حجت پس می پرسند که حجت بن الحسن عسکری حجت  
خدا است و از دنیا رفته و تعجب است از حضرت ربنا اولا که در ابقان  
عین مضمون روایت را می گوید که یک ساعت از زین خالی از حجت شود  
زین و اهلش فرود می روند مع ذلک مکررا از او سؤال شد که بعد از تو  
حضرت عسکری حجت خدا کیست و چون خدا نمی بود که علم غیب نداشت جواب  
ن داد می گوید و منها قوله تم و ما بانهم من رسول الا کافوا به بستمزین  
و قوله تم و ما بانهم من ذکر من بتم محلات الا استمعوا و هم یلعبون که  
مثل آیات سابقه بر واضح است که در بطی عایش اصلانند زیرا که  
غایت آنچه دلالت کند اینست که قائم هم که ظهور می فرماید مردم تلک  
می کنند و بدیهی است که احدی از شیعه نمی گوید که قائم که ظاهر می شود  
نور اهر که قصد بقش می کند و سلاطین هم سلطنت خود را با غیبت  
و اگذار می کنند چنانچه واضح است بعد می گوید و بالجمله چون آیات متوجه  
نار شد حضرت اخبار فرمودند چنانچه در امام سابقه ظهور یافته از امت  
اسلام نیز ظهور یابد و درین اسلام مذکور می باشد بقل اهل و غریب  
مبدل کرد چنانچه مجلسی از ابوبصیر روایت می کند آنکه قال قلت لابی  
عبدالله اخبرنی عن قول الله عزوجل ان الا سلام بد غریبا و سعید  
غریبا فطوبی للغریاء فقال یا ابا محمد اذا قام القائم استأنف عاه جلیلا  
کما دعی رسول الله حاصل آنکه ابوبصیر می گوید پرسیدم از معنی قول  
ایم المؤمنین که فرموده است که اسلام از اول غریب بود و ذوبانگ  
که غریب شود یعنی چنانچه از ابتداء اتباع پیغمبر که بودند مسلمانان که  
بودند زود با شد که باز هم مثل اول شوند و مسلمانان که شوند پس فرمود

فرمود حضرت صادق که یا ابا محمد هرگاه قائم مایام فرمایند از سر گیرد  
خواندن که تان باشد مثل خواندن رسول خدا و انهی می گویم او را  
گفت دین اسلام در رجوع مانند بدلی می گویم مرادش از رجوع اگر این  
که بقول خودش اجل اسلام ببرد و پیغمبر تان بیا بدلی که بدلی  
که هر پیغمبری که خدا فرستاد از ابتداء امتی نداشت و خود خود  
مردم قصد بقش کردند پس دین یهود و اوائل غریب بود بعد دین  
نصاری و اوائل غریب بعد دین اسلام و اوائل غریب بود بعد دین  
باب و بها هم و اوائل غریب بود پس پیغمبر غریب که خودش معنی کرد که  
مسلمانان نیز کم شوند مثل اقل یعنی چه و اگر مرادش اینست که حضرت  
رسول رجوع فرموده یعنی روحش در جسد پیرا علی علیه السلام که شایع  
است علاوه چرا باینکه را می گویند باینکه می گویند مسلمان جدید و اگر  
مراد رجوع همان جسمی است که از ابتداء رفته با بسف و اینها نماند  
از نظر چنانچه معنی تحت اللفظی رجوع است غایب الازکر که بسف  
آخرت هم رفته و زنده شود و یا همان جسد برگردد بدینا می گویند  
رجعت نمود که واضح است که قائم باینست یا خود حضرت رسول  
باشد یا وصی آنحضرت و علی ای حال دعوی با سلام دارد پس لابد  
باینست مراد از دعاء جدید این باشد که همان دین اسلام نو کند آنکه  
دین دیگری آورد چنانچه خود سید باب هم در شرح کوشه همین معنی  
نمود برای جدید که ربطی بکمی ندارد و شامل پیغمبری که بعد از او می آید  
و دین آنحضرت را نسخ می کند نباشد چنانچه واضح است بعد از جمله از  
حوالات و اوائل نصاری را ذکر می کند و بالآخر رذ شیعہ می کند که  
جالبها و جالبها که منای شیعه است مثل شمر بنی مویس که بنویسند  
بعل جبرئیل با طلشد و جوابش مفصلا بیان شد می گوید چون بر این مسئله



اطلاع یافته که اخبار مذکور که موافق با قرآن مجید است بالقصاحه  
دلیل کرده که قائم موعود بوصف مظلومیت کبری ظاهر بشود و  
از انطرف روایت دارد که خدا زین را پراز عدل و داد میکند بوجه  
آنحضرت بعد از آنکه پیش از آنکه باشد از ظلم و جور و در اینصورت بر  
اهل علم چنان نیست جز اینکه الفاظ غلبه و سلطنت و قدوت و انظما  
را حل بر سلطنت و غلبه روحانیه و قدوت و احاطه دینیه نمایند  
امر ظاهر است که اگر این الفاظ سلطنت و قدوت و امثالها را بر قلند  
و غلبه ظاهره که هرگز مقبول حق و اولیاء او نبوده است حمل نمائید  
بر خدا حادث کثرت که صریح است بر مظلومیت قائم و مؤید است  
بآیات قرآن مجبور کردی و اگر بخواید در آیهان است که این الفاظ را  
بر غلبه روحانیه تفسیر نمود حمل نمائید بجهت از احادیث روایت شده  
میکویم الا کفنا اخبار مذکور الخ میگویم معلوم است که این قرآنی  
که ذکر نمود هیچ وجه دلالت بر مظلومیت انبیا ندارد غایب الامر دلالت  
کرد بر اینکه کفار تکذیب انبیا نمودند و استهزاء با آنها کردند و اگر بخواهند این  
مطلب انبیا مظلوم بشوند خداوندان همه کس مظلوم تر است زیرا که از  
هر ان فریضه تصدیق و حدانیت خدا و اثبات صفات حسنیه برایش  
مانند باشند نموده با منکر اصل وجودش با منکر حدانیتش با منکر صفات  
حسنیه استهزاء شد و تمام استهزاء با باقی دارنده حق غلبه مسلمانی  
و اما خبر از تکذیب استهزاء کما غلبه مسلمانی از انبیا که مظلوم نبوده  
حضرت نوح مظلوم بود که بعد از اتمام حجت تمام کفار را بنقض تواریک  
و قرآن هلاک نمود حضرت هود و صالح مظلوم بودند که قوم خود را  
هلاک نمودند حضرت ابراهیم خلیل مظلوم بود که بنقض توحید و قرآن  
خدا هائی کفار را شکست و جمعیت نمود که پاری خدا هایشان کشتند

باقی انداختند ائمه کلسان شد و بالاخر نمرود و نمرود را از اهل  
نمود حضرت لوط مظلوم بود که نتوانستند از پیش بکنند و بالاخر  
قوم را هلاک نمود حضرت یوسف مظلوم بود که برادران جزئیاتش  
نمودند و اسباب این شد که مالک مصر شد و مجبور برادران حضرت  
موسی مظلوم بود که فرعون بنابر او را رسانید باز و با او بالاخر  
تمام غرق نمود حضرت داود و سلیمان مظلوم بودند که پادشاه  
روی زمین شدند حضرت عیسی مظلوم بود که بعد از آنکه اراده  
از پیش باقی ماند نمودند خدا او را با سان برده غایب الا مریکی را که  
شبه او شد یا دشمن یا دوست علی اختلاف را با ما و او آنگشتند  
حضرت عیسی مظلوم بود که نتوانستند جزئی از پیش کنند الا بعد از  
طالبانتم رفت بدین و کفار را قلع و قمع نمود و سلطان حجاز بن  
شد و طولی نکشد بلکه همان قرن اقل ائمه با لک تاج و تخت کجا سر  
و قیصر شدند بلی بعضی انبیا را از بیت فی الجمله نمودند و قهر خدا  
ایشان را هلاک نمود چون انبیا اهل بودند هدايت خلق کنند نیابت  
عقلا قبل از اتمام حجت ایشان را هلاک کنند لیهلک من هلك عن بینة  
و یجوز من حی عن بینة و شاید باین ملاحظه بعضی اهل کشته باشند  
العالم لکن بدیهی است که انبیا تمام مصائب را بر خود میکنند از آنکه  
نقیبه نمینمودند چنانچه از حالات همگی واضح است علاو عقلا هم  
مناجات دارد رسالت با نقیبه لکن خلافت و وصایت منافق نیست  
نقیبه بلکه با بیت نقیبه کند چون خلیفه مروج شرع ان پیغمبر و معارف  
او و رساء امتان نبی میباشند و اگر بنای معارضه بکنند نفعی  
بر امت مباحثد و اسباب ان میشود که شرع ان نبی تمام شود چنانچه  
حضرت مزین حضرت موسی گفت لا تاخذ بلحیته ولا براسی انی خشیت



ان نقول فرقت بین بنی اسرائیل الخ ولذا حضرت یوشع وصی بعد از  
 بمات حضرت موسی در صدد معارضه با سایر فرق از امت موسی  
 بر نیامد و تمام با این اختلاف کثیر و مذاهب شتی دست یکی کرده  
 عمال قدر را با ان قوت و قدرت مضحل نمودند و کذا بعد از تنبیه با ان  
 اختلافات و مذاهب شتی شمعون الصفا معارضه با قوم نکرد و  
 با این واسطه نصف کره ارض و اهلیش بضاری شدند و کذا بعد از  
 حضرت رسول و صی و خلیفه ان امیر المؤمنین معارضه با خلفا  
 جور نمود و دست یکی کرده مالک تخت و تاج کاسه و قیاس شدند  
 و اگر معارضه مینمودند و شمشیر میکشیدند لا بد اختلاف افتد بد  
 ظاهر میشد و چون چندان جمعیت ندا شنید خود یکدیگر را ضعیف  
 مینمودند و کفار و معاندین دین فرصت را غنیمت شمرد و بجای آنها  
 قلع و قمع مینمودند و مؤمنین با نیت یکی معدوم میشدند و تقض  
 غرض لازم مینامد علان با بابت بقوه بشریه با انها معارضه کنند  
 و چون همیشه اهل حق کمند لا بد کشته میشدند چنانچه حضرت سید  
 الشهداء را شهید کردند و مصلحت نبود و علان و زمین هم از حجت  
 ممانند مثلا بعد از حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین اگر کشته میشدند  
 حجت خلا کسی نبود و علان و زمین اهلش را فرو میبرد مروج شرع  
 انور کسی نبود و اگر خداوند ناپدید میفرمود و سایرین از معاندین  
 میکشند علان و کما مذکور داشت جمعیت مؤمنین کم میشد و کفار  
 غالب میشدند و بر فرض انها را میکشند مؤمنین از صلب کفار و  
 منافقین چگونه بیرون مینامدند و لذا بعد از آنکه در علم الهی گذشت  
 که دیگر مؤمنین از صلب کفار بیرون نیامدند حضرت نوح دعا کرد رب  
 لا تذر علی الارض من الکافرین ذارا و علم سر غیبت حضرت حجت

حضر

همه است اگر کشته میشد حجت خدا تمام میشد اگر میکشند مؤمنین  
 که نا حال پیدا شد کجا پیدا میشدند و ظهور نمیفرمود تا انوقتیکه  
 در علم خدا بگذرد که مؤمنین از صلب کفار و منافقین بیرون نیامدند  
 وقت حضرت را اذن مبدد هذا اللهم عجل فرجه و حاصل کلام این شد  
 که نه ان اخبار یکدیگر در دلالت بر مظلومیت قائم نمودند و بابت دلالت  
 بر مظلومیت انبیا و مرسلین نمودند و انها مظلوم بودند غالباً حضرت  
 قائم پیغمبر است نه مظلوم و نه اعتقاد شیعه و سایر اخبار مخالفان این  
 اخبار و نه مخالف با قرآن بلکه تمام اخبار با هم موافق و تناقض با قرآن  
 موافقت و ثابته کف از انطرف روایت دارد الی اخر میگویم این  
 حدیث از اخبار متواتر بین عامه و خاصه میباشد و پرواضح است  
 که صریح است در اینکه غلبه و سلطنت ظاهر حضرت قائم پیدا  
 میکند که ظلم و اهل ظلم را از دوزخ بر میانند و از دواحد مذکور  
 ندانند ان خوف حضرت در شرق و غرب عالم که بگذرد ظلم را حد  
 کند و بالاخر این سلطنت و قدرت تفعل ندارد برای کسی باشد الا  
 برای ذات اقدس کبریا نه و ثالثاً این مزید معارضه گرفت مابین ان  
 روایات داله بر مظلومیت قائم و این روایت و واضح است که در  
 این روایت الفاظ غلبه و قدرت و سلطنت نیست که حمل بر غلبه و قضا  
 کند بلکه صریح است بر تمام مراد و اعتقاد شیعه و اخبار یکدیگر نمود  
 ابتدا معارضه نیست که محتاج بجمع باشیم علی بعض اخبار ساکت است  
 و معارضه مابین نفی اثبات است نه مثل انبیا علی معارضه صریح که در  
 این روایت خبر علی بر همه بار است که بعضی قرائن در این مقام ذکر نموده  
 و بعضی در سابق که گفت در حجه ابو ظفر بر تو بیاید تقسیم یک است  
 جبار عیند و یک منکر مسخر و یک معاند بد دل با خیر نماید و راجحاً



## مقاله ثانیه در جمع باب اخبار

۲۳۳

گفت بر اهل علم چنان نیست الحی معلوم شد که آن کسیکه اهل علم باشد  
ابتدا معارضه نمیفهمد چنانچه با این الفاظ غلبه و قدرت و سلطنت و  
اگر بر فرض با بعضی مثل حدیث لوح میگوید معارضه دارد و حمل نمودن آن  
خبر را بر برهمنه انا ز منه چنانچه ظاهر در این هم بود و حضرت حمل نمود  
و لما است از این حمل که این مزق نمود که موجب طرح ردایات صریح  
منوایع باب است باشد و اما اینکه گفت هرگز مقبول خدا و اولیاء او  
نبوده که اینرا قرینه بر حمل خودش میگویم اگر میخواهد بگوید  
خدای بجا نبوده یعنی بها غلبه و سلطنت بر عبادش نداشته یعنی بخواسته  
سلطنت و غلبه داشته باشد صحیح است و اگر داشتند و احسن نمیکردند  
مخلوقاتش لکن این خدا و رب اعلائی بجا نبوده میباشند که اگر کوسال را  
خدا گرفته بودند اولی بود و اما خدای مسلمین بلکه سائر ملل و مذاهب  
اینقدر ضعیف نیست و اما اولیایش اگر مراد اولیاء بها است هستند  
زیرا که بچنان ها آنچه تدبیر کردند که نتوانند بگویند بجا نبوده  
ایشان را نکشد تا حال نتوانستند و انتم هرگز نمیتواند و اگر مراد  
اولیاء خدای سائر مردم است که کدام بلد از انبیا باست ظاهری  
جمع را ندانند با بالآخر پیدا نکردند با حضرت نوح بالآخر مالک  
دنیا و ما فیهان شد بعد از طوفان حضرت ابراهیم با سلطان ظاهری  
شامان و حجاز شد اما حضرت یوسف سلطان مصر شد حضرت موسی  
با سلطنت بنی اسرائیل بلکه مصر و شامان ندانست حضرت داود  
حضرت سلیمان سلطنت شامان بلکه تمام زمین را ندانستند حضرت  
رسول ام با سلطنت ظاهر و حجاز زمین رسید کدام دوستی  
خدا بالآخر از خلیل خود و جیب خود داشته بچنان مردم عوام  
کالا نعام را فریب میدهد از انظرها انکار آخرت میکند از انظر

## کتابها نمونه و جواب آنها

۲۳۵

دنیا هم میگوید مقبول خدا و دوستا نش نیست و از انظر فهم میگوید  
همه مظلوم و مقهور بودند پس برای چه دوست خدا شدند که  
خسرالدنیا و الاخر شوند که خدا بفرماید ذلك هو الخسران  
المبین مثل باب و بها که شدند و خامسا گفت و اگر بخوبی در  
ایقانست الحی میگویم معلوم است که این را اجیف که گفت و این همه  
شنا قضات و من خرفات که ذکر نمود برای همین کلمه بود که در ایقان  
من جبت لا بشعر این من خرفات را نوشت که بدیهی است که در این  
نزول این آیات است و لا یعقل بوده و نفهمید چه منسوبید حال  
امثال این بپاره ها که فی الجمله فضلی دارند و اعداد با علامیدانند  
باب است اینهمه زحمت بکشند و کاری کنند که بر عوام کالانعام خلط  
کنند که بهادر است گفته غایتا لا مرچون سواد نداشته درست  
اذا تموده و مطلبها بر است و بهتر این بود که این فضل و امثال او  
از ابتداء برایش بگویند که ایقان و بعضی دیگر از کتبش با خود بها  
بسوزانند و هر مطلبی که میخواهد بنویسد اینها از ابتداء حلق اصلا  
کنند و بعد نازل نماید که اینهمه اسباب اقتضای برایش نباشد و اگر  
فی الجمله انصاف داشت و اعتقادی بیاب داشت بایست بخوبی که  
در شرح کوثر خود سید باب بیان نموده بالصراحه حمل نماید و اگر کوثر  
چنانچه بعضی از بهائیه مشافهه گفت که صاحب فرزند ملتفت معنی  
این حدیث که قائم زمین با پر از عدل و داد میکندند بلکه مقصود  
اینست که احکام عدل مبادد و باب او در میگویم واضح است که بخیر  
اوددن حکم عدل دنیا پر از عدل و داد نمیشود و این کلام صادق  
نست تا بنا کدام از احکام الهی عدل نبوده و کدام پیغمبر احکام ظلم آله  
که دنیا پر شد باشد و اگر کوثر مقصود اینست که کم مردم متدین



بدین قائم که باب باشد بشوند و عمل با حکما نش می کنند بر ظلم و  
نمی کنند پس بر شود از عدل و داد می گویم اولاً صریح است که قائم  
بنفسه چنین می کند تا بنا بر خبا بالغب می باشد تا حال این معلوم  
با بیه کدام عمل نموده اند با حکام باب تا بعد چه شود بعد می گویند  
محصلش اینست که آنچه ذکر شد از آنکه بقانون علمیه و بلیان قوم بود  
و اما اهل بها از این راه واهی مستغنی می باشد و حق را بنفست  
غالب دانند و ظهور حق را بغیر محتاج ندانند لکن بهمان که هر غرض  
این نکات دقیقه را ببیند و هر خفاشی بر ذیشان حق باقی خفته بینا  
کرده می گویم اما اینکه گفت این راه واهی حق گفت و اینقدر واهی  
است که او من من بینا المنکوت است و کمان ندانم بهائیم با بر آید  
قول خورند الا بهائیه که با هم اضل می باشند و اما اینکه گفت حق را  
بنفسه غالب دانند اگر مردش خدای مسلط است که صدقت و  
هر کس اعتقاد بخدا نبش دارد البته او را غالب میدانند اگر مردش  
خدای بهائیه است که باب و بها باشد چنانچه ظاهر لفظش هست که  
عالم بر کلوهاست و اما بها هم غالب بر خاصین و سخن شد چنانچه  
دیدیم و اما اینکه گفت ظهور حق را بغیر محتاج ندانند که مرادش این  
که دلیل نمیخواهند و ذات خودشان دلیلست بر حقیتشان می گویم  
غیر از وجود مبارک خودشان که در مقام معرفت باب و بهار سبک اند  
بمقام ابرار المؤمنین در مقام معرفت خدا دیگر که با بن مقام سبک و  
کدام بهائیه اعمش و خفا نیستند یقین این عوام کالافام که رتبان  
دست تمیز نداده اند آنها این نکات دقیقه را ندک نموده اند و چه بجهت  
خفته برده اند صدق الله العلی العظیم فی تلوههم مرضی فراموش الله ضا  
و لهم عذاب الیم می گویند را عجب اند از این کلام شیخ کدر غایت جویشت

می نویسند که هر کس و علم غلبه تا نه در حق ائمه داده شد بدان  
این ان چند تا بعد دلیل شامل حال ائمه نیست اما این به بصر است  
و علم غلبه تا نه چند تا هم داده شد با ائمه از چند تا هم نیستند  
با حد بشر ترجیح بر اوست میدهند با برخلاف اجماع حدیث مخالف  
قرائن مسلم دانند انتهای می گویم این نزد کویا شعورش رفته باشد  
بوده و در این مقام که نمی فهمد چه می نویسند جناب شیخ فرمودند که  
و علم مظلومیت در حق ائمه داده شد بعکس نسبت بحضرت قائم  
که و علم غلبه تا نه داده شد که صریح عبارتشان بود که قائم  
با است غلبه ظاهریه و سلطنت ظاهریه داشته باشد اگر سید  
باب قائم است چرا با بند وجهه مغلوب و مقهور بود و خود این  
مزور هم مقصود شیخ را فهمید با این کودنیش و قریب نیست  
ورق کاغذ ضایع نمود که قائم هم مثل سایر انبیا و اولیا مظلوم  
و آنچه توانست مزور بر بکار برد و اینقدر اخبار و ایات ذکر نمود  
و بالصریح گفت که اخبار دلالت داد که قائم موعود بوصف مظلوم  
کبری ظاهر میشود و حق ان اخبار را مخالف شمرده با اخبار داله  
بر غلبه انحضرت بر اهل عالم و بالاخر گفت که اهل علم را چنانچه  
بر اینکه غلبه را حمل بر غلبه روحانیه کنند چنانچه صاحب ابقان  
و همین است که بشا هدا و ده که مراد غلبه با لطف است حال غلبه  
چه چیز را بنا از عبارت شیخ فهمید که تعجب میکند که چرا فرموده که  
ائمه مظلوم بودند و غلبه تا نه نداشته اند و این را جفت می گویند  
اگر مرادش اینست که ابر دلالت دارد بر غلبه و سلطنت ظاهریه  
که بالحس و الوجدان ائمه ندانستند و بر فرض اینکه داشتند باب  
و بها ندانستند و اگر مراد غلبه روحانیه است چنانچه صاحب ابقان



گفته که کجا شیخ از ائمه نمی نمود وجه منافاته با مظلومیت دارد  
 وجه منافاته با سلطنت ظاهره دارد و تمام مقصود شیخ اینست که  
 قائم علاو بر غلبه روحانیه که تمام ائمه را استند غلبه ثانی ظاهر  
 بایست داشته باشد و صاحب بقان منکر این معنی بود خود این مزید  
 هم منکر این معنی بود پس جای تعجب کلام شیخ است با کلام این مزید  
 که بعد از این مطالب حال عکس میکند و از این محجب تر اینکه میگوید  
 و عجیب تر آنکه بهادد بقان این ابر را بغلبه روحانی تاویل نموده و  
 در حق حضرت سیدالهدایه ثابت کرده و شیخ ابتدا از این ایه ذکر  
 نکرده و بروی اعتقاد خود که غلبه را غلبه ظاهره میدانسته  
 سبب انصاف این ابر را از ائمه معلوم نداشته در اینصورت  
 حق با ناظر محامه نیست که شیخ را بر جفقه کتاب بقان امر نموده الله  
 زیرا که موضوع کلام ابقان اینست که ائمه غلبه روحانیه داشته  
 و بظاهر مظلوم بوده اند و قائم هم مثل سایر ائمه بظاهر مظلوم و  
 غلبه روحانیه دارد و اخبار غلبه را حمل بر غلبه روحانیه میکند چنانچه  
 این مزید هم نا حال مقصودش همین بود و نتیجه گرفت که با تمام  
 و شیخ در این مسئله که ائمه بالتمام غلبه روحانیه داشته اند  
 حرفی نداشت فقط ابراد بگوید استند که علاو بر غلبه روحانیه  
 باخبار متواتره ثابت شد که غلبه ظاهره خصوص قائم بایست  
 داشته باشد چنانچه خودش در اینجا گفت بروی اعتقاد خودش  
 آنچه پس معلوم شد که اگر شعور شایسته بود علاو که تعجب نمیکرد  
 این مزید حرفات را نمیکفت و نمیکفت چرا در مسئله که ابتدا تراعی  
 کسی در آن نداده بلکه از ضروریات مذ هب شیخ و سایر شیعیه است  
 ساکت شد و از این عجیب تر این کلامش است که میگوید و اعجب

از کل اینست که جناب شیخ مدعی ورود اخبار کثیره متواتره شد اند  
 این بعد متعجبم چه بنویسم و بعد معنی تواتر را میگوید بخوبی که حقیر را قول  
 رساله اجمالاً ذکر نمودم و بعد میگوید حال که معنی تواتر معلوم شد  
 چگونه میشود که جناب شیخ بتوانند بیک حدیث متواتر استدلالت کنند  
 ناچار رسد باخبار متواتره و اگر جناب شیخ توانستند بیک حدیث متواتر  
 در اثبات یک مسئله از مسائل اصولیه مذ هب اهل سنت و بابک  
 مسئله از مسائل اصولیه مذ هب شیخ مثل اینکه حضرت حسن علی الصکر  
 فرزند می داشته است بیاورند ما بایستی مطالب ایشان را قبول میکنیم و بر  
 وقت نظر ایشان اعتراف میکنیم اگر انسان بصیر در احادیث میلاد  
 حضرت محمد بن الحسن که منای مذ هب شیعه است رجوع نماید بکتب  
 ملاحظه میکند که جماعت شیعه بحدیث بکزن و بیک خادم مجهول  
 الحال در چنین مسئله مهمی اکتفا نموده اند و در مسئله امامت که از  
 مسائل اصولیه و از مباحث اعتقادیه است و جز برای قطعه دکان  
 حجتی ندارد بچنین حدیث ضعیفی اعتماد کرده اند انهمی میگویم چون عوام  
 بجهان بجهج وجه ملغف مدارک و نتیجه گرفتن نیستند و غالباً از طلا  
 نهر وند که سوال کنند غایت الامر بد بعضی مجالس حاضر میشوند و اگر  
 یک حدیثی میلاد برای ایشان بخوانند این مزید با بنظر حق ایشان را  
 کول بزند لذا ضروری ندارد بر سبیل احوال مقدمه ذکر کنم بعد جواب این  
 مزید داده شود میگویم طریقه اهل اسلام از صد اسلام تا حال چنین  
 بوده که هر کس روایتی از کسی پیشند چه از رسول چه از اصحاب  
 رسول چه از تابعین چه از ائمه ان کسبک از حضرت رسول پیشند  
 در مقام نقل بکوی دیگر میگویند شنیدم از حضرت رسول که چنین فرمود  
 یا بدیدم حضرت رسول چنین کاری کرد آن شخص که میخواسته برای

و بعد  
 فضیلت  
 حدیث متواتر  
 از او

ضبط اخبار  
 ضابطه اخبار



کسی نقل کند میگویند شنیدم از فلانی که گفت شنیدم از حضرت رسول  
که چنین گفت با چنین کرد و هکذا ان ثالث رابع و هم چنین هر کس  
نقل از یکی از ائمه میخوانند بکنند و علاو حدیث با سند ضبط  
میکردند و لو ناقل بخانه نفر بودند تمام را با همه ضبط میکردند و اگر  
و سائط بخانه نفر بودند تمام را ضبط میکردند مثلاً میگوید شنیدم  
از فلان و از فلان و از فلان که ایشان گفتند شنیدیم از فلان  
اگر یکی بوده و اگر متعدد بودند و تمامشان برای تمامشان گفته بودند  
میگفتند این چند نفر همه گفتند که ما با هم شنیدیم از فلان و فلان و  
فلان که آنها میگویند که شنیدیم از یک نفر که فلان باشد یا از فلان  
و فلان و فلان و هکذا الی حضرت رسول و ان امامی که از او روایت  
آخر نقل نموده و تمامش ضبط بلکه باز بهین اکتفا نمیکردند بلکه اگر  
در کتاب راوی میبودند بهین اکتفا نمیشد بابت لفظ ناقل  
نقل کند و بهین اکتفا نمیشد و بابت اذن دهد که توان من نقل  
کن که اگر اجازت مینامم که اگر نقل کند و اجازت ندهد باز ناقل  
نمی تواند نقل کند و نا حال همچنین است که اگر کسی اجازت نداشته  
باشد نمیتواند خود عمل کند و نمیتواند نقل کند که ان شخص عمل نمیشود  
کند و چون ناقلین زیاد بودند در هر طبقه و بسیار در دو طبقه و فاق  
بودند که اعتماد بقولشان نبود کتب رجال علماء نوشتند و تمام روایات  
حالا نشان و مذہبشان و معدل و جارج هر یک را نوشتند بلکه  
حدیث را چهار قسم نمودند صحیح و حسن و موثق و ضعیف و اصطلاح  
بر این شد که حدیثی که در تمام طبقات یک نفر از یک نفر و هکذا یا چند  
نفر از چند نفر و هکذا نقل میکنند از اخبار واحد نامیدند و خبر واحد  
فیه حد نفس مفید قطع نیست الا اینکه قرینه بر صدق باشد که بواسطه

ان قرینه قطع برای سامع حاصل میشود و بسا برای بلند سامع آید  
مکشوفت که برای دیگری نیست و اما اگر راوی متعدد باشند که اخبار  
بر کذب عاده نشاید از متواتر میگویند لکن اگر سائط دیکار است  
در تمام طبقات بابت با این حد باشند و الا خبر واحد است و خبر متواتر  
هم باللفظی است با معنوی که لب و محصل تمام روایات قطعی شود چنانچه  
مفضل در مقدمه بیان شد حال هم عرض میکنم که مرادش از مسئله متواتر  
اهل سنت اگر اصل وجود حضرت رسول است با ادعای رسالتش که  
جواب نداده بود و از اطفال یهود و نصاری و بت پرست پیرست  
و اگر مقصودش قرآن است که این کتاب را حضرت رسول آورده و گفته  
که از اهل از آنها سوال کند و اگر مقصودش معجزات و ادله بر اثبات  
رسالتش است که معجزه باقیه انحضرت قرآن است و اگر میخواهد بگوید  
که معجزه است بانه و بحدیثی که کسی مثلش آورده بانه و با ما می تواند  
مثلش بیاورد بانه برود از عرصات که ابدان نمیدانند قرآن چیست بلکه  
در ضمن انحضرت بوده و هستند مثل یهود و نصاری که عرب فیه هم بوده  
و هستند با کسیکه علم عربیه و معانی بیان را کامل نموده سوال کند  
نه از اشخاص که فارسی اللسان میباشند و اینقدر عامی هستند که کتب  
از دین تمیز نمیدهند با لسان عربانه یا سرائیه یا فرنگی را میدانند و اگر  
پیرسی فاعل از مفعول تمیز دهد میگویند فاعل یعنی چه و مفعول چیست  
با غایب الامر معنی تحت اللفظی از این جهت دانسته اند که در این صورت  
شبه اینست که کسی طلاف را ببرد نزد شعریاف عاری و میگوید بحدیث  
و بین غش دارد بانه که هر کس ان شخص را استنهای میکند و اگر مقصودش  
معجزات غیر قرآن است که هیچ مسلمی ادعا نکرده که یک معجزه خاصی از  
انحضرت متواتر است بلی هزار معجزه تعداد شد که از انحضرت بر روایت



که دای آنها شاید قریب بیا نصیحت فرمایند و مسلمین میگویند که تواتر معنوی داد یعنی آنکه فی الجمله عقل داشته باشد قطع حاصل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله صاحب معجزه بوده و اگر کسی ولو از اجانب یا نصیحت فرمایند بشنوند هر یک معجزه خاصی نقل کنند و قطع برایش حاصل نشود بر اینکه آنحضرت با جمیع اصحاب معجزه بوده بلا اشکال عقلا و اعاقل نمیدانند با صاحب مرض او را بشمارند چنانچه واضح است و اگر مرادش از اصول دین بودن آنحضرت خاتم الانبیاء یعنی نبی بعد از آنحضرت خدا نمیدانند تا اسما و زینب بر او است با معاد جسمانی و حشر و نشور و حشر و جهنم و امثال آنها است که علاوه بر صریح آیات قرآنی است و اخبار متواتره معنی و ثبوت از آنحضرت بالظهور ثابت میباشد که مجال انکار نیست و سابقا مفصلا بیان شد و اما اینکه گفت مسئله از مسائل اصولیه تسبیح الخ میگویم اگر مرادش اثبات خلافت امیرالمؤمنین با سایر ائمه است که متکرر است با سایر فرق شیعه در بعضی از ائمه که حال قریب هزار سال است که شیعه اثنی عشریه لله الحمد بادره عقلیه و نقلیه متواتر از خود مخالفین فضلا از موافقین ثابت و محقق داشته اند که مجال انکار از برای احدی باقی نماند الا معاند واحد و اگر فقط مقصودش اثبات وجود مبارک حضرت حجه بن الحسن و وصایت و امامت آنجناب و بقاء آنحضرت الی زمان ظهور مبارک و اینکه او است قائم و مهتمک معنی چنانچه صریح کلامش بود که انهم لله الحمد بادره عقلیه و نقلیه از عاتق و خاصه ثابت و محقق داشته و در کتابهای خود ثبت و ضبط فرموده اند و قریب سیصد روایت از کتب مخالفین استخراج فرموده اند که مقایسه تمام روایات وجودش و امامتش و بقایش الی زمان ظهور مبارکش میباشد و زیاده از هزار روایت از خاصه که بعضی از آنها را سید باب در شرح کتب

در پانزده مطلع ذکر نمود و حقیر بعضی آنها را نوشتم که تمام مفادش آنچه ذکر شد میباشد که منکرش منکر ائمه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در حکم کفر بخداست چنانچه صریحا سید باب این مطلب را گفت و معلوم شد که ولو فرض کنیم که بکفر آنحضرت اندیش باشد مسلمان معتقد بخیر رسول صلی الله علیه و آله نمیتواند منکر شود فضلا از اینکه زیاده از هزار نفر خدیش رسیده اند حتی خود سید باب که مفصلا بیان شد و اما اینکه گفت بکفر و خادمی بدیهی است که حکمه خاتون کیفیت تولد آنحضرت را میفرماید و خودش هم گفت در میلاد آنحضرت و دست باشد یا نباشد ربطی با اصل وجود مسئله امامت ندارد و بنده تا حال هنوز کیفیت تولد خودم را از والد و اقربا پرسیدم و کذا کیفیت تولد فرزندم و بقیه است سایر مردم هم چنین میباشد و شاید حکم باب و بها شد که در دین تولد بهائیه جماعتی از مردم باشند بلکه شاید در دین اعتقاد نظریه هم بایست جماعتی باشند بلکه بایست شریک در ثواب هم باشند و آن مخلوق که کیفیت تولد را میگوید مقصودشان رؤیت آنحضرت است و ظهور معجزه از آنحضرت پس این روایت بشود مثل آن دو بابتکه آنجا عذاب نقل روایت نموده اند و بدین معجزه از آنحضرت هر یک باطلی نیست لکن اجمالش قطعی است که وجود دارد قائم و صاحب معجزه میباشد و ما را کفایت حاصل اینکه اگر ممکن باشد که کسی بگوید این کثر تا ابد من قطع پیدا نکردم و نمیکم بنا بر این شخص قطع پیدا کند که جلالت و جلالش که بوده بلکه اگر پدرش در طفولت فوت شد نمیتواند ادعای قطع کند بلکه فلا فی پدر او است زیرا که ناقصین برای این شخص که پدر و جدش که بوده قطعا بعد نفرین سید فضلا از هزار نفر کمالا بخیر و حاصل اینکه اگر چنانچه کسی این کثر ناقصین را بشمارد



در وجودش با بقایش داشته باشد بلا اشکال در آنچه ندیده حال  
 است قطع پیدا کند لکن بنده عرض میکنم که حال که معنی توانم گفت  
 شدی و قبول این مذهب مسئله نبوت و امامت و مسائل اعتقادیه  
 و جز بر همین قطعه در آن حجتی ندارد و خبر واحد بشود اکتفا کرد که  
 جناب ایشان و امثال ایشان توانستند بلیغ خبر موافق اثبات وجود  
 سید باب و بهائانند ما بانه مطالب ایشان را قبول میکنم و بر آنان  
 بصیرت واضح است که آنچه بعضی از تواریح نگارندگان نوشته اند در  
 تاریخ خود میرزا علی محمد نای از اهل شیراز پسر میرزا رضای نای از  
 شاگرد های سید کاظم رشتی بوده که بعد از سید رشتی و ادعای  
 بابا القائم همان نحو که سید داشت نموده بعضی نوشته اند ادعای  
 قائمیت نمود بعضی گفته اند از او کرده که برود مکه ادعا کند و در پیش  
 او را گرفتند و فرستادند او را بشیراز یک مجلس فراهم آوردند و  
 نقر از علماء را حکومت طلبید و با او مباحثه کردند و تو به کرد بعد از آنکه  
 چند چوبه خورد بعضی گفته اند تو به شکست مجده را ادعا کرد او را  
 فرستادند با صفهان اینهم در آنجا مجلسی فراهم آوردند و عاجز شدن  
 مباحثه و مجده تو به کرد بعضی گفته اند حکم بحبس ابد شد و فرستادند  
 او را تبریز در آنجا هم مجلسی فراهم آمد و عاجز شدن بحث و او را  
 فرستادند با دبیله و قلعه ماکو محبوس شد که احدی او را ندیدند  
 آنوقت که سلطان امر قبضه نمود و او را در تبریز کشند و در توارخ  
 بابیه بعضی نوشته اند بعضی با منکر شده اند این اجمال آنچه در تاریخ  
 مسلم و یا جمیع است لکن شنیدی بگو این فضل منکر بود که سید باب  
 درس خواندن فضلا از اینکه پیش سید خواند باشد حال میگویم و الا  
 معلوم نیست که سید رشتی شاگردی مستفی یا این اسم داشته باشد یا نه

در بیان انبکابها  
 بابیه و غیره  
 محمد زاهد  
 فضل از انبکابها

شاید در دفتر شاگرد مستفی یا این اسم داشته باشد ثالثا معلوم نیست که این شخص  
 یعنی میرزا علی محمد پسر میرزا رضا شاگرد سید رشتی بوده یا کسی دیگر  
 بوده چنانچه از عبارت فضل برآمد پس از این اتفاق چند نفر تاریخ نوی  
 و مخالف همین فضل با آنها اصل وجود شخص مستفی میرزا علی محمد که  
 ادعای قائمیت کرده باشد محقق نیست و بر فرض تحقق وجودش معلوم  
 نیست پسر میرزا رضا باشد یا کسی دیگر و ادعای او عا بر معلوم نیست کجا  
 نموده یا در عینات نموده یا در شیراز یا در مکه چنانچه بابیه میکنند  
 خامسا ادعایش معلوم نیست چه بوده اگر چنانچه مؤسسان بابیه همان  
 شخص است که سید محبی و ملا صادق و ملا عبد الخالق و امثال اینها  
 تابعش بودند و صاحب شرح کوثر است و بالاخره در تبریز او را کشند  
 که بجز ادعای بابا القائم و سید حضرت ادعای نکرده چنانچه صریح  
 شرح کوثر است و صریحا تکفیر میکند و لعنت میکند کسی را که ادعای  
 ربوبیت کند یا ادعای وحی و نبوت کند یا ادعای قائمیت کند و این  
 معلوم میشود که میرزا علی محمد نامیکه ادعای نبوت یا قائمیت کرده در مکه  
 وجود نداشته باشد و بر او بهمان زده اند و اگر بگوئیم از ابتداء این دعاوی  
 نداشت لکن در قلعه ماکو بهمان را نوشت و در آنجا تمام این دعاوی را  
 نمود ادعای قائمیت صریحا و ادعای نبوت بالا لزام نمود چون احکام  
 آورد چنانچه یکی از رؤساء این طائفه با بنظر قی جواب داد میگویم و الا  
 اینطایفه میکنند که ندای انا القائم در مکه بلند کرد و معلوم نیست  
 مکه دفنه باشد و بر فرض که دفنه شرح کوثر بعد نوشته و در آنجا صریحا  
 ادعای ربوبیت حضرت حجت بن الحسن را نموده در مکه و ثانیاجا معنی از  
 مسلمین و اغلب بابیه میکنند در شیراز و صفهان ادعای قائمیت آن  
 و بعضی میکنند که ابتدا ادعای قائمیت نکرد و بعضی میکنند که عموم



## مقاله ثانیه در بیان اینکه زیارتها

۲۲۶

و علامتی مثل سید محبی و ملا صادق نکرد و در بیان نزد بعضی عوام  
میکرد علی ای حال بر فرض نبوت وجود میرزا علی محمد نامی معلوم نیست  
که ادعای قائمیت کرده باشد اما درنگ بر فرض که رفته قطعا نکرده  
و کذا در کربلا و نجف و تادیران هم که مسلما نزد خواص نموده  
چنانچه از شرح کوثر و قضیه رفتن ملا صادق بکربان نزد حاجی  
کریمخان صریحا بر میاید و اما در قلعنه ما کو که معلوم است احدی را  
نمیگذاشتند نزدش برود و بر فرض بکفر یا دین نداشتش رفته باشد  
و این ادعای نزد آنها کرده باشد و الا ادعای او معلوم نیست زیرا  
ثانی آنها کی بودند و چکار بودند ثالثا خبر و احداث و بقول این  
فضل که چگونه میشود بخبر و احداث مجهول الحال گفتا شود و اما بیان که فتح  
است که احدی از شخص خودش نقل نکرده که گفته باشد این کتاب  
بیان از من است و بر فرض که بگویند برای بکفر یا دین نداشتش  
باشد چگونه میشود ثابت کرد باین احتمال یا خبر و شبهه نفر و لا استماع  
الحال پس معلوم شد که راوی اینکه بیان از او است یعنی میرزا علی محمد  
ادعای قائمیت و نبوت کرده مختصراست بهر آنکه هیچ ازل و میرزا  
بها چنانچه مشافهت شنیدم از یکی از رؤساء بهائیه که گفت بیان را  
میرزا علی محمد با وصیت نامه که از لواحق خود نموده بوده در صندوق  
گذاشت و فرستاد نزد ازل و همین وصیت نامه بود مستند ازل  
بها بر اینکه ازل وصی باب است و بدیهی است که گاهی که در صندوق  
باشد و او در آن معلوم نباشد کیست و بر فرض که معلوم باشد قصد  
بوده و قطعا نمیدانسته در صندوق چیست چگونه علم برای ازل  
بها حاصل شد که از شخص میرزا علی محمد است و چگونه برای ما این علم  
حاصل شود بقول این دو نفر که بیان از میرزا علی محمد است و وصی

ازل

## در جوشنا محقق اندر عایشا

۲۲۷

ازل بگویند چنانچه عالم نصاری در باب ناجیل گفت که چهار نفر حجت  
انا جیل معصوم بودند تو هم بگویند ازل و بها معصوم بودند نزد ما  
بلکه احدی نمیشد که قدح این دو نفر را کند زیرا که بها که بدیهی  
که خدا بوده و خالق عالم بنص خودش و او هم تصدیق ازل نموده  
بالاجماع که وصی قائم است یعنی باب پس چگونه میشود و نفر  
دروغ بگویند و اگر بگویند کسی که چگونه میشود ازل صادق باشد  
حال آنکه شراب و لواط و زنا را حلال کرد بلکه واجب کرد بر بابیه  
که شبها جمع شوند در خانه یکی و آن شخص پس در خمرهای خود و در  
خود را زینت کند و باورد در مجلس هر کدام هر کدام میل کردند و مشا  
نها شد چنانچه بالحق درین شأن البته جواب میدهند که چه ضرر  
بنفس ناطقه انسان وارد میاید چه زن و چه مرد که الت رجولیت  
مردی بلکه صد نفر در یکشب در مریبول و غائط مردی از زن برود  
و گاه باشد که مصلحت باشد پس واجب شود و شاید هم از احکام  
باب بوده چون قره العین زمان خود باب بوده که خود را زینت  
مینموده برای بابیه و شاید

من کنند و اهل محبت شوند میگویم بقیه اینست هر دو حجت  
بودند در تکفیر یکدیگر چنانچه واضح است که ازل و از لیه تکفیر بها  
و بهائیه نمودند و بها و بهائیه تکفیر ازل و از لیه نمودند و بهائیه  
و حکم قتل یکدیگر میدادند و نمیشد گفت بها دروغ گو میباشد چون  
خدا است ازل هم که از ابتدا بها تصدیقش نموده پس معلوم شد که  
راوی بیان و ادعای قائمیتش این دو نفر کافر محض و اهل القتل بقول  
یکدیگر میباشد و این دو نفر هم که مدعی نیستند که از خودشان  
اند پس بقیه اینست که هم ساخته بودند که این اکاذیب را بگویند

که شاید



## مقاله ثانیه در بیان اینکه ادعای

۲۴۸

که شاید برپاست یا نه برسد چنانچه از حالاتشان و کیفیت  
سلویشان از ابتدا و با یکدیگر و نزاعشان با لایحه واضح و هویدا  
و اما بیا پرغنا از الامر بتواند وجود شرایع ثابت کند نه بتواند  
لکن کتبش را و ادعایش را چگونه و چه دلیل میتواند ثابت کند کتاب  
اینهاست که از همه کتب مشهور است از بس مزخرف دارد و عدا  
چون در اثبات حقیقت ازل هم است فعلا بهائیه بعضی منکران شده اند  
و از کتب موضوعه و جعلیه بشمارند از چون اگر بگویند مال بهائیت  
لا بد حقیقت ازل و بطلان بهائیت بشود و الو حشر که غیر از مکاتیب  
چیزی نیست و نمیتوانند بیک خبر واحد قاضی ثابت کنند و هکذا سایر  
کتبش و اما ادعایش که نا حال شده نشد که یک نفر بگوید صریحا  
ادعای الوهیت نموده با ادعای نبوت با ادعای امامت و خلافت باب  
حتی در این مقام جواب نقادین موال شیخ این شد که نبی و امام یکی است  
قسم یکدیگر نیستند فضلا هم که اینهمه تشدید و تاضیف نموده  
با لایحه صریحا نکفت که ادعایشان ادعای نبوت است که بلا واسطه  
بشر از میده قیاض فیض با ایشان میرسد با مع الواسطه و غیر از اینکه  
مظاهر امر میباشند که بدیهی است اعم از نبی و وحی است بلکه با علق  
صوفیه مراد آنها همین مقام مظهریت را دارا میباشند پس اعم است  
از نبی و وحی و مرشد بلکه اعم است از آنها و از کلمه نبی آدم بلکه اعم  
است از نبی آدم و سایر حیوانات بلکه سایر مخلوقات چیز دیگری نکفت  
و در اول عنوان هم که کافر کفت صریحا ادعایشان ادعای نبوت است  
بعد کفت با اصطلاح سنی عیسای است و با اصطلاح شیعه رجعت  
حسینی است که با بدوا معلوم نشد مرادش چیست و اگر رجوع بکتاب  
شود که صریحا دلالت دارد بر اینکه ادعای الوهیت و خلافت

## در وجوب شناختن ادعایشان

۲۴۹

ما فی الامکان که تمام بهائیه نمیکرد پس معلوم شد که بیک خبر واحد نمیتوان  
ادعایشان را ثابت کند و نگایش که از او است فضلا از اینکه ثابت کند  
حقیقتش را الا با آنچه ابو الفضل مکرر ذکر میکند که جمال باب و بهار ایلست  
بر ثبوت مدعایشان و اما باب که نه ایشان و نه غیر ایشان جمالش بلدی اند  
یا من بعد بتوانند دید چون در شکم سکه هارفت و هضم شد اما بهائیه  
او را شاید مکرر دیدند و حال هم در نابوت بلورش کرده اند که آنها که  
بصیرت و احوال دارند ببینند و با او ایمان آورند لکن بقول خودش بهائیه است  
که شخص عاقل که بقول او اعمش میباید و لو جمالش فائز شود بتواند  
دست این مطالب را کند بلکه الواط و اشار هم وقتا مرد پیش و امری  
عنا من شاید بر ذمت جمالش با و ایمان میاورند چون از قرار مذکور  
علمان بحث بود اند نه در سن پیری و لا سيما بعد از موت پس از این  
بیان معلوم شد که آنچه بشود ادعای تحقیرش کرد ابراست که شخص  
میرزا علی محمد ادعای باب لقائم و سفارت حضرت حجه بن الحسن و نبایستد  
کاظم رشتی نموده و بجهت عدم فساد او داخل نموند و بجهت فساد تا بهائیت  
او را کشند و این مقدار هم ضیاع ثابت است نه بتواند و اما ادعای ثابت  
فضا از نبوت عجم و احد هم نمیتواند ثابت کند و بر فرض بکنجند داشته  
باشند غایت الامر پیدا لظن و الظن لا یغنی عن الحق شیئا و بالفرض که  
مظنه باشد که بیان از او است و احکام جعلیه از او است بلا اشکال  
بدعت گذاشته اند بلکه مقابل حضرت رسول و ادعای نبوت کرده و  
اما بیا که بلا اشکال ادعای خلافت باب نداشته چون این منصب بر  
ازل خود بها محقق داشته بوده و ادعای نبوت هم از ترس مسلمین نداشته  
بلا اشکال و فقط ادعای الوهیت بخود حلول داشته مثل ادعای زنا  
صوفیه غانه بلکه بعضی خاصه که خدا در آنها حلول کرده مثل اینکه یکی



میگوید پس فی جنته سوا الله و دیگری میگوید با مظهر ذات کبریا شیم یا الله  
 بعد از آنکه ما خدا ایم و زبانه بر این آنچه نسبت میدهند معلوم نیست صدق  
 از او الابد عتد در دین خدا انهم بشاع نه بخبر منواتر و اما اینکه گفت  
 بچنین حدیث ضعیفی اعتقاد کرده اند میگویم اگر مقصودش اینست که  
 در اصل وجود حضرت حجت بن الحسن با امانتش با قانینتش باین حدیث  
 اعتقاد کرده اند که معلوم شد که هر از حدیث صحیح صحیح داریم و اگر مقصود  
 اینست که در کیفیت تولد آنحضرت باین حدیث اعتقاد کرده اند که این  
 مسئله نه مسئله اصولی است و نه فروعی چنانچه واضح است و اگر میخواهد  
 مدح در دین و غیره را نام جواد و خواهر را نام علی النقی و عتد حضرت  
 عسکری یعنی حلیه یا حکیمه خانون کند که معروفست میگویند در باب  
 بدین سکت خبر نمیشود و معلوم است که مقصودش اصلاح منزهات  
 ابقان است چون در ابقان این منزهات را گفته بلکه از این بالا تر که  
 انخدع را کرده که گاهی گفته اند معصوم با اتفاق جمعی از اهل عمام  
 حضرت را تکذیب کردند و بشرا چه و جالبقا و جالبسای موهومین  
 دادند بکجا در الواح قریب باین منزهات برای حاجی میرزا هادی میگوید  
 که در سابق عین عبارتش را نوشتم و در حقیقت و معنی مقصودش  
 مدح ائمه است چنانچه این منزهات مقصودش همین است بگویند یا میخواهد  
 از غای الوهیت و خالقیت کند نسبت با برائت و سنن بلکه سائر ائمه  
 این مقام را ثابت میکند بکدغه هزار سال اجل است حضرت رسول را  
 میخواهد ثابت کند ائمه را الی حضرت عسکری شریک پیغمبر و وحی میکند در  
 مقام اینکه ما مسئله اصولی است و نه فروعی میگوید خلیفه چه  
 صدق باشد چه علی امام چه اسمعیل باشد چه موسی در اینجا مقام که  
 میخواهد بگوید حضرت عسکری اولادند است و قدح ائمه کند قدح حلیه

میکنند چون حضرت هادی تجدد و تعریف از مقامات آنحضرت نمودند  
 چنانچه میخواهد تکذیب حضرت رسول م و ائمه کند و لا میگوید غیر از  
 طایفه اثنی عشریه تمام فرق باطلند چنانچه مکررا با تصریح بالا التزام  
 گفته بعد قدح این طایفه اثنی عشریه میکنند بخوبی که این مسلمان نیستند  
 چنانچه در این مقام باین عبارت ادا میکنند میگوید و نیز جناب شیخ صدیق  
 اولی نوشته اند و اگر چنانچه مقصود از غلبه چنانچه در این کتاب بیان  
 غلبه باطل است که با استعداد اکوان و از ملن و تجدد بد خلق بظهور آید  
 در این صورت میگویند که ما این نوع غلبه را در ابدان و مذاهب باطله  
 می بینیم که مؤسس آنها اگر چه در عصر خودشان ظاهرا مغلوب و مغموم  
 بودند ولی دین و مذاهبشان بوالی ایام و بلا حق از مان رواج  
 تر می یافت و سالهای سال باقی ماند چنانچه این مراتب با ریاضت تاریخ  
 معلوم است و کذا فدا کردن تابعان سبک بابا موال و جان خود را در  
 راه او و صبر و استقامت خود سببهم دلیل حقیقت او نمیکرد زیرا که  
 بشهادت کل تاریخ ما می بینیم که انسان بعقیدت راسته خود اگر چه در حقیقت  
 انفعیل باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نماند بلکه  
 در راه انسان کامل حجت در راه شجر و حجر که مصنوع خودش هست فدا  
 کرده اند و علاو این دلیل درست باشد ما میتوانیم بگوئیم ای  
 خلایق چرا دست تفکر نمینمایید که تابعان مغویه و بزه چه قدر  
 ماله و جانها و اولادهای خود را در راه حقانیت حرفا نشان صرف  
 و تلف نموده اند مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت باشد بقدر تقوی  
 که برزد اگر گفته شود ان محض ارهوی نفس و طمع مال و جاه بوده است  
 ما هم میگوئیم از کجا معلوم شد که اینهم از این نقطهها و لحاظها عاری  
 است و اصغر میگویم اگر از جانب بت پرستان کسی بنمای عام مارا

در بیان مذاهب  
 در بار باطله



مخاطب کند و بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت یهود و ای ملت  
نصاری و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید چرا  
براه مستقیم حقانیت سالت نمیشوید مگر نمیپندید که امر مذبحه قدس  
عبد او ثان روی زمین را گرفته اند و نمیدانید که هیچکس از ملت شما  
در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابر نمیتواند بکند چنانچه حال  
در خود از هر چه چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر بقوت  
همان غلبه تام باطنی که در نفس مؤسس با بوده که حقانیت کلمات او  
روز بروز در قلوب تاثیر داشته و نفوذ کرده تا باین حد رسید پس اگر  
مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی است که بمبرور با نام و  
نجد خلق و از زمان ظهور با بد حقیقت و بانیت و شبه لازم آمد و الحال آن  
بطلان هذا الذین اظهروا الشمس و این من الامس و علاو از اینها در اعضا  
پیشین مقام و رتبه مهد و بیت را بسیار گساده کردند و هر یک در عصر  
خود تا بجان بسیار داشتند و جان نثاری کردند و عاقبت هر یک از ایشان  
مانند سبک باب مغلوب و مقهور و مغلول گشتند چنانچه تفصیل این  
تاریخ این خلایق و غیره مذکور است بر چه دلیل و برهان معلوم است  
که ادعای آنها کذب و ادعای او صدق است انتهی کلام الشیخ فی دنیا  
الاولی میگوید مناظر بجهان جواب داده که عبادش و ثان و سائر بلاد  
باطله مذاهب سبب است که در ادیان الهیه لازال ثابت میشود و  
جدوت مذاهب سبب است ادیان الهیه منتفی نشود و فارقی بین الحق  
و الباطل این شریفه الرزق فیض رب الله مثلا کلمه الهیه کشفه طیبه  
اصولها ثابت و فرجه فی السماء بقا و ثبات حق و فنا و زوال باطل است  
انتهی بعد از آنکه این شخص این جواب داده جناب شیخ از قرآن که نقل میکند  
در رساله ثانیه آنچه لا نقض بوده است گفته اند و بعد از آن بیان مفصلی

نموده که محصلش این است که هر کسی که در دنیا وجود دارد و عقیده  
دارد ان عقیده در قلب او رسوخ نموده و مقتضای انرا بعمل آورده  
و مال و جان و اولاد خود را بلا مضائقه صرف نموده اند و حقیت  
پرستان که بطلان و بپشتان اظهروا الشمس میباشند علاو بر عظیم  
و سبک همه کلمات و تمایها که بدست خود آنها را ساخته اند نور دیده  
کان خود در سال خود شان را در پیش روی همه کس جا بجا فدا کرده  
کرده اند حق تا بزمان قریب در ملک خداوند فروخته بشود که بت بزرگوار  
در غریبه سنگین بزرگ بطیننه و جلال از معبدی معبد دیگری  
مبارورند و در آن روز موقنین ایشان چند نفر یافت بشود که بر سر  
راه عریبه اند محاذی جرح آهنین و سنگین خواهند جان عزیز خود  
داده معبود باطل فدا میکرد پس اگر خدا کردن جان و مال دلیل حقیقت  
دین باشد در آنوقت حقیقت دین بت پرستان لازم آمد و بعد بشمارد  
کسانیکه معتقد بدین باطل بودند و در میان مثل بنیامین و جان  
و مال و اولاد خود را داده دین و مذاهب باطل مضائقه نکردند و بعد  
از آن سوال میکند از مناظر فرمود که فرق میان عمل بت پرستان و جانا  
و مال و اولاد خود را فدای بت کرد و میان سلیمان خان و میرزا قزلباش که  
بقوم ایمان و از عان در راه عقیده متخذ فداای جان نمودند چیست و  
بالآخر میفرماید کلماتیکه محصلش اینست که فدا کردن جان دلیل حقیقت  
نمیشود بلکه حقیقت باید بدلیل و افه و برهان کافی ثابت کرد انتهی مقتضا  
میگوید بفضل در مقام جواب حاصل اینهمه تطویلات شیخ این مسئله  
است و بی که فارق بین الحق و الباطل چیست و اینکه فدا کردن جان و مال  
دلیل حقیقت حق و بطلان باطل نمیشود و دین حق برهان کافی و دلیل کافی  
میخواهد و بجای آنیکه خود این فارق را بیان کند این برهان را معین دارد



و خود و جمعی را سوده کند بمثل یک محل اختلاف نیست کلام از طول  
داده و مستند اعظم گذاشته است بعد از این کلام با الفاظها میگوید  
انچه محصلش اینست که اگر چه هر هفت و فارق بین الحق و الباطل بدقت  
اولی ظاهر شد مع ذلک بحکم الحجج و بطلان قیاسات شیخ  
که همواره دست او بر مکتب است واضح نمائیم و قبل از بیان فرق  
بین دین و مذهب و کیفیت انتشار مذهب در بین یهود و نصاری  
و مسلمین و کتب دینی ذکر میکند که اغلب مخالف با اخبار و تواریخ  
معبره میباشد بلکه بسیاری از آن مخالف با ایهات قرآنی و بدخواه خود  
انچه خواسته گفته است لکن چون چندان دخیل در مطلب نبود ذکر  
نشود و در نتیجه این مقدمه میگوید چیزی که محصلش این است که از این  
بیان معلوم شد که مذاهب مختلفه یهود کل منقصد بر اینکه اخرین شایع  
حضرت موسی است و اخرین کتاب شریعت تورات است و کذلک مذا  
مختلفه نصاری جمعا بر خاتمت حضرت عیسی و کتاب انجیل متفقند و  
هم چنین مذاهب مسلمین بر خاتمت حضرت رسول متفقند و اگر کسی  
منو با بود به نظر نمائیم عنا اختلافات آن را باز ما مذا اختلافات  
یهود و نصاری و مسلمین بینی و ظهور عبارتهای باطله در این بین  
و هند ما مذا ظهور بدعتها در این ادیان نگری و بعد میگوید اکنون  
بر گردیم و بحجاب شیخ رجوع نمائیم حاصل ایراد ایشان این بود که اگر اصل  
بها نفوذ و غلبه است دلالت نمائیم با بقدا کردن جان و مال ما از اعتنا  
در مذاهب باطله میبینیم و خلاصه جواب اینست که اما قیاس جناب شیخ  
این امر اعظم را بمذاهب اسلامیه که با اعتقاد خود آنرا باطل دانسته اند  
قیاس است مع الفارق زیرا که رساله مذاهب اسلامیه هیچکدام ادعای  
شریعت جدید و کتاب جدید ننمودند و چنانچه در مقاله اولی مشاهده

انچه در حق بحکم الله و لو تقول علینا الحق و ان الباطل کان زهوقا ممکن  
کسی ادعای شریعت کند و شریعتی تشریع نماید و کلام را خود گوید و  
بحق نیست دهد و خدا محفلش دهد و فوری او را هلاک نماید و اینکه  
میگوید و از این جمله که ذکر شد معلوم شد که بقاء و نفوذ هر یک از  
مذاهب اسلامیه در حقیقت بقاء و نفوذ اصل اسلام است امرتان  
نیاید و درخواه خلاف حق صدق باشد یا مرتضی و با امانت با  
اسمعیل باشد یا موسی یا اینکه میگوید و اما ایراد شیخ در خصوص  
ادیان و قیاس این امر عظیم بدیهات و شبهه جوابان بدلیل تقریر  
معلوم شد که حاصلش اینست که اصول دانات اعنی صابین و بودیم  
و بر همه جمعا باذن خدا است و عبادت تمامیل بدعت است و لایزال  
میکنند بانه شریفه و لکل امة جعلنا منسکا که در انجایان نمود و بعد  
استهجاب و استغراب زیادی میکند از کسانی که میگویند ایشان شریعت  
ندارند و بعد میگوید و اگر در قرآن عهد رجوع نمائیم میبینیم که حق تعالی  
در مواضع کثیره بصراحت فرموده که خداوند برای هر امتی پیغمبری  
و شریعتی مقرر داشته و ابواب عنایت بر صالحین آن امم مفتوح  
داشته که از باب درایت در یابند که تشریع شرایع و ابقاء ادیان  
در قدرت و اقتدار احدی نیست و صاحبان قلوب متور را الله  
این ایه کفایت که مقرر ماید و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ارسلنا  
الله واجتنبوا الطاعة لئنهم من هدی الله و منهم مرجفت علیه  
الضلالة الحق و این کلمات مبارکه بصراحت کامل است مطالبات انچه  
که حق تعالی ابواب عنایت را بر جمیع امم علی حد سوله مفتوح داشته و  
هیچ قوم را محمل نکذاشته بعد میگوید بی عبادت او تان از عبادات  
باطله است هم چنین در جمیع ادیان بسبب طول زمان این بدعتها جاری



# حکایت نخل و کدو از میدان خجانه و میدان شاد

۲۰۶

و اما حکایت شهر خطا و بیت بزرگ که شیخ ذکر فرمودند اگر جناب شیخ  
در روز عاشورا در مدینه نبرد بودند و مهد بدندگالی نبرد خطا  
حکومت قریب ده هزار نفس و ذبانه در میدان مسجد به جفا جمع  
بشوند و نخل بزرگ را از میدان مزبور میدان شاه باطنه فوق العاده  
حرکت میدهند با فرق میان عمل اهل خطا و این عمل مبدعه نمیدهند  
و بعد از ترفیع نخل و بیان مقدار عرض و طول آن و از چنانچه  
از این قبیل میگوید جناب شیخ نوشته اند که حدوث این حوادث از  
تناهی رسوخ عقاید است نه تابع صحت براهین و دلائل بلکه  
بیت که ثبوت و استقامت در مصائب و تناهی عقاید را ساخته  
است لکن فرق در میان عقاید تقلیدیه که معتقدند بدو دلیل باختر  
داشته و بطول از زمان از آباء و اجداد خود در قلب اوراق گشته  
و عقاید کسبیه اجتهادیه که معتقدند غایب می باشد فهم ماخذ و  
دلیل نکرند هرگز بر حجتان از عان کنند و لهذا در بیان عقاید و  
این آیه نازل شد اما وجدنا ابائنا علی امه و انا علی انار هم مقتدون  
و در شان عقاید اجتهادیه کسبیه آیه الذین جاءهم اهلها فماتوا  
سلبا وارد شد اهل بصیرت فرموده اند بگویند این چنانچه  
هم که شیخ نسبت از اهل خطا در خطا و دیگر است چه این حادثه  
از عاده هنداست نه خطا انتهى لمحض لکن انچه ذکر شد غالباً  
الفاظش بود میگویم واضح است که بهای در بیان الفاظ غلبه و  
سلطنت که در بیان حضرت قائم عجل الله فرجه وارد شد محل  
غلبه و قدرت روحانیه نمود و این مطلب را در حق حضرت سید الشهدا  
بلکه سایر ائمه هدی ثابت نمود و گفت که قائم هم همین غلبه و  
بابیت داشته باشد و لا غیر و نتیجه گرفت که سید باب هم همین غلبه

در مدینه

کلام از فضل

# در کلماتها و شیخ

۲۰۷

دارا بود اگر چه در حبس بود و بالاخر هم گشته شد مثل حضرت  
سید الشهدا که شهید شد و دارای این مراتب بود و کلام موسی  
جبر که در حبس بود و دارای غلبه و قوت و قدرت بود و دلیل اینکه  
سید باب غلبه و قوت و قدرت روحانیه داشته اینکه جماعتی باو  
کردند که من جمله چهار صد نفر از علما و جان و مال خود را داده  
و دادند پس قائم است و محصل جواب شیخ این شد که اولاً جواب حلی  
دادند که مراد از غلبه که علم داده شد برای قائم غلبه روحانیه  
نیست زیرا که این غلبه را تمام ائمه دارا بودند و ما می بینیم که نسبت  
با ائمه و عدل مظلوم است و مقهوریت نه شد بعکس نسبت قائم که  
غلبه بر کفار و معاندین و ظلمه روی زمین داده پس اگر سید باختر  
بودند و عدل اینکه خصوص قائم ظلم و ظالم را از روی زمین تمام میکند  
و سایر ائمه مظلوم و مقنول میباشند معنی ندارد ابوالفضل  
مثل آن شخص فساد فهمید مراد و مقصود شیخ را اولاً همان حرفهای  
ایقان که قائم هم مثل سایرین از ائمه مظلوم است اعاده کرد و دلیل  
اورد با خبر اینکه بعضی از آن در ایقان ذکر نموده بود و خلط کرده  
بود که عوام کلاً نعام ملتفت نشوند مثل حدیث لوح که گفت  
مرجع ضمیر غلبه قائم است که در روایت این لفظ نبود و مخصوصاً اسم  
حضرت حجه بن الحسن بود چنانچه واضح شد و مثل حدیث ابراهیم  
بن علی بن مهزیار که در ایقان کتب حسن علیه در او صاف قائم فرمود  
و چند عبارت از آنکه عوام ملتفت نشوند بیان نمود که این مراد این  
قدر احق بود که بعضی همانرا گفت لکن عبارت آنکه عوام کونه  
ملتفت شود که هر دو دروغ گفتند و در عریضه بکاف خطاب و در  
فارسی بخطاب توجه نوشت و بالاخر هم گفت ابراهیم بن مهزیار

تسمیه

در مدینه



بقسمه یک یک جبار عیند و یک کافر محمد و یک ظالم مسهره باقی  
نماند و اینرا دلیل گرفت بر مظلومیت قائم و قائم برزا علی محمد بود  
که اصحابش و خودش تمام کشته شدند و باقی نماندند و بعضی  
روایات دیگر که خون ریزی میشود و بالاخر قائم غالب میشود  
و آنها را ذبح میکنند و گفت که برزا علی محمد غالب شد غایب الامر  
جبارین او را ذبح کردند حاصل اینکه این اخبار را دلیل آورد بر  
مظلومیت قائم و چون ملتفت نشد بود جواب را بالاخر استعجاب  
و استغراب زیاد نمود که چرا شیخ فرموده و علی غلبه با ائمه داده  
نشده و اینه ان چند نار خواند استعجاب زیادتر کرد که در ابقان این  
ایده را برای حضرت سید الشهداء ثابت نموده شیخ منصرف شد از  
جواب که هر کورن احقی ملتفت شد که ابتدا فهمید بعد شیخ جواب  
نقص دادند که اگر غلبه باطنه وقوع و قدرت روحانیه مراد می باشد  
موتی اساسا در آن باطله مثل بیت پرستان و مذاهب باطله مثل  
مغویه و نیز نفوذ و غلبه شان زیادتر بوده و میباشد از ادیان و مذاهب  
حقه پس این مطلب دلیل نیست بلکه حقانیت دلیل و حجت و کافیه  
مجتواهد این مرقد اول قبول میکند که چنین است و منکر می نماید  
لکن جواب دلیل وافی کافیه برای حقانیت باب تو ذکر نکردی با دلیل بر طاعت  
ذکر نکردی و احق اینقدر ندانند که مدعی بابت دلیل داشته  
باشند نه منکر و نايمان باب ما پس دلیل بر حقانیتش بیاورند نه منکر  
باب مجدد در مقام جواب برآمد محصلش آنکه مذاهب باطله از مؤلف  
دلیل تقریر خارج است و بی هرستی از مذاهب باطله است و در حق  
دنیا باطل نیست و مؤسسان آنها حق مؤسسان بیت پرستان صحیح  
بودند میگویم اول این جواب رد بر ابقان است نه بر شیخ زیرا که حقا

ایقان اثبات غلبه روحانیه برای ائمه نمود و لا سيما حضرت سید الشهداء  
و محصل حرفش این میشود که اگر چه صاحب ابقان رب اعلا بوده  
لکن در ان مقام مست بوده و فهمید که مقبول است و من هم مست بودم  
که تقویت رب اعلا نمودم و اینهمه استغراب و استعجاب را شیخ کریم  
که بجه دلیل ائمه هدی از موضوع اینه وان چند نال خارج چند و  
چرا غلبه و قوت و قدرت که در ابقان برای حضرت سید الشهداء  
ثابت کرده شما جواب ندادید و حال که سنی از سر رفت فهمید  
حق بجانب شما که شیخ می باشد بوده و بها من هر دو غلط کردیم و  
جواب حق اینست که مذاهب بالتمام خارج از موضوع دلیل و غلبه  
چه مرتضی پیدا کند چه صدیق چه اسمعیل داشته باشند چه موسی  
چه حسین داشته باشند چه زید و نیز بدم که غالب شد بر حسین  
و انحضرت را شهید نمود و اهل بیت رسالت را اسیر کردند و الحقیقه  
غلبه اسلام و تاثیر نفوذ حضرت رسول بود و ترویج شریعت  
انحضرت بود و ثانیاً و اینجا معلوم شد که مذاهب از موضوع ادعا  
خارج بودند نه موضوع دلیل بلکه اینه و لو تقول علینا بعض الامور  
که عنده دلیلشان بود بر فرض عموم موضوعش مبدع است بقرینه  
لفظ بعض نه شارع کاذب غایب الامر را عا کند که بالاولی شارع  
کاذب که تمام کلامش اقا و بیست شملت چنانچه مفصلاً بیان شد  
بیان سایر ایهات شد و ثالثاً معنی بدعت و جدا شدن مذاهب بدیع  
از سایر مذاهب معلوم شد که حاصلش اینست که مبدع بابت مسئله  
از مسائل اصولیه با فروغیه که داخل در دین نبوده در واقع اوداخل  
کند و بنیایند که شارع فرموده و جز در اینست مثل مسئله خلافت  
که اولاد و مذاهب شدند مسلمانی و شیعه و بعد از هر یک از این



دو مذهب مذاهب مختلفه پیدا شدند و تمامشان خود را حق و تابع محمد  
و سایرین را باطل میدانند و هکذا در مسئله صفات صانع که از ابتدای  
اشعری و معتزله و شیعه اختلاف نمودند و فعلا فرق و مذاهب متشکله  
میشد و در فرع فعلا پنج مذهب سامی میشدند و همچنین در  
دو مذهب سنی و شیعه دو مذهب پیدا شد یکی طریقه و دیگری  
شریعت حتی بدین اعصار شیعه دو فرقه شدند یکی شیخی و دیگری  
شیخی و شعبه باز دو فرقه شدند یکی رکن رابعی که با جمعی که سابقا  
اشان کردم که باب غیر از باب القائم و سفارت مقابل حاجی کریم خان  
چیز دیگری ادعا نکرد و تغییر احکام که نسبت با و داده شد که داده  
با نا بصفتش با و بسته اند با خودش بدعا گذاشته و ادعای الوهیت  
و نبوت که قطعا هرگز نکرده ادعای قائمیت هم نکرده با مرادش قائم  
نوعی بوده و این بجهت آنها که ادعای نبوت داشته در ابقان با و بسته  
بها تبه افتد اگر ندانند بها و شاخ و برگ برایش گذاشتند تا حال که  
قائل بر نبوت و الوهیت شدند پس معلوم شد که باب هم یکی از  
مذاهب باطله و داسلام و مبدع در دین حضرت سیدالانام بوده  
و دلیل تفری با بنا بقول آنها داد و جاری نیست و از موضوع دلیل نقل  
خارج است بلکه شاید میرزا یحیی و میرزا حسینعلی هم مسلکشان مسلک  
صوفیه و مبدع در دین حضرت رسول حتی مسئله حلال دانستن زنا  
و زنا و شراب و غیر ذلک چنانچه بعضی از رؤساء صوفیه اهل  
همین مسلک را دارند بلکه میگویند لواط دادن نه با شخص و خشوع  
و هر کس که لواط میدهد بمقام عالی رسد با میرسد و حتی رؤساء  
انها بجهت وجه مضایقه از لواط دادن نداشته فضلا از لواط کردن  
شاید ازل و بهام مسلکشان مسلک ان صوفیها بوده که مشهور است

بجهت وجه مضایقه از لواط دادن و لواط کردن و شراب خوردن  
نداشته اند پس آنها مبدع در دین حضرت سیدالمرسلین بوده اند نه  
شارع جدید و سایر معجزات از نابصیر است نقیضا و اثباتا مثلا آنچه  
در انظار مردم قبیح است مثل لواط و زنا آنها را بتی میکنند از  
ایشان و میگویند بجهت آنست برایشان و آنچه در نظر ما حرام است  
مثل نبوت برایشان ثابت میکنند و ادعا معلوم شد که هر کس  
خدای غیر خدای یگانه قائل شود یا پیغمبری غیر از نبی که خودش و با  
ابائش بان نبی قائل بودند قائل شود این تغییر مذهب نیست بلکه  
تغییر دین است پس اگر یهود یا نصاری یا مسلم خدای قائل شوند غیر  
از خدای موسی و عیسی و محمد چه غذا انسان باشد چه شجر باشد چه  
حجر مسلما تغییر دین داده نه مذهب و بدین اختراع کرده چنانچه اگر  
کسی قائل به پیغمبری و صاحب شریعتی دیگر شود خفا و باطلا تغییر  
دین داده مثل اینکه یهود اگر نصاری یا مسلمان شود یا نصاری مسلمان  
شود یا مسلم یهودی شود یا نصاری یا مجوس یا یهود یا مسلم به پیغمبری  
مسلمه یا سید باب یا بها قائل شود و هکذا اینها تغییر دین است بت  
پرست بلا اشکال تغییر دین داده و لو مسلمان بت پرست شود پس  
بر فرض اینکه بت پرستان بشریت آدم عمل مینمودند خودشان با  
با نشان چنانچه قبل از حضرت نوح چنین بوده با بشریت حضرت  
نوح بودند چنانچه محققا اغلب چنین بودند با بشریت حضرت ابراهیم  
داخل بودند چنانچه بت پرستهای عرب و لاسیما قریش چنین بودند اینها  
تغییر دین دادند با لیداه و کذا یهود که محققا بنی اسرائیل ملت خلیل را  
داشتند و کذا بسیاری از نصاری ملت یهود را داشتند بابت پرست  
بودند و کذا اغلب مسلمین که بابت پرست بودند یا یهود یا نصاری یا مجوس



بودند که آنها را با الیه تغییر دین دادند و بنمود گفت بدعت گذارند  
و اگر بشود گفت که بت پرستی بدعت دین نوح با ابراهیم است  
بطریق اولی بابت گفت یهود که از ملت خلیل بیرون رفتند و  
به پیغمبر موسی قائل شدند بدعت دین کذا شدند و کذا هر فرقه  
که قائل به پیغمبر بودند و به پیغمبر بعد حق او باطلا ایمان آوردند  
و کذا هر فرقه که قائل به موسی یا عیسی یا ابراهیم زد و بت با محمد بودند  
و به پیغمبر یا بوبها قائل شدند با اولی بابت گفت بدعت دین  
گذاشتند پس معلوم شد که باطل طلب فضل که مستلما از دنیا علا  
ناشی ملک که بت پرستی بدعت است کذب محض است و اما اینکه  
ذکر نمود مثبت مدعی ما است نه او زیرا که معنی و بعضا الخ اینست که  
ما پیغمبر برای بت پرستان فرستادیم که خدا را بپرستند و بت پرست  
بعضی ایمان آوردند بعضی تکذیب نمودند و نفرموده که ای بت پرست  
شما که بر دین حق بودید چرا بدعت گذاشتید دین خدا این است  
کما فی البیتکه مسلمین مدعی هستند که خدا پیغمبر نفرستاده برای  
بت پرستان را اینکه بت پرستی ایمان بحضرت رسول نهاده بلکه  
در غیر مقام بخوی تقریب میکند که گویا هیچ بت پرستی با حق و با نص  
ابتدا ایمان بحضرت رسول نهاده و در کاش ادعای فضل نمیکرد و کتاب  
نمیشوشت حال هم که بخواست نبوی قدرت در حال میکشید و آبا  
قرآن در آن نمیشوشت و معنی نمیکرد و حال هم که کرم کاش قدرت  
میکرد که منتشر نکند و پس برای عوام کالانعام مثل خودش بخواند  
و خامشاد و نتیجه مقدمه گفت که معلوم شد که مذاهی مختلفه  
الآخر میگویم معلوم شد که یهود و نصاری و مجوس و این ادعای  
کرده اند و نه میتوانند بکنند زیرا که در هر دو کتاب صریحا بشارت

نبی بعد داده شد چنانچه واضح شد و اما مذاهی مسلمین معلوم  
شد که کل منفقند بر خاتمیت حضرت رسول و کتابشان صریح در این  
معنی و اخبار منواتر و صریح بر اینست که تمام فرق دارند چنانچه واضح  
شد و عجب تر اینکه میگوید اگر در کتب یهود یا بودیه الخ زیرا که  
کسانی که خدای یگانه قائل نیستند بلکه اغلب عالم را قدیم میدانند  
قاتل به پیغمبر از جانب خدا میباشند فضلا از اینکه او را خاتم  
پیغمبران دانند و سادسا گفت اگر جناب شیخ در مدینه نزد روز  
عاشورا الخ میگویم بدیهی مذاهب شیعه است که کربتی و کربانند  
بر حضرت سید الشهدا مثل زیارت حضرت از عبادات بزرگست و  
موجب مغفرت کاهان و اجر و ثواب قوی او فعلا یعنی ذکری ذکر  
مصیبت کند برای دیگران و آنها گریه کنند و بابت کسی علی کند مثل  
سینه زدن و شبیه بیرون آوردن که در آن معاصی بنا شد و گریه  
گریه کنند که هم عامل و هم باکی را خدا میامرزند و اجر میبرند و  
مقصود از این نخل ابر است که چون جنازه حضرت سید الشهدا را  
در روز عاشورا برندا شدند حال شبیه جنازه و با اصطلاح معفه  
ترتیب داده از ابر میدارند اشان باینکه اگر بودیم در روز عاشورا  
هم جمع میشدیم و بعزت بر میداشتیم و غرض اصلی بکاء است و هم چون  
این عمل میکی است و مردم هم جمع میشوند برای گریه تمام اجر و ثواب  
برند بچنان این عمل چه بدعتی است و کجا خدا و رسول فرموده گریه  
نکنند یا نگرانند بر حسین طحدا منافی گریه کردن یا گریانیدن بر حسین  
و ذریقه رسول خدا بدعت است لکن گریه برای زن فاحشه مثل نما  
باقرة العین و مرد های الواط و اشرار مثل اغلب کسانی که در چند  
سال قبل آنها را در بزد کشند بدعت نیست و عجب از این مرتد



که این منزهات را بنویسد کسیکه دو دفعه در روز ادا کند و متصدق  
بزرگ بوده و مکرر بمیدان بهر جنای رفته و غل از اعدای دین و مکرر  
بمیدان شاه رفته و غل در انجاده و کوهها و بازارها تنگ فاصل  
ما بین این دو میدان است و این که هیچ کوه و بازاری عرضا سه  
ذرع الی چهار ذرع بیشتر نباشد و غل هم مرتفع است و عرضا  
لا اقل ده ذرع بلکه دوازده ذرع میباشد و ابتدا شعور اینرا ندانند  
که فکر کنند که چنین غلی چگونه ممکن است در چنین کوه و بازارها  
عبور دهند الا روی هوا انهم که سبی ادم نمیتواند و علاو غیر از  
روز عاشورا که هیچ روی بر نمیدارند چگونه هر وقت که انجا باشد  
از میدان هر وقت انجا میاید از میدان حاصل آنکه چنین به  
شعور به ادراکی که از برکت باب و بها شعور اینرا ندانند که دو  
فصلت در دو میدان و معقول نیست که یکی باشد که کتاب نویس  
میشود منزه خوف و مناقض نتواند پس تعجب از او نیست آنچه بنویسد  
بلکه تعجب از من است که از چنین بشعوری تعجب میکنم بلکه تعجب  
از من است که در دد کلماتش کاغذ و مرکب و اوقات شریفه خود  
ضایع میکنم لکن امیدوارم که نفسی ملتفت شود و کولش را بخورد  
من احبابها کائنات احباب الناس جمعا و چنین کوفتی کاش نمیکفت  
دادن شیخ این عمل اخطا خطا نیست دیگر زیرا که انجا معلوم شد که  
در خطا نگریه اند و بر فرض که در دهند هم کرده اند چه منافات  
که در هر دو بلد بلکه در چند بلد دیگر هم این عمل کرده باشند از  
ادم احق اینها است بعد از دد و سابقا گفت لکن فرقی در میان  
عقائد آنج که محصلش آنکه فرقی است میان آنها که ابا نشان  
اند و آنکه بوده اند آنها هم هستند و آنها که نان دین پدری را

نسخه

میکنارند و از آن دین بیرون میروند و دین دیگری اختیار میکنند  
پس معلوم میشود آنها از روی تقلید است اینها از روی اجتهاد میکنند  
اولا که مخالف با حق است زیرا که با حق و الوجود می بینیم که علما  
مهرت و مذهبی اغلب اجتهاد میکنند چه باقی مانند بران مذهب  
ملت پدری چه مذهب ملت دیگری اختیار کنند و اغلب عوام هم  
مذهبی و ملتی اجتهاد نمیکند بلکه بسیاری قوه اجتهاد ندارند چه  
باقی مانند بران مذهبی که داشتند چه خارج شوند و ثانیاً لایزال  
حرف ایستند که تا بمان مسبل و طلحه از روی اجتهاد بدین او پیرون  
اند باشند و ناجی باشند و بهود قبل از عیسی و نصاری قبل از عیسی  
رسول و مسلمین قبل از سید باب از روی تقلید باشد و هالک  
باشند و احدی نمیکوید و ثالثاً بر فرض که شخص اجتهاد کرد با خطا  
در مقدمات کرده یا نکرده بجه دلیل بایست مردم تا ما تقلید کنند  
و حال آنکه تقلید بقول خودت در اصول و عقاید جائز نیست و  
علاو در بعض از من محالست مثل زمان حضرت رسول ص  
بدین انحضرت بیرون آمدند جماعته بدین مسیله جماعته بدین طلحه  
است سائر مردم تقلید کدام یک از این فرقی میکنند ایمان بهر سه  
هم که محالست و کذا زمان سید باب غیر از او و در همان سه دو نفر  
دیگر ادعا کردند یکی بر غلام علی و دیگری شیخ محمد علی و هر یک جماعته  
با نشان کردند و جان و مال فدا بشان نمودند حال سائر مردم  
تقلید کدام یک را بنمایند و حال آنکه هر سه ادعای قائمست کردند  
و اگر در یک عصر ممکن است چند پیغمبر باشند ممکن نیست دو قائم  
در یک عصر باشند پس بصدق هر سه محالست و لو ممکن بود یکدیگر  
نباشند و اگر بگویند اکثریت در این صورت ملاحظه کند میگویم



## مقاله ثانیه در سوال از شیخ

۲۶۶

اکثریت با مبرغلا معنی بود که خود بها گفت شخصی از عای قائمیت  
نمود و صد هزار نفس با و ایمان آوردند و در این قائم حقیقی دعا  
کرد و او را کشند و اگر بگویند چنانچه در ایقان گفته که چون چهار  
صد نفر از علما بپند با ایمان آوردند پس بایست سائر مردم تقلید  
این علما چون علما بودند بکنند و ایمان بیابا و در میگویم اولی که  
دروغ گفته زیرا که خود شیخ غیر از هشت نفر پیشتر بنیاد و  
غیر این چند نفر که داخل در سلك اهل علم بودند کسی دیگر معترف  
نبست و اگر کسی دیگر بود چون چندان زمان نگذشته معترف بودند  
و ثانیاً این اشخاص مثل سید محیی و ملا حسین و ملا صادق و ملا عبد  
الخالق اگر چه از اهل علم بودند و لکن از علما نبودند و ثالثاً همین  
اشخاص چون اغلب اصحاب سید کاظم رشتی بودند در ادعای  
بایست با و ایمان آوردند و زمانیکه ادعای قائمیت نمود تمام با اغلب  
کشته شد بود و در عبار فرض تسلیم اگر نباشد تقلید علما مردم  
بکنند چرا تقلید چهار صد نفر بایست بکنند و تقلید چهار هزار  
نفر علمای مسلم که تمام انبی عسری بودند بلکه اصالی از اشخاص از علما  
چهل هزار هم قطعا عالم انبی عشره در آن عصر در روی زمین بودند  
پس چرا بایست تقلید چهل هزار عالم نکند و تقلید چهار صد نفر بکنند  
پس معلوم شد که غیر از عبارت پر دانی و کول زدن عوام صورت  
دلیل نه در ایقان و نه در این کتاب برای حقیقت باب ندارند و نتوان  
اقامه کنند بلی حضرت رب اعلا بها دلیل بنحوی اهد چون ذات دلیل  
بر ذات حق است چنانچه مکرراً فصله در این کتاب میگوید و اگر چه  
مر بعد آنچه ذکر میکند مکررات است لکن این چند عبارت دیگر و  
تضییع وقت است بنویسم میگوید و اگر چه ما در مقاله اولی در بیان

اینکه با و ایمان آوردند و در این کتاب برای حقیقت باب ندارند و نتوان اقامه کنند بلی حضرت رب اعلا بها دلیل بنحوی اهد چون ذات دلیل بر ذات حق است چنانچه مکرراً فصله در این کتاب میگوید و اگر چه مر بعد آنچه ذکر میکند مکررات است لکن این چند عبارت دیگر و تضییع وقت است بنویسم میگوید و اگر چه ما در مقاله اولی در بیان

## که چیزهایی دارند

۲۶۷

اقله و بر اهلین حجته را تمام نمودیم مع ذلک در این مقام بنرا از جناب  
شیخ سوال میکنیم که مقصود شما از بنیة چیست اگر ابات کتاب  
و وحی اسامی را حجة میدانند ما نیز در حجة ان سخن نداریم و کتاب الله  
را اعظم اقله و اکمل بینات بشناسیم و لکن در صورتیکه از این العرب  
و مترجمه در قریش سی جزو قرآن میتوان قبول نمود که کلمات الله است  
چگونه از این العجم که درین خوانند و در مدرسه داخل شده و از  
بیت علم و تقاضا و ولادت نیافته اضعاف قرآن قبول نمایم که اگر  
حضرت خنی باب در مقام تعجب فاتوا بیوت من مثله فرموده نقطه  
اولی در مقام اعجاز فاتوا بابه من مثله فرموده و جمیع اهل عالم  
تجدیدی بدان راه عاجز داشته و سبب همان است که قدرت از حق بایست  
شد او را سه و نوم اخذ نموده و و عدل خود را فراموش ننموده  
که کاذب قواعدی باسم او کلامی ملفق و شرعی غلط سازد و انکلا  
در عالم منتشر گردد و ان شریعت در خلق نفوذ بایستاقی اگر چه  
بنده هم در اینجا مشر و خاجوا بش کفتم لکن مجدد در اینجا عیلا و الحج  
عرض میکنم جناب حاجی مقصود شما از ابات کتاب چیست اگر اینستکه  
هر کس کتاب بنویسد دلیل است بر حقیقت او که کمان ندانم عالمی  
از علماء ملت اسلام بلکه بهود کتابی نوشته باشند بلکه غیر  
علما هم کتاب بسیار نوشتند و اگر مقصود اینستکه کتابی در قوا  
بنویسد انهم مدتیست فرنگی ها قانون نوشته اند و بان عمل میکنند  
و اگر مقصود کتاب قواعد شرعی بنویسد ابو حنیفه از همه کس محترم  
و پیشتر نوشته و کذا سائر ائمه اهل سنت و در عالم هم منتشر  
شد و در خلق نفوذ نموده و اگر مقصود اینستکه ادعای کنند که  
این کتاب مثبت مدعی او است که ابو حنیفه ادعای امامت

عبدی فضل الله



نمود و کذا شافی و غیرها و کذا و ساء صوفیه که ادعای قطبیت  
میفمایند و اغلب کتاب هم نوشته اند و اگر مقصود اینست که  
ادعای نبوت کند و کتاب او در و از انبیا بخداد هد نمیشود  
که آن شخص نبی نبوده باشد و این کتاب از جانب خدا نباشد که  
معلوم شد اولاً که سید باب هرگز ادعای نبوت و رسالت  
نکرد کاتب را هم نسبت بوحی ندارد اگر چه گفت کسی مثلش نمیتواند  
بیاورد و عبارت شرح کوثر که بعینه نقل نمودم صریح بود در  
اینهمه بلکه لعنت نمود در همان کتاب کسی را که ادعای رسالت  
کند یا وحی نماید الی آخر آنچه مذکور شد و بعضی از آن ذکر میشود  
و ثانیاً مکرر شد که کتابی که هر کس میتواند بنویسد دلیل  
نمیشود خود فضله هم مکرراً همین را گفت و ثالثاً واضح است که تمام  
کسانیکه مدعی رسالت شدند بیاطل حجتی که سائیکه خود باب و  
بها صریحاً گفتند که باطل میباشد مثل مسیح و طلح و سجاح تماماً  
کتاب داشتند و مدعی بودند که از جانب خدا است و را بعداً  
غیر از حضرت رسول که کتاب خود را دلیل و برهان گرفت بر  
رسالتش سائر انبیا و مرسلین کتاب نداشتند و آنها هم که مانند  
مثل موسی و داود و عیسی هیچ یک دلیل بر رسالت خود نکرده بودند  
و مفصلاً ذکر شد جهات حجیه بودن قرآن که یکی فصاحت و  
بلاغت میباشد که اعراب چه یهود چه نصاری چه بت پرست با  
آن همه علاوت که داشتند و تمام بدان فن کامل بودند نتوانستند  
مثلش بیاورند دیگری از جهت خبر دادن بحالات سابقین از انبیا  
و مرسلین و بعضی ملوک که حضرت رسول با اینکه عرب بودند  
نخواند بود فضلاً از سربانی و عبرانی و اعراب جاهلترین مردم بودند

و احوالات انبیا و ملوک بلسان سربانی و عبرانی و کتب آنها بود  
مع ذلک خبر داد بخوبی که احدی نتوانست منکر شود دیگر از همه  
اخبار غیبیه اتیه مثل غالب شدن روم بر فارس و کافر شدن ابولهب  
و فتح مکه بلکه فتح سایر بلاد و غیر ذلک که تمامش بخوبی خبر داده  
بود و افسوس که دیگر از جهت وضع قانونیکه در قرآن است که منافقان  
دوست و دشمن تمامش از روی حکمت بوده و چیزی فروگذار نکرده  
دیگر خواص ابیات که بالحق مشاهده میشود دیگر معانی آنها که با  
قلت لفظ آنچه علما و حکما در آن مخصوص نموده اند و مینمایند طلب  
ملففت میشوند که سابقین نداشت بودند و بالاخر بکسان نمیدادند  
و کفایت در این مقام که خود نقطه اولی کتاب مفصل در شرح  
سور کوثر نوشته با اینکه سه ایه کوچک پیش نیست و دیگری  
عدم اختلاف در احکاماتش و قصص و حکایاتش و غیر ذلک  
و اما کتابهای باب پس از حجت فصاحت و بلاغت که بعد بستم  
نه بناتش صحیح است نه اعرابش که خود فضله هم گفت که صرفاً  
بقول که کودکان مکاتب بان عالمند از حضرتش نفی نمودند و نه  
کلماتش مربوط بیکدیگر است نه معنی صحیحی از آن بشود استنباط نمود  
بصترین عبارتت عبارتست که میدان داری نمودن مقابل ایه قل لئن  
اجتمع الانس و الجن الخ ساخته که نصفه از قرآن دندیدند  
و بعبادت خود ختم نموده از انبیا و مرسلین نامعلوم شود بر هر عامی  
بمبادی که چه انداز فصاحت و بلاغت دارد میگوید تو ربك  
رب السماوات و الارض و اجمع الخ و الانس علی ان باقوا  
بمثل ذلک الايات الذی نزلناها فی ذلک الکتاب باذن الله لریت طبع  
ولن یقدروا و لو کانوا علی الارض قلادین قل ان تلوه هم یستغنون

در اثبات نبوت حضرت رسول



حسب یقین کتاب الله ولا تقشعون قل ان صنع الرب بنفسه فصل  
بین صنع الناس وویل لکم عما کنتم تفرون ولا تعقلون قل اذا نواوا  
انا بواضعت علیهم الذل فی الجحیم الذین بما کسبت ایدیم فی دین  
الله وساء ما هم بحکمون قل کل ما قال الذین کفروا فی تلك الايات  
فانتی انا اقول کفیانم نومنون بالقران ولا تعقلون الخ حاصل  
معنی اینکه اگر چنانچه جن و انس جمع شوند نمیتوانند مثل این آیات را  
بیاورند و اگر چه برزخین هر اینه قدمت داشته باشند بگو قلمهای  
ایشان مردار بخیر است چون میخواهند کتاب خدا را و خاشع نمیشوند  
بگو صنعت پروردگار بنفسه جدا است از صنعت مردم پس وای بر شما  
از چیزها بشکافرا میبندید و تعقل نمیکند بگو هرگاه توبه کنند و باز  
گشت نمایند در ذلالت گرفتار میشوند مادام که زندگ هستند بواسطه  
افعه دمنهای ایشان کسب نموده رددین خدا و بد چیزی ایشان حکم میکنند  
بگو هر چیزی که کفار کفشتند در این آیات پس من میگویم چگونه ایمان آورید  
بقران و تعقل نکردند قطع نظر از اغلاط عبارت معنی اینکه نمیتوانند  
مثل این آیات بیاورند اگر چه قدمت برزخین داشته باشند چیست  
قدمت برزخین یعنی چه در بطش با قلم چیست معنی اینکه صنعت خدا  
با صنعت خلق جدا است پس وای بر شما که افرا میبندید چیست  
چه ربطی بهم دارد بعد از آنکه شخص توبه و انا به نمود چرا بایستد  
دینا ذلیل باشد چه چیز حکم کردند که بدست هر چه کفار میگویند در  
آیات چیست و چه ربطی دارد بفرج اینکه میگویم چگونه ایمان بیاورید  
بقران تا میگوید قل لواجمع من فی السموات والارض علی حمدی الذی  
بمثل کف تراب والله یعلم حکمی و انتم الیوم لا تفکرون ولا تفقهون  
ولا تهتدون قل انهم انما هم لندخلون فی نار جهنم و یسحقون منه

ولا یتفع لکم الیوم احد الا باذن الله فان یبوا الی الله یا ایها المذلقکم  
مرحوم محصل ترجمه اینکه اگر چنانچه کسانیکه در آسمانها و زمین هستند  
جمع شوند برانکار من نزد من مثل کف خاک است و خدا میداند حکم  
مرا و شما فکر نمیکند و هدایت نمیابید بگو اگر شما ایمان بیاورید و داخل  
جهنم بشوید و استغاثه میکنید کسی شفاعت شما نمیکند مگر باذن خدا  
و اقصا فصاحت بجهاندان ربط الفاظ بجه طریق آخرش هم حدیثی است  
جاری میکند که بگوید اگر ایمان بمن آورد داخل جهنم بشوید و کسی شفاعت  
شما نمیکند چون شفاعت مخصوص حضرت رسول است کسکه از منزل  
خارج شد البته شفاعتش نمیکند لکن بچنان این قدمت به شعور بود  
که نفهمید چه میگوید تا میگوید یا بجی فاقوا بآیه مثل تلك الايات  
بالفطرة ان کنت ذی علم و شید قل یا ایها الناس لا تقصموا انفسکم فی  
الیوم لا یقدر احد ان یغی بآیه من کتاب الله و انشی بذلك القسطاس  
اعلم عما کنتم به تجهلون تلك الايات بینات من کتاب الله لقو یومنون  
لقد نزلنا فی ذلك الکتاب کل ما انتم تریدون و ما انتم من بعد تسئلون  
تا میگوید تلك الايات من کتاب العدل نزلناها فی ذلك الکتاب لیعلم  
الکل حکم القسطاس من لدن علی حکیم و کفی فیما ارشعناک من کتاب  
لا هویت و حجة الجبروت و آیات الملوء و سطوات الناس و ان  
اراد ان یؤذن بالقسطاس ذلك القسطاس القیم و سجا الله عما  
بشرون و اذا قرأت تلك الايات فلا تکتبه فی ذلك الکتاب انما من  
کتاب العدل لمن اراد ان یعرف میزان البیان فرض علیه بان یرجع الی  
ذلك الکتاب فان فی هدی و ذکر فی القوم یتفکرون و انشی انا ذی انادی  
بآذن الله فی جوارعاء و لیس بانزل فی قلبی بقاء الفضاء لعن الله  
الذین افتروا علی فی الامضاء فهل من مبارز یردنه بايات الرحمن



و اهل من مبارز بارز فی بینات انسان و اهل من مبینه بقوم  
 فی میدان الحرف لبونا اهل البیان و اهل من ذی قوه بکتاب مثل  
 تلك الايات و العلاجات فی محمل التمس و القهر بحسان الايام فی  
 ملکوت الامر و الخلق ان هذا فی عجباً قد کتب فی میدان الجلال و  
 یصح با علی صوته و بقول فاین الموحدون من اهل الجلال و این الموقوفون  
 من اهل الجلال و این الخاشعون من اهل المال و این الخائفون من اهل  
 القبل و القال لم لا تخرجون من مساکنکم لم تفرقوا لى تم الجباط  
 من مخافتکم لم تدخلون بیت العنکبوت لى قتل الجبال لم تصمنون  
 لا تنطقون و لا تصندون فی لغواء الجبال بند که جفم میاید که قلم و  
 کاغذ ضایع کنم در معانی این را جیف و بی ربطی و اغلاط عبارت می  
 چند سطر که فارسیان که فی الجملة سوادى دارند فضلا از عربها فضلا  
 از علما میفهمند و اگر دیوانه نبود با مردم را حق نمیدانست این  
 را جیف را نمیکفت که ای مردم خود را در سوانکند احدی نمیتواند  
 یک ایه مثلث بیاید و من هم باین میزان عالمتر از چیزها بلکه  
 شاهان با جا هلد یعنی عالمتر از جمال هستم در آنچه انها جاهلند  
 ادعای فضل میخواهد بکند عبارت غیر مربوط بما قبلش میگوید و میگوید  
 اعلم هستم در آنچه میدانم از چیزها بلکه مردم در آنچه جاهلند بعد  
 جفش میاید این ایات در این کتابش باشد بگوید این ایات را نمیدانند  
 این کتاب و جیانت کند بگوید هر چه میخواهد بداند این کتاب است و آنچه  
 بعد سوال میکند در این کتاب است بعد میدان داری بکند بگوید این  
 ندا میکنم باین خدا در جو عماء یعنی فضاء زبر کوری یا فضاء زبر عماء  
 یعنی ابر یا سترو نیست آنچه نازل شد در قلب من بداه فضاء یعنی  
 فضاء یا شد بد فضاء خدا لعنت کند کسانیکه افراء ببندند بر مردم

امضاء که ابتدا معلوم نیست چه میخواهد بگوید بعد هم بگوید انا کسی  
 با من مبارزت کند در ایات و این انا کسی هست با من مبارزت کند  
 بینهای انسان و ایا از قلمها یا خار عقب پای مرغ یا بست با من در میدان  
 حرف یا شمشیرهای اهل بیان و اقفا عبارت از این نمکوتر نمیشود  
 احدی بگوید بعد بگوید انا صاحب قوت هست که بنویسد مثل این  
 ایات و علا مات را در انکار اقاتاب و ماه و قنک کمره شده باشد  
 نمیدانم جناب ایشان اما ترا در انکار اقاتاب و ماه گرفته شده نوشته  
 اند که دیگران نوشته اند بعد هم بگوید جوان عجب میدان جلال این  
 و فریاد میزند کجا هستند موحدون از اهل جمال کجا هستند قطع کنند  
 از اهل جلال کجا هستند خشوع کنند کان از اهل مال کجا هستند انما  
 که میترسند از اهل قبل و قال چرا از مسکنها بیرون نمیشوید چرا اگر غیبه  
 اید بسوی سوزن خیاط از ترس چرا داخل شد اید غنائه عنکبوت  
 در سر کوهها چرا چیزی نمیکوئید و افتد انمیکند در جملة جمال اگر از ان  
 فی الجملة شعوری داشته باشد و لو قاسی اللسان باشد کول چنین شخص  
 نمیشود که هیچ بسوادی چنین عباراتی نمیکوید که نمیشود معانی این را  
 فهمید و نه میشود بما قبلش مربوط کرد اگر چه میخواستم بعضی عبارت  
 دیگرش بنویسم دیدم جف است کاغذ ضایع کنم و همین چند  
 ایه کفایتست و تعجب است از ان مزور که میگوید نقطه اولی در  
 مقام اعجاز فائز ایا به من مثله کفته و جمیع اهل عالم را بتجدی یک  
 ایه عاجز داشته که واقعا اهل عالم را عاجز داشته که احدی که  
 فی الجملة عرب را بداند هر کز نمیتواند با بنظر حق عبارت نامربوط  
 اداکند و اما اینکه گفت از این الهم که درس میتواند الخ معلوم شد  
 که مدینه مدید نزد سید کاظم رشتی درس خواند با ثقیانی توارخ الا



اینکه بگویند آن غیر این است که در این صورت وجودش با بابت  
 ثابت کنند که هرگز نمیتوانند و از این عجبتر اینکه میرزا حسنعلی  
 با اینکه در طهران در میان اهل قلم بزرگ شده و خودش هم از  
 اهل قلم بوده که اهل قلم نوعاً داد بابت کامل میباشند و علم  
 نمیتوانند بگویند درس بخواند بلکه در علم عربی زیاده را در حدیث  
 و کذا در علم عرفان مع ذلک عبارات عربی در اینهاش حالش معلوم  
 کتاب مناجاتش که بک فصل آن را در سابق نوشتم و از آن معنی  
 نمودم که اگر تلفیق شوند بهائیه از خجالت با بابت درین خلا  
 همیشه محقق باشند بلکه عبارات فارسی را هم فراموش نموده بودند  
 از آنکه میخواست عربی یاد کرد مشهور است که زانغ خواست راه  
 رفتن بک باد کرد راه رفتن خود را فراموش کرده اگر چه حیض  
 کاغذ و مرکب ضایع کنم لکن بجهت تنبیه بک لوح که در کتاب اشراف  
 که از این کتاب بهتر ندارد نوشته است و فارسی میباشند ذکر کنم تا  
 صدق قول معلوم شود میگوید با حیدر قبل علی علیای بهائیه و عنایت  
 اقا بچه مع هفتاد نفر در سفر همراه بودند بعضی نوشته و حضور  
 خود را انکار کرده و متوهمین قبول کرده اند بترسیده شنبه شمی  
 نموده و میباید در هم نه ضلالتهم و اوهامهم تا میگوید علماء قبل و  
 بعد از حیدر چه در قبول خاک و چه در قبول نفس و هوای کل منتظر  
 که موعود از مقامهای موعود ظاهر شود این است شان این عباد  
 غافل هم چنین اولیاء ارض کاف را ذکر نمودند و میباید که از او با خبر  
 با حیدر قبل علی مصرضین بیان تفکر نمودند که در قرون و اعصار قبل  
 تمسک نموده اند و جز در یوم جزا چه بوده خاصه این قوم بیوفایان  
 هادی و ولایتی و باقر اصفا نه که در ارض طاه موجود است نموده

در  
 حجت  
 الحجت  
 الحجت

مع ذلک ایند و غافل از اصل امر چه خبرند میگوید ذکر جناب میرزا  
 علیه بهائیه را نمودند جناب افغان الذی بطوف حولی نامه ایشان را  
 بحضور فرستادان نامه که در جواب احد غافل نوشته بود مکرراً  
 قبل و بعد با صفا فائز طویله و نعماله کبر من قبل علی وجه و علی  
 ابنه الذی سیتی بالحسین فی کتاب الله با حیدر قبل علی مرتبه آخری مرتبه  
 قلم اعلا را بشوق قد حضر کتابک الذی ارسلته الی اسم الجود و عرض  
 العبد الحاضر لدی الوجبه تا میگوید با حیدر قبل علی انا امضنا  
 ما ذکرته فی الضافه انه هو القیاض الکریم تا میگوید ذکر اینها را  
 و ابناء زردشت علیهم بهاء الله و عنایت در ارض کاف نمودند  
 که بهائیت نصیب محمد و حسین گشته اند و لیطرحین اقبال کرده اند  
 با حیدر قبل علی انا ذکر من سیتی باقا با اتم موبد شود اولیاء ما ذکر  
 از قبل مظلوم تکبیر برسان و ندکر من سیتی ملا میرزا و الذی امنوا  
 بالله با مشهدی حسن ذکرک من احبته و فاز بدگری و خدمتی با  
 اولیائے فی الثب و الالف و الهاء ان الکلمه التي خرجت من خزان  
 عنایت ربکم الرحمن و اردنا ان نذکر اولیائے فی الحاء و اللام ليجدوا  
 نلمات الوسی با اهل الحاء و المیم ان المظلوم اقبل الیکم فی هذا الحین  
 من شطر التجن بلا علی اکبر کتاب ابقا را ملاحظه نمایند باقی اعلا  
 راه با بندگی اخوانها است کتاب سماه که اینقدر بخود میباید که  
 با عربی با عربی و فارسی هم تلفیق نموده بربط و پیوسته و اسفند و می  
 میگردارند مقصود از ذکر این عبارات اینک شخص غافل تلفیق شود  
 که این العی چون تلفیق اباست نموده و بالانوار اباست فرشته شده از  
 حجت فصاحت و بلاغت و ایجاز لفظ و کثرت معانی و غیر ذلک و تا  
 از حجت اخبار با صبر کفا هست در شنوات علمیه سیدایک میگوید

باید  
 حجت  
 حجت



از من ظهور ادم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نکذشته  
دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از  
برای خداوند عالم و او ادم را لا ینها به بوده اگر مراد از این عالم البدی  
این عالم است که هیچ احمق نمیکوید از عمر دوازده هزار سال و دویست  
و کسر نکذشته و اگر مقصودش ابتداء خلقت ادم است که بر خلاف  
تمام تواریخ اهل عالم است زیرا که تواریخ بت پرستان مثل اهل چین  
زیاده از سی هزار سالست و تواریخ اهل ملل مثل یهود و نصاری  
و مسلمین کمتر از ده هزار سالست چنانچه واضح است و اینهم میگوید  
لما اظهر الله داود و اغریس ما شاء فی الزبور فلما قضی عدد المنین  
فاذن قد اظهر الله موسی لیاخذن ثمرات ما اغریس بلا و فی الزبور  
که صریح عبارتش اینست که داود پیغمبر الواعز مرده و قبل از حضرت  
موسی بوده و حال با اتفاق یهود و نصاری و مسلمین بعد از حضرت  
موسی بوده و الواعز مرده بلکه صریح ابقان است که بعد از  
موسی بوده میگوید چنانچه در عهد اکرا نبیا که بعد از موسی  
شدند مثل داود و عیسی و دون آنها الخ و این از باب غریب نیست  
چرا و از کلیت علوم حتی از معلومات اطفال یهودی عانی بود  
تعجب از رب اعلا است که با اینکه ادعای الوهیت دادند و با  
صریح گفت داود بعد از موسی بوده در کتاب اشراقاتش در مقام  
جواب از قبل باب میگوید الی کتون چند کرم اهل بیان سوال نموده  
اند که حضرت داود و صاحب زبور بعد از حضرت کلیم بوده لکن  
نقطه اولی روح من سوی الله فداه انحضرت قبل از موسی ذکر نموده  
و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قلنا اتوا الله ولا تعرض  
علی من ذنبه الله بالعصمة الکبری من ارباب عباد اینکه شرقی الهی را

نقد بق نمایند و دایم از او ظاهر شود چه بمقتضای حکمت بالغه احکام  
جز حق آگاه نه بفعل ما بشاء و بحکم ما یرید و این عبارت صریح است در  
اینکه سائرین از مرسلین دروغ گفته اند و کتب ایشان از جانب  
خدا نیست حتی ابقان خودشان مکررست باب و کتابش چون غیر از خدا  
که آگاه نیست و خدا هم خبر باب داده با آنها نداده و آنها نزد خود گفته  
اند و نوشته اند لکن از عبارت بعد که میگوید بفعل ما بشاء بر قضا  
که کامی خدا عدا با سهوا ان طریق میکنند کامی این طریق و عدا  
با بت تعبدان نقد بق مرده و کنند و لو تناقض باشد و با بت  
مراد همین باشد چون دین غیر از او خدا نیست از انظر فی  
سائر انبیاء نازل نموده که موسی قبل از داود بوده بعد فراموش  
کرده و برای سبب باب نازل نموده که بعد بوده باز فراموش  
نموده در کتاب خودش نوشت قبل از داود بوده و این تناقض  
شاید مقام خدا نیست چنانکه بدید بجز اینکه میگوید شما هم  
حق ابراد ندارید و اما از جهت خبر آیه که واضح است که انچه خبر  
داد واقع نشد بلکه بعکس شد مثل خبر ادن غالب شدش بر سلطان  
و سلطنت نمودن خودش و ددوی زمین که در بیان صریح میگوید  
و قابل تو چه میکنی و با ابقان میکند که سلطنت واقعی مرادش بوده  
نیست ایضا میگوید و لکن فلیشهدن لولم یکل خلق ظهور لم یظهر الله  
ظهور اخرائه کان علا ما حکما کمثل ارض بغریس فیها الاشجار فاذا  
کملت الاشجار کلهم ائمرت فاذا بظهر الله مظهر فضله لیاخذن  
الثمرات ما بشاء انه کان لظا فاخبراء انهم فی الظهور قبل ان یفکروا  
لما اظهر الله داود و اغریس ما شاء فی الزبور فلما قضی عدد المنین  
فاذا قد اظهر الله موسی لیاخذن ثمرات ما اغریس بلا و فی الزبور



# کلمات ربّ العالی بها ئینه

۲۷۸

وان الذین هم امنوا بموسیٰ فاؤتکلمهم ثم اتى ما ائتمن اتجار الزبور  
عند الله ان انتم تعلمون ومثل ذلك علی بعد موسیٰ ومثل ذلك محمد  
بعد عیسیٰ ومثل ذلك علی محمد بعد محمد ومثل ذلك من بظهره الله  
من بعد علی محمد ومثل ذلك من بظهره من بعد من بظهره الله الى اخره  
لا اخر له انتم مثل ذلك تدرون انتمی واین عباد من صرح است در اینکه  
بایست کامل شود خلق ظهور بعد ظهوری دیگر پیدا شود و صریح  
در اینکه تا کامل نشود ظهور علی محمد ظاهر نشود من بظهره الله پس  
صریح است بر اینکه من بظهر بعد از ملت مددی ظاهر میشود و حال  
آنکه علی محمد هنوز ظاهر نشده بود که من بظهر اعنی میرزا حسینعلی ظاهر  
شد بود غایبه الامراده عایش نکرده بود و علی محمد اطلاق از وجودش  
نداشت و کائنات آنکه بعد از مدتها می مدید ظاهر میشود و این صفت  
میکند که وصفت وصفت کند بوصفش و بوصفش و هکذا تا وقتیکه ظاهر  
میشود کا عذا او را با و برسانند و من بظهر موجود بود و باب نمیدانست  
که بلا واسطه کا عذرا نزد خودش بفرستد و این در بیان علت طهارت  
نطفه این ذکر کرده که نطفه من بظهره الله پاک باشد و حال آنکه میرزا حسینعلی  
در حین نزول به مردی بود سی ساله و میرزا علی محمد نمیدانست که بوجود  
آمد و من بظهر او است مگر آنکه بهائیه بگویند بهائیان را نازل نموده برآید  
و در آن حین نمیدانستند با میدانستند و مصلحت نمیدانستند که جلالت ابراز  
دهد که او است خدا و بنا هست ظاهر شود با اینکه از لایه بگویند میرزا  
حسینعلی دروغگو و کذاب است و بجا ادعای خدائی و من بظهر نمود و اگر او  
بود نمیدانست که باب نداند و جواب از لایه نزدیک است بصواب زیرا که  
بهائیان دلیل بر حقانیتش ایاات بهان است و نمیشود بعضی ایاات او را  
کافر شود لکن جواب حق ما را است که باین سخنهای بی و واضح است

# کلمات بها

۲۷۹

و از بطلان باب بطلان بها و اما از جهت عدم اختلاف و موافق بودن  
احکام قرآن با حکمت و عقل واضح است و اما اختلاف کتب ایشان که لا  
تعد ولا تحصى است هر کس نظر کند در کتبشان ملتفت میشود و اما احکام  
مجموله باب و بها که نمیشود یک حکم مطابق نمود با حکمت و عقل و بهائیه  
تنبیه یکی را عرض کنم میگوید در بیان قل انما الخا مس کل شیء بطلو علیه  
اسم شیء قلادخل فی بحر المحل و الظاهر لنفسه بنفسه الا لمن لا یؤمن بالبیان  
و ما انتم فی الکتاب لستم یؤمنون انتمی یعنی بگویند و جز این نیست چشم  
چیزیکه برایش بشود گفت شیء تحقیق که داخل شد در دریای حلیت  
طهارت یعنی همه چیز حلال است و پاک برای بایسته و هیچ شیء برایش حرام  
و نجس نیست لکن برای غیر بایسته حرام است و هم نجس و نیستند شایسته  
در کتاب هر بایسته نمی میدانند که بایسته شایسته کاری میکند و هر چه بخورد  
خدا بخشد آن نموده و بکلی نمی از چیزی ندارد حضرت ربّ علایه و خطه  
فرمودند که غیر بایسته در گرفتاری عظیم میباشد در کتاب اقدس نازل  
فرمودند و کذلک دفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشیاء عن ملل  
اخره و بهائیه من الله حاصل معنی آنکه خداوند دفع فرموده حکم نجاست  
از تمام چیزها از تمام ملتها نجاست از جانب خدا محصل آنکه چون خدا  
بر حضرت باب نازل فرموده بودند که همه اشیا بایسته حلال است حتی  
مادر و دختر و پسر و پدر و جد و جگ هر یک از بایسته بر خودشان و  
بر سایر بایسته و از ما کولات همه چیز حتی بول و غائط خودشان و بول  
غائط سگ و شغال و کرم و غیر اینها و همه چیز هم بر آنها پاک است  
حتی بول و غائط و مردار لکن بر غیر بایسته همه چیز حرام است حتی زوجه  
و کنیز خودشان و حتی اب و نان و میوه و غیر ذلک و همه چیز نجس است  
بر ایشان حتی بایسته و بهائیه بلکه پدر و مادر و حیوانات این بیچاره اند

بجای  
بجای  
بجای



## در ذکر بعض احکام بیباک

۲۸

واقع شدند و التماس کردند که بکارتی برایشان بکشند یا آنکه بهائیه  
دیده اند غیر بهائیه کلاً بحکم بابا ایشانرا نجس میدانند التماس کردند  
نزد حضرت بهائیان تفضل فرموده حکم نجاست را دفع نمودند  
از همه چیز که سائر ملل نگویند برای بهائیه و بابیه که شایع بحکم باب  
برها نجس هستند لکن مسئله حرمت را بر نداشتند ای کاش بعضی  
دخترهای بابیه که زوجه سائر ملل از مسلمان و مجوس و یهود بودند  
از حضرت بهائیان خواستش نموده بودند که کار بهائیه است از انظار  
مجبور شویم و هر ماه هجدهم هر وقت اراده جماع با مادرند و از انظار  
هر وقت ماها بجهت دفع شهوت میخواهیم باید در برابر مادر یا سایر بهائیه  
جمع شویم شوهرها ما نغذو بایست با آنها به مشقت بنهان و مخفی  
با آنها جمع شویم لا اقل شوهرها را بر حلال فرمایند و ما نمیتوانیم  
که آن زنهای بابیه و بهائیه هم بر شوهرهای خود حلال باشند  
و هم بر پدرها و برادرهای خود و هم بر تمام بهائیه و باباشیعه  
نفرا با آنها بهائیه جمع میشوند بلکه اگر طاققت بیارند صدف لکن ما  
بچهارها اسیر این شوهرها هستیم که بر خودشان حرام هستیم و بر  
سائر بهائیه که حلال هستیم مانع داریم غرض اینست که این حکم باب  
امضای بهائیه که هر چیز بابیه و بهائیه حلال و پاکست خلاف حکمت  
و خلاف حکم بطی عقل و خلاف و تفرق عقلای دوی زمین و علاو  
خود باب در غیر اینوضع حکم داده که بعضی چیزها بر بابیه حرام است  
مثل زن شوهر دار که حکم داده که بر نقطه و بر حروف حق که عبارت  
از هجده نفر مبلغ باشد حلالند و بر سایرین حتی بابیه حرام است ماکولاً  
بعضی چیزها را خود باب و بعضی را بهائیه حرام کرده و این صریح بیان است  
که اگر مردی اولادش نشود واجبست که شوهری دیگر برایشان بیاورد

مملکت

## در ذکر شیخ که انبیاء معجزه نداشتند

۲۸۱

دخل کنند که زن اولاد پیدا کنند اگر بیارند خود زن مرد بیارند که  
با او جمع شود که اولاد پیدا کند و علقش ذکر میکند که مقصود از زن  
ثمر داد است و واضح است که بهائیه این مطلب را نمیدانند و از  
اذوی العقول و هم چنین بعضی چیزها را هر دو یعنی باب و بهائیه  
ایشان نجس قرار داده اند که جای تفصیل نیست چنانچه مخفی نیست بر  
هر کس که رجوع بکیشان کند غرض از این تطویل اینست که بدانکه  
قرآن دلیل و برهان است بر حقیقت حضرت رسول و بخلاف کتب  
باب و بهائیه که بر فرض همان با در ان قرآن باشد علاو که دلیل بر  
حقانیت ایشان نیست دلیل بر بطلان ادعای باب و بهائیه است  
مکون با او الفضل و اگر مقصود جناب شیخ از بیانات معجزات ایشان  
که فی المثل کسی عظمه امر الله بگوید اگر تو از جانب خدا هستی این سنگ  
ناطق کن و با این مرده را زند کن و با چشمه را جاری کن و با سنان  
صاعد شود انستی که قرآن شریف بالکل مبطل این اعلام و بل و انجیل  
مقدس نیز مزبل این اوهام و بالجملة ما با بایات واضح غیر ما و له ثابت  
نمودیم که هرگز خاتم انبیاء در مقابل اقتراحات اعداء اظهار معجزه فرموده  
بل و عدا اظهار هم نفرمودند و لکن در این ظهور اجانب به معجزات  
کرمه اش اعتراف کردند و بظهور خوارق عادات از وجود مبارک  
شهادت دادند و این از خصائص این ظهور است انهی میگویم  
اولاً اگر مقصودش اینست هم چنانچه صریح کلامش هست که هیچ معجزه  
معجزه نداشتند که کدام آیه از قرآن شعر بر ابطال آن بود فضلاً عن  
التصحیح و کذا انجیل بلکه قریب ثلث قرآن بیان کیفیت معجزات انبیاء است  
و تمام انجیل شرح حال عیسی است و معجزاتیکما از آن حضرت از مرده  
زند کردن و کور مادر زاد شفا دادن و غیره لکن برون نموده و اگر

مقصودش

کلیه فضائل  
کلیه معجزات  
کلیه شایسته  
و کرامات



مقصودش خصوص حضرت رسول است چنانچه سابقا گفت الا نام  
انبیا گفت که معجزه نداشتند بالاخر منحصر نبود بحضرت رسول چون  
رحمة للعالمین بود و دلایلش با اینکه حالش واضح شد که در اینجا شری  
بیان شد و ابیات صریحه و دلائل معجزات بسیار آوردند ذکر شد و  
ثانیا گفت و لکن در این ظهور آنچه میگویم اگر مرادش از معجزات و  
خوارق عادات کتاب است که ابتداء تا حال میگویند که حال کتاب است  
واضحند و علاوه بر این از خصائص این ظهور اعلا است معنی ندارد و  
اگر مقصودش غیر کتاب است چنانچه ظاهر عبارتش است بلکه صریح است  
این عبارت از خصائص آنجی که تا اول سید باب مکرر از خود نفی نموده  
بلکه کتابش را هم معجزه نکرده مگر مقابل شیخ و سید و پیران حسنی  
بها که صریحا در جواب افواج کاشی از خود نفی نمود و گفت بر  
من افترا بسته اند و گفت باب دارای معجزه بود لکن غیر از کتاب  
معجزه از دستش ظاهر نشد و عین عبارتش ذکر شد در جز و چهار  
و تا حال هم بکنفران تابعینشان نسبت با آنها شنید شد داده باشد  
که فلان معجزه برای فلان نبی آوردند الاحکامات سلام کلولها  
که بر باب خورد و آن حاصل کردن از باب که در سابق اشیاء شد  
چه قدر و بجهت ایشان بایست باشد که بعد از انهم نامربوط  
و مناقض کد سابق گفت و غیر از دو قصه دروغ که حاصلش اقدام  
نکردند مردم و بها اقدام کرد بر معجزه حال این نامربوط گویند که ایشان  
با بنسکه کانه سنگهای عالم را برای مردم طلا کرده با هفت چندان  
باسان رفته صدق الله العلی العظیم فی قلوبهم مرض فزادهم الله ضلالتا  
و لهم عذابا لیم میگوید و اگر مقصود شیخ از نبی بشارت سابقه است  
مثل اینکه اخبار ظهور مسیح در تورات و اخبار ظهور حضرت رسول

انجیل و اخبار ظهور قائم و قرآن و حدیث وارد شد باشد در  
این مسئله هم سابقا ثابت نمودیم که هرگز هیچ ظهوری با این حد  
در کتب سابقین وارد نشد انتمی میگویم سابقا ایشان کرده میگویند  
سابقین که ابد اشعاری داناها برای این دو ظهور ندارند و خود بها  
در ابقان خبرهای توبه و انجیل و زبور و اخبار عیسی و محمد گرفته  
و بک اینها حمل بر ظهور پیران علی محمد نکرده و چون کتاب بقان  
در اثبات حقانیت باب است اگر میتوانست حل کند کرده بود  
و اما قرآن و حدیث که خبر از قائم و مهدی داده اند و بالانقلاب  
گفته اند و صحت است نه نبی و در جمله از اخبار هم بالصرح  
اسم خودش و اسم پدرش را معین فرموده اند که هیچ وجه قابل  
ثواب نیست بلکه خود باب هم در شرح کواثر اثبات قائمیت و مهدیت  
حضرت محمد بن الحسن المعمری نمود و مفصلا ذکر شد و در افتاد  
خبر نزول عیسی از آسمان و متابعت نمودنش بحضرت عیسی بن الحسن  
داد لکن ظهور مخصوص بیک عبارت از او عا باشد بعد از حضرت  
حجتة ندارد چنانچه خود باب هم تصریح نمود و ان اخبار بکه این منزه  
ذکر کرد بالتمام حالش معلوم شد فلا نفید میگوید و اگر مقصود شیخ  
از نبی نفوذ کلمه و سرعت انتشار نبیست هرگز در هیچ ظهوری  
این نفوذ قول و علو کلمه و سرعت انتشار ذکر بدین شکل است که با  
وجود منع شد بدو نصف قرن ذکرش افرا مطابق دارد بل بعضی  
جهال که از تاریخ بخبرند کمان میگویند که چون حضرت عیسی ظهور نمود  
فوز اجمع اهل عالم بکیان امر مبارک کثیر قبول نمودند و با چون حضرت  
خاتم الانبیاء قائم شد تمام ایم با عشاق مرث افتخار جستند اگر  
میدانستند که امر عیسی بدین حد سال اول چندان اهمیت داشت



# کلام در نفوس کلمه

۲۸۴

که مورد خیر ذکر شرارد تواریخ مذکور دارند و امر حضرت رسول  
چندان نافذ نبود که در مدت یک قرن ده نفر از اهل قفقاز بقبول  
دینش افتخار جویند باین نکته که ملتفت بشدند و معنی نفوذ  
قول و سرعت انتشار دین را میفهمیدند آری کلمه الله در ظهور  
عینی نافذ شد ولی پس از سیصد سال انهم بمعاصدت قیاصی  
روایت و ذکر حضرت رسول تمام ممالک بلوغ یافت لکن پس از  
صد سال انهم بلسان سیف خلفاء امویة انهم میگویم اقل  
معلوم شد که نه شیخ و نه هیچ عاقلی باین دلیل متمسک نشد و مقول  
هم نیست متمسک شوند بلکه غالباً امر بعکس است هر کس داعی  
بحق بوده تا بعین او کم و هر کس داعی باطل بوده تا بعینش زیاد  
چون اغلب مردم تابع هوای نفس و مرید شیطانند و لذا فرمود  
و قلیل مرعبادی الشکور و میفرماید و اکثرهم لا یعقلون و کفایت  
داد بمقام که حضرت نوح هزار سال الاینها سال دعوتش طول  
کشید و مردم را بوحدا نیت خدا و رسالت خود خواند و بالآخر  
علیه السلام را که کمتر از هشتاد نفر با ایمان آوردند و کوساله سامری یک  
خواری کرد و اغلب بنی اسرائیل که زیاده از ششصد هزار نفر  
بودند سجن اش نمودند و اقرار بالو هیتش کردند باینکه تمام  
مسلمان و مسلمان زاده و اولاد انبیاء بودند و کوساله از طلانی بود  
که خودشان بدست خود بیامری دادند و در حضور خودشان  
کوساله ساخت و ثانیاً گفت هرگز در آنچه میگویم واضح است که اول  
بروز باباد عایش بنایت سید رشی بود و باب القائم و جماعتی از  
تلائق سید رشی و دوش گرفتند و بواسطه آنها جمعی اغوا شدند  
سید بجه که بچان در نزد اناساع محمد الان دار بود که در بجه

نور

# کلام در نفوس کلمه باب و بها

۲۸۵

خود محمد شاه باغی شد بالآخر در نیرین با جمع قبلی کشته شدند و  
ملا حسین بواسطه فوت محمد شاه باغی شد و بنای تاراج نمود  
مال مردم گذاشت و قلعه محکمی ساخت و داعیه سلطنت داشت  
قریب هزار نفر خورده خورده اطرافش جمع شدند و عدل میداد  
بانها که باب سلطان روی زمین بشود و شاهها هر یکی حاکم  
داری بشود بعد از آنکه ملا حسین کشته شد بچان ها از نرس  
جان از قلعه بیرون نیامدند تا اینکه با هزار توبه و انا به و لعنت  
بیاب بیرون آمدند و تمام یک دفعه کشته شدند و دیگر ملا محمد علی  
زنجانی که او هم بهین طریق و یکی قرع العین قزوینی که واضح است  
که این جماعت که تابعش شدند بواسطه حسن و جمالش بود که  
میخواستند که با او مش کنند تا بهشت روند و بعد از آنکه این  
جماعت کشته شدند و بعضی دیگر و خود باب کسیکه باقی ماند  
میرزا جی و میرزا حسینعلی و معدودی از اتباعشان در گوشه  
کنار دایند و نفرهای اسوار نمودن بنیادی بکرو و حمله کردند  
تبریزی که در تواریخ مرقوم و بسیاری از مردم با ددارند تا آنکه  
جماعتی از عوام کالانعام متابعتشان نمودند و یکی از بکرهای آنها  
این شد که گفتند هر کس ایمان بامپاورد از اهل ملت و مذهب  
و دوستان و اقربای خود پنهان باشد و تقیه کند حتی از اهل  
و عیال خود و اگر بنای لعن بر باشد لعنت کنند بر او و لو هفتاد مرتبه  
این بنا را که گذاشتند بنا کردند بدو غ کفن و مردم را به تمام  
کردن بلکه علما و فضلا را و میخواستند فلان عالم و فلان عالم ضد حق  
دارند و هکذا و اگر بگوئی چرا تبری میبکنند میگویند ما تجویز کرده ایم  
اگر بگوئی چرا لعن میبکنند میگویند ما تجویز کرده ایم اگر بگوئی چرا

مسلمین

باینکه در نفوس کلمه  
باب و بها



## کلام در نفی کفر انبیاء

۲۸۶

مسلمین عبادت مسلمین را با یهود عبادت یهود و هکذا میکنند -  
میگویند ما تجویز میکنیم اگر بگویند چرا عبادت باب و یما نمیکند  
میگویند ما تجویز کردیم اوقات میگویند عشر اهل عالم باجه و یما نه  
شد اند و نفوذ پیدا کرد و این دلیل بر حقانیت ما میباشند در این  
صورت بند عرض میکنم بندهای بلندای اهل عالم چرا ایمان نمیآورند  
و متابعت نمیکنند با انجی بنید که نه عشر اهل عالم که مددی زمین  
هستند ایمان نمیدارند و اغلب علماء هرامتی و مذہبی ایمان نمیآورند  
و اینکه اهل چین و یاجین و هند و سنان و غیرهم بت میپرستند تفسیر  
میکند و بامر من است و آنها که یهود یا نصاری میباشند و کذا سائر  
طل و مذاہب که در لباس آنها هستند و عبادت آنها میکنند و عبادت  
مجموعه من را نمیکند و بولها بشا ترا برای من نمیفرستند تمام  
با سر مرا بت آبادین ابد و ششید ابد که احدی از انبیاء و اولیاء  
و صاحبان ادعا چنین نفوذی پیدا کرده باشند که در مدت نصف  
قرن با اکثر نه عشر اهل عالم با و ایمان بیاورند پس احدی صادر قوی  
از من نیست اینکه سرعت انتشار باب و بها که معلوم شد قریب  
دو قرن بلکه سه قرن که اینقدر جمعیت و نفوذ کله دارند که  
بک مجوسی که کافر و نجس هستند نزد مسلمین و مطیع الاسلام  
میباشند و اگر باجه شوند باز هم نجس و کافر نزد مسلمین غایب الامر  
مجوس در صرف و قضایان با محافلشان ایشان را راه ندهند دیگر  
تسلطی ندارند بر آنها مع ذلک مجوس جرئت ندارد که بگوید من  
باجه هستم فضلا از مسلمان باجه و اما انبیاء قبل بک حضرت موسی و  
که ادعای رسالت نمود قریب هفتصد هزار بنی اسرائیل فورا  
متابعش نمودند و طوطی نکشید که مصر و شامات زیر بار طاعتش

عالمند

## کلام در نفی کفر حضرت رسول

۲۸۷

درآمدند و چندان طولی نکشید که یکی از اوصای حضرت مسلمین  
پادشاه پادشاهان مدعی زمین شد و حضرت عیسی اگر چه مدعیان  
خودش چندان کسی با و ایمان نیاورد چون سه چهار سال پیش  
طول نکشید لکن مدعیان حواریین که یک قرن با و ادا تر شد که  
مباصره مانده با و ایمان آوردند و بعد طوطی نکشید که قریب  
نصف کمره حضرتش ایمان آوردند و اما حضرت رسول که از دنیا  
هجرت که اقل فشار مردم با حضرت و انحضرت بمریم بودند تا  
از نحال ده سال بود در این ده سال تمام حجاز و اغلب بلدان  
همین زیر بار طاعتش و بعد از انحضرت تا آخر خلافت عثمان که  
نفرینا بیست و پنج سال بود در این مدت قلیل کبیره و قباصره  
که هر دو پادشاه پادشاهان بودند مرد و مضمحل و مقهور مسلمین  
شدند بچار مکر قفقاز جزو ایران نبود با ایران زمان عمر در  
تصرف مسلمین بودند بنام یا مردم تاریخ میخواهند که تو این منظره را  
منویری و مرد مرا کول بزن و زمان حضرت امیر المومنین امیر این قدر  
جنت داخل بود که کتر بخارجی میپرداختند چنانچه واضح است و  
اما اینکه گفت نمیدانم جناب شیخ چه بینه دیدن خود دیدست  
دارند که در نزد اهل بها مفقود است میگویم اما جناب شیخ که کفر  
کتاب کلامیه اهل اسلام را بدید باشند میدانند چه چیز بدست  
دارند و حد این کتاب مکرر اشاع کرده ام و برای فارسی لسانها  
کتاب مفتاح النبوع اما رضای مدافعه و سیف الانوار و بحار النور  
حاجی میرزا حسین و غیرهم اعلی الله مقامهم کفایت و اما باینکه  
بها بینه که معلوم شد که انچه میگویند تزیین کند و صورت لیل  
بیاورد چیزی در این کتاب این مرد و فرود گذار نکرد بلکه اطله و اطله

کرمه



که حضرت رب اعلا در بیان قلم و حی و می فرمودند که من  
بهاثیه را سپاه نموده بودم ریاضت نمودم بالتمام حالت معلوم  
شد بلکه ادعای باب و بهارات توانست بیان کند و بیان نکرد که  
این ادله بر فرض تمامیت مطابق باشد با مدعی و بجز خلط چیزی  
از این کتاب معلوم نشد اینقدر هست که اغلب مردم عوام  
کالا نعام میباشند بله اصل و باب تصبیح و وقت با کاغذ  
مرکت بنماییم که عند الله معد و دوشاید بعضی هم ملتفت شوند و  
کول با نرا بخورند و برای من کتابت و لله الحمد با صرح بیان و  
اوضح برهان و بطریق عامیانه واضح و آشکار شد و حاجت  
نکرار نیست لکن چون خود این مزید این ادله مذکور که اینقدر  
ضایع نمود رد میکند بالاخر تبعا لعبد البهاء اتماما للحمه عبادت  
بالفاظها نقل کنم و کتاب را با این ختم کنم تا اینکه بر همه کس عوام  
کالا نعام مطلب واضح شود لیهالك من هالك عربیته و بجز  
من حی عربیته میگویم مقدما ما شما اهل بهای معلوم شد که چه  
چیز و چه دلیل در دست دارید این کتاب فرماید که بالاخرین کتب  
استدلالیه آنها است که فی الحقیقه دوی بهار را مفید نموده که با  
زحمات زیاد کتاب با بقا را با قلم و حی نوشت و ابا ت قرآنیه را  
بنای و بلا ت رکب که برای خود نمود و اغراض از فرمایش حضرت  
رسول که فرمود من فسر القرآن بر ایه علیتی مقدم من النار  
نمود و بعضی اخبار محرفه و بعضی مکن و بهر حال مجازات بعید  
بلا قرینه کرده و آنها را تطبیق بر باب نمود و بالاخر غیر از انضاح  
خود و سبک باب کار نکرده بود و اسباب و وسایلی تمام بهاثیه شد  
بود شما در این کتاب بطراری و عباری و عبارات بردازی تمام گاد

و نامربوط های و دایره اخت نموده صورت دلیل بر آنها نشان داد  
جز اگر الباب و البهاء خبر الجزاء واقعا جای این داشت که بهای  
بگوید و شاید گفته باشد لولا که لما كان البهاء الها و لما يمكن له ان  
يخلق العالم ومع ذلك تنواعت ادعای باب و بهار صریحا بگوید  
چیت فضلا از اینکه این ادله و ایه را تطبیق بر مدعای ایشان نماید  
و بجز خلط و اشیاء کاری و کول زدن عوام کالا نعام کار نکرد  
مثلا سبک باب و بد حضرت رسول که در مقام اتمام حجه برای این  
عزهای جاهل عاری از فنون علم که انچه معجزه میاورند حل بر  
مینمودند و نمیشد فحشان نمود چون عاری از علم محرم بودند مگر  
فانوا بون بلکه ایه من مثله میفرمود که محضش اینست که شما که  
از علوم حتی علم حرا سبک اعراب هستند بلکه افعص فضله  
عرب و این حرف قرآن همان حرف که عرب دارند کلمات همان کلمات  
شما اگر میگویند از نزد خودم میباشد نه از نزد خدا پس شما هاهم  
که افعص الفصحاء میباشد چند کلمه تلفیق نمایند و ایه بگویند که مثل  
بایا ایه این قرآن باشد در فصاحت و بلاغت و انچه سعی و کوشش  
نمودند و فکر نمودند نتوانستند بکتابه مثلش بیابند و لا بد مجاد  
را مبدل بمقاله نمودند که بر هیچ عاقل پوشید نیست که اگر  
توانسته بودند آورده بودند و آنحضرت را دیدن عرب مقتضی نموده  
بودند و محتاج بمقاله نمیشدند حاصل اینکه سبک باب و سبک کلام  
چیزیکه اسلام بواسطه آن رستق و دواج یافت قرآن است او هم  
که هوای انمقدار باست یعنی ریاضت بجز بر سرش نشان چند  
تقریب است طلبان از تلاطم سبک رستی قصد نقش نموندند و بخوا  
در صدر اسلام رقیب قریش که میخواشد خود را باست کنند



## عذر نمودن عبد البهاء

۲۹۰

کوساله برای امتیاز شدن که او را الت رباست خود قرار داد  
و کارشان رونق گرفت و معروف شدند که در علم سیاسی کامل بودند  
این چند نفر هم با آنها تاسی نموده با سید باب بیعت نمودند و چون  
سید باب دید که حاجی خان کرمانی بتصفیف کتب و لفاظی کارش  
رونق گرفت او هم شروع نمود در عجبش شبران را صفهان بکتاب عجم  
نوشتن مانند شرح سوره یوسف و شرح کوفرها مثال آنها و بجهت  
کولزدن عجمهای پیسواد که بکلی عاری از لغت عرب بودند و سب را  
از ریت و ریت تمیز میدادند فضلا از اینکه فاعلا از مفعول تمیز میدادند  
با بداند مر فوع با مفتوح فضلا از اینکه فصاحت و بلاغت را نمیدانستند  
گاهی فاقوا بسون گاهی بانه من مثله میگفت و این کتاب را معجزه خود  
و دلیل بر حقانیت خود قرار داد مقابل حاجی خان کرمانی که عوام کلاما  
از شجبه تلفیقی کلمات که مینمود و مطالب را عبارات خوش و شیرین  
بیرون میآورد از راه معجزه یاد میکردند چنانچه خود حقیر مکرر از شجبه  
شنیدم که میگفتند منبر حاجی خان و ولدش حاجی محمد خان معجزه میباشد  
حاصل اینکه سید باب میخواست باین عبارات غلط نامربوط رباست  
شجبه را دارا شود نتیجه برایش نداد غیر از حبس مخلد در انجا اذ عارا  
مبدل باد عای قائمیت نمود که شاید با ملاد مردم ارازل و او را ش  
اشوب طلب برهاست ظاهره فاشر شود ابراهیم نتیجه اش برایش صلب  
و قتل شد بلکه آنها که اشوب کردند غیر از کشته شدند نماندند  
پس از کشته شدن سید باب و دوازده ساله اماعش مثل ملا حسین و سید  
یحیی و غیره ما برنا حسینی و پیرزاده یحیی که سالها اندوختن چنین روش  
داشتند که آنها نمانند که آنها بتوانند ادعای رباست بآیه نمایند  
در صدد این امر میامدند و الا صدق و عا داند که سید باب

## ادله اربعه

۲۹۱

برایشان فرستاده و در آن صندوق کتاب اسامیهان و وصیت نامه  
که پیرزاده یحیی را وصی خود نموده میباشد و باین وسیله پیرزاده یحیی را قائم  
مقام ابو بکر و خود را قائم مقام عمر قرار داد و در صدد ترویج پیرزاده یحیی  
برآمد و چون دید که این ادعای که کرده که غایتش قائمیت و محدث  
باشد منافات دارد با این احکامیکه جعل نموده در مقابل آنچه بقرآن  
درین اسلام ثابت و محقق است که پیغمبری خداوند بعد از حضرت  
تمیز میداد و هر کس ادعای نبوت کند ضال و مضل و قتلش واجب  
با اتفاق تمام مسلمین و هر کس حلال انحضرت را حرام کند یا حرام ان  
حضرت را حلال کند مبدع و خود سید باب هم مکرر در کتابها خود  
نوشته که حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام حرام الی یوم القیمه  
و قائم خلیفه و وصی پیغمبر و مروج شرع انحضرت پس لازمه ضروری  
نام مسلمین و قرایشات خودش و از عان بران خودش مبدع و ضال  
و مضل بوده لذا شروع نمود بنوشتن کتابا بقان در اثبات قائمیت  
پیرزاده علی محمد و اینکه قائم موعود شارع جدید است نه مروج شرع  
پیغمبر که نتیجه بگیرد بزعم فاسد خودش که پیرزاده علی محمد قائم موعود و  
شارع شرع جدید است و دلیل برید عایش را یکی دلیل عقلی مقرر داشته  
و امش را دلیل نقلی برگذاشته که نفوذ کلمه و تقاضا باشد و استقامت  
خودش در دعوی و مؤید نمود از ان نقل که آیه ولو تقول بان و  
من خرفاته بهم بافته که روی بآیه را سپاه نموده که هر کس ملجعه  
بگواش نماید و تامل کند و نوعای باشد صدق قول حقیر را میفهمد و  
دیگری نقل یعنی اخبار کتاب و سنت که حائل معلوم شد و دیگری  
و از آن مختصر کتاب دانسته و تمام معجزات آنها را مختصر در کتاب دانسته  
و معجزات دیگر را مکرر شده و چون دید صریح توریب و انجیل و قرآن است



و می تواند منکر شود بنای تاویل و حمل بر معانی مجازیه نمود مثلاً دید  
متداولت کسی که کار مشکلی میکند عرف میگویند بد بیضا کرد فلان  
در بعضی مقامات میگویند فلان مثل اند ما در کیشاد مثل شیر  
حمله کرد و هكذا دیگر تلفظ نشد که اینها تشبهاست و موارد دارد  
معجزه حضرت موسی که صریح است که چون انداخت واژدها شد و  
بد بیضا نمود بان تفصیلات که هیچ وجه نمیتوان تاویل کرد تاویل  
نمود و تشبیه گرفت و حال آنکه امر بعکس است و کذا دید که خداوند  
اعلایه بجایی ظاهریه ندانسته است و چون ابدیه را چون اطلاق  
میفروود و هلاکت را هلاکت سرحدیه که دخول دینار باشد که  
اول بواسطه ایمان و ثانی بجهت کفر و نفاق و فسق یعنی اسباب دخول  
در جنت و رسیدن بر رحمت و رضوان ایماز است و عمل صالح و ایمان  
دخول دینار و بعد از رحمت پروردگار کفر و نفاقست لذا غالباً دخول  
در ایمان و هلاکت در کفر و نفاق استعمال فرموده و کذا بینانی و کفر  
را بد علم و جهل را مثال ذلك بجا جهلاً او قبا هلا بجهت کول زند عجز  
معجزات حضرت عیسی با از زند نمودن اموات و شفادادن کور و دانا  
حمل بر ایمان و علم نموده سائر معجزات حق تعالی معجزات حضرت رسول ص  
حمل بر مجاز با استعار با کتابه گرفته که هیچ یک قابل این تاویل است بلکه تشبیه  
بلکه تشبهاست عرفیه بجهت واقعیت آنها است و اینقدر بر خود بالید و عباد  
کشید که علما تفهیم اند و او فهمید است و چون دید که شاعری  
منافات با خاتمیت خاتم الانبیاء که صریح قرار است داد تاویل  
میکند که بعضی بر التکلی میگوید اگر جمیع انبیاء ندای انا خاتم النبیین  
حق است زیرا که حکم بکذات و یک روح و یک جسد دارند و هر مظهر  
بدنیت و ختمیت و آخرت و ظاهریت و باطنیت ان روح الارواحند

ادلة تاربعده

انفی بچان فهمید معنی خانم غیر معنی اخواست و نبشود خانم را بر  
خدا اطلاق نمود و احدی نا حال و لو مجازاً نکرده و علاو معقول  
نبست و نفر ذاتان و جسدشان یکی باشد فضلاً از صدم هزار بلکه  
محالست روحشان یکی باشد حتی القول بتناسخ زیرا که تناسخ انفس  
روح شخصی است بعد از آنکه از جسدش خارج شد بجسد شخصی دیگر  
نه اینکه روح این شخص شیء با روح شخص شیء دیگر یکی باشند نه اینها  
فضلاً از ارواح متعدده علاو انبیا مظهر صفات الله میباشند  
نه مظهر ذات و بدیهی است که این هم مجاز است چون صفات الله  
عین ذات خدا است و علاو معقول نبست که کسی مظهر اولیت  
و آخریت و خالقیت و امثالها باشد زیرا که معنی اولیت و بدیث  
اینست که او بوده قبل از زمان و مکان و سایر مخلوقات و اخواست  
یعنی میباشند بعد از همه و خالفست یعنی آنچه تصور و لعقل شود که  
وجود دارد مخلوق او است پس محالست که ممکن متصف با صفات  
باشد و ابض هر یک اوصاف خاصه داشته اند که محال است سایر  
ان صفت را داشته باشند مثل اینکه آدم بچید و مادر خلق شد  
علیه بی پدر خلق شد ایا بشود گفت سایر انبیا این وصف را دارا  
هستند چون خدا لم یلد است آدم هم لم یلد است انبیا هم مظهر خدا  
هستند پس لم یلد میباشند بلکه لم یلد مطلق بر آدم هم صحیح نبست و لم  
بولد بر احدی از ممکنات و چون دینا اخبار متواتره داریم که حلال  
محمد حلال الی یوم القیمه الخ و بدید که در میان مردم متداول است  
که هرگاه وقعه عظمی روی دهد در روزی تشبیه بقیامت میکنند  
حتی اگر شخصی بک کار بزرگی نمود میگویند فلانی بقیامت نمود و چون  
فائز که ظهور مظهر بکارهای بزرگ میکند و انقلاب در عالم پیدا شود

[illegible]



لذا ائمه هم گاهی بوم ظهور قائم را تعبیر قیامت فرموده اند بلکه بعضی  
ایات قیامت را تفسیر بوم القائم فرموده اند و هم قیامت در این دنیا  
را تاویل بوم قیام قائم نمود بلکه تمام ایات قیامت را با این صراحت  
حل بر قیام قائم نمود و دلیلش بر این حل حکم عقل ناقصش بر عدم تعقل  
قیامت حقیقی است و در مقام تشیع علماء اعلام برآمد که چرا حل  
بر قیامت موهومی مینمایند چنانچه در مقدمه ثالثه مفصل الکلامش  
نقل شد حد در علی اصفهانی دید که این کتاب بقان که اسنادش ضبط  
بوده بجزاف ضاح بهائیه کاری نکرده و علاوه دلیل بر الوهیت خود  
ذکر نکرده بلکه اثبات حقیقت دجال خودش بر نایب نموده خواست  
این دروغها را پراخت نماید دلائل العرفان نوشت و آنچه تر و پر  
میتوانست بکار برد لکن چندان بکار عوام نیامد که عمل آنها بودند  
که بابت کول بخورند لذا صاحب این کتابا غنی کلیا بکافه کسب  
شیطن اسناد شیطان بود این کتاب فرائد را نوشت که تمام ادله  
مذکور در این بقان و مذکور در دلائل و غیر ذلک صورت دلیل بر  
ان پوشانید و دروغهای باب و بهار را چنان پراخت نمود که صدک  
افزون افرین از تمام شیطانی بلند شد و فی الحقیقه روی بهائیه  
را سفید نمود و سبب کراهی خلقی گشت لکن همینکه بنظر علماء رسید  
که قبل از این بدعا غنائی بیاب و بها و کلماتشان و ادله بر حقانیت  
نمیشودند از بابا اینکه او هن از بیت عنکبوت بود و قابل جواب نمیداد  
بعضی از علماء در صد جواب برآمد دروغهایش را مکتوف نمودند  
و عدم دلیلش ادله اش را با تمام نبودن آنها با منطبق نبودن با مدعی  
واضح و مبهره نمودند که حجت بر عوام هم تمام شد لذا عبدالبهاء  
دیگری سرود و دلیل بر حقانیتش را دلیل دیگری گرفت که کسی نتواند

که جواب دهد لکن از توان مائش غافلند دیگران هم مرجع لا بشر  
منا بحث نمودند بند لحض مطلبش را عبارت خودش بنویسم مع مرا  
و بعضی توان مائش و عبارت این سرود و کتاب را بان ختم نمایم میگوید  
کتاب مفاد و ضات خود در صفحه (۲۱۹) علی ما نقل عنه میزان اول حسن  
یعنی آنچه بچشم و گوش احساس میشود از احساس میگویند سرود نزد  
فلا سغه ادویه این میزان تمام است و میگویند اعظم موازین حس است  
و حال آنکه این میزان ناقص است زیرا که خطا دارد مثلا اعظم قوای  
حسیه بصیرت بصیرت را لب میبینند نقطه جواله را دانه میبینند  
زین را ساکن و اقابرا متحرک و امثال فلک لهذا نمیشود بران  
اعتماد نمود انهمی مقصودش اینست که معجزات انبیا که چشم بین میشود  
با بگویش شنید میشود بیا است اعتماد بران نمود و تصدیق صاحبش  
کرد پس باب و بها که نیاوردند با آنها که آوردند علی التوائه  
غافل از اینکه لازمه این حرف این میشود که اگر کسی باب و بها را دید  
و ندای ایشانرا شنید نمیتواند قویا بگوید اینها انسان میباشد  
شاید سگ و خوک میباشد و چشم خطا کرده و گوش هم خطا  
میکند که صوتی انا الله از آنها نمیشود بلکه صوت الاغ و کلب  
بلکه ماهم که حال بشنویم از شخصیکه چنین مردمان کاملی بودند و  
چنین ادعائی داشتند چو احتمال خطا پرورد در گوش بابست بگوئیم که شاید  
میگویند الاغ و کافند و ادعای این دارند که ما سگ و خوک میباشد  
و کذا احتمال دارد که آنها بدیدند و بد شنیدند میگویند میزان  
دویم عقلست که نزد ساطین حکمت میزان ادالیه بود با وجود این  
اختلافات بسیار کرده اند حتی افلاطون دید با دله عقلیه  
اثبات سکون ارض و حرکت شمس نمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود

کلام عبدالبهاء  
در مفاد و ضات



## در تمویذ عباد الهی ادله اربعه

۲۹۶

که شمس مرکز است وارض متحرک و هم سایر مسائل پس معلوم شد که میزان عقلی تمام نیست چه که اختلاف فلاسفه و عدم ثبات و تبدل نگردد دلیل بر این است که میزان عقل تمام نیست چه اگر میزان تمام بود بایست جمیع مآخذ الرأی و متفق الفکر باشند میگویم اگر چه ظاهرش در دلیل نظر بر این میخواهد بکند لکن عمده نظرش باینست که چون باب و بیجا والدش صریحاً نفی نبوت و وصایت را از خود نموده اند و بیجا ادعای الوهیت و خالقیت مافی الامکان مینمایند و این مطلب خلاف عقل تمام ذوی العقولست جناب عبداً لهما میخواهند بفرمایند عقل حجت نیست و ایداً میزان نیست بلکه میزان قبض روح القدس است غافل از اینکه اثبات صانع و وجوب معرفت و شکر نعم و لزوم حجج تاماً بدلیل عقل میکنیم و اگر میزان عقل تمام نباشد ایداً اثبات صانع نفی از صفاتش نمیشود نمود و بناء علی هذا لازم است این میشود که هر کس صریحاً نخواهد داد و اکتفا باینکه کسی واجب لازم نیست کوشش بخشد دهد و زیاده را و امر و نواهیش برود و لو خود خدا بر فرض محال ظاهر شد دعوت نماید میگوید میزان سیم نقل و ان بضو صریح مقدسه که خدا در تورات چنان و در انجیل چنین فرموده این میزان هم تمام نیست بجهت اینکه نقل عقل ادله کند بعد از آنکه نفس عقل محتمل الخطا شد چگونه توان در استنباط معانی خطا نمود تا میگویند پس بدان آنچه در دست ما است محتمل الخطا است اگر دلیل حجتی آوردان تمام نیست اگر عقلی او در نقلی گوید تمام نیست بلکه قبض روح القدس میزان صحیح است که در ان مثل و شبهه نیست و ان تا ابد روح القدس است که با انسان میرسد و در ان مقام بقیه حاصل میشود میگویم صریح عبارت است که این استنباطات که بها از کتاب انبیاء و اخبار

در این

## انکار فضل ربلیت ادله اربعه

۲۹۷

و ادله اربعه برای قیامت و شاریت باب نمود و کذا جدید قبل علی در دلائل کلیه یکا نه در فراند و غیر ذلک بر فرض تمامیت هیچ یک از آنها دلیل بر حقیقت باب و بیجا نیست بچنان چون دید که این ادله مذکور در این کتب هیچ یک دلیل بر حقیقت باب و بیجا نمیشود بپیش برینجند که احدی از انبیاء و اولیا دلیل بر حقیقت خود ندانند تا بعینش من حیث لا یشتر تبیین نموده مثل قتاد و افتخار این پیشتر نمودند کلیه یکا نه خواست پرداخت نماید میگوید عین عبارت اکنون سخن در موازین اربعه است که فهم این المناظرین عین جناب شیخ الاسلام نقیض و شخص قتاد بهائیه عمل مشاجرت کشنده تا گوید مع ذلک از حق کلام بل صریح عبارت حضرت مناظر این شخص قتاد که با جناب شیخ الاسلام مناظر نموده مستفاد میشود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزان نیست این موازین اربعه را انکار کرد تا اکنون باضافه در این موازین اربعه نگاه کنیم و میزان نیست هر یک در معرفت مظاهر امر الله بنحیم میزان اول حواس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای حق ظاهره در بعضی موارد مسلم شد بجهت ان نزد اهل علم ساقط گردید چه میزان مسلم است که هر کس خطا نکند و لکن جناب شیخ بر اسم مجادله و مغالطه موصوفند لهذا از ایشان سؤال میشود که نه شما اعتقاد دارید که انبیاء معجزات ظاهره و خوارق عادات با هر اظهان فرموده اند و این صورت که کفایت اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند این حس و این رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینان با حاسات ظاهره و ادراکات حسیه باقی میماند لیا چشم مؤمن و کافر هر دو در وجه منور حضرت خیر البشر را نمیدیدند کوشش معرض و مقبل مرد و نغمه الهیه را نمیشنیدند لکن با الله از این میزان

مخالف

در این کتب  
کلیه یکا  
نه در فراند



## انکار فضل تبعاً لعبد البهاء

۲۹۸

مخالف و ترازوی غیر منصف که گفته ان در اسان و گفته دیگرندین  
چه این همه نور بزدانه میبندد و ان بکسر ظلمت نفسا فاتی میگویم  
محصل کلامش همان سخن عبد البهاء است که چون حق ظاهر میگردد  
خطا میکند مثل اینکه سراب را آب میبندد و صدای آدمی را صدای  
جوان گمان میکند و بالعکس پس حجت نیست بر بدن معجزه انبیا و اهل  
برحقانیشان بنشود چون شاید چشم اشتباه کرده که چوب را آهن  
یا مره را زنگ یا قره را مشک و بدین جناب فضل که مدد و پر داخته  
بودند بدینند لازم این سخن اینست که سید باب و حضرت بهار هر کس  
دید و ندایشانرا شنید چون احتمال برود که چشم و گوش خطا نموده  
و ایند و در جوان میباشند و صدایشان صدای جوان میباشند  
آدمی لذا تغییر صورت دارد بطریق موال چنانچه شنیدی و حال آنکه  
علاوه که این مطلب لازم است اینست اصل بنیاد شرع را برتر کرد  
که بالاخر میگوید که ما جز نفس مظهر امر الله را و کتاب و حججه ندانیم  
زیرا که مؤمن که علاوه که ایمانش به دلیل بوده زیرا که اقل بابت  
بلادلیل بلکه با اینکه ظلمت میبندد ایمان آورد بعد فویند تحصیل  
حاصلت چون مؤمن است کافر هم که ظلمت نفسا فاتی بکسر میبندد  
پس محال است بتواند ایمان بیاورد ایضا بعد از آنکه رؤیت حجت  
چه نور بیند چه ظلمت میگوید و اما میزان ثانی که معیار است با دله عقلیه  
و قیاسات منطقیه که اختلال و عدم کفایت ان اظهار است از میزان  
حق خصوصاً در معرفت مظاهر امر الله چه در صورتیکه اختلاف این  
میزان در معارف فلکیه و طبیعیه ظاهر شد و بطلان اکثر عقاید  
فلاسفه سلف مشکوف افتاد و واضح گشت چه اعتباری در ان باقی  
میانند و اگر نفسی بر عقاید یونان و مصر نظر نماید میتواند بر مقصود مناظر

## کلیله و دله اربعه

۲۹۹

و عدم کفایت بر این عقیده واقف اید انانی میگویم حاصل مقصود  
اگر چه در دلیل تفریط است که اشارت شد لکن غرض مقصود همان است  
که عرض شد میگوید و اما میزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه و  
مفاهیم خطایه است اختلالش از سایر موازین او مع و اقتضای  
در معرفت حقایی صریح چه این ادله زیاده از هزار و شصت سال  
که بهر دو از معرفت حقیقه و حضرت رسول و محمد داشته بل  
بالضریح و البیان همین میزان مختل البیان است که موجب  
عموم اهل الایمان شد چه اگر از بهر دو فی المثل مستفسر شوی که  
چرا امر حضرت علی را تصدیق نکردی روشن و واضح گوید که  
بسیب اینکه ظهور آنحضرت مخالف نصوص قویه است و اگر  
از نضای جو یا سویی که بجه سبب این وثوق و اطمینان امر خاتم  
پیغمبر را نپذیرد بکذب گردید و اولاً نزد گوید که ظهور حجت منافی انجیل  
اکنون سوق اسلام است و در میزان دار کمالاء اعلام اگر عقلای  
امت مرجوحه از تخریجهای امت مرعوبه متنبه شوند و در معرفت  
ادیان بحیل این میزان ظاهر الخسرات او بزند معلوم است که رجحان  
چه باشد و انجا نشان یکجا منتهی بشود تا میگوید و بالجمله از انچه ذکر  
شد واضح و برهن شد که میزان ادله نقلیه میزان مختل است که عالی  
را همراه گرد و ترازوی ناقصه است که در سوق معارف ما به زبان و دام  
خسرات اهل جهالت است میگویم این حرف عین حرف عبد البهاء است  
لکن در بدعجل است و شاید کسی بلفظ اقتضای او و از مش شود و لهذا  
صریحاً ادا نمود که قیام برزا علی محمد و حسنعلی مخالف صریح فرمایشات  
حضرت رسول و ائمه هدی میباشد بلکه فرمایشاتشان صریح است  
با اینکه هر دو باطل میباشند و شخصیکه میخواهد باجه باهمان شوی بابت



## انکار فضل

۳۰

منکر فرمایند بشارت حضرت رسول ۲ و ائمه هدی شود زیرا که اگر کسی  
شود ایمان بیاب و بها نمیتواند بیاورد و زبان کار و جاهل بشارت  
باب و بها خواهند ماند بلکه منکر رسالت حضرت رسول ۲ و ائمه  
ائمه باین شود زیرا که آنها عالمی را کراه کردند و چون دیدند که اگر  
انصار بر همین سخن کنند صریحا منکر باب و بها شدند و مریدان و بها  
میشود لذا نصرت بر یهود و نصاری بست که آنها هم کراه شدند توبه  
و انجیل کراهشان نمود و فی الحقیقه موسی و عیسی هم مثل محمد ۲ کراه  
کنند بودند و حال آنکه مکرر شنیدی که در هر دو کتاب بشارت نبی  
بعد داده غایب الامر بسیاری فهمیدند و ایمان آوردند بعضی هم جهلا  
او تجا هلا میگویند بشارت داده شد عیسی و محمد بنودند بلکه کسی  
دیگر است که میاید و خودش بلکه دین اعدا افراد باین معنی نموند  
باین معلوم شد که این زندیق منکر تمام انبیا و ائمه بلکه منکر باب  
و بها میاشد میگوید و اما میزان چهارم که عبارت از الهامات حق  
و واردات قلبیه ایشان فی الحقیقه چنانچه حضرت مناظر مرقوم داشته اند  
میزان محمول است که کمان ندارم عقلاهی هیچ امتی چه در معارف عمومی  
و چه در معرفت انبیا و معارف دینی باین اعتمادی نمایند الی آخر -  
محصل مقصودش اینست که هر کس کوبد چنین کلمات بر من الهام شد  
و چنان امانت و احکامی بر قلب من وارد شد یعنی بر من وحی شد و از  
بنویسد و از کتاب الهی اسمش گذارد و اینرا دلیل بر نبوت و رسالتش  
کند هیچ عاقلی کوش نمیدهد و تصدیقش نمیکند و الا صوفیه و اهل  
باطن باطله همیشه این را میگویند پس کتاب نوشتن دلیل بر نبوت  
کس نمیشود و این میزان از اعدایها نوشت که با تصریح رد باید  
اینها شود چون مرید کتاب را دلیل بر حقانیت خود گرفته اند فضلا

ند

## دلیل انکار در حدیث

۳۰۱

نشد جهلا او تجا هلا ذکر نمود و آخر کلامش را فراموش نمود بعد میگوید  
و خلاصه القول چون مراتب تاثیر و اعتبار موازن بر ربه معلوم شد  
اکنون در این کلام شیخ الاسلام نظر فرمای که بر سبیل استغفار بداند که  
نوشته اندای بچنان میزان را الله چه معنی دارد گفته اهل الله مکرر اهل  
نقل و الهام نیست و کذا مرقوم داشته اند که شما بکدام دلیل مقام  
مناظرین اند اید و حال آنکه حضرت مناظر شیخ بحال صراحت نوشته اند  
که میزان صحیح امر الله که توسط مظاهر امر مثل حضرت موسی و عیسی و  
خاتم الانبیا ثابت شد آنچه باین میزان سنجید شود و منطوق این  
راجح و مقبول است و آنچه باین منطبق نباید مروج و مرود باین  
البصائر النيرة والقلوب المدركة حق جل جلاله بدسون حدیث  
لقد جئت رسلا بالبينات واترنا معهم الكتاب والميزان لنعلم الناس  
بالقسط ملاحظه فرمایند که خداوند در غایت صراحت مفرماید که ما با  
پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبیل استقامت امت گردد  
جناب شیخ مفرماید ای بچنان میزان را الله چه معنی دارد با جناب شیخ  
دد بومی از ابا تم فکر نموندند که این میزان که خداوند نازل فرموده  
است بر انبیا چه میزان بوده حاشا و کلا چه اگر بدین معنی تلفظ شد  
بودند مرکز نوشتن این عبارت جبارت نمیشودند و این نکته بر انبیا  
بصائر واضح است که میزان حق جل جلاله بر انبیا نازل فرموده میزان  
حق ظاهر نیست چه این حواس با انسان افرید شد نه با انبیا  
نازل شد و کذا ظاهراست که این میزان قباسات منطقیه و قوانین  
عقلیه نبوده چه مرکز هیچ رسولی کتاب منطق تصنیف نکرده و بامت  
خود ترتیب قضا با و اخذ نتیجه نفرموده بقیه بکنند فلا سفه مفرماید  
و هم چنین در غایت و صوح است که مقصود بشارت و اخبار ائمه

نیت



## انکار فضل تبعاً لبعدها

۳۰۲

نبست زیرا که بشارت بانبی سابق وارد شد نه بانبی لاحق و کذا لک  
ظاهر است که این میزان خلقات صوفیه و واردات قلبیه مشایخ نبست  
چند کوی بل اشاع با این خرافات در کتاب بنیاد نبست در این صورت  
کالتسرفه را بعد التهار واضح است که مقصود از میزانکه با انبیا نازل  
شد همان روح القدس است که بعقل کلی الهی معبر است انتهى محصلش  
اینکه حق جل جلاله که فرموده هر آینه تحقیق که فرستادگان ما آورده اند  
چیزها نیکه بینه و دلیل بر حقیقتشان باشد یعنی لا بد ما که پیغمبر نبوی  
خلق میفرستیم باینکه و دلیل میفرستیم از معجزات و خوارق عادات باینکه  
انبیاء سلف تا اینکه مردم یقین کنند که از جانب خدا است و نازل  
مینماییم کتاب را بر ایشان که شفای امراض در او است و میزان یعنی احکام  
عدل در امر معاش و معاد ایشان تا اینکه مردم اطاعت نمایند و تقط  
و عدل رفتار نمایند من غیر افراط و تفریط این ظاهر مفاد آیه شریفه و  
تفسیر مفسرین و محصل حرف فضل اینست که بینه و دلیل بر حقیقت خود  
انبیا ندانند زیرا که مردم بابت با چشم بینند یا بکوش بشنوند و چون  
کاهی خطا میکنند دلیل و حجت نبست پس بالیقینات در آیه بدو غ است و  
اگر است بوده بابت باب و بها داشته باشند و چون ندانند پس  
سائر انبیا هم بطریق اولی ندانند و مراد از میزان هم قوانین عدلیه  
نبست زیرا که عقل در آنرا میکند و لا بد بابت انبیا بفهمند و بطریق  
عقلانی که عبارت از ترتیب قضا با و اخذ نتیجه باشد مردم بفهمند  
و چون موقوف این معنی بعلم منطق و ندانند بودند خودشان و  
نه تعلیم مردم نموده بودند لهذا نمیشود مراد باشد بچنان گمان میکنند که  
ترتیب قضا با و اخذ نتیجه موقوف بر خواندن منطق و نمیدانند که  
اطفال فضلا از عقل در مقام صحبت و فهمیدن مطالب جزئی خود

## دلیل بر دلالت بر بعد از

۳۰۳

بد بکران ترتیب قضا با میدهند و نتیجه اخذ میکنند باطبع چنانچه  
اعراب و بنیاء کلمه باطبع از ایشان صحیحاً صادر میشود با اینکه ایند مللف  
بقواعد منطق و نحو صرف نبست و گمان میکنند که انبیا هم مثل باب  
بها بودند که با جهل تا س میباشند اگر چه این مسئله و بطریق مجهول ندارد  
هر آینه که در دنیا است لا بد بنیاء و اعراب صحیح دارد و در مطالب خود  
لبان خود ترتیب قضیه میدهند و باب و بها هم که غلط میکنند  
چون عجمی بودند عجمی میخواهند بگویند نمیدانند غلط ادا میکنند  
نه اینکه فارسی که لبان خودشان بود غلط ادا کنند بلکه مراد از میزان  
قوا عدلیه الهیه نبست زیرا که بابت از وحی و الهام حضرت حق  
آگاه شوند و وحی صحیح باینکه انبیا نبست چون بیاب و بها نبست  
خودشان نبست و بر فرض اگر دعایش کرده اند مشایخ صوفیه هم  
ادعایش دارند و معلوم است مرادش بانبیا در قولش ذکر یارب خدای  
در کتاب بنیاء دین نبست سبب باب و جناب بها میباشند نه سائر  
انبیا چون تمام انبیا جمیع فرایشتان بوحی و الهام بوده پس مراد  
از میزان روح القدس است که عبارت از عقل کلی الهی است  
و مقصودش تفسیر روح القدس در کلام عبد الله است و مرادش  
از عقل کلی الهی آنست که منظر علم و قدرت خدا میباشند چه اینمعنی  
نمیشود دید و فهمید الا بیزان ایشان از خوارق عادات و علم وحک  
و غیر ذلک زیرا که تا انبیا نمانند نمانند نبوده بلکه مرادش اینست که  
خدا در آنها حلول میکند و میشوند متحد با ذات کبریا که در این  
صورت خودشان یقین میکنند که ذات خدا باند و چون مجد دین که  
یقین خودشان برای دیگران قائم ندارد و این بها تا حد نصف  
انها نمیتواند نمود و نمیدانند بکری سرود این عبارت که با حضرت الشیخ کرم



## در بیان نمونک فضل کرد لیل حقانیت

۳۰۴

از فهم این مطالب دور باد باقران شریف را بخواند ابد که مبر باد  
الا بدکر الله تطیق القلوب با علم و عرفان جز از یقین و اطمینان  
قلب است ایا هیچ فرموده است الا بالادله الحسیه تطیق القلوب  
ایا هیچ فرموده الا بالقیاسات المنطقیه تطیق النفوس ایا هیچ سو  
نازل نموده الا بالبشارات اللفظیه تطیق القلوب ایا هیچ آیه  
منصوص بوده الا بالاطهار الصوفیه تستقیم الامور و مفسرین قبل  
بعضی ذکر الله در این باب نفس قرآن تفسیر نموده اند و بعضی عبارت  
از اذکار و دعا و عبادت و تضرع بین بدی الله دانسته اند و آنکه  
هدی بقاء موعود تفسیر فرموده اند در هر صورت موازین اربعه  
از موضوع این خارج است و صحت قول مناظر واضح و بالجمله  
استدلالان چوپین بود شما خواه کور کار یا بجا و نت خوانند با  
دو سبب از در محفل صحت و خند نباشند با جز نفس مظهر امر الله و  
کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک با این حمل مدد و چیز بر حق  
نیک بخشنه و سعادت شماریم (شعر) (پیش از خوب شد کوی بر روی  
در حقیقت هر دلیلی زدن است) انهای میگویم بعد از آنکه با قرآن خود  
تمام اقله مختل می باشد و دلیل نیست بر مدعای باب و بها که یکی از آنها  
کتاب بود بلکه کفایت زن می باشد و بگردان بجا کتاب اجداد  
دلیل گرفت یعنی چه و حال آنکه تعبیر کرد بجلال صوفیه و از همه  
فاستد گرفت پس دلیل فقط ذات خود شار است و لا غیر و مراد عبد  
الیهام هم می باشد و این دلیل ابدی جواب ندارد بلکه معقول نیست  
جواب داشته باشد لکن معلوم است که کسی نمیتواند ایشانرا بشناسد  
الا کسانیکه چشم بینا داشته باشند مثل جناب شما و جدد قبل علی و  
عبدالیهاء و اما غیر ایشان که تمام اعمی یا اعمش می باشد بقول خود شما

## باب بها مختصر بذاتنا

۳۰۵

بهايات هیهات که بنوانند ایشانرا بشناسند و لا سيما کسانیکه ببقا  
انها فائز نشدند و جلالشان از بارت نکردند کمد این صورت معقول  
نیست که بنوانند ایمان بیاورند و هر کس که ایمان آورده لا بد صرف  
تقلید است از کسانیکه ادعای رؤیت و شناختن نموده اند با تقلید  
این مقلدین و تقلید در اصول دین و لا سيما تقلید مقلد عقلا و  
تقلید جاثر نیست پس اینها ضال می باشند و اگر بگویند تکلیف حضرت  
رب اعلا من باب لطف این بوده که وصیت کرد چنانچه شانرا در  
ثابوت یلوه کنند که بمرور ایام متعین نشود و تکلیف مردم است  
که شد رجال نموده بروند و نظر بر حال ایشان نمایند و بمقتضای  
والذین جاهل و اغبیه الله بهم سبلنا معرفت ایشان پیدا میکنند و  
ایمان بیاورند میگویم معلوم است که اصل و نقطه اولی باب است  
وجودشان در شکم سکها هضم شد پس چگونه میشود گفت ممکن است  
که ببقایش فائز شود و ایمان آورد الا اینکه بگویند بایسته فضلیها  
ان سکها را جمع نموده اند و اشخاصیکه خیلی چشمهای بینا دارند ببقا  
ان فضلیها فائز میشوند و چه بچاقانیشان میزند و ایراد ندارد لکن  
میگویم بغیر از چشم که نمیشود جمالشان دید چشم هم چون کاهی خطا  
میکند حجت نیست و کاش انا بتداء این مطلب را در اول کتاب نوشته  
بود و اینقدر خود و دیگران را از دعت ننیداخته بود و دیگران کار  
انبیا و معجزات ایشان را نم بود صدق الله العلی العظیم فی قلوبهم  
مرض فرادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم **خاتمه** بدانکه غیر از  
ملت اسلام و مذاهب اثنی عشری سایر ملل و مذاهب علاوه که  
نمیتوانند حقانیت دین و مذاهب خود را ثابت کنند میتوانیم بگویم  
که محال است عقلا با عاده که بنوانند ثابت نمایند حقانیت دین



و مذعوب خود را بطریق عقل با آن طریق و بان دلیل قطع بر مطالب  
خود حاصل نمایند توضیح مطلب در دو فصل بیان میشود و قبل  
از دخول در مطلب لا بد است از ذکر مقدمه که در اقل کتاب بیان  
شد و بجهت تذکره در اینجا هم اشارت کنم و آن اینست که واضح است  
که عقلا چیزی را که نمیدانند با آن معقولات است با آن محسوسات  
اگر از معقولات باشد طریق ثبوت آن نزد آنها منحصراست باید که  
عقلیه مانند وحدانیت خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه و غیر ذلک حجت  
لزوم فرستادن خدا و سولی بسوی خلق و لزوم بودن حجت در میان  
خلق و معاد فی الجمله انبیا و اوصیا و حکما و علما شان بیان دلیل  
عقلیهست بخوبی که مطلب از نزد آنها ثابت و برهن نمایند که بعقل خود  
رجوع نمایند از عان و تصدیق نمایند و اگر اشکالی بنظرشان  
آمد از دفع نمایند بخوبی که طرف ملتفت شود و عدل نماید و اینکه  
تعبدا قبول کند چه در این صورت غایب الامر مظنه برایش حاصل  
شود و الظن لا یغنی عن الحق شایا و اما اگر از محسوسات باشد مانند  
وجود بلدان نائیه و کیفیت آنها با وجود اشخاص در آن منزه ماضیه  
با بلدان نائیه و اقوال و افعال صادر از آنها واضح است که طریق  
ثبوتش نزد عقلا مختصراست بنقل زیرا که عقل را هیچ ندارد و نقل  
هم با آنکه از کثرت ناقلین مجدی رسیده که بدیهی شد و محتاج  
نیست که آنرا ضروری بگویند و با اینکه باین حد رسیده که محتاج  
بنظر است تا از عان نماید و این قسم با از کثرت ناقلین بعد از نظر نوعا  
بنفسه برای عقلا قطع حاصل میشود که آنرا توان نمایند با بنفسه  
مفید قطع نیست نوعا برای عقلا و لو بقرینه داخلیه یا خارجیه مفید  
قطع شود برای کسی که بقرینه برایشان قائم شد و فهمید که آنرا خبر

و احد میگویند و تفصیل فی الجمله اشارت شد پس در چیزی که قطع بایست  
برای مردم حاصل شود خبر واحد فایده ندارد و بدیهی است که نبوت  
نقی و وصایت و وصی نبی از چیزها نیست که قطع در آن معتبر است  
چه اگر قطع نکند اعتقاد و تصدیق محال است بکند پس شخصی که  
میشود که ابراهیم نامی یا موسی نامی یا عیسی نامی یا محمد نامی و  
از منزه قبل بوده اند و ادعای نبوت و شاریعت نموده اند پس  
اولا بایست اصل وجودش نزدش محقق شود تا بنا بر ادعایش محقق  
شود ثالثا دلیل و مجتهدش بر حقانیتش نزدش محقق شود در اقل  
البشر اعتقاد بر نبوتش میکند و ترتیب آثار مینماید و تحقق آن بایست  
بخوبی که نزد عقلا نوعا مطلبی محقق بشود باشد و الا دروغ میگوید  
مثلا اگر کسی گوید که من از فلان زبیدی شنیدم یا در فلان تاریخی  
دیدم که موسی نام مثلا در دو هزار سال قبل بوده و ادعای نبوت  
نموده و عصا انداخته و از دهانش من بقرین نمودم بر پیغمبرش  
تمام عقلا میگویند دروغ میگوید و قطع برایش حاصل نشد با آنکه  
سفیه است و از زمره عقلا خارج است چون این نحو خبر مفید قطع  
نیست و محفوف بقرینه هم نیست و بر فرض وجودش و ادعایش  
محفوف بقرینه باشد عصا از دهانش نمودن نیست بلکه اگر اشیائی  
باشد مثل مسیله نمیتواند عاقل بگوید وجودش و ادعایش محفوف  
بقرینه میباشد حاصل اینست که خبر واحد کسی نمیتواند ادعای حصول  
قطع کند لذا خداوند مفرماید حکایت از کفار انا وجدنا ابا اناس  
علی الله و انا علی انارهم لئلا یفقدون حاصلش اینست که ابا ما  
بن پیغمبر شدند و ما افتد با آنها میکنیم و این سخن عقلا نیست زیرا  
که صرف تقلید است و تقلید مفید ظن نیست فضلا از قطع و شخص



## فصل اول

۳۰۸

عقل بناست در عقاید اکتفا بطن نماید فضلا از تقلید از اعراف و  
پس کنیم کلام باینست از وجهه گفتگو شود در فصل **فصل اول**  
در ملل و ادیان است بدانکه هر کسی که در عالم است و فی الجمله شعور  
دارد با لفظه میاند که خودش و آنچه در این عالمست موجدی  
صانعی دارد غایب الا مر تعیرات مختلف است چنانچه اسمش بحسب  
اختلاف السنه مختلف است پس کما اینکه میگویند عالم قدیم است  
باد هر موجد و مؤثر است چونکه مقصودشان آنچه در این عالم است  
از افلاک و شمس و قمر و غیر ذلک نیست بلکه باین چیز است که جمیع  
نمیوانند بفعلش کنند و تعیرات آن کنند که مراد شارحین و همان  
خدا است که ما تعیر میکنیم و لذا حضرت فرمودند لا تسبوا الله ربنا  
هو الله بلی اگر مقصودشان افلاک و مافی الافلاک است از شمس و  
قمر و غیرها چنانچه ظاهر حرفشان میباشد که میگویند عالم قدیم است  
و مقتضای طبیعت این عالم ایجاد موجودات و ابدان این افلاک  
صانعی ندارد که معلوم نیست در شعوری بگوید زیرا که متحرک بودن  
افلاک و جدائی است و تحرک عبارتست از انتقال جسم از مکانی  
به مکانی پس مکان سابق است که عبارت از فضا باشد زیرا که اگر  
نبوده چگونه منتقل میشود و مکان هم بعضی افلاک است پس لازم  
میباید که شیئی موجود باشد قبل از وجود خودش و محال است عقلا  
چنانچه واضح است و ایضا متحرک مسبوق بسکون است بانه اگر بگویند  
بلی که ساکن قدیم میشود و اگر بگویند نه که خلاف عقیده ایشان است  
عقلی حال این حرف بدیهی لبطلان است و وجدان و عقل منتقل  
بر خلافش با لفظه شاهد میباشد و کما ندارم احدی بعد از الجمله  
نامل این عقیده داشته باشد و لولفظا بسا بگوید بلی خلافتی بنی آدم

فصل اول

## در ملل و ادیان است

۳۰۹

دارند اول در اینست که ابا شرک برای این خدا هست بانه جمع کثیری  
فائل بشرکت میباشد یعنی صورت بدست خود میباشند و از این  
خدا قرار میدهند و بعضی مصورا تصور تبارا شرک خدا میدهند  
بعضی اشجار را از قبیل صنوبر شرک خوانند بعضی چهارپایان را  
شرک خدا میدهند علی ای حال کل متفقند که خدا یکی نیست و شرک  
دارد و این فرقه اگر چه متنبسند و هر کس که خدا را یکی داند نفی غیر  
میکند و نافی دلیل میخواهد بلکه مثبت دلیل میخواهد لکن غرض  
حقیر در این فصل اینست که معقول نیست که خدا شرک داشته باشد  
و محالست عقلا که کسی بتواند شرک برای باری تعالی ثابت کند و اکثر  
علماء حکمت و کلام باین عقیده کثیری محال بودن شرک برای خدا  
ثابت نموده اند و چیزی که محال باشد وجودش چگونه میشود که  
اثبات وجودش کنند لکن حقیر بیک دلیل بطریق عامیانه اشاره کنم  
پس میگویم آنچه را شرک باری تعالی فرض میکنند باین وجود مقدم است  
یا مؤخر از باری تعالی یا مساوی اگر مقدم است او خدا است و لا غیر  
و اگر مؤخر است آنکه فرض نمودی مقدم است خدا است و لا غیر  
اگر در وجود مساوی باشند اگر ایندو از تمام جهات و کیفیت مساوی  
هستند که یکی است نه دو و اگر مختلفند و لودر بعضی جهات مختلف  
پس اگر احدی را در آنچه و حیثیت اکمل او خدا است و در دیگر  
و اگر هیچ وجه فرقی ندارند باز یکی میباشد نه متعدد و ایضا ما بین این  
دو شیئی که فرض کردیم هر دو قدیم اگر فرجه که یکی را از دیگری جدا  
کند و ما به الامتياز این دو باشد فرض میکنیم بانه اگر یکی یکی است  
نه دو و اگر فرض میکنیم پس قدیم سه چیزند نه دو این دو شیئی و فرجه  
مبتدا ایند و باز میگوئیم این سه چیز فرجه ما بین دارند یا نه اگر ندارند



## در بیان طرق اثبات نبوت

۱۱۰

که این سه یکی شد و اگر ادبیچ بشود نه سه آن سه و دو فرجه بهتر  
ان سه و هکذا الی بالا نهانند و این محال است عقلا پس شریک خدا  
محال است عقلا و پیش از این تفصیل و ذکر کرده خارج از وضع رسالت  
بشود و اختلاف دویم در صفات باری تعالی است و انهم مفصلاً  
در کتب کلامیه مسطور است و راجع به مذاهب و اختلاف در اینها  
بشود و خارج از بحث میباشد و اما کسیانکه بوجدان نبوت خدا قائلند  
هم قائل میباشند که بابت این خدا یکی را از جنس بشر فرستد  
بوی خلق که مردم را بوی خدا دلالت کند و نکالند الهیه را  
بمردم برساند که این شخص را بنی رسول و پیغمبر خدا مگویند و  
خداوند بسیار اشخاص فرستاده و بسیاری هم ادعای این مرتبه نمودند  
کذباً علی الله و فعلاً اممیکه ادعا دارند که از امت پیغمبر هستند  
خدا او را فرستاده بوی خلق و معروف و مشهور میباشند اول  
مخوس که مدعی رسالت از همه زودتر میباشند و اینکه آنها ان امت  
او هستند دویم یهود که مدعی رسالت حضرت موسی بن عمران هستند  
و اینکه ایشان از امت او میباشند سیم نصاری که مدعی رسالت  
حضرت عیسی بن مریم هستند و اینکه ایشان از امت او هستند چهارم  
مسلمین که مدعی رسالت حضرت محمد بن عبد الله هستند و اینکه ایشان  
از امت ان بزرگوار هستند و چند فرقه کم نام و غیر مشهور و معروف  
که هستند که یکی از آنها بهائیه میباشند که مدعی رسالت میرزا علی  
محمد بن میرزا رضای شیرازی و بعد رسالت میرزا حسینعلی میباشند و  
سابقاً اشارت شد بطلان اینها و اخرفصل هم اشارت خواهد شد که  
و در میان تمام ملل آنکی که ممکن است بل واقع که رسالت رسولان  
محقق باشد فقط ملت اسلام که رسالت محمد بن عبد الله را میتوانند

ثابت

## در بیان اثبات نبوت محمد بن عبد الله

۱۱۱

ثابت و محقق دارند بطریقه عقلائی که عقلا چنان جزا از عیان نداشته  
باشند و لولرض قبول نکند و اما غیر این ملت از ملتهای دیگر ثابت  
کرده اند رسالت رسول خود را نه ممکنشان هست که بتوانند ثابت  
نمایند که قطع شود بطریقه که عقلا در مطالب خود با نظریه و قیاس  
که نزدشان ثابت شد قطع حاصل نمیکند بران مطلب توضیح مطلب  
اینکه نبوت نبی را بیه طریق میتوان ثابت نمود و لا غیر اول خبر  
دادن نبی سابق با وصی نبی سابق که نبوت با وصایتش نزد سامع  
محقق باشد نبوت شخص خاص معین بخوبی که راه شبهه برای پیغمبر  
باقی نماند مثل اینکه فرضا حضرت موسی بفرایده برای مردم که این  
شخص معین که هرگز از امتش میباشند و برادر من است پیغمبر است  
با بخوی وصف کند که منسوب نشود و قیاس خبر دادن نبی لاحق که باید  
نبوتش نزد آنها ثابت و محقق باشد با و قیاس نبی مثل حضرت محمد که  
نزد مسلمین نبوتش ثابت بفرایده برای مسلمین با علی بر ابطل است  
که وصایتش نزد شیعه اش محقق است بفرایده برای شیعیان که  
موسی بن عمران با عیسی بن مریم که نصاری و پیغمبر میدانند پیغمبر  
خدا بوده که در این صورت مسلمین بابت اذعان نمایند که اگر نکنند  
فیه الحقیقه تکذیب محمد شد و اما غیر مسلمین پس برای او قول محمد که  
او را نبی صادق نمیدانند حجت نیست و نمیتواند اذعان نماید باین  
معقول نیست بقول او قطع برایش حاصل نشود تا اذعان نماید چنانچه  
واضح است سیم معجزات و خوارق عادات که از او بر و نکند و شخص  
بچشم خود ببیند و قطع کند که سحر نیست و معجزه است یا بشود از  
کسانی که دیدند یا بشود بوساطت کثیر از اشخاص عدیده که توان  
ایشان بر کذب محال باشد عاده که آنها هم شنیدند یا شنیدند اشخاص

عبد



عبدی و هکذا حاصل بطریق توار و لومغوی نزدش محقق شود  
که آن مدعی نبوت صاحب معجزه و خوارق عادت بوده که در این  
صورت لابد علم برایش حاصل میشود که صاحب معجزه پیغمبر حق  
و از جانب خدا بوده و لوجهلا للفقان الذانی به با جهات خارجیه  
انکار نماید چون مفرغی است که بطریق نزدش ثابت شد که عقلا  
نوعا در مطالب خود بان بخونزدشان ثابت شد قطع برایش حاصل  
میشود و اما اگر توارث ثابت نشود صدور معجزه از ان نبی پس قطع  
بالوجدان برایش حاصل نمیشود مگر آنکه ان خبر واحد محفوف بقرینه  
یاسد که در اینصورت برای سامع که قریب درافهید قطع حاصل  
میشود لکن ممکن نیست بتواند برای غیر ثابت کند و اگر ان غیر قصد  
کند مجرد تقلید است کمالا ضعیف و تفصیل در مقدمه بیان شد حال  
عرض میکنم اما وجود مبارک محمد بر عبد الله در ان زمانه که اندینا حلت  
فرمود بلا اشکال مسلمین زیاده از بیست و بیون بودند زیرا که تمام مجله  
و بعضی بلدان همین مسلمان شده بودند و اصحاب آنحضرت عینه اشعیه  
در آن فیض لغایش نمودند و حدیثی از آنحضرت نقل نموده اند که چنین  
کسی اصطلاحا صحابه میباشند بلا اشکال زیاده از صد هزار نفر  
بودند و مسلم است که هیچ عصری مسلمین کمتر از عصر آنحضرت نبودند  
پس در اینصورت ممکن است که خبری با حکایتی از آنحضرت بر حد  
ضرورت برسد چنانچه بسیار چیزها از آنحضرت باین حد رسید که  
منکرش را مسلمین کافر میدانند و کذا ممکن است بطریق اولی بعضی  
فرمایشات یا قضا یا پیش توارث ثابت شود و لا سیما بعد از انکه ان  
حالاتشان واضح است که سلسله سند نزدشان محفوظ و حالات  
رجال نزدشان مضبوط است پس اگر خبری یا قضیه نزدشان مشهور

بسم الله الرحمن الرحيم

باشد که تمام مسلمین این مطلب را از صاحب شرع نقل کنند معلوم  
که از سابقین اخذ نموده اند و آنها از سابقین از زمان صحابه و  
اگر خبر با قضیه باین حد نباشد رجوع بکتابشان که بشود معین  
بشود که این خبر منواتراست با خبر واحد چون سلسله سند محض  
و اگر شخص حالات روات خواهد رجوع بکتاب رجال میکند حالا  
روایه معلوم یا مظنون میشود چون مضبوط پس اگر کسی از  
علماء ادعای تواتر مطلبی کند نمیشود بجاخذ باشد و ماخذ از  
لایذ نشان میدهد پس میگویم اما اخبار انبیاء سلف در نبوت  
حضرت محمد ص اگر چه علماء اعلام از تورید و زبور و انجیل و سایر  
کتاب انبیاء استخراج نموده اند لکن با قطع نظر از سایر ادله این اخبار  
مرجیث هی دلالتش تام نیست انصافاً زیرا که غیر از صفات چیز  
دیگری نیست و صفات مشبه میشود بلیثمه در روایات دارد  
که استنباط میفرمودند که علماء یهود و نصاری ملزم میشدند لکن  
علوم و احاطه ایشان بلسان آنها و الفاظ آنها و کتب آنها ربطی  
بعلوم سایر علماء ندارد و اما خبر شیخ لایق با و صحتش اگر چه نبی که  
نیامد و نمی آید و وصی نبی هم وصایتش فرع ثبوت نبوت است  
لکن بعد از آنکه با دله کثیره از معجزات و غیر معجزات قطع شد  
که امیر المؤمنین و سایر ائمه صاحب مقامات عالمیه بودند  
و صادق القول پس تصدیق ایشان حضرت رسول را اقوی  
دلیل رسالت آنحضرت است کما لا یخفی و اما معجزات که در سابق  
معلوم شد که آنحضرت دو نحو معجزه داشتند یکی معجزه با قیودان  
قرآن است و جهات معجزه بودن قرآن مکرراً اشاره شد و دیگری  
معجزه غیر با قیودانها زبانه از هزار معجزه و خرق عادات از انجفا



# فصل اول در بیان اینکه محجرات ممکن نیست

۳۱۳

سنتی و شیعه در کتب خود ذکر نموده اند و اغلب با نامش اگر چه خبر واحد است و لا یفید الا الظن لکن قدر متیقن آنها که آنحضرت صاحب معجزه بوده و معجزات زیاد از آنحضرت ظاهر شد بقیه نبوت که بعبان اخیری متواتر معنوی است و در اثبات نبوت و رسالت آنحضرت کفایت و لو قضا بای خاصه منقوله قطعی نباشد که الا محجرات و اما سائر ملل پس ایشان کرده ایم که آنها بایست دلیل بر حقانیت رسول خود یافته کنند چون مثبت است و نافی دلیل نخواهد لکن در این مقام غرضم اینست که ثابت کنم که ممکن نیست عاده دلیل داشته باشد که نوعا عقلا قطع بر ایشان حاصل شود بر حقیقت رسولشان پس میگویم یکی از آنها محجرات است که مدعی رسالت ابراهیم زودت میباشد و رسالت او را ممکن نیست تواند ثابت نماید زیرا که خبری سابق که معلوم النبوت باشد معلوم است که ندارند و احدی هم مدعی نشد و اما خبر نبی لا حق هم مثل موسی و عیسی و محمد علاو که مصدقش نیستند مکذبات میباشد پس طریق اثبات نبوتش منحصر است بمعجزات و معجزاتش بایست باخبار محجرات ثابت شود و محجرات نقل به ماخذ بلکه خبر واحد فائده برای احدی نمیکند و محجوس باقرار خود سائلت خبر واحد که سلسله سندش محفوظ باشد و راویهای آن معتبر باشند من الصدرا الی الذیل ندارند که مفید مظنه باشد فضلا عن القطع و ادعای اینکه کتب اخبار و علوم بسیار داشته اند و مسلمین که غالب شد تماشای سوره اند بر فرض تحقیق این مطلب مفید مظنه برسد و معجزه ابراهیم نیست فضلا عن القطع و علاو که بایست هم در دست ندارند که مسلم باشند که از زودت باشد که در آن کتاب ذکر معجزاتش با خبرهای غیبی زمان

مرتب

بایسته

# توطئه اثبات نبوت زرتشت بنمایند کذاهی

۳۱۴

بایسته بوده باشد که مؤید بادلایل باشد و کتاب زند و یازند جاماس که نسبت با و میدهند و میگویند خبرهای غیبیه بدان بسیار است وجودش معلوم نیست فضلا از اینکه معلوم باشد که از زودت میباشد فضلا از اینکه ان اخبار مطابق با واقع باشد پس معلوم شد که ممکن نیست عاده تواند نبوتش ثابت کند بایست که ادعای قطع بر نبوتش کند و غیر از آن او جدا با اثبات علی انه و اتا علی آثار هم مقتضی است اگر بکنفر محجوس چیز دیگر ادعا کند عقلا از او نمیباید برسد و ادعای بجا نموده چنانچه واضح است علاو معلوم نیست که خود را شارع جدیدی میداند بایسته با اینکه داعی حضرت ابراهیم خلیل بوده و مذ هبی در دین آنحضرت اختراع نموده چنانچه از بسیاری از تواریخ بر میآید چه در این صورت از موضوع کلام خارج میشود زیرا که داخل میشود در ادعای و ادعای شکل است زیرا که فرع نبوت نبوت ابراهیم میشود و اما ملت پیروا اگر چه جمعیشان زیاد و کتب توری و ذبور و سائر اینها در زودشان موجود بلکه کتب اخبار و ادعیه و علمیه دارند و در عصر علما زیاد داشته و دارند و وجود حضرت موسی و ادعایش و تاج فانون جدیدش بدیهی لکن اثبات نبوتش بطریقیکه عقلا قطع حاصل کنند ممکن نیست زیرا که معلوم شد که طرق نبوت منحصر به طرق و دلیل یکی خبری سابق معلوم النبوت که بطریق تواتر خبرش محقق باشد که راه استنباطی باقی نماند و وجود اگر چه مدعی هستند که دارند لکن بر فرض که داشته باشند خبری از یوسف یعقوب بلکه ابراهیم معلوم است او را خبر واحد است تا ثبات آن خبر را نسبت با و میدهند نبوت نبوتش شکل است بلکه ثابت

نبوت

بسیار است  
از اخبار محجرات  
که در کتب اخبار  
موجود است



نبی الالبکفه موسی قائلنا اوصافه برایش مقرر شد غایب الای  
اسمش هم گفته شد و اوصاف که متنبه بشود و موسی هم زبا  
دویم خبری لایق مثل عیسی و محمد انهم برای یهود که قائل نبوت  
عیسی و محمد نیستند اذافان ندارد و اگر بگوئی الزاما برضاری و  
مسلمین که هست میگویم کلام در اثبات نبوت موسی است نه الزام  
بر خصم پس مختصات دلیل نبوت معجزات و خوارق عادات و در  
سابق معلوم شد که بایست بخبر متواتر و لو معنوی ثابت شود  
چنانچه در سابق اشار شد و معلوم شد که خبر متواتر است که در  
تمام طبقات مقلین یحیی باشند که اجتماعشان بر کذب محال  
باشد عاده و اگر در یک طبقه چنین نباشد خبر واحد بشود و  
بجز مظنه اثری ندارد و الظن لا یغنی عن الحق شیا و مفصلا  
بناش شد پس میگویم اگر چه یهود زمان حضرت موسی زیاده  
از کثرت بودند بعد هم بلا اشکال زیاده تر شدند چنانچه در این  
قرنها هم زیاده میباشند لکن خود یهود در توارخشان نوشته اند  
که سه دفعه یهود باغی و طاعنی برخدا شدند بلکه مرتد شدند و  
خداوند بدشمنش انتقام را از ایشان کشید و کافر را برایشان  
مسلط کرد که ایشانرا قتل عام نمود و توراتها بلکه سائر کتبشان را  
سوزانند حتی نوشته اند دفعه اول مدت زمانه توبه در میان  
مفقود بود و حلیفای کاهن توراته بر زداد نبرد سلطان عصر  
و این توبه نسخه شد و معمول به یهود و منتشر گردید و دفعه  
ثانی بخت انصر با بلی را خدا مسلط فرمود بر ایشان که تمامشان را  
قتل عام نمود و نوشته اند که باقی نکذاشت از ایشان بجز هفت نفر  
بانه نفر و این بچهار هاه و سه نفر یک دباری فرار نمودند

و تمام کتبشان را و توراتها را سوزانند که توبه مدت زمانه  
محمد داد در میان انسان مفقود بود تا عزیر زند شد و از حفظ خوانند  
و آنها نسخه کردند و بعضی گفته اند که یک نفر یک توراته در میان  
پنهان نمود و بعد بیرون آورد و از روی آن توبه نسخه کردند  
معلوم است که اگر آن شخص در مقام پنهان نموده همان توبه  
حلیفای کاهن بوده و اگر عزیر از حفظ داشته همان توبه حلیفا  
بوده پس یهود اگر چه در این اعصار جمعیشان زیاده است لکن بعد  
از آنکه انچه روایت نقل کنند چه معجزات موسی و چه غیر معجزات  
با این چند نفر پیشود با قرار خودشان پس خبر واحد است نه متواتر  
زیرا که اجتماع هفت نفر و نه نفر بلکه بیست نفر بر کذب محال  
نبست عاده بلکه جائز است پس اگر خبری با قضی یا معجزه نقل  
کنند و لو صد هزار نفر از این ده نفر بگویند که این ده نفر از  
صد هزار نفر نقل نمودند خبر واحد بشود و غایب الای مرافاده  
ظن کند و الظن لا یغنی عن الحق شیا و اگر بگوئی قصه عصا مار  
شدن و بد بیضاء در توبه است میگویم توبه هم مثل سائر  
خبرها بایست قطعی باشد صد و دس و معلوم شد که این توبه  
فعلا سندا منتهی به عزیر یا یک نفر مجهول الحال بشود و لوده هزار  
فرس از این یک نفر نقل کنند و بگویند عزیر یا این یک نفر از صد  
هزار نفر نموده و بالآخر منتهی حلیفای کاهن بشود و معلوم  
نبست حلیفا چه آدمی بوده و بر فرض ثقه بوده بکفر بوده و  
معلوم است که یک نفر بلکه ده نفر ممکن است که خبری و قضی  
داخل کنند بمیل خودشان و چیزی از آن خارج کنند که عبارت  
از تحریفی باشد که خدا در قرآن خبر داده پس وثوقه برایش باقی

و اثبات نبوت یسایا که با تمام از موسی



## فصل اول در بیان اینکه

۳۱۸

نماید و هیچ قضیتی از آن دلیل نمیشود برایشان ولو علم داشته باشیم که اغلبش همان توبه موسی است و از اینجا جوابی که بیکه گفته اند الزاماً علی المسلمین که خداوند در قرآن تصدیق همین توبه و انجیل کرده است بهود و نصاری است نموده معلوم شد زیرا که منافات ندارد که توبه و انجیل باشد و تحریف شده باشد و اگر بگوئیم عزیر پیغمبر خدا بوده و نمیشود که خطا کند میگویم اولاً نبوت عزیر باید ثابت شود و هرگز نمیتواند ثابت کند و ثانیاً نسبت این توبه به عزیر باید ثابت شود و ممکن نیست زیرا که عیسی از گفته بعضی از اهل تواریح که انهم معارض است با قول بعضی دیگر هستند دیگری ندارند پس نمیشود قطع برای حدی حاصل شود که ما فی الدفین بدون کم و زیاد از موسی صادر شده علاوه بر بعضی قضا با در این توبه است که قطعی الکن با است و یقینی است که خدا از آن نازل نفرموده پس یا اینکه موسی پیغمبر نبوده و کتابش از جانب خدا نبوده یا این توبه به التمام با بعضی از آن از جانب خدا نبوده و عبارت آخری تحریف شده مثل قصه حضرت خلیل که سار که نزد سلطان قبلی محقق کرد که سار خاتون زوجه اش میباشد و گفت خواهرم میباشد بیا هم گفت که بگو خواهر اویم و سلطان با سار خاتون زنا کرد و بعد عذر خواست که چرا نگفته زوجه من است که با او زنا نکنم معلوم است که بعضی حیوانات همچنین است راضی نمیشوند فضلاً از انسان فضلاً از انبیا فضلاً از چنین پیغمبر غیور و مثل قصه لوط که دارد که بعد از آنکه لوط با دو دختر خود از قوم فرار نمودند و مقدس بودند و شهرهای آنها خراب شدند و اهلی هلاک شدند این دخترها با هم گفتگو کردند که اهل

عالم

## توریه محرفست

۳۱۹

عالم همه هلاک شدند و نسل بنی آدم تمام شد و بایست یک کاری کرد که نسل بنی آدم باقی بماند و چنین رای داشتند که شراب زیاد بلوط بپاشانند و شب اول شراب بلوط دادند که بجه شعور شد و دختر بزرگ هم خوابه کرد و با او زنا نمود و حامله شد و شب دوم باز شراب زیاد بلوط اشا ماندند و دختر کوچک نیز هم خوابه نمود و لوط با او هم زنا نمود و حامله شد و هر دو پسر زایشیدند و فعلاً دو قبیله بزرگ از اولاد این دو پسر و منسوب بلوط از این دو پسر میباشد و این قصه از جهات باطل است اولاً معلوم میشود که شراب حلال بوده حتی انبیا هم بپاشانند و معلوم است عقلاً محالست چیزی که عقل را ابل کند خدا از احلا کند تا بنا بر فرض حلیت محالست انبیا بپاشانند چیزی که عقلشان را ابل شود ثالثاً معلوم میشود که شراب واجب بوده که لوط در وقت فرار از همه چیز گذشته الا شراب که در آن هنگام عظمی خمر شراب برد و شرکشیست فراتر بود و انبیا اینقدر دین دخترها بجه شعور بودند که نفرمودند که تمام دنیا خراب نشد و از لوط هم نرسیدند خامساً لوط را زدند با خودشان که چون معصیت نمودند هلاک نشدند چگونه احتمال میدادند که حضرت خلیل با اهل بیتش و انبیا ع هلاک شدند بلکه قطع بر هلاکشان نمایند سادساً نشد که شراب انبیا را اینقدر بیشتر کند که از حیوانات بیشتر تر شوند که نفرمود زنا میکند و با که میکند سابقاً معلوم است که مردم جائز است بلکه واجب که اقتدا بانبیا نمایند پس جائز است برای مردم دیگر که اقتدا کنند و شراب که نوشیدند با مادر و دختر خود زنا کنند تا منابدهی است است که این عمل از قبیح و منکر است

و نهی



## فصل اول در بیان

۳۲۰

و نهی از آن واجب و بعد از آنکه خود پیش این عمل را بکند که یا بت  
او دانی کند و چگونه میتواند غی دیگران کند تا سزا چه معنی دارد  
حکیم علی الاطلاق در کتاب خود امثال این قضا با را نازل کند اگر  
مقام تعبیر مذمت است که سزاوار نیست از خدا و حال آنکه فی  
الحقیقه مذمت خودش میباشد که چنین اشخاص را رسول و پیغمبر  
خود قرار دهد و اگر در مقام مدح است که چه مدحی است و حال آنکه  
معصیتی از این عظیم تر نیست و مثل قصه هر و ن که در تورات و یهودان  
که کو ساله بر سید و مرتد شد که از آن قصهها عجیب تر و کذبش  
واضح تر است پس معلوم شد که تحریف شد و چیزی که برای جاعلش  
داعی و فائد نیست تصور کرد و قطعا معمول است چگونه بشود اعتبار  
نمود بر چیزها بلکه دواعی کبره بر جعلش میباشد مثل معجزات پس از  
این بیان معلوم شد که بکفر از یهود نمیتواند ادعا کند که من قطع  
دارم بر اینکه موسی بن عمران صاحب معجزه بوده و پیغمبر بر حق الا  
اینکه بغیر طریق عقلانی ادعا کند که من قطع دارم مثل اینکه کسی  
گوید من خواب دیدم و قطع حاصل نمودم یا مرغی صدا کرد و من  
قطع نمودم که در این صورت اگر چه کسی بخواهد بر او ندارد لکن واضح است  
که دروغ میگوید و علی ای حال نزد غیر خودش نمیتواند بقاء ثبوت  
ثابت کند چنانچه واضح است و اما ملت نصاری که مدعی رسالت  
علیه السلام میباشد از هم اثبات رسالتش مشکل بلکه اشکال است  
زیرا که خبری که سابق و لاحق مثل حضرت موسی است و بلا اشکال  
نصاری نمیتوانند باین طریق اثبات نبوتش بنمایند و مختصراست بقیه  
نبوت نبوت معجزات و چنانچه ما بقا شناخته بایست معجزاتش توان  
ولو تواتر معنوی ثابت شود تا قطع پیدا شود و الا خبر واحد را نباید

در بیان اینکه  
نصاری نمیتوانند  
اثبات نبوت خود را  
با بکند

الا الظن

## عکاسات نبوت علیه

۳۲۱

الا الظن والظن لا یفتی من الحق شیئا و معلوم شد در تورات است  
سلسله سند محفوظ باشد و در تمام طبقات مخبرین حدیثی باشند که  
تواطوا ایشان بر کذب محال باشد و مخبرین معجزات علیه از احصای  
معلوم نیست باین حد باشند قطع نظر از اینکه ندارند زیرا که غیر  
مؤمنین بعینه که کسی نقل نموده مؤمنین بعینه هم معلوم نیستند  
زمان علیه بعد تقریباً باشند اگر چه بعضی گفته اند لکن محقق  
معلوم نیست علاوه بکفر از نصاری مدعی شد که بک حدیثی از  
غیر طریق حواریین از معجزات و غیر معجزات از علیه دارند و آنچه حدیث  
نقل میکنند از حواریین است و معلوم است که آنها را زده نفرین  
لا غیر و دوا زده نفر تو اطو شان بر کذب محال نیست بلکه آنچه شهادت  
شد از نصاری آنچه نقل میکنند از معجزات علیه تمامش منتهی است  
بصاحبنا جمل اعنی یوحنا و قمرس و مقی و لوقا و خیریها و نفرین  
مطلبه بلا اشکال مفید قطع نیست بلکه مظنه هم حاصل نمیشود و  
لا شایسته بعد از آنکه شناخته که بالملاینه تمام تکذیب و تفسیق یکدیگر  
دارند غرض اینست که علاوه که خبر متواتر دارند نصاری ممکن هم  
نیست دانسته باشند که قطع برای سامع حاصل شود زیرا که بعد از آنکه  
قطعی نیست که طبقه اولی بعینه ناقلین از علیه حدیثی باشند که توافق  
ایشان بر کذب عاده محال باشد بنمایند پس محالست قطع حاصل شود  
زیرا که احتمال منافیه با قطع است پس اخبار معجزات علیه هم نظیر اخبار  
معجزات موسی است و فرق اینست که اخبار موسی در بین منتهی مخبر  
واحد میشود و اخبار علیه از اول خبر واحد است و کتاب انجیل هم مثل  
تورات سند اخبار واحد است و معلوم نیست صد و دوش از علیه بلکه  
شناختش را در هر چونکه علاوه که خبر واحد است معارض هم دارد که

صراط



# در بیان انکه انجیل محرف است

۳۲۲

هر يك معارض با ديكران كه در انصودت قطعاً قادره مظنه هم نميگردد  
و علاو از اناجيل متفقاً بر ميان يكديگر كه شراب حلال بوده زيرا كه متفقاً  
نقل نموده اند كه حضرت عيسى روزي مهماني نمود حواريين را و امر نمود  
كه شراب باشان راندند و بالاخر خودش سبوي شراب را بر داشتند  
ساقه شد و بعد افراط بنام حواريين شامانند و اين مطلب چنانچه  
معلوم شد برخلاف عقل مستقل علاو در اين از منته حكاه بزرگوار  
نصاري حرام نموده اند چون مفاسدش را بالوجدان ديده اند و لازم  
ان اينست كه حضرت عيسى بقدر اين حكما نفهميد باشد با اينكه حكيم  
الهي بوده و كسيكه بقدر حكما نفهميد مسلماً از جانب خدا نبوده پس  
با عيسى از جانب خدا نبوده و پيغمبر كاذب بوده با اناجيل كذبت  
و صاحبانش افراشته بر عيسى چنانچه واضح است پس از اينجا معلوم  
شد كه با اينكه اين دو پيغمبر يعني موسي و عيسى با اين امت زباد و  
كتاب موجود ممكن است امتشان بتوانند نبوتشان را ثابت  
نمايند سائر پيغمبران يعني كسانكه مدعي نبوت شده اند چه امت قليل  
داشته باشند يا نداشته باشند احدى نتواند نبوتشان را ثابت كند  
بلكه بسيار برانته شوند و وجودشان را ثابت نمايند با ادعايشان فضلاء  
از نبوت نبوتش مثل مسيله و طلحه و غيره ها و الله العالم و اما كسانكه  
بعد از حضرت رسول ادعای نبوت نمودند با من بعد ادعا كنند  
انها هم با اينكه اقرار بنبوت حضرت رسول دارند با ندانند اگر  
اقرار دارند كه معلوم شد كه اگر هزار خارق عادت از ايشان برون  
كند كه جائز نبست احدى كوشش بغير انهاد همد و بايست بگوئيم  
مبا شلدن را كه بعد از انكه از انحضرت بالضرورت معلوم شد كه فرموده  
اند كه خدا پيغمبري بعد از انحضرت نميفرستد مادام كه اسما و زبين

# در بیان انکه مدعي نبوت حضرت علي ممكن نيست دليل بر آنست

۳۲۳

براي باشد و هر كس كه ادعا كند قلش واجبست چنانكه قابل اولويت  
پس لازم اقراران مدعي نبوت بنبوت حضرت خاتم الانبيا اينست كه  
اين كلام حضرت هم از جانب خدا باشد و لازم اينست طلب بطلان  
ادعای او است و وجوب قلش پس كفار هم نمي توانند كوشش بغير  
دهند چنانچه واضح است و اگر چنانچه منكر نبوت انحضرت است كه  
بلا اشكال مسلمين نبايست كوشش بغير دهند و لو مدعي هزار معجزه  
باشد و گفتن بر ايش كه اگر راست ميگوئد معجزه ظاهر كن چنانچه  
كاهي عوام مسلمان گفته اند براي مدعي رسالت خطا است زيرا كه  
اين كاشف اينست كه احتمال دارد صادق باشد و احتمال صارق و  
اين شخص في الحقيقه انكار نبوت حضرت رسول است الا اينكه نيز  
در بجهت مماشات با خصم باشد و اما غير مسلمين از منكرين نبوت  
انحضرت مثل بت پرست و مجوس و يهود و نصاري كه بلا اشكال  
واجبست عقلا كوشش بغير دهند و مطالبه دليل كنند چنانچه  
بعد از انكه بشنوند كه محمد بن عبدالله بوده و ادعای رسالت داشته  
احاد احادشان بايست در صدد بر اينند بر نهند و صديق با علما  
امتش كه في الحقيقه خلفايش ميباشند در اين اعصار و مطالبه دليل  
كنند بلكه اكناف بيگانه عالم نمايند كه بسا يكي از جواب شبهه عاجز شوند  
و ديگري دفع ان شبهه بتواند بكنند كه در انصودت عقضاي الان  
جا حد و افنا لنه مذهبهم سبيلنا ايشان را هدايت ميفرمايد و اگر صديق  
بر نيابند جاهل مقصود و جاهل مقصود بحكم عقل معذور نبست  
عند الله و عقابش قبيح نبست بلي اگر قاصداً عقابش قبيح است  
لكن بعد از انكه مستحب فرموده كه روزي سه دفعه مسلمين در نماز  
و بلند بها بصداي بلند در تمام بلدان اذان گويند و در اذان بگويند



## در بیان اینکه محمد بنو محمد

۳۲۴

اشهاد آن محمد رسول الله درسم شد که بگویند جاهل قاصداً  
کم باشد والله العالم پس معلوم شد که میرزا علی محمد شیرازی ملقب  
بیابا اگر چنانچه ادعایش ادعای رسالت بوده چنانچه بابت  
این مرتبه برایش هستند احدی از مسلمین و غیر مسلمین نمیتواند  
کوشش بخلش دهد فضلاً از اینکه با واپان به او در چون بلاشکال  
افراد بنو محمد حضرت رسول آ داشته و کذا حسنعلی ملقب به بابا اگر  
ادعایش ادعای نبوت بوده چنانچه بهائیه میگویند و اما اگر ادعای  
ادعای الوهیت و خالقیت مافیه الا مکان بوده چنانچه ظاهر بلکه  
صریح عباراتش هست که در این صورت جوابی ندارد الا آنکه متوجه  
که شیطان برای فرغور گفت که حاصلش ضربه بر پیش دروغگو و  
بر فرض تنزل میگویم معلوم شد که طریقی نبوت نبوت شد چیزی است  
ولا غیر یک تصریح بنی سابق معلوم النبوت برحقانیتش و تصریح  
موسی و عیسی که فضل مدعی شد که شندی حضرت رب اعلا  
تکذیبشان فرموده بودند و گفته بودند که بشارت تو را قبول  
بشارت آن محمد است و اما تصریح حضرت رسول آ بر قائم و مهدی که  
معلوم شد که محصل حرفشان و دلایلشان این بود که فرموده اند  
شخصی قیام میکند یعنی مدعی ربوبیت است رسالت میشود و میرزا علی  
محمد هم قیام نمود و مدعی شد که من هستم آن قائم موعود منستم  
ربا لا رباب و هم رسول او پس او بوده بیشتر حضرت رسول و  
کذا فرموده اند ندانم ان یوم یا قتی تک یعنی روزی هر دو در کان  
بنفسه میاید و کذا فرموده اند عیسی از آسمان نازل میشود و فرموده اند  
حضرت حسین علی رجعت میفرماید و هر سه مراد از یک نفر است  
و میرزا حسنعلی مدعی شد که هر سه یکی مراد است و هر سه میباشند

پس

## مکرم نیست لیل باشد

۳۲۵

پس ایشان میباشند آن موعود و دلیل بر اینکه شندی باب قائم و  
مهدی موعود بوده و میرزا حسنعلی و در کار و عیسی و حسین بنی  
وجود مبارکشان و ذات شریفشان و لا غیر ذرا که ادله اربعه  
نماش مختلف و عدم دلالتش واضح است باقرار حضرت عبداللہ  
و جناب فضله و جناب جدر علی و غیر هم پس دلیل برحقانیتش  
نبوت این مختصراً عایشان و دلایلشان و محصل جواب اینکه اولاً قائم  
و مهدی که حضرت رسول آ واثمه بقیامش بشارت داده اند  
قائم موهومی نیست بلکه تصریح شد در تمام اخبار و آورده در این کتاب  
که آن قائم و مهدی خلیفه حضرت رسول آ و وصی الا و صباء  
میباشد نه ربا لا رباب است و نه رسول الله آ علان در اغلب  
روایات شعبه اسم خودش و پدرش معتبر میباشند و عرض شد  
روایتیکه برخلافش باشد نداریم غایبه الامر بعضی میباشند بعضی  
معتبر بعضی محجبت بعضی معتبر ثانیاً میرزا علی محمد بر فرض ادعای  
قائم نموده ادعای الوهیت و رسالت نکرد قطعا و بر فرض ادعای  
رسالت نموده ادعای الوهیت نموده و بر فرض نموده و گفته اند  
در اوج جمع شدند میگویم بدیهی عقلست که دو شی متضاد بر معقول  
نبست فی ان واحد در یکجا جمع شوند فضلاً از اینکه متحد حقیقی شوند  
و اگر بگویند بابت که علی محمد مرکب از علی و محمد است و چون علی مقدم است  
نمیشود مراد علی از ابی طالب باشد زیرا که آن علی موخر است از محمد  
در مرتبه پس مراد علی اعلا است پس شخص علی محمد خدا و رسول است  
نه رسول و علی میگویم این مجزیه از کرامات والد ماجدشان میرزا  
رضا و والد ماجدشان خدیجه خانم بوده و اما معجزات و غیره  
خدا که آنها خرق عادتست نه خرق محال عقلی و قدرت حضرت که باری

تعلق



## فصل اول در بیان

۳۲۶

تعلق با محال عقلی نمیکرد و بدیهی است که خدا خالق است و سول  
مخلوق خدا و اجبت و سول ممکن پس ضد یکدیگرند بل نقض یک  
دیگرند پس محال عقلی است اجتماعشان کما لا یخفی و ثالثا قائم و  
مهدی که فرموده اند میباید قائم و مهدی عجل بود با اعم انجا  
که ایشان بوده اند شاید اشخاص دیگر که ادعا نمودند بوده اند  
با بعد ادعا میکنند باشند و قول او که من هستم قائم معارض بقول  
انها است و ترجیح بلا مرجح و اخبار یکی مرد بکران بلا دلیل عقلی  
نیست و قول بعدا لهما و سائرین که ذاتشان دلیلست معارض  
با ذات سائر که آنکه ادعا نموده اند انها هم ذاتشان دلیلست  
بنوع سائرین ادکه اربعه را منکر نیستند مثل سائر عقلا و هو المخرج  
و اما ابات قرآن که استدلال کرده اند که خدا میباید بگروزی و بها  
گفت من خدا هستم پس مراد از خدا ایشان میباشند چون ادعایش  
کرده اند میگویم یکی از این ابات و جاب ربك بلفظ ماضی باشد  
با این تقریر مراد فرعون و نمرد و شد و میباشند چون ادعایش  
نمودند لکن فرعون دلیلش البس له ملك مصر و هذه الانهار تجري  
من تحتي فلا تعفلون بود جناب بها دلیلشان ان الذي خلق العالم  
لنفسه منعون ان ينظر الي احد من احبائه و واضح است که عقلا مصداق  
فرعون و امثال او میباشند نه بها و امثال او پس مراد از بوم بانی  
ربك سلطان روس و انگلیس میباشند نه بچان محبوس ممنوع و  
امثال او و اما فریاد ایشان حضرت رسول م و ائمه م که فرموده اند  
عسی از آسمان میاید و بها گفته من بودم که از آسمان بطن میاد و  
تر و دل نمودم معلوم است که سائر بنی آدم بلکه حیوانات هم از  
آسمان بطن میادشان فرود آمدند الا اینکه بهائیه بگویند حبس

ادعایش

## تتمه فصل اول

۳۲۷

ادعایش کرد دیگران نکردند و همه کس میدانند بکران بسیار  
این ادعا را کرده اند و شاید هم بکنند مر بعد الا اینکه بگویند  
مراد از قائم و عسی و حسین مظهر ذات کبریا نیست و مظهر ذات  
خدا میرزا علی محمد بوده و بعد حسینعلی غایب الا مرد رلقب میرزا علی  
محمد را قائم و مهدی و نقطه اولی گفتیم و حسینعلی را حسین و عسی  
و رب اعلا و دلیل بر اینکه مراد حضرت رسول م و ائمه از قائم  
عسی و حسین و رب الاعلا ابی بکی بوده و ان یکی هم اول باب بی  
و بعد بها قول خود بها که در ابیان نازل فرمودند و دلیل بر اینکه  
ایشان بودند و سائرین نبودند ذات شریف خودشان و دلیل بر  
اینکه ذات ایشان دلیلست قول فضله کلیا بکاف و جدر قبل علی  
اصفها فی چون صریح قلم الهی بگوش خود شنیدند پس از این بیان  
واضح شد که هر کس ادعای شاریعت بنماید بعد از حضرت رسول  
دروغگو و کذاب است و اینها که نمودند تمام افترا بر خدا باشند  
و غیر از این است چهار روز دنیا چیز دیگری طالب نبوده اند و هر  
منابع ایشان کرده با بکند در حکم بها م و حیوانات است بل هم  
اضل زیرا که غیر از این اراجیف که مرجع تمامش بادعای محض است  
و بر دلیل دیگری ندارند و ممکن نیست که داشته باشند و محض  
عاقل بلکه سفیه هر کس تصدیق مدعی در ادعایش ننموده و بنماید  
به دلیل کما لا یخفی **فصل ثانی** در مذاهبات است بدانکه غیر از  
مذاهبا سلام از مذاهبا سائر ملل و ادیان مثل یهود و مجوس  
نضاری که معلوم است که بعد از آنکه نبوت نبی خود را شنیدند  
ثابت کنند چگونه حقانیت مذاهبا خود را متواتر ثابت کنند و اما  
زاهبا سلامه پس موافق روایت حضرت رسول م که فرموده اند

زود است

فصل اول  
در بیان



زود باشد که امت من متفرق شوند بجهناد و دوفرقه بکفره  
ناجی و حق و تهمه هالك و بر باطل مذاهب جهناد و دوفرقه  
مباشند و بالاثقان و بدلیل عقل و نقل بکفره برحق میباشد  
و سایر فرق بر باطل و اصول این مذاهب از ابتداء دوفرقه بودند  
بکفره فرق کروهی که بعد از حضرت رسول م ابو بکر بن ابی قحافه را  
خلیفه و جانشین حضرت رسول م و بعد از او عمر بن الخطاب را  
خلیفه ابو بکر مبدانند که اصطلاحا آنها را سنی میگویند و این  
طایفه بنجاه و یک فرقه میباشد و فرقه دیگر که وهی هستند که  
علی بن ابیطالب را خلیفه و جانشین حضرت رسول م مبدانند  
بلافصل و ابو بکر را غاصب مبدانند و این طایفه متفرق شدند  
به بیست و یک فرقه و تمامشان از شیعه میگویند اصطلاحا پس  
بابت اول بحث در این شود که با خلیفه بلافضل حضرت رسول م  
ابو بکر است یا علی بن ابی طالب و بعد از آنکه ثابت نمودیم که نه  
شیعه برحق و سنی بر باطل میباشد تمام بنجاه و یک مذهب باطل  
بشود چنانچه واضح است و قبل از بحث عرض میکنم طریق ثبوت  
خلافت و جانشینی رسول خدا منحصر است بچند طریق اول  
نصیح نبی و رسول م بر شخص خاص که بفرماید صریحا که فلان بن  
فلان خلیفه من است دوم اوصاف آن نبی برای خلیفه اش ذکر کند  
که آن اوصاف منحصر شود در خارج بشخص خاصی که راه اشتباهی بک  
احدی باقی نباشد سیم از شخص معجزات و خوارق عادات صادر  
شود که غیر از نبی یا خلیفه نبی نشود صادر شود و آن شخص صاحب  
معجزه بگوید من رسول و نبی نیستم بلکه وصی و خلیفه نبی و منم باشم که  
در این صورت چنانچه ادعای نبوت کند بابت تصد بقرش کرد

در بیان  
طریق ثبوت  
خلافت

ادعای خلافت نبی کند بطریق اولی بابت تصد بقرش نمودن چهار  
کس که معجزات و خوارق عادات نبوتش با خلافتش ثابت شد  
بگوید فلانی خلیفه فلان نبی است انکه خود ادعای خلافت  
آن خلیفه بکند یا ادعای نبایت یا ادعای تشیع آن خلیفه بچشم اینکه  
اوصاف حمید از علم و عمل و سایر کمالات نقیصه و غیر نقیصه در  
یکه از اصحاب آن رسول باشد که در دیگران نباشد که در این مورد  
عقل حاکم است که این شخص که فاضلتر است بابت مقدم باشد  
بر مفضول و خدا و رسول او را اخبار کرده باشند و الا تفضیل  
مفضول بر فاضل و ترجیح مرجع بر داعی لازم آید و این قیاس است پس  
محال است عقلا که خدا و رسول مرتکب مرتجع شوند بلکه عقلا هم  
نبایت بوند پس حکم عقل فاضل خلیفه میباشد و در مفضول  
پس عرض میکنم ای خلافت علی بن ابی طالب پس علاوه که ممکن است  
بنیام آید که همه مذکور علماء شیعه در کتب خود مفضلا ثابت  
حق داشته اند و حقیر بسبیل اشاعه اجمالا ذکر کنم اما تصریح  
پس اخبار متواتره از طرق اهل سنت و جماعت فضلا از شیعه  
منها حدیث شریف مرتکب مولا فهدا علی مولا که بجهنادند  
منصل صحیح عده از طرق اهل سنت علماء حدیث خودشان در  
کتبشان نقل نموده اند علاوه بر شیعه و دلالتش واضح و جاتی تفصیل  
نیست و منها حدیث منزله که حضرت رسول م فرمود برای امیر  
المؤمنین علی م یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا  
نبی بعدی که انهم متواتر با قریب بواتر است از طرق شیعه و سنی  
و دلالتش واضح است و منها اخبار متکثره در موارد مختلفه که مخصوصا  
در آنهاست انت خلیفنی و وصی که علماء اعلام از کتب خود عامه



## فصل ثانی در اثبات

۲۳۰

استخراج نموده اند و در کتب کلامیه خود ضبط نموده اند و اما  
اوصاف خاصه که حضرت رسول از برای خلیفه و وصیش بیان  
نموده در کتب عامه فضلا عن الخاصه با حادیت معتبره نقل نموده اند  
بالا نفای منحصراست بعلی بن ابی طالب و غیر علی دارای آن اوصاف  
کلا بل بعضا نبوده و اما معجزات و خوارق عادات که میتوان  
گفت آنچه از حضرت علی از معجزات بروز نمود و عامه و خاصه  
در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند شاید از حضرت رسول این  
مقدار بروز ننموده یا با نرسید بلکه آنچه از قبر مطهرش ظاهر  
شد و بشود که همه کس از مشاهده میکنند کفایت است و  
دلیلش آنست که اگر انسان حتی دارای کمال است مدام که زند  
میشد و بعد از آنکه از دنیا رفت نباید نفسش دارا باشد و  
بسا خوارق عاده از انسان حتی بجز نمود لکن از شخص مرده اگر  
صادر شد معقول نیست حمل بجز نمود بلکه نیست الا بواسطه  
تقریبان حضرت کبریا که بقای رسیده اند که بعد از هزار سال  
و زیاده تر که از دنیا حیات فرموده اند از قبر مطهرشان این همه  
معجزات و کرامات ظاهر شود که بسا از انبیاء مرسل در حال حیات  
ظاهر نشد و اقلا در این مدت هفتاد سال که در کربلا میماند  
اشرف مشغول تحصیل علم بودم زباده از پانزده معجزه از قبر شریف  
امیر المؤمنین بروز نمود که با چشم خود دیدم با عجز شیاع که مضطرب  
قطع بودند شنیدم و اگر چه در بعضی از آنها معاندین شبهه نمودند  
چنانچه شخصی کوری بلقیه بقر مطهر شد و چند روز در حرم مطهر بکشت  
نمود و کشتنش شد و معاندین گفتند کور نبوده خود بسته بود و کلا  
در همان سنه شخص فلیح دارا شفا دادند و من جمله در دفعه دروان

بشود

از قبر مطهرش  
بسیار معجزات  
ظاهر شد

بخف

## خلافت علی بن ابی طالب

۱۳۱

بخف نصف شب برای نذر پاره باز شد و معاندین منکر شدند  
محصل اینکه در سنه ۲۹ که در بخف اشرف بواسطه نادیده شدن  
طاعون عظیم اند که کتر کسی مثلش دید بود و چون منحصراست  
بود و حتی بعد از دران سنه طاعون نبود معاندین این را در شبهه کردند  
لذا در سال بعد از آنده معجزه از قبر شریف ظاهر شد که همه کس ملتفت  
شوند که این تادیب هم بجهت این بوده که اهلش هفت حقه امیر المؤمنین  
مینمودند و در نافرمانی خدا و الا امیر المؤمنین صاحب مقامات عالیه  
بوده و هست لکن معاندین بهر طریق بودند انکار مینمودند بلکه سخریه  
شبهه میکردند لکن در همان سنه دو معجزه از آن حضرت ظاهر شد که  
احدی نتوانست انکار نماید بادران شبهه کند یکی مجدد باز شد  
در وان بود و قصه آن چنین است که زمستان و شب بسیار سردی  
بود ساعت چهار از شب مشغول مطالعه در حجره خانه بودم ناگاه  
صدای هاهوی مردم شنیدم بیرون آمدن گفتند در وان باز شد و  
مردم تماشا میروند من هم روانه شدم قریب صحن مطهر دیدم جمعی از  
سنت تسبیح و چوید که این مردمان فقیر عادتشان این است که  
قدری خواب دارند مخلوط نموده در همان کرده با خود بر میدارند و آن  
زادشان هست تا مراجعت کنند و لباس صحیحی هم ندارند حاصل اینها  
رسید از یکی سوال شد چه قصه است گفتند یک ساعت قبل وارد  
شدیم پشت در وان از شدن سرمای طاقت بودیم آنچه التماس نمودیم  
کیس با اعطای نکرد بلقیه یا امیر المؤمنین شدیم و صداهای با علی بلند  
نمودیم بیک دفعه کشوده شد داخل شدیم و حال هم کشوده است  
روانه شدیم همبکه رسیدیم دیدم جمعیت زیاد و در وان مفتوح و  
دسته دسته بیرون میروند و داخل میشوند و کف بر کف میزنند

و این



## فصل ثانی در اثبات خلافت علی

۳۳۲

و این شعر را میخوانند (حُبَّ عَلِيٍّ بِهَا بَطَالِبُ) راحل من التهد  
الی الثارب (همینکه نزدیک رفتیم بدم سقف بالا و کلیاس که  
زین بالا خانه رویان میباشد با اینکه از اجزای بزرگ و کج  
در قدیم ساخته بودند قریب دوسه ذرع عرضاً و طولاً خراب شد  
بود از شدت بیکه در بدو بار خورده بود که چند سال همین طریق  
خراب بود تا ساخته شد بر سبدم علت اینکه چرا در آن فوری بستم  
اند گفتند فلان کج شد علی ای حال نتوانستند ببینند تا صبح  
و این مطلب واضح است نزد همه کس که نصف شب در دایره ای احد  
رسم نموده باز گشتد و لواحقه پول بدهند علاو مستحفظین نمی  
توانند چون کلید نزد کلید داور است و در سرایه میباشد و حال  
آنکه این عربها کمال فقر و پشیمانی داشتند و دیگر این سقف چوبی  
و لا سئما سقف نبر که هرگز برف و بارش نمی بیند عاده بنا نیست  
خراب شود علاو مقارن با باز شدن دروان خراب شود کاشف  
برای آنکه بواسطه در باز شدن خراب شد و معلوم که بقوه هزار  
نقر ممکن نیست خراب شود علاو اگر ممکن بود که در آن فوراً ببینند  
این ستمهای متعصب و یهودهای مبغض هرگز نمیکذاشتند مفتوح  
ماند تا همه کس ببینند پس معلوم میشود که باز نشد الا بنا بیدات  
غیبیه بلکه با شایع دست انحضرت که بد الله بود باب مفتوح شد  
بخوبی که مجال انکار و شبهه برای احدی باقی نماند قصه دو تیم در آن  
سنه در ویشی از بکاش سری داشت مغلوج او را برداشته بود  
میفکند که شیخ عبدالقادر او را شفا دهد بعد از آنکه وارد بخجاش  
شدند و علی الرثم در تنگه بجکاشها در محض مقدس منزل نمودند بعضی  
از شعبه برای جوان گفته بودند که اگر التجا با امام علی کنی شفا مییابد

و چند

## از معجزات آنکه از قبرش بر میخیزد

۳۳۳

و چند قصه همان سنه را برایش نقل کرده بودند که امام علی کرامت  
نموده آن جوان از پدرش خواست نموده بود که او را ببرد بروضه مطهره  
قبول نکرده بود خودش از بعضی خواست نموده بود که او را ببرد بروضه  
مطهره قریب بظهر بود در خانه بود یکی گفت ای ابراهیم مؤمنین جوان  
سستی را شفا داده اندم بعضی مقدس جمعیت نباد و در جوان را احاطه  
نموده بودند که نزدیک بود جوان تلف شود که جماعتی عسکرانه بودند  
مردم را بعنف از او دور نموده و او را بردند بسلامه که از آنست  
مردم محفوظ ماند و این قصه را احدی نتوانست منکر شود چون  
جوان و پدرش هر دو سستی بودند و اگر فرضاً شعبه جماعه بعضی  
اغراض محتمل مرض را بر خود ببینند سستی که بدیهی است نخواهد  
بر خود مرض را ببیند و بعد بگوید امام علی را شفا داده که اسباب  
قوت شعبه گردد و و هن مذهب سستی شود پس معلوم شد که ابر  
المؤمنین جفا و متنا صاحب کرامات و خوارق عادات و چنین کس  
محال است دروغ گوید و مسلماً ادعای خلافت حضرت رسول نموده  
پس محال است که نباشد و بعضی که گفته اند که چنین ادعای نکردند  
البطلان است و اما طریقه چهارم که محصلش آنکه بک شخصه که ضا  
کرامات باشد قصد بقی بکنفر میکند و تکذیب دیگران اعم از آنکه  
خودش مدعی مرتبه نبوت یا خلافت باشد یا نباشد پس عرض میکنم  
وجود مبارک ائمه هدی بلا اشکال صاحب معجزات و کرامات بودند  
حتی علمای عامه تصدیق دارند و بلا اشکال تصدیق ابراهیم مؤمنین  
نموده اند و ابوبکر و عمر بلکه نفی نموده اند و چنین صاحبان مقامات  
عالیه نمیشود صادق نباشند پس خلافت بلا فصل علی دون ابوبکر  
تابت بلکه از اینها بالاتر و واضحتر که امام نبسته از امام زاده های

واجب



واجب العظم صادر میشود مانند اجماع الفضل العباس و حضرت سید  
محمد بن حضرت امام علی النقی که قرب قریه بلد چهار فرسخی سائر  
مدفون است که سنی و شیعه اتفاق دادند بر اینکه کرامات از ایشان  
مکرر صادر شد بلکه سنی ها جرئت ندارند قسم دروغ این دو بزرگوار  
داد کنند با اینکه قسم دروغ خدا و رسول مکرر بلا خوف یاد میکند  
و کفر شد که کسی قسم دروغ باین دو بزرگوار یاد کند و صدقه بر  
او وارد نیاید هر کس بعریشان رفته این مطلب بر او مکتوفست  
و کذا قاطعه معصومه بنت حضرت موسی بن جعفر که در قم مدفون  
و حضرت شاه عبدالعظیم مدفون در مدینه و غیره است که هر ساله  
کرامات با هر که احکام نمیتواند مکرر شود از ایشان بروز و ظهور  
مینماید که خلق کثیری ملاحظه مینمایند و چیزیکه خود برای العین  
مشاهد نمودم اینست که یکی از سنوات که در نجف اشرف مجاور بودم  
و شاید سنه سیصد و هفت یا هشت بوده بعزم زیارت عسکری  
از نجف اشرف بیرون رفتم بعد از زیارت مراجعت بکاظمین نمودم  
با یک طلبه رفیق بودیم و از شخص عربی که شش الاغ داشت در  
الاغ گرابه کرده تخته را بمرکب داد من جمله یک شخص ترک فقیر را  
زوج داش و طفل سه ساله تقریباً اندک بودند بکاظمین و یک الاغ  
از این مکانی بجهت زوج و طفل گرابه نمود و خودش پیاده میباشد  
الغرض صبحی از کاظمین حرکت نموده بکسره آمد بخان خاکسری و  
اول شب حرکت نمود که بکسره برود و کربلا چنانچه دایم عربت نصف  
شیر دارد مسیب شدیم اتفاقاً عاملین جسر جسر را کشید بودند  
خوابید بودند مکانی آنچه سعی نمود که بر خیزند و پول معلوم کردند  
جسر را بپندارند اعتنا نکردند همان سمت بازار قمر جسر فرود آمدند

ذکر معجزه  
الفضل

وقت بحران مکاری دفت یکی را بیدار نموده آمد جسر را انداخت  
انچه معمول بود گرفت و دفت خوابید ما هم پیاده قرار شد روی  
جسر بودیم انطرف جسر میروا شویم اتفاقاً من و بعضی دیگر محاذی  
ضعیفه ترکیه میرفتیم و ضعیفه بچه اش را بدوش کشید بود جنب  
معجزه راه میرفت و شوهرش عقب سرش بود رسیدیم بجاییکه معجزه  
تمام میشود و چند تخمه ما بین دو طراده جسر افتاده که بابت  
روی آن تخمه ها عبور نمایند ضعیفه ترکیه جسرند بک و تلفت  
نبود ناگهان پارا گذاشت در وسط شط و سرنگون دریا شد  
بچه کول و شب هم ما هتاپ بود و کمال روشنی نظر نمودیم مقدار  
راه دیدیم اب ضعیفه را میرد بعد از نظر با غائب شد آقا شوهرش  
همینکه دید زوجه اش با طفلش در آب افتادند فوراً با کمال تنگی  
برگشت و در خشکی همان سمت که اب میرفت او هم میدوید و فریاد  
میکرد با حضرت عباس با حضرت عباس خلاصه بعد از آنکه ضعیفه  
از نظر ما غائب شد روانه شدیم با نظرف جسر و در آنجا صبر کردیم  
تا آن مرد ترک بیاید طولی نکشید که دیدیم مرد با زن با بچه کول  
هر سه سالمند آمدند بسیار تعجب کرده از مرد سوال نمودیم که از  
زوجه اش سوال کند که چه شد چون زن فارسی نمیدانست مرد  
سوال کرد و برای ما ترجمه کرد که حاصلش همینکه افتادم در آب از  
مول مد هوش در بحال شدم و هیچ نفهمیدم بگوئی حال اندر  
خود را در روی اب کنار شط دیدم و صدای شوهرم شنیدم بگو  
با حضرت عباس با حضرت عباس فریاد کردم که ای مرد بیادستم بگو  
همینکه شوهرم دست دراز نمود کانه یک کسی دست مرا بدستش  
گذاشته و مرا بلند نمود و در خشکی گذاشت گفتیم اب خورده اید



## فصل ثانی در اثبات خلافت علی

۳۳۶

گفت من که نه طفل را نمیدانم طفل را سرنگون نمودیم کی باز نشین  
بیرون آمد و این قصه از جهات خرق عادت است اقل اینکه کسیکه  
در آنجا سرنگون شود در باب ولو مرد شنا و باشد نمیتواند  
خود را حفظ کند و لابد غرق میشود پس زن و لا ستم چنین زنیکه  
هرگز شط آب ندید و شنا ویدی نموده اگر ناپدید غیبی نبوی محال  
است عاده غرق نشود و قیام کسیکه بچه بردوش باشد و از  
بلندی سرنگون شود محال است عاده که بچه از دروشش رها نشود  
و آنکه بچه چنین زن ستم مثل چنین زن بلکه هر کس باشد که افتاد  
لا بدان مولی بخود بشود و در اینصورت محال است که بتواند  
بچه را بردوش نگاه دارد چهارم محال است عاده که چنین حالتی  
که رخ داد هر کس باشد غرق نشود پنجم بر فرض غرق نشدن  
محال است آب زیاد قهرا بکلویش فرو نرود ششم بر فرض زن حفظ  
خود کند بچه محال است عاده آب قهرا بکلویش فرو نرود هفتم  
بالا آمدن از هر غریب تر چون هر کس رفته ملاحظه نموده که  
ان ستم شط یعنی طرف باز دارد و بار شط بسیار بلند است و  
آبام پائین که این اتفاق افتاد لا اقل سه ذرع آب کود است و  
ان ستم هر کس میخواهد آب بردارد بابت برود سر شریعه آب  
بردارد و شریعه عبارت است از مکاتیب که چند ذرع عقب نمیشیند  
و سر شیب میکنند تا باب که آدم و حیوان بتوانند باب رسند  
و سائرا مکنه نمیشود آب برداشت الا بدولت و دیوان و آنجا که  
ضعیفه از آب بیرون آمد چون دور است از آبادی شریعه نکند  
و معلوم است که در آنجا که شریعه نیست اگر کسی میخواهد از  
آب بیرون آورد چنان محصر است باینکه بکی رود در آب و پس

محکم

بهر

## معجزات حضرت عباس

۳۳۷

محکم بگمرا و بیند و چند نفر مرد قوی او را ببالا کشند پس بک  
زن و بچه در کولش و بک مرد ضعیف الجثه به ربهان عاده محال  
است بتواند او را ببالا کشد الا بنا به دعای پس معلوم شد که غرق  
نشدن اترن و طفلش و بیرون آمدن نشان و بعد این مسافرت بعد  
زن پیاده بیاید و حالت آمدن داشته باشند اینها نیست بجز بواسطه  
توسل انور حضرت عباس پس اگر آنحضرت مقرب درگاه حضرت  
باری تم نبود هرگز بواسطه توسل انور با آنحضرت اترن و طفل  
نجات نمی یافتند و بک دیگر معجزه حضرت اجماع الفضل آنکه در یکی  
از سیرات بجهت زن بان مخصوصه بکربلا بمعلی مشرف شدم در خانه  
پسر عموم محمد باقر که هر وقت بکربلا مشرف میشدم در آنجا وارد  
میشدم و مهمان بودیم و بسیار آدم صحیح متدینی بود در او اتل با  
رفقه بود بکربلا مجاور شد قریب به پنجاه سال در آنجا مجاور بود  
تا آنکه بر رحمت انور واصل شد حاصل روزی قریب ظهر وارد  
خانه شد و گفت دو نفر از اعراب بادیه مالی از یکی از مشایخ دین  
ایشان را آورد در صحن مقدس اجماع الفضل قسم داد بعضی اینکه این دو  
نفر قسم یاد کردند فورا هر دو سبلی خود دهند و صورتشان باشد  
و افتادند یکی فورا مرد و دیگری نفسی داشت آنکه مرد او را بفصال  
خانه حمل نمودند آنکه نفسی داشت او را بصحن مقدس حضرت امام  
حسن ع بردند گفتیم برای چه گفت قسم است هر کس را اجماع الفضل  
ضربت میزند اگر فورا نمرد او را ببرند در حرم حضرت امام حسین  
داخلش میکنند حاصل فورا روانه صحن مقدس حضرت امام حسین  
شدم وقتی رسیدم که فوت شده بود و او را در تابوت گذاشته  
بودند که حمل بفصال خانه نمایند حاصل اینکه این بک نفر را بعد از

فوت

معجزات



## فصل ثانی در اثبات خلافت علی

۲۳۸

قوت دادم لکن جماعت کثیری چنین ضربت خوردن آنها حاضر بود  
و اثر سیل در صورتشان ظاهر بود که صورتشان سپاه شد بود  
و کرد نشان کج که قطعی بود که ضربت خورده اند و جور مطلب  
کالتس فی رابعة النهار واضح بود و این بکفر را دادم بفصل خانه  
نرفتم که اند بکری را ملاحظه کنم چون رفت بر علم نمی افزود حاصل  
اینکه این بزرگوار مثل سایر امام زاده ها از قبل سید محمد فاطمه  
معصومه و شاهزاده عبدالعظیم کمتر با همی بگذرد که کرامتی از  
ایشان ظاهر نشود و مسلماً آنها تصدیق بر ائمه منین که اولست  
خليفة بلا فصل حضرت رسول مینمودند و چنین اشخاصی بحال  
است کمره و کمره کنند باشند پس با قطع نظر از سایر ادله بهین  
مطلب قطع حاصل میشود برای اشخاص بی مرض که انحضرت خليفة  
بلا فصل بوده و سایرین غاصب و باطل بوده اند و اما طریقه  
پنجم که محصلش علم و اکل بودن از سایرین باشد انهم بدین  
زیرا که بدیهی است که ائمه علماء اسلام چه علماء طریقت چه  
علماء شریعت چه علماء حکمت الهی چه علماء کلام چه علماء فقه و  
اصول چه نحو و صرف چه معانی بیان و غیر ذلک از سایر علماء  
سائر ملل عالمتر و فاضلتر میباشند بلکه آنها انچه دارند از علو  
از علمای اسلام اخذ نموده اند و این مطلب هم واضح است که تمام  
علماء این علوم از مسلمین علوم خود را منتهی بامیر المؤمنین میکنند  
حتی علماء طریقت و شریعت اهل تسنن مثل شیخ عبدالقادر و  
ابو حنیفه و غیرها و این مطلب واضح است بر کسانیکه رجوع  
بکیشان و حالاتشان نمایند و همچنین علماء اخلاق از عامه و خاصه  
و اما سایر کمالات ظاهره و نقابیه و بدیهه از جماعت و سخاوت

و زهد

## باب دهم

۲۳۹

و زهد و تقوی و خوف از خدا و عبادت و سلوک الی الله و غیر  
ذلک که واضح است و حتی نواصب و خوارج و اضداد مثل منوی  
اقرار بفضل انحضرت داشتند و هو من الاعاجیب و کفایت در  
این مقام خطبها شکی از انحضرت در هیچ البلاغه و غیر هیچ البلاغه  
عامه و خاصه نقل نموده اند و زیادتیا این بیان از وضع و نشا  
خارج میشود و مقصود اصلی این مطلب نبود زیرا که کتبیکه علماء  
شیعه در این باب تصنیف نموده اند الله الحمد کافی و وافی است  
شکر الله سبحانه و کذا مقصودم این نیست که ابوبکر بن ابی قحافه  
خليفة نیست و علی خليفة میباشد زیرا که اتفاقاً است که علی  
خليفة بوده و شیعه نفی واسطه میکنند و سنی اثبات واسطه  
و بعد از آن خیری شیعه میگوید بلا واسطه ابوبکر و عمر و عثمان  
علی خليفة رسول خدا است و سنی میگوید بواسطه این سه  
نفر یعنی بعد از این سه نفر علی خليفة رسول خدا است پس نافی که  
این مورد شیعه میباشند که میگویند ان سه نفر خليفة نبودند  
دلیل نبایست اقامه کنند بلکه غلط است و مثبت واسطه یعنی  
کسانیکه مدعی خلافت خلفای ثلاثه قبل از علی میباشند بایست  
دلیل اقامه کنند بلکه مقصودم در این مقام اینست که علاوه بر دلیل  
مثبت مدعی ندارند ممکن نیست عاده بلکه عقلاً بتوانند خلافت  
ابوبکر را ثابت کنند و خلافت عمر فرغ خلافت ابوبکر است چنانچه  
خلافت عثمان فرغ خلافت عمر است چنانچه واضح است پس  
خلافت ابوبکر که باطل شد خلافت عمر و عثمان هم باطل میشود چنانچه  
لا یجفی اما عدم دلیل عاده بجهت اینکه معلوم شد که دلیل خلافت  
منحصراًست بادلّه خمس مذکور اما اول که بضخص خاص بوده باشد

از



## فصل ثانی در اینکه ممکن نیست عقلا با عاده

۳۴۰

از حضرت رسول که بدیهی است که خود ابوبکر و عمر و سایر صحابه  
و احدی از علماء عاده ادعایش نموده بلکه بکفر بک حدیث  
این باب جعل نموده با اینکه زیاد حدیث جعل نمودند و اما بقیه  
که صفات خاصه غیر مشبه باشد انهم نسبت با ابوبکر کسی ادعا  
نکرد و خودش هم ادعایش نمود الا حدیثی که از آنکه من قریش و  
معلوم است که بر فرض صدق غیر قریش که انصار بوده باشند  
خارج بشوند چنانچه مقصودشان از جعل این حدیث همین  
بود که کسیکه از قریش باشد که شاید زیاده از ده هزار دینار  
وقت بودند و اما سبب آنکه صلوات مجزات باشد احدی بد  
بانع ابوبکر بلکه عمر و عثمان بک مجزه جعل نکرده فضلا از اینکه  
صحیح باشد و اما چهارم آنکه انهم بعکس است یعنی کسانی که  
مجزه و کرامات بودند بالا اتفاق صریحا منکر خلافت ابوبکر و عمر  
و عثمان بودند و اما پنجم آنکه اهل از نام اصحاب حضرت رسول  
بایست خلیفه آنحضرت بوده باشد انهم اتفاق است که علی اعلم  
و اشجع و اتقی و از هدا زانها بوده چنانچه اشار شد علاوه  
با قرار خود ابوبکر و عمر که تمام علماء عاده و خاصه از آنها نقل نموده  
اند هر دو جاهلترین تمام صحابه با اغلب ایشان بودند چنانچه  
مذکور خواهد و اما اینکه عقلا ممکن نیست که ابوبکر و عمر خلیفه  
جانشین حضرت رسول می باشد بجهت اینکه بدیهی است که مقصود  
اصلا از بعثت رسول و قرار دادن آن نبی خلیفه و وصی نیست که  
مرده جاهل را راه نمائند کند بسوی خدا و آنچه محتاج باشند مردم  
در امر معاش و معاد با ایشان برسانند و حل مشکلات ایشان  
نمایند پس اگر آن نبی با وصی نبی نتوانند جواب مسائل مردم بد

باجل

## بشود خلافت ابوبکر ثابت شود

۳۴۱

نمایند

با حل مشکلات ایشان نقض غرض لازم میاید و قیاس است این  
کار بر خدا بلکه محال است و واضح است نزد همه کسی که ابوبکر  
و عمر و عثمان عالم با و اسرو نواهی الهی نبودند و هر کس هر مسئله  
فرعی از ایشان سوال مینمود جوابشان بالا ادبی بود با رجوع  
با صحابه مینمودند با رجوع با مبر المؤمنین و اتفاقا اگر کسی  
میدادند با ابتداء حکمی یا فتوای میدادند غالباً برخلاف  
واقع چنانچه اینمطلب واضح است نزد کسانی که رجوع با اخبار  
نمایند حتی اخبار علماء عاده و بر است در این مقام آنچه عاده و خا  
بالا اتفاق نقل نموده اند که سوال شد از ابوبکر از کلاله ام که  
در قرار است که بپسند نداشت و گفت کاش از حضرت رسول  
سوال نموده بودم بلکه از او سوال شد از معنی آتا در قول خدا  
تعم که فرموده و فاکه و آتا و ابوبکر نداشت با اینکه عرب بود  
و از قریش و حال آنکه اطفال عرب میدانند پس کسیکه این  
مذرا جاهل باشد که جاهل بلفظ خودش که عربیت باشد  
چگونه میتوان گفت عالم با حکام الهی بوده فضلا از غوامض  
مسائل عقلیه و همچنین عمر که بالا اتفاق نقل نموده اند که دروغ  
بالای منبر گفت هر کس مهر زوجه خود را از مهر السنه زیاده تر  
قرار دهد زیاده را تصرف میکند و داخل در بیت المال مسلمین  
قرار میدهد هم زنی برخواست و گفت ای عمر چیزی که خدا برای ما  
مباح فرموده و فرموده انتم احدی من قنطارا تو چگونه بر ما حرام  
میکنی عمر خجالت کشید و گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخذرات  
فان الحجاب پس کسیکه این مسئله را نداشت که اطفال مسلمین قطعا  
میدانستند که مهر زیاده از مهر السنه جائز است و مباح و زیاده

جائز



جائز نباشد مال شوهر است ز بادی نه از مسلیه و بعد هم  
خودا قرار کند با علمیت مردم چنانچه بلکه بالاتفاق نقل نموده اند  
که دوز و فانی حضرت رسول عمر مصر بود باینکه پیغمبر نمیداد تا  
آنکه ابوبکر برایش خواند ای ای انک میت و انهم میتون گفتد کانه  
هرگز این ایه را نشنیده بودم پس کسیکه این مطالب را نمیدانست چگونه  
میشود گفت عالم با احکام الهی فضلا از غوامض علوم عقلیه بود  
غرض اینست که کسیکه این مقدار جاهل باشد که این جزئیات را نداند  
که بسا اغلب اطفال پیدا نیستند چگونه جائز است بر خدا که او را  
هادی خلق و راه نمایی گمراهان قرار دهد و ایضا بدیهی است که  
یکی از مناصب خلیفه امر معروف و نهی از منکر نمودن و اقامه  
حد و داهی است و این مسئله موقوف بر اینکه معروف و فجیبت  
و منکر کدام است و حد هر یک چه چیز است پس کسیکه جاهل  
با احکام یا بعضی احکام الهی باشد و نداند معروف و فجیبت و منکر  
کدام و حد آن چه است چگونه معقول است که خدا و رسول  
ز نام امر و نهی خود را با او اگذار نماید و خود عمر هم اقرار بر این  
معنی نمود بعد از آنکه برایش گفت ابن عباس که پسر پدیده الله  
را خلیفه کن گفت کسیکه طلاق و زوجه اش را نتواند بدد چگونه  
من این امر را بدست او بدهم یعنی هیچ عاقلی چنین جاهل را خلیفه  
نمیکند پس چگونه ممکن است خدا و رسول مثل ابوبکر و عمر و عثمان  
را با این جهالتشان خلیفه کنند و امر و نهی مردم را با ایشان اگذار  
نمایند و کسیکه مطلع باشد از احکام و قضایای صادره از آنها  
که علماء عامه در کتب خود نوشته اند فضلا از خاصه می فهمد  
که نمیدانستند که معروف و فجیبت و منکر کدام و حد و داهی چگونه

بایست جاری نمایند و ایضا بایست کسی امر معروف و نهی از منکر  
کند که خود مرتکب نشود چنانچه خداوند فرموده انما امرت  
الناس بالبر و النسون انفسکم و انتم تثلون الکتاب فلا تعقلون  
ایشان باینکه این کار کار عقلانی نیست و مسلم است که ابوبکر  
که بهتر از عمر بود بالاتفاق می گفت روی من را نه شیطانا  
بعترنی فاذا رکتقوتی مفضیا فاخذ روتی حاصل معنی اینکه  
همیشه شیطان گمراه کنند با مراست و گاهی مرا از حال طبیعی  
بیرون میرود و مثل دیوانه میکند پس در این سخن از من حد و کند  
پس صریح است در اینکه شیطان که مراد شیطان باشد با مراد نفس  
اقامه اش باشد همیشه گمراهش میکند و وقتیکه و سوسه اش را  
شد به اخبار میشود و قوی جلوه کبریه نفس خود را ندارد در خلاف  
شرع کردن و خلاف شرع گفتن و در آن وقت بایست مردم از  
او خذر نمایند و در بعضی روایات گفت که سد روتی که حاصلش  
اینست که شما مرا براه حق بیاورید و علی ای حال صریح میشود بر اینکه  
اغلب صحابه همیشه شیطان گمراه کنند با آنها نیست یعنی عمداً  
که عبارت از خوف الهی که مانع از ارتکاب محرمات باشد در آنها  
هست و ابوبکر نیست پس افضل از او میباشد با ملایمه و اما  
نسبت با برائت منین که صریحاً می گفت مکرراً اقبلونه و لست  
بغیرکم و علی فیکم که صریح است در اینکه علی از او و از تمام صحابه  
بهتر است پس صریح میشود بر اینکه ابوبکر مرتکب منهیات الهی شد  
که علی از او بهتر است بلکه زیاد باشد که صحابه را امر میکنند که  
او را منع نمایند پس معقول نیست چنین کسی را خدا امر و نهی نماید  
بهنر از خود قرار دهد و علاوه تقدیم مفضول بر فاضل صحیح است



## فصلنامه در اینکرمکنی عداوت

۳۴۴

عقلا و شرعا و عرفا یکی دیگر از مقاصد جعل بی حلیفه و جانشین  
برای خود اینست که دفع فساد مفسدین و متمردهین و انا بد و ایشا نرا  
و ایشا نرا فخر و جیز از پر بار امر خدا و رسول آورد و این کار  
بدیهی است که بی جنگ نبشود و جنگ با دشمن نمودن لازمه اش  
استقامت خود در برابر است و فرار نمودن از جنگ و لازمه این مطلب  
اینست که رئیس شجاعترین خلق باشد چه اگر نباشد لابد فرار میکند  
و بالبع سایرین فرار میکنند و متمردهین غالب میشوند و نقض  
غرض لازم میباشد پس عقلا بابت حلیفه نبی مثل خود نبی اشجع از  
تمام مردم باشد و اگر سنی قاتل شجاع عمر میباشند احدی قاتل  
شجاع عتبا بویکر نیست و حال آنکه در زمان حضرت رسول غیبت از  
فرار شجاع عتبا از هیچکدام بروز نمود و شاید مثل اینکه حضرت رسول  
گاهی ابوبکر و گاهی عمر را رئیس لشکر میفرمود مثل جنگ خیبر و اینکه  
بعدم نبوت بلکه تجربه میدانست که فرار میکنند این بوده که همه کس  
ملفت شوند که کسیکه قوم جنگ با یکفرمودند دارد با اینکه در پیش  
مثل حضرت رسول با لشکر عقب برش میباشند و فرار میکنند -  
بدانند چنین کیس ابتدا قابل خلافت نیست و هکذا سایر صفات  
مثل سخاوت و عفت و عصمت و غیر ذلک که اگر طول در هم خارج  
از وضع رساله بشود غرض اینست که چنین اشخاصی عقلا محال است  
که قابلیت خلافت حضرت رسول را داشته باشند و کسیکه عقلا  
قابلیت ندارد چگونه ممکن است دلیل بر حقانیتشان کیس اقامه کند  
و اگر بگویند این مسئله مبنی است بر مسئله حسن و قبح عقلی چنانچه مذکور  
شهره و معتزله میباشند و انا بنا بر مذهب شاعره که قائل بحسن  
و قبح عقلی نیستند پس این مطلب تمام نمیشود مگر با اولی در اصول

محقق

## بلکه عقلا اثبات خلافت ابوبکر

۳۴۵

محقق نموده ایم بعقل مستقل حسن و قبح عقلی را تا بنا بر فرض که عقلا  
محال نباشد عاده محالست که بشود دلیل اقامه نمود که عقلا قطع  
حاصل کنند بر اینکه ابوبکر خلیفه رسول خداست زیرا که معلوم  
شد که طرق مفید قطع مختص است به پنج طریق مرقوم که احدی  
از علما و عقلاء امت مدعی نباشد یکی انا آنها را برای خلافت ابوبکر  
و آنچه که دلیل برای خلافتش خودش و سایرین گرفته اند مختص است  
بر واتی که خود ابوبکر و عمر را وی ان بوده اند که حضرت رسول  
فرموده لا یجتمع امته علی الضلالة و علی الخطا و واضح است که این  
روایت اولی و اخیرا حدیث و چون راوی آن خود مدعی است افاده  
ظن نمیکند و بر فرض بکندان الظن لا یعنی من الحق شیا و انا بنا بر دلالت  
ندارد چنانچه در جای خود مفضلا بیان شد و بر فرض دلالت فی  
الجملة ظهوری دارد و مفید قطع نیست و ثالثا بالاجماع امیر المؤمنین  
و سایر بنی هاشم و اتباعش تا فاطمه حرم داشت بیعت نکردند و  
بعد از وفات فاطمه بیعت نمودند پس اجماع از ابتداء محقق نشد  
چنانچه امیر المؤمنین برای ابوبکر فرمودند بعد از آنکه فرمودند  
برای ابوبکر که بجه وجه شرعی حاصلش دست بیعت دادی و خود را  
خلیفه میدانی ابوبکر جواب داد که از پیغمبر شنیدم که فرمود لا یجتمع  
امته علی الضلالة فرمودند با من از امت بیعت عرض کردند چرا هستند  
فرمود من که با آنها ملتقی نشدم و بیعت نکردم پس بیعت سایرین  
خلافت شرع بوده ابوبکر هم خلافت شرع کرده که دست بیعت داده  
بعد هم تصرفاتش خلافت شرع بوده و اگر بگویند بعد که بیعت نمودند  
کاشف از صحیح شدن میگویم محال است زیرا که این بیعت بعد از  
وفات فاطمه اگر از روی اخبار بوده لازمه اش اینست که این ملتکه

امیر



## فصل ثانی در این که ممکن نیست عاده

۳۴۶

امیر المؤمنین بیعت نکرده خلاف شرع مینموده و احدی نگفته و اگر  
اگر اه و اجبار بوده که موالظاهر که فاند نمیکند و بر فرض که کاشف  
از صحت شد در واقع بحسب ظاهر تکلیفش نبود تصرف کند چون  
علم غیب نداشت پس خلاف شرع مینموده مثل بیع فضولی که قبل  
از اجازت مالک مشرعه تصرف کند با کدرا اینجا معقول نیست  
کاشف شود بیعت بعد و فرق واضح است و اگر بگویند در انجمن اجماع  
شد و خلافتش تحقق میگوید در انجمن یعنی حیرت علی هم بالاتفاق  
اجماع نشد بلکه بعد از کشته شدن سعد بن عبادیه میگویند اجماع شد  
و مسلما بعد در زمان خلافت عمر بلکه چند سال از خلافتش گذشته  
بود که کشته شد و بیعت نکردن مثل سعد و انبیا عیسی و اخبار را  
نه اگر اها کفا نیست در عدم تحقق موضوع اجماع چنانچه واضح است  
اجماع بعد از فوت ابوبکر مفید نیست قطعا یعنی موضوع اجماع را  
تحقق نمیکند علاوه بر فرض در زمان خلافت عمر که سعد فوت شد اجماع  
تحقق شد این اجماع کاشف بر حقیقت ابوبکر میشود از ابتداء و  
تصرفاتیکه کرده بر وجه خلاف شرع نافذ شود شرعا چنانچه واضح است  
علاوه بر فرض که کاشف شود که در واقع تصرفاتش صحیح بوده بدیهی است  
که در انجمن یعنی از ابتداء که اسم خلافت بر خود گذاشت و تصرفاتیکه  
حق خلیفه خدا بود که بکند او مینمود تمام مشایخ بظواهر خلاف شرع  
انور بود و کسیکه بنا شد اعنائی بظواهر شرع انور ندانسته باشد و  
مذموم الامر خلاف شرع بین مرتکب شود چگونه میشود خلیفه رسول  
خدا باشد و عامه که عصمت را شرط نمیدانند عدالت را بلا اشکال شرط میدانند  
و این مسئله نظیر این مسئله است که شخصی املاک زبده را غصبانصرف کند و  
تصرفات مالکانه در آن کند ادام الامر بعد از فوت او و بدین مافی این املاء

بپ

## بلکه عقلا اثبات خلاف ابوبکر

۳۴۷

بیک طریق از طریقهای شرعی منتقل یوارش شود بدیهی است که  
مالک شدن و ادب تصحیح اعمال آن شخص غاصب را نمیکند و در واقع  
ونه در ظاهر و تعقل ندارد که کاشف از صحت تصرفاتش باشد و  
اگر بگویند این مسئله نظیر اینست که بعد از فوت غاصب معلوم شود  
که در انجمن که تصرف مینموده مالک بوده و نمیدانسته بر تصرفاتش  
در واقع صحیح بوده میگویم واضح است که بفوت سعد اجماع تحقق  
شد اگر شده است نه اینکه اجماع بوده و ابوبکر نمیدانسته و بر  
فرض که نظیر این باشد معلوم است که بر فرض صحت در واقع تصحیح  
اعمالش را نمیکند بلکه کشف از بی دینی و بی موالاقت و بی اعنائی  
او در دین خدا میکند و چنین کسی چگونه قابلیت پشیمانزی دارد  
فضلا از ریاست عامه از جانب خدا و بقیه است که هر مطلب  
بوده سزا بیکه حضرت رسول م نکذا شتند نماز نام کند و با کمال  
ضعف و نقاهت تشریف بمجد برده او را عقب نموده خود نماز را  
از سر گرفته بر فرض که ابتداء اذن فرموده بوده که حاصل اینست که  
مردم ملتفت شوند که ابوبکر قابلیت پشیمانزی که نه عالم بودن  
شرطش هست نه عدالت برای عامه ندارد فضلا از ریاست کبری  
علی ای حال واضح است که معقول نیست که افعال ابوبکر و تصرفات  
در امورات حسبه در زمان خلافتش شود تصحیح نمود نه ظاهر آن  
واقعاً و چنین کسی با این تجربش بر عصمت خدا چگونه ممکن است  
که خلیفه رسول خدا باشد حتی بناء بر مذموم شرعی الا اینکه  
بگویند اگر چه عقلا ممکن نیست که خلیفه بحق باشد و امام مردم مکن  
صریح این قرآن است که با است امام مردم ابوبکر و امثال ابوبکر  
نه علی امیر المؤمنین و امثال آنحضرت زیرا که بعد از آنکه خداوند

فرمود



فرمود برای حضرت خلیل که ما ترا امام مردم قرار دادیم حضرت  
خلیل عرض کرد و من ذریعته یعنی خدا یا این منصب عظمای امامت  
را در ذریعته و اولاد من مقرر فرما ندارد سبب لا یعنی مهمه اولاد  
نمیرسد بنال عهد الظالمین یعنی بایست که امام مردم ظالمین بوده  
باشند و هر یک از اولاد تو که ظالم باشند امامت با ایشان میرسد  
لکن بنا بر این معنی بایست هرگز امامت بعلی و اولادش نرسد پس  
چرا خلیفه چهارم علی را میدادند حاصل اینکه با این ایدیه بطریق  
مذکور معنی میکنند که لفظ لا را کلمه مستقل و نه قول خلیل قرار  
میدهی و بنابر ابتداء کلام پس ابر المؤمنین که بلا اشکال  
ظالم نبوده بایست هرگز امام نشود بلکه حضرت رسول و اگر چه  
لا بنال ندر عای خلیل است که حاصل معنی اینکه هر کدام از ذریعته  
تو که ظالم باشند هرگز امامت با ایشان نمیرسد که بایست ابر المؤمنین  
و اولادش امام باشند دون سائرین و بعد از آنکه بالاتفاق علی  
قابل امامت بوده پس معنی میشود که معنی ثانی مراد است اول  
پس نص ابر ابوبکر و عمر و عثمان قابلیت اما متر شریعاً هم ندارند  
پس اشعری هم که عقلاً حجت نمیداند و همه چیز را جامع بغیر میداند  
بصریح ابر ابوبکر قابلیت امامت ندارد و کسیکه عقلاً و نقلاً قابل  
امامت نیست چگونه ممکن است دلیل داشته باشد و بعد از آنکه  
خلافت ابوبکر باطل شد خلافت عمر هم باطلست و ممکن نیست که  
دلیل داشته باشد زیرا که ادله که بر عدم امکان خلافت ابوبکر  
اقام شد تمامش در عمر جاری است الا نص ابوبکر و بعد از آنکه  
دلیل بر خلافت ابوبکر ممکن نیست داشته باشند فضلاً از اینکه  
داشته باشند چگونه نص او خلافت عمر ثابت میشود و عبارات

آخری آنچه محقق است که عمر خلیفه ابوبکر است نه خلیفه حضرت  
رسول و اما عثمان نه عقلاً ممکن است خلیفه باشد فضلاً از اینکه  
دلیل داشته باشد نه نقلاً زیرا که بر فرض صحت خبر لا تجتمع  
علی الضلالة و دلالتش و تسلیم اجماع بر خلافت ابوبکر نسبت بعثمان  
بلا اشکال بیعت عبدالرحمن و سعد بن وقاص خلیفه شد غایب  
ما ممکن بکونی بیعت پنج نفر که در شوری بودند و معلوم است  
که اتفاق پنج نفر قائم ندارد و صدق اجماع نمیکند بلکه پنج نفر  
بلکه در آن زمان پنجاه هزار عمر هم او را نصاً خلیفه خود نکرد و بلا اجماع  
پس چگونه ممکن است دلیل بر خلافتش کسی اقامه کند پس معلوم  
شد که علاوه دلیل بر خلافت خلفاء ثلاثه ندارند مگر نسبت عامه  
بلکه عقلاً داشته باشند بلکه بجان اقل نزاع بین شیعه و سنی  
لفظی است و در معنی و حقیقت هیچ نزاعی ندارند زیرا که اهل  
و جماعت بالاتفاق میگویند و حتی حضرت رسول و حضرت ابر  
المؤمنین است بلکه خود خلفاء ثلاثه منکر و صابن حضرت نبودند  
پس مناصب و صابن برای انحضرت محقق است و هم چنین مرحله  
ولا است مطلقه که معلوم است که عامه با جمیع اهل طریقت  
و کسانیکه قائل میباشند بر اینکه بایست در عصری مرشدی  
و قائمی باشد که او قطب دایره امکان است و هادی الی الله یگویند  
بعد از حضرت رسول قطب و هادی الی الله حضرت علی بود و  
تمام کسانیکه ادعای قطبیت داشته یا دارند و خود را صاحب  
خرقه یا اصطلاح عرفا میدانند خرقة خود را منتهای با انحضرت میکنند  
بلکه بعضی با اکثر صاحب خرقة انحضرت را میدانند حتی زمان حضرت  
رسول و میگویند حضرت رسول مشرف بخطاب انما انت منذر

و این کلامی است که در بعضی نسخ آمده است



## فصل ثانی در بیان اینکه

۳۵۰

بوده لکن علی لکل قوم هاد و بشارت آخری توانی شریعت از عبادت  
و معاملات و احکام از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات  
و مباهات حضرت رسول  $\text{ع}$  از جانب خدا بمردم رسانید لکن قبط  
و هادی الی الله که علم طریقت باشد علی  $\text{ع}$  بوده و هم چنین نزاعی  
در اینکه حضرت علی  $\text{ع}$  علم و انجم و اسحق از تمام اصحاب و خلفاء بود  
و حضرت رسول  $\text{ع}$  هم فرموده افضا کم علی بن شیعه و سنی عات  
و خاصه متفق میباشند بر وصایت و قطبیت و اعلیت علی  $\text{ع}$   
پس نزاع بین سنی و شیعه مختص است در خلافت یعنی سلطنت ظاهر  
که عات میگویند حضرت رسول  $\text{ع}$  کسی را خلیفه یعنی و بعد خود  
مقرر فرمود و مسلمین جمع شد سلطان مدبره برای خود اختیار  
نمودند که آن ابوبکر باشد و شیعه هم میگویند که مردم جمع شدند  
و ابوبکر را رئیس و سلطان نمودند لکن میگویند سلطنت ظاهر  
تابع سلطنت باطنیه میباشد و هر کس سلطنت باطنیه که عبارت  
از ولایت مطلقه باشد از قبل خدا دارا است و بشارت آخری  
اخبار عالم خلق و امر را خدا داده لا بد سلطنت ظاهر را از  
جانب خدا دارا است و مردم میگه اخبار خودشان را ندارند اخبار  
ندارند که کسی را بر خود رئیس کنند و اگر نمودند آن کس را ایشان  
رئیس و سلطان نمیشود که بتواند حدود الهی را برایشان جاری  
نماید و تصرف در نفس و عرض و مال ایشان کند و نتواند عقلا  
و شرعا مخالف نمائند چنانچه واضح است و سنی میگوید سلطنت  
ظاهر را دارا علم سیاسی است و ابوبکر و عمر سیاسی دان بودند  
و لذا قریب بنصف قرن دارای ملک کبایسه و قباصره شدند بخلاف  
علی که در مدت پنج سال که در باطن ظاهر را داشت نتوانست انچه را

از ملک

## بین شیعه و سنی لفظی است

۳۵۱

از ملک که متصرف بود حفظش نماید و علاو خودش متصل در  
اذیت مسلمین بود تا آنکه مسلمین بدتر از یهود در عمارت عبادت  
شهادت کردند و جوابشان اینست که سلطنت ظاهریه را دارا  
علم سیاسی نیست و الا با است علی را این خلیفه نکند حاصل اینکه  
فرقی ما بین اول و چهارم نیست اگر قابل بوده که خلیفه اول  
با است باشد و الا خلیفه چهارم نباشد بلکه با است عثمان هم  
خلیفه نباشد چون او هم علم سیاسی را مسلماً دارا نبود و لذا  
مسلمین اجماع بر قتلش نمودند و حضرت حسین بن علی  $\text{ع}$  با است  
خلیفه باشد چون با اتفاق تمام سیاسی دانیها دارای علم سیاسی  
بود و سیاستش اقتضا کرد که اهل بیت خود را داشته باشد با علم  
کمی از انصار و بیاید بکربلا و شهید شود و اهل بیتش اسیر شوند  
و بواسطه این تدبیر خورده خود را خلل در ملک بنی امیه  
پیدا شد تا آنکه بکلی تمام شدند و نام و نشانشان تمام شد و ملوک  
رواج گرفت و بر فرض که دارا علم سیاسی است کمان ندارد  
سپهها منکر علم علی باشند بلکه دارا بود مسلماً لکن چون بنده بود پاوی  
دستش در قید اطاعت قایش بسته بود و نمیتوانست تخلف از  
فرمایش افایش کند لکن سائرین چون حُر و آزاد بودند و هر طریقه  
سیاستشان اقتضا میکرد بر فتنه چون اقا و مطاعی برای خود قائل  
نبودند که در قید اطاعتش با است بوده باشند علی ای حال معلوم  
شد که ملوک از خلافتی که میگویند که ابوبکر و عمر و عثمان داشتند  
و بعد از ایشان علی سلطنت ظاهریه بوده که مردم ایشان را بر خود  
امرو سلطان کنند و با لوجبان چنین بود و احد از شیعه منکر  
این معنی نشد پس معلوم شد که نزاع بین شیعه و سنی لفظی است

والله



در بیان  
مذاهب شیعه

والله العالم علی ای حال معلوم شد که اهل سنت و جماعت علانی  
که دلیل بر خلافت حقّه ابو بکر ندارند مگر نیست که دلیل داشته  
باشند و شیعه ادّعا که کثیر بر خلافت بلا فصل علیّ دارند پس  
حق با ایشان است بلا اشکال لکن معلوم شد که شیعه هم مگر  
کثیر دارند و یک مدّعی اثنی عشری خود را زنده امامی میباشند  
و امام دوازدهم را امام حسن مکی میدانند و آنحضرت را حقّ قائم و مهتک و  
میدانند و سایر فرق شیعه بر دو قسم میباشند و فرقه با اثنی عشری موافقت  
بعضی ائمه دارند و توقف کرده اند در سائر ائمه بلکه منکرند مثل امام علی  
امام حسین را زنده و حقّ میدانند و میگویند مثل حضرت علی  
خداوند شبّه اش را انداخت بصورت سعد بن حنظله و او کشته  
شد و طاووسه که میگویند حضرت صادق غائب شد و او است  
قائم و هفت امامی که میگویند حضرت موسی غائب شد که واقعه  
شان میباشد و فرقه دیگر با اثنی عشری موافقت دارند و بعضی  
ائمه و بعد کسی دیگر را امام میدانند مثل کبسانه که بعد از حضرت  
حسین محمد حنفیه را امام میدانند که آنها دو طایفه میباشند بعضی  
محمد را امام غائب میدانند و بعضی پسر اکبر شرابو هاشم را  
در فتنه او میدانند و مثل فطحه که از حضرت صادق پسرش  
عبدالله را امام میدانند و مثل اسماعیلیه که بعد از حضرت  
صادق اسمعیل را امام میدانند و آنها هم دو فرقه شدند فرقه  
اسمعیل یا غائب و قائم میدانند و فرقه پسرش محمد و اولاد محمد  
را امام میدانند که اینها فعلا فرق شتی میباشند و محمدیه که بعد  
از حضرت هادی پسرش محمد را امام میدانند اما طائفه اول پس  
تا الان اما میگویند با اثنی عشری در دلیل شریک میباشند و نفی

امامت امام بعد میکنند و دلیل بر نفی ندارند و میخواهند بلکه  
فاصلین با امامت امام بعد بایست دلیل بر امامتشان اقامه کنند و  
علیها الاشیان و احدی تا حال نگفته که ممکن نیست عقلا با امام  
که دلیل داشته باشند با شیم و اما طائفه دوم که امامی غیر از این بود  
نقر برای خود قائلند و واضح است که بایست امامت آن کسی که با  
طائفه او دانی میکنند ثابت نمایند و واضح خواهد شد که علما  
اینکه دلیل صحیحی ندارند ممکن نیست عاده که بتوانند امامت او را  
ثابت کنند که غرض اصلی این در این مقام اینست و اگر چه مکرر  
ذکر شد مجدّد در سبیل ایشان ادّعا که علماء شیعه در اثبات امامت  
حضرت حجه بن الحسن ذکر نموده تعداد نامهم و کافی است زیرا که  
بعد از آنکه امامت آنحضرت معلوم شد امامت اباکرام ثابت  
میشود پس میگویم معلوم شد که دلیل امامت منحصراست بیک از  
ادله خمس مرقومه اما اول که نصّ صریح باشد از حضرت رسول  
و اهل المؤمنین و سائر اباء کرامش و کفایت است اخبار بنوی و  
علوی در این مقام و در سابق شناخته که چند نحو میباشد یکی اخبار  
متکثره بلکه متواتره از عامه و خاصه که حضرت رسول فرموده  
الائمة اثنی عشر و کلام من قرئش با قریب باین مضمون که صریح  
بر اینکه اوصیاء و خلفای آنحضرت منحصرند بدوازده نفر و لا غیر  
و واضح است که غیر از طائفه اثنی عشریه هیچ فرقه و مذهبی  
دوازده نفر نیستند بلکه بآکثرند باز در دیگر اخبار کثیر صریح  
متواتر با قریب بتواتر از حضرت رسول و اهل المؤمنین که  
عامه و خاصه در کتب خود با سبیل معتبر نقل نموده اند که فرموده  
که اوصیاء حضرت رسول دوازده نفر میباشند و اول ایشان



علیه بن ابی طالب و ائمه ایشان قائم ایشان چنانچه در بسیاری  
از اخبار است و در بعضی هم مقید فرمود که قائم ایشان زمین  
دایم میکند از عدو و داد بعد از آنکه پرستد باشد از ظلم و جور و  
بسیاری از اینها اسمی ایشان را بلکه با نسب بیان فرموده مثل  
حدیث لوح و حدیث سلمان و حدیث ابو ذر و حدیث عبد  
بن جعفر و امثال اینها که صریح است تمامش در مدعای اثنی عشر  
و اما دویم که صفات خاصه بوده باشد که معلوم است که او  
آنحضرت در کتب شیعه و سنی که از حضرت رسول ۳ نقل نموده اند  
از اوصاف جسم شریفش و افعال و کردارش بسیار است لکن  
صفتی که شیعه و سنی متواتر از حضرت رسول ۳ نقل نموده اند  
این صفت است که زمین دایم میکند از عدل و داد بعد از آنکه  
پرستد باشد از ظلم و جور و معلوم است که برهان این صفت بعد  
از ظهور است و کذا اوصاف دیگر عجل الله فرجه و اما طریق  
سیم که صدور معجزات باشد که انهم نسبت بحضرت حجة ابن الحسن  
بطریق مختلفه از اشخاص عدیده نقل شده اند اما آنکه از ما نشناخت  
هذا که بر شخص ناقل واضح شده که حجة ابن الحسن بوده است  
این کرامت که لب و اجالتش که آنحضرت حق و موجود و صاحب  
معجزه میباشد اگر بحد ضرورت نرسد باشد مسلماً و بلا اشکال  
از حد تواتر خارج است و اگر کسی باین مقدار خبر قطع برایش حاصل  
نشود بر اینکه آنحضرت حق و موجود و صاحب معجزه و امام بولند  
است از هیچ مطلبی نیابت برایش قطع حاصل شود چون کمان ندارم  
این مقدار خبر بر وجود یکی از ائمه و اولیا بلکه سلاطین روی زمین  
رسیده باشد که ضبط شده باشد و برای ناظر سهل و آسان باشد

که نظر نماید و قطع حاصل کند و کفایت برای منصف به مرضی آنچه  
در بحار و نجم الثاقب ذکر شده و اما طریقه چهارم که تصدیق کسانی که  
صاحب معجزه و خوارق عادت باشد انهم نسبت بان بزرگوار کفایت  
است تصدیق عثمان عمره و محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن  
بر و جودش و امامت و خلافتش از اباء کرامش زیرا که صدور معجزات  
و خوارق عادت از این چهار نفر قطع است اگر چه احاداً و اقارباً  
خبر واحد و مقید ظن است و مسلم است که آنها ادعای نیابت حضرت  
حجة بن الحسن میکردند و آنچه معجزات از ایشان ظاهر میشد نسبت  
با آنحضرت میدادند و صریحاً میگفتند که آنحضرت حق و موجود و امام  
و حجة خدا است و او است قائم و مهدی و ماها خدائش میرسیم  
و از جانب آنحضرت نیابت داریم پس لابد راستگو میباشند پس نیابت  
میشود امامت و حجة بلکه قائمیت آنحضرت و اما پنجم که اکملیت در صفات  
حسنه باشد انهم در سابق معلوم شد که ارفع و اشرف تمام آنها علم  
که عقلاً و شرعاً و عرفاً قبیح است که غیر علم رئیس و امام بر علم باشد  
پس خداوند محالست غیر علم را بر سر کند و حجة خود بر خلق قرار دهد  
پس انهم نسبت با آنحضرت محقق است زیرا که از ابتداء تولد آنحضرت  
تا زمان فوت علی سمری که تقریباً هشتاد سال طول کشید هر کس  
هر مسئله مشکلی از آنحضرت سوال میکرد با منوشت خدایت آنحضرت  
با از سفراء اربع سوال میکرد با منوشت لمانا اركنا جوابش داده  
میشد و اگر مشکلی داشت حل مشکلت میشد که عقول متبحر میشد و اگر  
سفراء جواب میدادند با منوشتند بالصراحه با بالکلام میگفتند که  
از آنحضرت صادر شده که از مجموع اینها واضح و برهنه شد که علم  
امت انوجود مبارکست و اما سایر صفات از شجاعت و سخاوت



وعفت وعصمت و زهد و تقوی اگر چه تا حال چون حدیثی  
غیب بوده کاملآ بروز ننموده لکن آنکه بزودی بعد ظهور سید عالم  
کاملآ بروز خواهد نمود اللهم عجل فرجه و سهل عجزه و اجعلنا من  
شیعته و ناصرتهم پس بعد از آنکه باین ادله ثابت و محقق شد حجته  
و امامت حضرت حجت بن الحسن بلا اشکال محقق بشود امامت سایر  
ائمه نیز که امامت آنحضرت فرع امامت آنهاست و لازم بحث  
در احاد احاد آنها نیست اگر چه تمام این ادله امامت احاد را نشان  
ثابت و محقق داشته ایم حتی از قبور شریفه ایشان و لا بیما حضرت  
سید الشهداء و حضرت ثامن الائمه و کاظمین و عسکریین اینقدر  
کرامات و معجزات ظاهر شد که جای انکار برای احدی باقی نماند  
و مکرر اشارت شد که اینمطلب ادلّ دلالت بر امامت ایشان زیرا که  
ممکن نیست که سحر بوده باشد پس معلوم شد که ملاهی که توقف  
در بعضی از ائمه نموده اند راه توقف برای ایشان نبوده و نسبت  
اغلب هم لله الحمد منقرض شد اند و انقراض و انحلال دلیل بر بطلان  
زیرا که فرقه ناجیه با است بوده باشد از باب لطف کما بیناه و اما  
آن مذاهی که غیر ائمه را امام دانستند کما انها هم اغلبشان منقرض شد  
و الهوم مذهب معروف و مشهورشان اسمعبله میباشد پس علاوه  
که دلیل تام ندانند ممکن نیست داشته باشند زیرا که ادله که بجهت  
اثبات مذهب خود ذکر نموده اند بعضی راجع بقیاس و استحسان است  
مثل کسایتی که دلیلی که برای اثبات مذهب خود ذکر نموده اند -  
اینست که اولاد اکبر حضرت امیر المؤمنین یعنی امام حسن و امام حسین  
و بعد از آنحضرت امام حسین و بعد از آنحضرت باین قیاس محمّد با است  
امام باشد و نفس حاجت نسبت بحضرت سجاد ثابت نیست و معلوم است

و در این باب  
مذاهب  
مذاهب

که این دلیل غیر از قیاس چیزی دیگری نیست بلکه قیاس مع الفارق است  
زیرا که حضرت حسین و اولاد پیغمبر بود و محمّد و اولاد پیغمبر نبود و امیر  
المؤمنین دو جنس و صفتین میفرمودند محمّد که تو بمنزله دست  
و حسن و حسین چشم من و دست با است حافظ چشم باشد پس چگونه  
دست را بشود قیاس چشم نمود و اما نص که نسبت بحمّد احکام ادعا  
نکرده لکن نسبت بحضرت سجاد از حضرت رسول و امیر المؤمنین  
شاید محمّد قوا را باشد بلکه اخبار بکه صریحا فرموده اند که ائمه  
از اولاد حسین میباشد با آنها صتم شود قطعا محمّد قوا را برسد زیرا  
که علاوه که محمّد را خارج میکند چون حضرت حسین و اولاد دیگر  
نداشت نص در حضرت سجاد بشود سایر ادله غیر از محمّد نسبت  
بحمّد مفقود و نسبت بحضرت سجاد ثابت و محمّد هم اگر کسی ادعا کند  
که محمّد داشته قطعاً منواتر نیست نه لفظی و نه معنوی و علم هم که  
مدعی هستند که محمّد داشته بدیهی است که از خود شریحه جمله بروز نموده  
اولادش ابتدا بروز نموده و از خود شریحه احدی نمیتواند بگوید بروز  
نموده بمقدار بکه از حضرت سجاد بروز نموده چنانچه واضح است پس  
بعد از آنکه یکی از این ادله حتمه نمیتوان ثابت کرد امامت محمّد را  
و عذرا که ایشان قیاس مع الفارق است پس چگونه بشود که دلیلی  
باشد که بتواند عقلا قطع حاصل نماید بر امامت محمّد و اولادش و اما  
اسمعبله و فطیحه و محمدیه و امثال اینها که معلوم است که ادعای  
نص دارند و میگویند از ائمه محمّد قوا را رسیده کما امامت در اکبر  
امام قبل است و مسلم است که اکبر اولاد حضرت صادق اسمعبل بود  
و بعد عبدالله و بعد حضرت موسی چنانچه معلوم است که محمّد  
از حضرت امام حسن عسکری بروز کند و پسر اسمعبله میگویند بنده



اکبر اولاد حضرت صادق است با است او امام باشد چنانچه  
محمد به هم مینویسد و جوابشان واضح است زیرا که اگر چه  
منواتر معنوی است لکن معلوم است که مراد از اکبر حق الفوت  
زیرا که معقول نیست که شخص مرده وصی باشد مادام که زند  
باشد موصی اگر وصی قرار بدهد قرار بدهد که بعد از فوت موصی  
وصی باشد نه در حال حیات و الا فکل و اثبات نه وصی معقول  
که اسمعیل در زمان حیات حضرت صادق از دنیا رفت چنانچه محمد  
هم در زمان حضرت هادی از دنیا رفت و انکار فوت ایشان مثل  
انکار فوت ابا و ایشان است و اگر بشود گفت که باین اخبار فوت  
ایشان محقق نمیشود میتوانیم بگوئیم باین اخبار فوت ابا و ایشان هم  
محقق نیست زیرا که این اخبار کمترین از اخبار نیست بحسب عدد و  
دلائل بلکه اگر ممکن باشد انکار فوت ایشان در زمان ولایت  
و بعد از آنهم در اوقات با است قائل شوند که ابا از دنیا رفتند چنانچه  
بعضی قائل میباشند چون بک خبر ندانند که کسی است که بعد از ولایت  
از دنیا رفته باشند و معلوم است که بجز اینکه فوتشان محقق نشد  
کتابت نمیکند در بقاء الی الان و اینکه او است قائم زیرا که اصحاب  
بقا تا مقتضی باشد اصحاب میگویند نه مطلقا بلکه با است دلیل قطعی  
داشته باشیم بر بقاء و اینکه او است قائم با از حضرت رسول و انما  
ثابت الا ما به از کسانی که تواتر ایشان بر کتب محال باشد عاده  
که صریحا گفته باشند که ما او را دیدیم و کرامت با همه مشاهده کردیم  
و خودش گفت من اسمعیل یا محمد مثلا چنانچه نسبت بحضرت حجت بن الحسن  
شبهه مدعی میباشند و ثابت کرده اند و معلوم است که از انتم  
که ندارند الا اولی بود بزرگ و بکفر هم نگفته او را بدید و معجزه از او

مشاهده نموده پس چگونه ممکن است اثبات وجودش فضلا از انما  
پس از اینجا معلوم شد بطلان مذهب غالب اسمعیلیه که میگویند  
بدلیل اکبریت امامت اسمعیل ثابت و بعد از فوت اسمعیل  
محمد پسر اکبر اسمعیل امام است و بعد از اکبر اولاد محمد زیرا که واضح  
شد که اسمعیل در حیات حضرت صادق از دنیا رفت پس امام نشد  
که ولایتش امام شود و ارث هم مادام که ولایت صلیبی باشد اولاد  
اولاد نمیشد نه عقلا و نه شرعا و نه اعتبارا چنانچه واضح است  
اما فطیحه و امثال ایشان که معلوم است عقلا و شرعا امام و حجت  
خدا و وعده نبایست باشد و عبدالله ذوعا و فطیحه بود علامه  
بالاجماع وصی حضرت صادق به نفر بودند عبدالله و موسی  
و منصور و انبئی منصور که علتش واضح است اگر عبدالله قابل  
بود هیچ علتی نداشت که موسی یا شریک عبدالله کند پس معلوم  
میشود که عبدالله را که شریک نموده حفظا لدم موسی بوده پس معلوم  
شد که این ادله مذکور دلائل بر مدعیان آنها ندارد و بر فرض  
که دلائل فی الجمله ظهوری دارد و نفی امامت موسی و حسن عسکر  
نمیکند و معارضه با ادله صریحه نمیکند و امامت با ادله همه مرفوعه  
امامت حضرت موسی و حسن عسکر بر اثبات نموده اند و از خارج  
معلوم است که بعد از حسن و حسین دو برادر امام نمیباشند پس  
بعد از آنکه امامت موسی و حسن ثابت شد واضح میشود که ممکن  
نست که اسمعیل و عبدالله و محمد امام باشند و بعد از آنکه ممکن نیست  
که آنها امام باشند چگونه ممکن است دلیل بر اثباتشان کسی آقا بگوید  
والله العالم لکن انصاف اینست که فطیحه که قائل با امامت عبدالله میباشد  
چون اکبر پیش از حضرت موسی مسلم است و ذوعا بعد از او نش



## فصل ثانی

۳۶۰

ثابت و محقق نیست بشود گفت ممکن نیست که دلیل بر امامت داشته باشند بلکه همین روایت دلیلشان بشود بوده باشد بلی چون عام و معروفست مام عام الا وخص معارضه با خاص صریح نمیکند و ما اثبات امامت حضرت موسی را بنص خاص صریح کرده ایم علاوه بر ادله دیگر که یکی از آنها را در حق عبدالله کسی محقق ندانسته پس محصل این شد که مذاهی که توقف در بعضی از ائمه نموده اند چون احدی ادعای عدم امکان عقلی یا عادی امامت امام بعد از نکرده و پس مدعی عدم دلیل شد پس متنبین بایست دلیل اقامه نمایند و الله الحمد ثابت کرده ایم و اما مذاهی که امام دیگری را بعضی از ائمه برای خود قائل شده اند پس موافق اصولی که در دست داریم و اتفاق است هیچک از مذاهب را ممکن نیست عقلا یا عاده بتوانند اثبات حقیقت مذهب خود را کنند الا بعضی مثل فطحه که ممکن است که دلیل داشته باشند لکن ندارند کما بین فی محله علا و مضحک شدند و انقراض و اضمحلال دلیل بر بطلان است و زیاده بیان در این مقام خارج از وضع رساله بشود و اما غیر این مذاهب چند مذهب دیگر در میان مسلمین از قدیم بوده و از آنها سرایت بطائفه اثنی عشریه نمود و اصول آنها دو مذهب دو فرقه میباشند یک فرقه قائم شخصی قائلند و فرقه دیگر قائم نوعی اما فرقه اقلی که قائم شخصی قائلند محصل سخنشان این است که پیغمبر فرموده که در آخر الزمان شخصی بامامت و خلافت من قیام میکند و آن قائم موعود و امام خلافت و خلیفه الله و خلیفه الرسول میباشد و این ادعا بمقتضای روایات عدیده شصت نفر قبل از قیام حضرت حجت بن الحسن بایست بنمایند و جمع کثیری نموده اند لکن

فرقه

در این

## در ابطال قائم شخصی

۳۶۱

در این و آخر یعنی در ستم هجری آنچه معروف است که این افعال را نموده اند سه نفر میباشند یکی شیخ محمد علی بن شیخ محمد سوسی و دیگری سرفلا معلی قادیانی و دیگری میرزا علی محمد پیر میرزا رضا شیرازی بنا بر اینکه ادعایش ادعای نبوت نبوده و احکامیکه عمل نموده بدعت در دین بوده کما هو الظاهر حال عرض میکنم که این اشخاص یا مذاهب شخصی دارند که میگویند خلیفه رسول خدا و چهار نفر بودند و این خلیفه هم در آخر الزمان بایست قیام نماید یا مذاهب چهارده گانه شیعه دارند یا میگویند که یکی از ائمه مثل حضرت صادق یا کاظم یا حضرت حجت بن الحسن در زمان خود امام بوده و نموده و غایب شد و حال آن شخص بعینه من میباشم یا آنکه محمد خنقه یا اسماعیل یا محمد بن علی الهادی امام بوده اند و غایب شده اند و آن شخص بعینه من هستم یا آنکه میگوید امام هر که بوده و هر چه بود امام و امام آخرین قائم است و آن من هستم و معلوم است که قسم اول مذهب شیعه که بگوید فلا فی بعینه من هستم یا نبش مجتهد یا معلو اگر معلوم باشد نمیتواند این ادعا را بکند مگر اینکه قائل بتناسخ شود علی ای حال عرض میکنم این شخص مدعی اگر مذاهب سنی دارد پس خلافت بایست با جماع مسلمین و لا اقل با جماع اهل حل و عقد منعقد شود پس شیعه که ابا بنیواند کوشش بخشد دهد و اما سنی پس اگر تمام مسلمین یا اهل حل و عقد از مسلمین او را یا خیار خلیفه نمودند بایست اقرا در خلافتش بنمایند و بدیهی است که در این اعصار چنین جماعی محال عادیست الا اینکه بگویند در این خلیفه اجماع شرط نیست لکن واضح است که این خلیفه که پیغمبر امر بنما بعنش فرموده انگلی است که علی از اسان نزول

نموده



## فصل ثانی

۳۶۲

نموده عقب سرش نماز کند و دنیا را بر کند از عدل و داد پس اگر  
چنین نکرد این مدعی چنانچه تا حال هرگز ادعا کرده نه عیسائی  
فرهادی که اقتدا با او کند نه دنیا را بر از عدل نموده بلا اشکال  
کذاب بوده و اگر چنانچه کسی پیدا شود که عیسائی مدعی او افتد اگر  
او هم دنیا را بر از عدل نمود البته واجب است بر تمام مسلمین  
فضلا از سنی معتزلی و اگر مذاهب شیعیه دارد این شخص  
مدعی اگر معلوم النسب است نمیتواند ادعا کند و احدی نمیتواند  
کوشش بخشد و همدین را که بابت بتناسخ قائل شود و هو باطل  
بالضرب من العقل والنقل الا اینکه قسم اخیر را قائل باشد که  
امام هر که بوده فوت شد و من امام اخبرم که باز میگوئیم هر  
مذهبی که داری بابت قائم دنیا را بر کند از عدل اگر چنانچه  
مجهول النسب است و ادعا میکند که من فلان امام و غائب بود  
و حال ظاهر شدیم و هزار سال و کسری عمر را دم میگوئیم علاوه که  
امام نزد شیعه بابت صاحب اوصاف محمد و صاحب معجزات و  
خرق عادات باشد خصوص قائم بابت غلبه و سلطنت ظاهریه  
داشته باشد پس اگر این شخص مدعی دارای اوصاف امامت نیست  
که کذاب و دروغگو میباشد چنانچه آنها که تا حال آمدندند و ادعا  
اوصاف امام بودند نه غلبه ظاهریه داشتند نه دنیا را بر از عدل  
نمودند و اگر دارای اوصاف بوده باشد و دنیا را بر کند از عدل  
که بلا اشکال او امام و حجة خدا میباشد و احدی منکرش نمیتواند  
باشد از مسلمین و لا بد او است امام رواندهی عجل الله فرجه پس  
معلوم شد که این اشخاص که آمدند و این ادعا را کردند تمام کذاب  
دروغگو و کذاب و افترا بخدا و رسول بسته بودند و ممکن نیست

که دلیل

## در بطلان قائم نوعی

۳۶۳

که دلیل بر صدق قولشان کسی نتواند اقامه کند و اما طائفه دیگری  
که ادعای قائمیت نوعی میکنند محصل سخنشان اینست که ما بسته  
هر عصری از اعضاء شخصی در میان مردم باشد که طریق سلوک  
الی الله را تعلیم مردم نماید و میشود که نباشد و این شخص نسبت  
بعالم امکان بمنزله قطب است نسبت با سبب و چنانچه ممکن  
نست است باندون قطب بگرد ممکن نیست این افلاک گردش کند  
بدون این شخص و چنانچه محال است که دو قطب داشته باشد  
محال است این عالم هم دو نفر چنین قطبی داشته باشد و این حرف را  
اخذ نموده اند از خصم ابراهیم مؤمنین که فرمود انا قطب عالم  
الرحی و عاتقه عمیه چون قائل بزم حجة خدا از جانب خدا هستند  
و درستان از جبل المنین دین و عرف الوتقی خالی بود هر شیخ  
حشاشی این ادعا را بکند جمعی از این عامه عمیه که در کوری ضلالت  
گرفتار بودند و هستند دست بدست و کفره بجان اینکه ایشان را  
با علی درجات میکشاند لکن غافل از اینکه پاره میشود و ایشان را  
با سفل درکات میاندازد لکن شیعه ابراهیم مؤمنین که چنانکه  
بر زبان محکم الهی یعنی ابراهیم مؤمنین و باز به امام بعد از اولاد مختص  
و میداند که ایشان را بمقام قریب الهی میکشاند بابت دست از این  
زبان محکم برداشته هر کس دایم بحال اندازد و دمی او بزد دست  
بان دم زده خود را گرفتار آن دام نماید علی ای حال واضح است  
که مقصود ابراهیم مؤمنین اینست که من باب لطف بر خدا واجب  
که خلیفه و ججی از قبل خود در میان خلق گذارد و اگر نباشد  
ز من و اهلس فرودند و افلاک از حرکت میافتد چنانچه سنگ  
است بدون قطب هرگز نمیکرد و حجة خدا و کسب که اگر نباشد فلا

حرکت

فصل پنجم



## فصل ثانی

۳۶۲

حرکت نمیکند بعد از حضرت رسول من هتم نه سائر بن چنانچه  
بعد از حضرت هم حضرت حسن بوده و هكذا و بعد از امام حسن  
عسکری پسرش حجة بن الحسن میباشد غایب الامر تصریفشان هم  
من باب لطف و اجابت اگر مانع نداشته باشد پس کسیکه اعتقاد  
دارد بوجود حجة خدا در بیان خلافت و میگوید الیوم حجة بن  
الحسن حق و موجود است و او است امام و حجة خدا و قطب دایره  
امکان چگونه میتواند بگوید من قطب هستم و لا غیر تمام مردم  
بایست دست بزنند تا ایشان را با علی در جات رسانند  
چگونه کسیکه معتقد است بوجود حجة و قطب میتواند کوشش بخن  
این شخص بدست حاصل اینکه این شخص که میگوید من شیعه علی  
هستم و مذهب جعفری دارم و اثنی عشری هستم مع ذلک ادعای  
قطبیت دارد سوال میکنم که مراد تو از قطب چیست اگر مراد  
وصی حضرت رسول و حجة خدا است میگویم حجة بن الحسن با خلیفه  
رسول خدا و حجة خدا و زنده و موجود میباشد نه بانه اگر میدانی که  
او است قطب و بواسطه آن فلان در حرکت و فرضا نیست که  
دو قطب هم در یک عصر محال است پس چگونه میشود که جناب شما  
با غیر شما قطب باشید و اگر میگویند حجة بن الحسن موجود نشد با  
مرده و امامت منتقل شد مگر دیگر نارسید بشما و الیوم شما حجة  
خدا میباشد پس چرا کول عوام بچای بزنند و میگویند بعد از  
حضرت رسول و وصی و خلیفه حجة خدا و زنده نفرمودند و  
دوازدهمی زنده و موجود است و او است قائم که بایست ظهور  
فرماید حاصل اینکه تناقض بر اینست ما بین اینکه حجة بن الحسن قطب  
است و من با فلان هم قطب است در یک عصر و بک زمان و تصریح

باینکه

## در ابطال قائم نوعی

۳۶۳

باینکه دو قطب در یک عصر محال است و این مطلب بشما واضح است  
و اگر مراد از قطب نائب امام است که نائب میشود قطب باشد  
الاجازاً و نیابت هم مثل امامت نیست مخصوص باشد از امام  
و بلا دلیل نمیشود از کسی قبول نمود علی حال اطلاق قطب بر  
غیر امام غلط است و از اعجاب عجیب آنکه ملا سلطان گویا باینکه  
که در عصر خود ادعای قطبیت داشت که حال قریب به بیست سال  
است که فوت شد پسر پسرش حاجی ملا علی ملقب بنور علی شای  
که در زمان والدش شیخ بود و بعد از دعا قطبیت نمود در زمان  
والدش که سی و نهم با اصطلاح عرفا نوشته بود که معلوم میشود  
که با مضای والدش بوده باینکه ملا سلطان ادعای تبعی بلکه  
خود را از علمای اثنی عشریه بشمرده و تصریح بر وجود امام داد  
داشت بلکه مدعی زبانی از آنحضرت نموده خود ملا علی هم  
چنین بود مع ذلک در این کرسی ناچه که منسوب با و است بلکه  
از کراماتش بشمرده شد و اسامی اقطاب و مشایخ را درج نمود  
و ضمن چنین است که وسط صفحه خط مستقیم کشید بالای آن  
نوشته اطلاق و در همان خط کشید و بالای آن دو خط نوشته مشایخ و اسامی اقطاب  
در وسط هر قطب چند شیخ برایش معین نموده بعضی را اسمشان در خط سمت  
پیش و بعضی را اسمشان سمت پشت مرقوم داشته و در خط اقطاب اول نوشته  
محمد بن عبدالله و در شیخ سمت پیش و در شیخ سمت پشت بسیار و بعد  
اسم محمد نوشته امیر المؤمنین علی و چهار شیخ سمت پیش و بسیار  
و بعد حسن و بعد حسین تا رسید بعلی بن موسی الرضا و مشایخ  
انها را طرفین نوشته و زیر اسم حضرت رضا نوشته محمد الجواد  
و بعد علی و بعد حسن العسکری و بعد محمد بن الحسن و بعد معروف

کری

باینکه  
ملا علی



## فصل ثانی

۳۶۶

کرمی و بعد چند بغدادی و در همین خط مستقیم ذکر نمود اقطا  
را نارسید بوالدش ملا سلطان لکن زیرا اسم حضرت رضا خط  
معوجی کشید و وصل نموده بمعرف کرمی و این مطلب واضح است  
که معروف نصرت بود و بدست حضرت رضا مسلمان شد و در  
سلطان اصحاب آنحضرت محسوب گشت و در زمان حضرت جواد با همد  
وفات نمود و میگویند معروف از قبل حضرت رضا اجازه در ارتقا  
داشتند و مدتی هستند که فعلا نزد ایشان است و عمل و لیل ایشان  
این نوشته میباشد و میگویند چند شاگرد معروف بوده و معروف  
با واجاز داده و چند بشاگردش که قطب بعدا است نارسید  
با اسناد و مرشد ملا سلطان و واجاز داده بملا سلطان حال عرض  
میکم اگر چنانچه قطب بعد از حضرت رضا حضرت جواد است پس  
معروف چکار بوده و خط معوج یعنی چه و اگر معروف بوده  
قطب بعد از حضرت رضا که حضرت جواد و هادی عسکری  
عسکری و حجة بن الحسن چکار میباشد علاو حجة بن الحسن مرده  
بازند اگر زند است که او است قطب و معروف و چند الی  
ملا سلطان که در تحت اسم حضرت حجة نوشته تمام بمعنی است  
غایب الا مرد و سلك مشایخ ایشان نبوده اند و اساسی اقطاب  
و اگر حضرت حجة مرده که چرا میگویند زند است و بایست ظهور  
فرماید علاو بر فرض مرده قطعا معروف و در مرده بلکه قبل از  
حضرت عسکری هم مرده پس چگونه معروف مرده قطب شد و این  
اگر بعد از حضرت رضا قطب نبوده لابد شیخ حضرت جواد و هادی  
بوده و بایست اجاز از ایشان داشته باشد پس چرا جزو مشایخ آنها  
محسوب نشد و چند هم بایست شیخ حضرت عسکری حضرت حجة

باشد

## در بطلان نوعی

۳۶۷

باشد و اگر بعد از حضرت حجة قطب بوده بایست از جانب آنحضرت  
قطب شود نه از قبل معروف زیرا که قطب بعد از قبل قطب قبل  
منصوب بایست باشد پس از این بیان واضح روشن است که  
اعتقادشان اینست که بعد از حضرت رضا معروف قطب و حجة خدا  
بوده نه حضرت جواد و امامت چهار امام را منکرند و فتنه اقرار  
میکند و اگر نه امام را قائل باشند چه این طایفه چه سایر طوائف  
قائل بامامت حضرت حجة نیستند و اگر قائل باشند قائل بزند بودن  
نیستند و اما جوابی که بعضی از آنها بمن ملا سلطان مشافهه دارند  
که محصلش اینست که معروف یکی از مشایخ حضرت رضا بوده و مشایخ  
اسرار آنحضرت و اجاز از آنحضرت داشته که اسناد نماید و او  
اجاز میبند داده و هكذا الی هذا الزمان و تشبیه نمود بخی انوار  
الهی و نسبت بانتم و بخی انوار از انتم بمعرف و امثال او میگویند  
و انتم مطابق خورشید که شعاع خورشید بالتمام در انتم تابانند  
و انتم مطابق ان انتم پس انتم اول که انوار الهی در ان تابان نموده  
امام است که انتم سر تا پائینای خدا است و انتم مطابق انتم مثل  
معروف است که انتم سر تا پای انمای امام است و مثل چند انتم  
سر تا پائینای معروف است مثل انتم دیگر مطابق ان انتم و هم  
نابرسد بملا سلطان که این سر تا پای انمای مرشدش است پس  
این سر تا پائینای خدا امام است و این سر تا پای امام معروف است  
جوابش واضح است زیرا که شیخ امام و قطب بعد از رحلتش با  
قطب میشود مثل ابراهیم و منین یا نبشود مثل سلمان اگر نبشود که لابد  
او است حجة خدا و اگر نبشود شیخ قطب حلاله که بعد از قطب سابق  
قطب شد میباشد پس میگویم معروف بعد از حضرت رضا اگر

قطب



## فصل ثانی در بیان قائم نوعی

۳۶۸

قطب شد که محالست حضرت جواد قطب باشد و اگر نشد لابد شیخ  
حضرت جواد میباشد که قطب و حجة خداست بعد از حضرت رضا و  
شیخ نمیتواند کسی را نائب خود کند و بر فرض کند بابت شیخ امام جواد  
شود و حضرت جواد را اذن دهد در ارشاد بیت پر چند بیت  
اکتفا باذن معروف کند و هکذا سائرین و علی ای حال شیخ میباشد  
نه قطب و اما مثلیکه او را واضح است که غیر حجة خدا کسی دیگر  
نمیشود ائمه سرانایانای امام سابق باشد و بدیهی است که افاضه  
فیض از قباض علی الاطلاق بلا واسطه بشر حضرت رسول است  
و بتوسط آنحضرت با ائمه و بتوسط ائمه و بتوسط ائمه و بتوسط ائمه  
حسن و هکذا پس ائمه سرانایانای خدا حضرت رسول است و ائمه  
سرانایانای حضرت رسول است و ائمه سرانایانای امام بعد از ائمه  
سرانایانای امام قبل است پس محال است غیر ائمه و حجة خدا ائمه  
سرانایانای امام سابق باشد و سائرین آنچه دارای علوم و کالات  
باشند لابد نقص دارند که امام ندارد و لو عصمت با نقص علم چنانچه  
بالوحدان همین رؤساء صوفیه که ادعا قطبیت دارند صغیرا هستند  
مادارای علم شریعت نیستیم بلکه از تمام علوم بالوحدان عاقل هستند  
حتی صرف و نحو الا اینکه مثل سایر مردم درس خوانند باشند و  
کسیکه چنین باشد چگونه دارای علوم و کالات امام میباشد و ائمه  
سرانایانای خدا و امام بلی ممکن است اجازت بکمال علم خاصی بکلی از امام  
داشته باشد و اجازت بدیگری بدهد بعد از آنکه دران علم آن شخص  
کامل باشد چنانچه داب علما از قدیم الا امام نا حال چنین بوده حتی علم  
فقه و اصول و احادیث که اجازت میدهند در عمل با نقل و تمکین  
در خصوص این علم که با اصطلاح علم طریقت باشد یکی از ائمه اما

این

۴۲

## و ممکن نیست که قطب باشد الا مجازا

۳۶۹

این علم را کامل نموده باشد و اجازت در عمل باو بدهند و او بدیگری  
و هکذا و لو در زمان امام بعد چنانچه بلا بعد حضرت صادق مرتب  
بکمال علمی را کامل نموده بودند و دران علم اجازت عمل با نقل از حضرت  
صادق داشتند و اجازت هم بلا بعد خود میدادند و میباشد  
که شاگرد عالمتر شد از استاد پس اگر مراشد صوفیه کلمه این  
پس این مطلب منافات ندارد با مسئله امامت و حجة خدا لکن  
اسم قطب غلط است الا اینکه بگویند این هم مجازا شایع اصطلاح  
است چنانچه علما شریعت را حاکم شرع میگویند و حال آنکه حاکم  
شرع امام است و علما نائب امام میباشد لکن چنانچه میشود در یک  
عصر هزار نفر حاکم شرع باشد و تمامشان از قبل امام منصوب  
باشند ممکن است در یک عصر هزار نفر عالم این علم طریقت باشند  
و هر یک نائب امام باشند و با اصطلاح قطب باشند لکن اگر  
ادعای نیابت عاقله میکنند چنانچه علماء این عصر میکنند ممکن است  
اجازت خود را بر سائند یکی از ائمه مثل حضرت رضا که سلسله  
بلا سلطان پیرسانند چنانچه علماء شریعت متسک بفرمان حضرت  
صادق میباشد و اگر نیابت خاصه منصوصه بالخصوص ادعا میکنند  
که بابت اجازت خود را منتهی حضرت حجة بن الحسن کنند چنانچه نواب  
اربع میکردند زیرا که واضح است که بعد از آنکه حجة خدا و قطب و  
امام کسی دیگر نباشد و موجود معنی ندارد نواب امام سابق مرده معنی  
با امام موجود کنند با دعای نیابت مرده و حال آنکه نیابت عین  
و کالات که تمام میشود بیوت موکل علی ای حال اگر کسی ادعای  
نیابت در خصوص این علم از امام بکند و اسمش بگذارد قطب مجازا  
امکان دارد لکن معلوم است بی دلیل کسی نیابت

کوش



# فصل ثانی در بیان اینکه قطب حقیقی

۳۷۰

گویند بخش دهد و از اینجا معلوم شد که این سخن ایشان که قطب  
در یک عصر ممکن نیست بوده باشد و هر یک از مذکورهای قطبیت  
نکذیب سائرین کنند غلط است مگر اینکه بگویند مراد از ممکن  
نیودن دو قطب در یک عصر قطب حقیقی است و این اتفاق من خود  
را حق و دیگران را باطل میدانند فی الحقیقه نفی امکان نمیکند بلکه  
نفی وقوع میکند حاصل اینکه نمیکوند فلان ممکن نیست قطب باشد چون دو قطب نمیتوان  
باشد بلکه نمیکوند ابتدا هایت ندارد با اجازت ندارد با جمع نیست اجازت  
اش با ما اکل میباشد و یا بسبب مرجع عوام ما بوده باشیم که آنها را  
ارشاد کنیم نه آنها لکن علی ای حال آن کرسی ناچنگه مذکور شد  
غلط است و بیجا و محال ندارم ملا سلطان از ادب باشد و الا  
قطعا منعش نمیشود و الا فل منعش نمیشود که اراده ندهد الا نزد  
خواست بر فرض که اعتقادشان بوده چون از نزد همه کس امانه  
داد و فخر نمیشود بلکه خودش از کراهات خود بشیرد و غافل بود  
از لوازماتی با آنکه چون اعتقادش بود ملتفت نبود که مردم  
ملتفت میشوند چون نشان علماء که نمیداد سائر مردم هم نوعا  
دید ملتفت نمیشوند همه کس نشان داد علی ای حال اگر چه اقل  
کلمات را توجیه کردم لکن از کلماتشان و از اشعارشان بر میآید  
که ابتدا ادعایشان ادعای نیابت نیست بلکه خود را نالی متلو امام  
میدانند بلکه از کلمات و اشعار اغلبشان بر میآید که قائل بحلول  
میشوند و میگویند خداوند را شمه و احدا بعد و احدا حلول کرده  
و بعد در اقطاب چنانچه صریح شعرهاست که منسوب است بشاه  
نعمه الله (ما منظر فرات کبریا شیم) بالله بخدا که ما خدا شیم  
و بعد اجمالی ایشان یعنی کلمه طائفه صوفیه اینست که ان کسکه میگوید

من

# غیر از امام کسی نمیشود باشد

۳۷۱

من داعی الی الله هستم در مقدمه شناختی که بایست با ادعای  
نبوت داشته باشد با وصایت و خلافت بایست اما ادعای نبوت  
که معلوم شد که احدی از مسلمین نمیتواند بکند و احدی از  
مسلمین نمیتواند کوشش بخشد و اما ادعای وصایت و  
خلافت هم بطریق عامه که اجماع مسلمین با اهل حل و عقد در آن  
معتبر است در این از منته محال است عاده و بطریق خاصه هم  
که بنص بالخصوص قائلند مختص میباشد و از ده نفر و الا  
غیر این هر کس ادعا کند برخلاف ضرورت مسلمین ادعا کرده و اگر  
ادعای نیابت کند بایست بطریق عقلانی نیابت خود را از حجت  
شرع محقق دارد و آنچه نیابت دارد ناجائز باشد عقلا متناهی  
نمایند و الا جائز نیست عقلا متابعتش کنند و الله العالم و دیگر  
مذاهب که در این اواخر حادث شد مذاهب شیخیه میباشد که اسما  
نیابت عامه و علمیت از سائر علماء و سائما قائم شخصی مدعی هستند  
علی ای حال این طایفه منسوبند بشیخ احمد و این شخص مردی بود  
از علماء محسا و از عرفا و بسیار با و درع و فتوی مدعی در کربلا  
معنی ساکن شد و در اینجا حوضه درسی داشت و عالم باخبار و  
سنن بود لکن کج سلبقه بود و بعضی مسائل در فروع برخلاف  
مشهور بلکه خلاف اجماع فتوی داد و علاون نیست بعلماء اعلام  
طعن بزند و از فروع تعدی با صول نمود و فی الجمله علوی در  
اثمه نمود و اخبار ضعیفه متروکه را مثل خطبه البیان و امثال آن  
بمعرفان تصحیح نمود و منخرقانه میگفت و طعن بر علماء اثنی عشری میزد  
و ایشانرا منکر فضائل ال محمد باد میکرد چون این اخبار را رد نموده  
بودند و در مسئله معاد جفا می نمود و معراج جفا می نمود و در مسئله

بود

بیشتر از این



## فصل ثانی در بیان

۳۷۲

بود و حکما فلا سفه انرا محال میدانند و شبهات واهی که علماء اعلام جواب انها را داده اند شبهه در قلبش و سوخ و جواب بنظرش صحیح بنفاد خودش در مقام دفع اشکال برآمد و جسم را دو جسم و جسد را دو جسد پنداشت و جسد هور و تلباتی فانی شد و تحقیقاتی منماید که کجایم اینست که نه خودش فهمیده چه میگوید نه کسی دیگر فهمیده چه گفته مع ذلک این قدر بخوبی بالبد اند که حاجی محمد کریم خان در ارشاد العوام میگوید اگر مشایخ ما بنیاد بودند و شبهات فلا سفه را حل نکرده بودند لا بخل باند بود در جای دیگر میگوید کتاب و سننه را تفسیر ننمود مگر مشایخ ما و شاید مرادش تفسیر معاد جسمانی است که بالاخر راجع بر و تحا کرده چون جای دیگر مطلبی در قرآن نیست که فلا سفه شبهه کرده باشند لکن زیاده از اینکه خود را اعلم العلماء میدانست ادعائی از او بروز ننمود بلی بواسطه اینکه بعضی علماء اعلام مثل شیخ محمد حسین صاحب فصول در صد در ده کلماتش برآمدند بلکه تکفیرش نمودند مطرح اظهار شد بعضی تجملش نمودند بلکه بعضی تقلیدش کردند و سننه جدا کرد و انها را شیخی نامیدند بعد از آنکه از دینارفت رتبی لایم اش سید کاظم رشتی که در عرفان با فی فطرت داشت ادعای نیابت او را نمود و سخنها ی بزرگ بزرگ معرفت خودش و شیخ را مثل وجوب معرفت خدا و رسول داشت و واجب واجبات پنداشت بلکه مقام شیخ را مثل مقام حضرت رسول تم بلکه بالاتر یاد میکرد چنانچه در شرح قصید صریحا میگوید حضرت رسول آ ظاهره داشت و باطنی ظاهرش با اسم محمد بروز نمود که اسم زمینه حضرت بود و باطنش با اسم احمد که اسم

اسمانه

## مذهب شیخیه و درانها

۳۷۳

اسمانی حضرت بود بروز نمود و در آنوقت که با اسم محمد بروز کرد ظاهر مردم را که عبارت از طهارت و نجاست باشد اصل مبرم بود و در این زمان که با اسم اسمانی یعنی احمد بروز نمود علم و عرفان تعلیم داد هذا محصل کلامه که صریح است بر اینکه تکمیل مردم را بعلم و عرفان شیخ احمد نمود و در حضرت رسول تم و در تبلیغ هر مالت هم شریک حضرت رسول تم غایب الا حضرت رسول مامور بود با اینکه او امر و نواهی ظاهره را ب مردم برساند شیخ مامور بود مردم را بعلم و عرفان ترغیب دهد و چون این کلام ظاهرش اینست که شیخ از حضرت رسول تم بالاتر است جناب حاجی خان والا توضیح و تشبیه مبرم اینست در کتاب ارشاد العوام و در چند موضع عالم را تشبیه بطفل منماید که از زمان ادم تا زمان خاتم الانبیاء طفل عالم در رحم بود و زمان حضرت طفل عالم منماید شد و زمان آنحضرت و سائر ائمه طفل عالم شیر میخورد و زمان غیبت از شیر باز شد و آن زمان تا زمان شیخ احمد طفل عالم بدست لککان بود که طهارت و نجاستی با ایشان میگفتند و زمان شیخ محمد رشد و تمیز رسید و بدست معلشان دادند که شیخ باشد آنچه از مزخرفات که گفت که عین بعضی عبارت را در اول کتاب نقل نمود که صریح کلامش اینست که از زمان ادم تا خاتم مرتبه مرتبه جسم عنصری میکردند که از جماد مبدل بنیات و حیوان و نباتان شدند کامل در انسانیت شدند که حاصلش آنکه مردم از ان زمانه قابل این نبودند که با ایشان سخن گویند بلکه انبیا بعثتشان لغرض و زمان حضرت رسول تم و ائمه صهیون مقدار قابلیت پیدا کردند که لسان بیاموزند و ایشان هم الفاظ و معانی الفاظ را تعلیم

ایشان



## فصل ثانی

۳۷۴

ایشان مبادند و قابل نبودند که علوم و معارف را تعلیم دهند و محصلش اینکه قصود در حضرت رسول و ائمه نبود قصود در مردم بود که قابل نبودند که میخواهند بگویند شیخ مثل حضرت رسول بود معانی لکن از زمان مردم قابل نبودند این زمان مردم قابل شدند حاصل اینست که سید و حاجی خان مقام و رتبه شیخ را با مساوی با حضرت رسول و بابا لایزال کردند و خودشان هم مثل شیخ سید میگفت صریحا ما باب الله و باب بقیة الله و باب القائم و هادی و مرشد الی الله و در کنایه از ایمان هستیم که حاصلش ایمان چهار دکن دارد معرفت الله و معرفت رسول و معرفت الامام و معرفت شیخ احمد و خود ایشان که هر کس ایشان را شناسد یعنی واجب الاطاعة و واسطه فیض از مبدء فیاض ندانند از فیض وجود و تعیش و جنون ظاهریه و باطنیه ندانند ایدان ایمان ندارد مثل کسیکه خدا را رسول را نشا خسته باشد نه اینکه ایمانش کامل نیست پس از مجموع اینها باید که شیخ هم مرتبه رسالت بلکه الو العزم داشته غایبه الامر مثل علیه که پیغمبر الو العزم بود لکن شریعت حضرت موسی را تغییر نداد بلکه مبعوث شد بود که تکمیل اخلاق مردم کند ایشان هم مبعوث شدند که مردم را تکمیل کنند در علم معرفت که سرآمد تمام علوم است بلکه تمام علوم شاخی است از شاخهای این اصل پس از اینجا میشود گفت که مقام شیخ را از تمام انبیاء الو العزم حتی حضرت خاتم الانبیاء بالا میروند و کذا مقام خود را زیرا که مسلم است که آنحضرت از تمام انبیاء بالا تر است و آنحضرت با اسم شیخ یعنی سفلی بر وزن خود و شیخ احمد با اسم سماوی یعنی علوی و بعد از آنکه مقصودش این باشد که همان روح محمدی در بدن عنصری

احمد

## در فساد مذهب شیخیه

۳۷۵

احمد را خلش که نشا می باشد پس بایست مقصودش افضلیت باشد اگر چه میشود گفت مقصودش حلول بوده والله اعلم لکن بعد از این منخرافات که حاجی خان فرمودند در بدینا بنمطائب علاوه که بامذهب شیعی و فقیهین باملت اسلام هم رفت نباید و چگونه میتوانند داعی اسلام بلکه تشیع بلکه اثنی عشری کنند مجددا کلام را بر سر امام دو اندازی و اقرار نمود که آنحضرت امام و خلیفه حق و موجود و قائم و مهدی است لکن فایده اینها بر وجودش ترتیب نیست و همان منخرافات عائد است که امام غائب مثل امام مرده است الی اخر آنچه در مقدمه شنیدی که محصلش اینکه مثلیکه بخدای نادیده نمیشود اکفای کرد با امام نادیده هم نمیشود اکفای کرد و چنانچه به پیغمبر مرده و احادیث نمیشود اکفای کرد با امام غائب و اخبار نمیشود اکفای کرد پس بایست حاکم ظاهر در میان خلق و الانسداد در بلاد و عباد ظاهر خواهد شد و معلوم است که مرادش از حاکم ظاهر و واسطه فیض و حجة خدا اتم از نبی و حتی نبی میباشد و دوازده دلیل برای این دکن را بعد ذکر میکند که نتیجه ناشی از ورم حجة خدا است در میان خلق و امام غائب هم مثل مرده و بی فایده پس بایست ظاهر بوده باشد و آنکس شیخ احمد بوده و بعد شد رشتی بعد خود جنابشان و میرزا علی محمد شیرازی میگفت بعد از سید رشتی من هستم و جوابش اینست که بلی حجة الانم است لکن امام غائب حق مثل مرده نیست زیرا که وجودش لطف و تصرفش لطف اجر و امام غائب تصرف ندارد و این هم از ما است بعد از آنکه کذا آن تصرف کند چه خلاف لطفی است و بر فرض که خلاف لطف باشد با مثل اشعری بگویم حسن و قبح عقلی نداریم از کجا جناب شیخ و سید حجة

خدا



## فصل ثانی

۳۷۶

خدا بوده اند و بقول شما حاکم ظاهری و اگر مجرد ادعا کفایت  
و حال آنکه هیچ غافل نمیکوید و الا که شیخ ابدا این ادعا را نکرده باشد  
برضا علی محمد این ادعا را کرد و تصریح کرد که شیخ و سید لیل  
برهنگامی خود ندانستند و من دارم و ان این باب من است  
و از این بیانات معلوم شد که مذاق شیخه بابا بیته یکی است  
ادعا مجمل و اسم مختلف حاجی محمد کریمخان اصطلاح کرد و اسمی که  
رکن دایع میرزا علی محمد است که شایسته الله یا بابا القاسم بابا بیته الله که نامش  
سید رشتی نیست خودشان گفته بود بلکه فائیکه بعد ادعا کرد مرادش همین بود  
بلکه نبوتیکه اولیاد عا کرد مرادش همین بود بلکه حبیبی  
که ادعای الوهیت یا ربوبیت نمود مرادش همین دعاوی بود  
و تغییر اسم محصل آنکه شیخ احمد جرئت نکرد ادعایش را برود دهد  
سید کاظم پرده را برداشت لکن باز هم مجمل حاجی کریمخان بیانش را  
ز یاد ترک کرد باز هم نفی نمود باب برده را برداشت لکن از  
مرحله نبوت تجاوز نکرد حبیبی بها بک دفعه پرده را یکبار  
کرده آنچه در کانون خاطر تمام بود و جرئت برود شل ندانستند  
بروز داد و ادعای الوهیت و خالقیت نمود توضیحا البیان این  
مطلب را مفصلا شرح دهم و کتاب را ختم کنم بلکه غافل منته شویس  
عرض میکنم بالبدیهه تمام نفوس لو خلیل و طبعها مجبولند با اینکه  
عالم امکان و مافیه صانع و موجدی دارد و انسان صاحب  
عقل لابد فی الجملة نا مل ملئت بشود که صانع که او را خلق  
نموده و اینهمه نعمتهای ظاهریه و باطنیه برایش مقرر داشته  
شکرش واجب و ادعای شکر این است که او را مطاع داند  
و اطاعتش نماید و لذا صحتی شد بالله که از مافیه اله میباشد

یعنی

## در سرانیکه حق از عا فطرتی داند

۳۷۷

یعنی مطاع بحق و چون این مقام مقابست که از این مقام معتبر  
و غالب تر تعقل ندارد لذا نفوس تمام بنی آدم تمنای این مقام را  
داشته و دارند لکن عقل که سلطنت دارد در این ملک بدن  
جلو گیر می کند باین معنی که اگر خوف خدا در دل هست یعنی  
خدا را شناخته و خوف او در قلبش افتاده نمیکند و در روز این  
مطلب بکلی بدهد و اگر خدا را شناخته حق شناختن لابد محبت  
دنیا را دارد و دنیا را طالب است و در صد تحصیل دنیا بر نمیدارد  
و بالآخرین مراتب دنیا مطاع شدن بحق که مقام الوهیت است  
که نفوس شریقه از اینجا نزل نمیخواهد بکند لکن عقلش لابد جلو  
گیری از برودان دارد در اینجا که بنا برین برود دهد و اگر  
بروز دهد غیر از انضاح سودی برایش نمیکند پس نوع مردم که  
نه علمی دارند و نه مالی و نه ملکی و نه سلطنت دارند معلوم است  
که اگر ادعای این مرحله را کنند غیر از استهزاء و انضاح سودی  
نمیبینند بلکه با میجر بقتل و غضب موال ایشان شود ابدا خیالشان را  
نمیکند لکن بعضی اشخاص که فی الجملة مرتبه بر دیگران پیدا میکنند  
خیال برود این مطلب را میکنند لکن با ندان از ایشان پند برند مثلا  
یکه سلطنت و قوت و قدرت فوق العاده دارد مانعی ندارد از ادعا  
ادعا چون نمیبینند که از او میپند برند فورا ادعایش میکنند مثل فرعون  
و نمرود و شداد دیگری این حق قوت و قدرت ندارد ادعا را بکثریه  
بستر میکنند و ادعای رسالت میکنند که مردم از او پند برند و  
ز بهر باره فراتر برود و الا فی الحقیقه همان ادعای الوهیت است  
یعنی مطاعت بحق چنانچه واضح است و اگر چنانچه این مرتبه را نتواند  
ادعا کند چنانچه ملین غالباً ادعا نمینوایند بکند یک مرتبه بستر

منفی



## فصل ثانی

۳۷۸

مدعی شوند یعنی خلافت حضرت رسول و چنانچه سخن بلکه شما  
خلفاء بنی امیه و بنی عباس این خود مطاعت بحق را میخواهند و  
کنند اگر ادعای الوهیت یا رسالت میکردند فوراً ایشان را میکشیدند  
علاوه از ایشان قبول نمینمودند ادعای خلافت حضرت رسول  
نمودند چون از ایشان قبول میشد و معلوم است که کسیکه میداند  
که خلیفه نیست از جانب رسول بلکه شاید اعتقاد رسالت رسول  
هم ندارند بلکه شاید اعتقاد بخدا هم ندارند میخواهند همان ادعای  
الوهیت و مطاعت بحق بکنند چون می بیند که از ایشان قبول  
نمیکند اگر صاف بگویند لابد اسم را میگویند که مردم  
اطاعتشان کنند و مطاع مردم شوند لذا ائمه در موارد کثیره  
مبغض بودند از دو نفر صنی قریب و جتیه قریب میباشند یعنی  
خدای بنی حو میباشند و مردم ایشان را بناحق خدا و مطاع خود  
گرفتند و چون ائمه دیدند که اگر ادعای خلافت حضرت رسول  
کنند خلفای جور در صد داذبت بلکه قتلشان برپایند لذا  
ادعای بعضی مناصب خلیفه و حجت خدا نمودند مثل ولایت مطلقه  
و قطبیت و وصایت و امثال اینها که مناصب خلیفه و حجت خدا  
و اسم خلافت را نبردند بلکه برای خلفا که این اسم را بناحق بر خود  
گذاشته بودند با اماره مؤمنین را نقیصه میفرمودند خلیفه یا  
امیر المؤمنین و اینقدر شایع شد که مردم خلافت و اماره مؤمنین  
را بر سلطان عصر اطلاق مینمودند و هر کسی که سلطان نبود ابتدا  
او را با بر لقب نمخواندند سلاطین بنی امیه دیدند که این لقب  
لقب شد برای سلطان ظاهره و مردم ایشان را مطاع بحق میدانند  
و ائمه را مطاع بحق میدانند و حجت خدا و ولی خدا و قطب ائمه را

لذا

## در سرائیکه صفای دعا فطیبت نمودند

۳۷۹

لذا محرز بعضی شدند که آنها را با صفت باطله از قدیم میکشیدند و  
بواسطه آن بعضی چیزها برایشان مکشوف میشد که لازم در پادشاه  
است آنها میکشند و ادعای ولایت مطلقه و قطبیت کنند مقابل  
ائمه و لباس زهد که پشمنه باشد بپوشند و جماعتی چنین کردند  
مانند سفیان ثوری و عباد بصری و کثیر و مثله و معجزات بر  
ایشان جعل نمودند که وقع ائمه را دید انتظار گم کنند لکن هر یک در  
لطف نور الله یا فو اھم و الله متم نون و لو کره المشرکون و این  
رشته در میان عامه عباد کشید شد و هر روز در کنار و گوشه بک  
ادعای قطبیت و ولایت مطلقه نمود و اغلبشان با نامشان جلوس  
قابل شدند و جمعی از این عوام کالای نعام دورشان گرفتند و این  
کم کم سرائیت بشعه نمود و در زمان غیبت صغریه چون حکایت  
نبایت در کار آمد جمعی ادعای نبایت و ولایت نمودند و بعضی مثل  
منصور حلاج قابل جلوس شدند که چند توقیع در لعل و سبک  
بیرون آمد لکن کجا این طالب بدع میکند طالبین دنیا را و لا ینال  
الظالمین الا خسار و عوام کالای نعام هم که همیشه در کند شیطان  
و هوای نفس گرفتار عقب صدای کل ناغی میدویدند هر یک جمعی  
مرجیت داشتند تصدیقشان نمودند و وقع این ادعا در نظرها  
تمام شد و این رشته کشید تا حال که هر کس هوای دباست بر سر  
افتاد و خواست ادعای مطاعت خلق کند بیک عنوانیکه پیش  
بود نمود یکی گفت در تمام از من قطب بایست باشد و این زمان  
من هستم یکی گفت بیک قائمی بایست ظهور نماید من هستم یکی گفت  
ان قائم خلیفه است و من خلیفه رسولم یکی گفت قائم رسول است  
و من هستم یکی مدعی شد قائم موعود خدا است ان من هستم یکی گفت

عینی



## فصل ثانی در بیان اینکه عقلا

۳۸۰

عینی و علی شده اند و ان من هم مثل بایسته و بهائیه و یکی از  
راجهل نمود مثل شجته برای بعضی میگویند ما علم هستیم برای بعضی  
میگویند ما سفر امام هستیم برای بعضی میگویند ما نائب خاص هستیم  
گاهی میگویند نائب عام هستیم لکن هر زمان بکفر بایست باشد  
و ان ما هستیم گاهی میگویند احمد همان محمد است با اسم اسما و ظاهر  
شد گاهی بایست که میگویند هستیم گاهی حجت خدا خود را میپندارند  
و محصل تماشای اینست که ما مطاع بحق میباشیم و بایست تمام خلق مطیع  
و منقاد ما بوده باشند که معنی الوهیت بوده باشد جمعی هم مثل  
یهود که خدا فرموده اتخذوا لیا و احبارهم و رهبانهم را با ما درون  
الله ایشان را بایست و اله خود گرفتند و در الله حاصل اینکه در  
پیر شیعه اثنی عشره چون بنشور ادعا الوهیت با سالک با خلافت  
کے بکنند لذا این عناوین را ادعا میکنند و اگر کسی قابلیت این عناوین  
را هم نداند که بکند و اگر بکند که از او قبول نمیکند مرتبه پست تر  
اگر بنشیند ادعا میکند که ان حکومت شرعیه و ناشیام و باصطلاح  
اجتهاد و ادعا میکند که من مجتهدم و در امور حسیه با ما امام بایست  
من نصرت کنم و بایست احکام من بر همه کس نافذ باشد که این همه از جمله  
ادعای مطاعیت است و لذا اگر واقعا مجتهد باشد یا شریعتش بر همه  
کس حکم نافذ است با ما امام و تدبر او بصریح فرمایش امام زید بر ما  
و تدبر امام زید بر خدا است پس زید بر او تدبر خدا است و اگر کسی  
باشد که قابلیت این دعای را نداشته که مردم او را مطاع بحق دانند  
لکن در باست ظاهره بر خلق بنشیند بکند با تقدیر بکه ممکن است البته  
در صدد بر مبادی بکند بنشیند سلطنت قطعه از زمین کند البته میکند  
و خلق را مجبوراً بر اطاعت خود مبادی بکند سلطنت بنشیند بکند

و قارن

## بچهره نیایست تصدیق کسی کنند

۳۸۱

و زارت میکنند یکی حکومت را اختیار میکنند تا برسد به مرتبه که با  
ضابطه یک مردغه با قریه را اختیار کند لکن کسیکه لذت و باست  
نخستین و لواهل دنیا است در صدد جمع مال میباشد بهراندن  
که مقدورش باشد پس محصل این شد که این مسئله مطاعیت بر  
خلق امر بایست که احدی نیست که از انخواهد لکن صاحبان  
عقل و ادراک بایست بدانند که هرناعتی که صوتش بلند شد بایست  
مرجعت لا بشعر مناعتش کنند و او را مطاع خود دانند بلکه بایست  
بدانند که این مرتبه مختص ذات حضرت حق است و هر کس که خدای  
مطاع خلق قرار دهد او است مطاع و الا فلا و کسیکه خدا او را مطاع  
قرار میدهد فقط رسولش میباشد و هر که را که رسولش با مر  
خودش او را وصی و خلیفه یا نائب خود قرار میدهد و وصی و  
خلیفه بایست بنص موصی باشد و الا نیست لکن رسول بایست دلیل  
ممکن میخواهد که انسان قطع کند بر رسالتش پس هر کس ادعای  
مطاعیت میکند بایست اولاً سوال کرد از او که چه ادعا میکند اگر  
این دو مرتبه ادعا نکند بایست عاقل کوش بخشنده دهد و اگر ادعا  
یک از این دو مرتبه نمود باید سوال از دلالت نمود اگر دلیل محکم  
نمود که عقلاً نوجا قطع بر صدق مدعا پس میکنند متابعت نماید و الا  
فلا بلی کسانکه مطاعی برای خود قائل نبودند و ادعای این عالم عالمی  
نصیر نمیکردند و کمان میکردند که این عالم قدیم است و مقتضای  
طبیعت عالم اینست که زواده جفت شوند و ثانی پیدا شود و بایست  
این عالم را تعمیر کنند و هر کس در صدد تحصیل علو میباشد که دنیا  
تعمیر شود مثل اغلب فرنگها لذا عقلای ایشان میدانند که این مطلب  
تمام نمیشود الا بر پیش مقدور بکه نوع مردم را مقهور بر این مطلب کند

و اگر



و اگر اخبار بدست بکفر باشد بلا اشکال صورت نمیکرد و  
 علاوه حقوق ملک با مال میشود لذا تشکّل حوضه دادند مرکب  
 از سلطان و وزراء و وکلاء ملک و کفشدانها علم سیاسی دارند  
 و هر کس داخل این حوضه شود باید دارای علوم سیاسی باشد  
 و اسم ازاد دولت گذاشتند و ایشانرا مطاع تمام مخلوق و صاحب  
 اخبار جان و مال و عرض ایشان پنداشتند و سیاستا اقتضا  
 کرد که علماء شریعت چون مکروب مملکتند ایشانرا مضحک و محذو  
 کنند و کردند و این مرض خود را خورده سرایت بملین نمود  
 و از آنها باهران که اغلب خود را مؤمن و اثنی عشری میدانستند  
 و کسانیکه از کلیه علوم عاری بودند و طالب ریاست عامه بودند  
 خود را سیاسی دان و علماء اعلام را مکروب مملکت و دفع ایشان  
 واجب و اجابت پنداشتند و علوم را منحصر بعلوم سیاسی و صنایع  
 دانستند و اسم از علوم جدید گذاشتند و مدارس قدیم کسند  
 آنها علوم الهی تحصیل میشد مبدل بعلوم جدید نمودند و علوم  
 شریعت را علم قدیم بجای فایده یاد نمودند و هر کس که اسمی از شریعت  
 و علم شریعت میرد مورد استهزاء و سخریه میشود و الله بشهرت  
 بهم و همذهم فی طغیانهم بهمیون و تمام آنها از علامات ظهور اند  
 زمان عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه و جعلنا الله من اعوانه و  
 انصاره بحق محمد و الله الطاهر بن و صلی الله علیهم اجمعین و  
 لعنة الله علی اعدائهم و مخالفهم و قاصیه حقوقهم من الان الی  
 يوم الدين و قد ابتدیت فی تصنیف فی السنة الحادی والعشرون  
 بعد الالف و ثلثمائة و هی السنة التي فيها غلبها البهاية فطغوا  
 و فسدوا فی البر فانتقم الله منهم بسوف الاشرار و قتل منهم ازيد

من مائة و خمسين فقل اسمهم حتى صاروا كأن لم يكن شيئا من كورا  
 و قد صنفت اكثره و آخرت فی انما له لظنه ان صرفا المر جند  
 اسراف و تصبیه الى سنة الماضيه التي تشریفها بن بار سیدنا  
 و مولانا علی بن موسی الرضا قال منی بعض الاحباء لانما فائمه  
 مختصرا و اصفیه الیه بعض الاشياء كالخاتم و اسئل الله ان یوفی  
 الاخوان فی المؤمنین لطبعه و نشره و قرأته و الاغراض غافیه من  
 الخطاء و الزلل فان الانسار محل الخطا و التیاس و قد فرغت  
 من تالیفه و تحریر فی اليوم المولود المبارك و انا احمد الله اولا  
 و آخر ا و نصلي و نسلم علی سیدنا و نبینا محمد المولود فی هذا  
 اليوم المبارك و الیه الاخبار الابرار و لا سبعا علی ناموس  
 الدهر و امام العصر الذي یمنی من ذی القدر و یوحده





# فهرست کتاب

۳۸۴

صفحه	موضوع
۶۵	صورت فهرست
۳	دباجه کتاب
۴	مقدمه اولی
۲۷	مقدمه ثانیه
۳۰	مقدمه ثالثه
۸۷	ذکر ابوالفضل مدعی
۲۸	بهارا
۴۰	مقاله اولی
۴۱	در رد مدعی بیانی
۱۱۱	مقاله اولی در ذکر
۴۵	مدعی سید باب
۱۲۸	کلمات شرح کوثریادر
۴۶	بیان مدعی خودش
۵۱	بیان عبارت ارفشاالعلوم
۱۳۶	بیان ادعای حاجی
۵۴	خان و سید باب
۵۶	رد ادعای حاجی خان
۱۴۱	سید باب
۵۹	ذکر مدعی بها از کلمات خودش
۱۴۵	ذکر لوجیکه بها انکار معجز
۶۱	خود و باب نامینا بد
۱۵۵	کلام دثبات قائمیت
۶۵	حضرت حجة بن الحسن
۷۷	فهرست ادله دثبات
۲۷	حجة بن الحسن
۳۰	فصل اول در ذکر اسناد
۸۷	بیان که ابوالفضل نموده
۱۹	رد آنها
۹۴	جهاث معجزه بوده قران
۱۰۳	در دلیل بودن ابان و دث
۱۱۱	فصل ثانی در احتجاج باخبا
۱۱۵	ذکر حدیث بایه لبید
۱۲۸	ذکر کلام شعرائی
۱۳۲	بیان اثبات شهرجا بلقا
۱۳۵	در بیان عبارت شعرائی
۱۳۶	حدیث ذکر دجال
۱۴۱	حدیث علی بن مهزیار
۱۴۵	ذکر اینکه این عبارت ای
۱۵۵	الفضل میریج است از
۱۵۵	تناسخ با حلول
۱۵۵	فصل ثالث در بیان دلیل
۱۵۵	نفر بر
۱۵۵	ذکر ابان بمنزله حق و
۱۵۵	الباطل
۱۵۵	ذکر عبارت بها که شخصی

ادعای

۲۴

# فهرست کتاب

۳۸۵

صفحه	موضوع
۲۲۶	ادعای قائمیت نموده
۱۵۷	صد هزار نفر را و کردید
۱۶۵	وقائم حقیقی را کشند
۱۶۵	فصل رابع در کیفیت
۲۲۰	اسند لال معجزات
۲۲۱	در ذکر ابانکه ابوالفضل
۲۲۱	ذکر نموده که حضرت
۲۲۵	رسول معجزه نداشت
۱۷۲	و جواب آنها
۱۹۱	مقاله ثانیه در جواب
۲۰۴	شبهات
۲۰۷	در بیان ادعا باب بها
۲۱۰	ذکر حدیث فصل
۲۱۸	حدیث لوح
۲۱۹	حدیث بشر بنال
۲۲۰	حدیث مفضل
۲۲۱	حدیث بن نطی
۲۲۲	علام قبل از ظهور و
۲۲۳	اینکه سه مرتبه مردم
۲۲۴	امتحان میشوند
۲۲۵	حدیث علی بن مهزیار
۲۲۵	در اینکه اینها فوراً مردم
۲۲۵	تصدیقشان نمودند
۲۲۶	در اینکه حضرت قائم هم
۲۲۶	فورا تصدیقش نمیکند
۲۲۶	در بیان اینکه قائم ظرا
۲۲۶	تمام میکند و تطبیق بها
۲۲۶	باب
۲۲۶	در جمع بین اخبار که بها
۲۲۶	نموده
۲۲۶	و جواب آنها
۲۲۶	در کلام فضله که شعبه
۲۲۶	حدیث متواتر ندارد
۲۲۶	و جواب از او
۲۲۶	بیان طریق مسلمین
۲۲۶	در ضبط اخبار
۲۲۶	در بیان اینکه بایست گفت
۲۲۶	وجود میرزا علی محمد
۲۲۶	ثابت کنند فضلا از
۲۲۶	ادعایش
۲۲۶	مقاله ثانیه در بیان
۲۲۶	مذاصب ادیان باطله
۲۲۶	ذکر کلام شیخ در رد
۲۲۶	ایقان
۲۲۶	جواب فضله بکلام شیخ
۲۲۶	اثبات فضله بر اینکه

ایران



# فهرست کتاب

۳۸۶

۲۷۹	بیان بعضی احکام سیدیه	۲۵۳	ادب آن شیعه تمام حق میباشند
	در رد شیخ که انبیا مجزئ نداشته اند و باید بها داشته اند		حکایت غل بریدن که انرا از میدان حقایق
۲۸۱	داشته اند	۲۵۴	بمیدان شاه میبرند
۲۸۳	کلام در نفوذ کلام		در بیان فرمایش شیخ
۲۸۵	کلام در علم نفوذ باب	۲۵۱	و اینکه فضله تفهیم
۲۸۶	کلام در نفوذ کلام انبیا	۲۵۹	در رد کلمات فضله
	در بیان نفوذ کلام حضرت رسول		در اثبات اینکه باب
۲۸۷	رسول	۲۶۰	بها مبدع میباشند
۲۸۹	در نمودن عبدالبها اوله		در اثبات باطل بودن
	اربعه را	۲۶۱	ادمان بت پرستان
۲۹۰	علت رد نمودن عبدالبها		ذکر فضله اینکه باب
	انکار فضله و دلیل اوله	۲۶۴	بها هم دلیل دارند
۲۹۷	اربعه را	۲۶۷	جواب فضله که اثبات
	خاتمه در علم امکان		دلیل نیست
۳۰۶	اثبات سایر ملل در خود		در اثبات نبوت
۳۰۷	مقدمه خاتمه	۲۶۸	حضرت رسول
۳۰۸	فصل اول در ملل و ادیان	۲۷۰	در ذکر اثبات سید باب
	در بیان طرق اثبات نبوت نبی		ذکر چند فقره الواح بها
۳۱۰	اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله	۲۷۴	بیان شئون علی
۳۱۲	در بیان اینکه مجوس را ممکن نیست اثبات نبوت	۲۷۵	سید باب

نشد

# فهرست کتاب

۳۸۷

۳۵۳	الحسن	۳۱۴	در رد اثبات انبیا
۳۵۱	در ابطال قائم شخصی		در اینکه بهود ممکن نیست
۳۵۲	در ابطال قائم نوعی		توانند اثبات نبوت
	بیان کرسی نامه ملا علی	۳۱۵	موسی را بنمایند
۳۵۲	کن ابادی	۳۱۷	در بیان اینکه نور نبوت
	در اینکه ممکن نیست که		در بیان اینکه نصاری
۳۵۹	قطب باشد الا حجاز		نمی توانند اثبات نبوت
	در اینکه قطب حقیم غیر	۳۲۰	علی را بنمایند
۳۷۰	از امام کسی پیشو باشد	۳۲۷	فصل ثانی در مذاهب
۳۷۱	بیان مذهب شیعه	۳۲۸	بیان طرق نبوت خلافت
۳۷۵	در مذهب شیعه		اثبات خلافت علی علیه السلام
	در سر اینکه صوفیه	۳۲۹	مادله خمس
۳۷۹	ادعای قطبیت نمودند		در بیان معجزاتیکه از غیر
	در بیان اینکه عقلا	۳۳۰	مطهر علی بروز کرده
	نیاست بجهت تصدیق	۳۳۴	ذکر معجزه ابی الفضل
۳۸۱	کسی را بکنند		عدم امکان اثبات
۳۸۲	صورت فهرست	۳۴۰	خلافت ایه بکر
	صورت احاج نامه		عدم امکان اثبات خلافت
	مجموع اقا سید محمد باقر	۳۴۸	خلفاء ثلاثه
۳۸۸	طبا طباطبائی علی الله مقامه		در بیان اینکه نزاع بین
	صورت احاج نامه	۳۴۹	شیعه و سنی لفظی است
	اقای اخوند ملا محمد	۳۵۲	در بیان مذهب شیعه
۳۹۰	خرائش اعلی الله مقامه		در اثبات امامت محمد بن

نشد



صورت اجازہ نامہ

ثم لا يخفى انه قد اجاز في جمع من العلماء الاعلام وفقهاء الكرام و  
اساتيد العظام لفظا وكثرا لكن احببت ان اكتب صورة اجازة  
سيدنا واستادنا الاعظم ظهير الملة والذين فخر العلماء والمجاهدين  
واقفة الفقهاء والحققين حجة الاسلام والمسلمين مجمع بحري الافادة  
والوفاد ومشرق شمس السيادة والتعادة عزرة العترة الطاهرة  
وعده الفرقة الناجية سيدنا ومولانا اقا سيد محمد كاظم النجفي  
اليزدي على الله مقامه وصورة اجازة استادنا الاكبر عماد العلماء  
الراسخين ملاذ الاسلام والمسلمين حجة الله على الخلائق اجمعين  
فخر المحققين والمدققين اية الله في العالمين اعني مولانا الخويلدي  
محمد كاظم الخراساني النجفي طاب ثراه ليكونا من الشاهدين وكفاه  
شرفا وفخرا والحمد لله رب العالمين صورة ما منعه سيدنا ومولانا  
محظنه  
**بسم الله الرحمن الرحيم الشريف**  
الحمد لله المنطوق المتأن الذي خلق الانسان وعلمه البيان والصلوة  
والسلام على محمد سيد الانس والجان الذي انزل عليه القرآن  
وعلى اله الذين هم للاسلام دعائم وللايمان واللعنة على اعدائهم  
اهالي النقي والطغيان واصحاب الحسرة والخسران وبعد فان من  
من الله سبحانه الجبهة والظافة العظيمة العميمة وجود العلماء في  
كل عصر وزمان وبقاؤهم في كل وقت واوان لا فائدة عمود الدين  
وتشيد الشريعة المبين وحفظه عن الخطا والخلل وصيانته عن الزرع  
والزلل واظهار معالم الاسلام وبيان مفروضات الاحكام و  
تميز الحلال والحرام لتبقى الطريقة القويمة محفوظة من الانقضاء  
والشرعية المستقيمة مصونة عن الانهزام ولهذا اختتم بحمل الذكر  
وجوزيل الانعام وفضل مدادهم على دماء الشهداء وريس باشر الانام

صورت اجازہ نامہ

وحمل الرد عليهم كالرد عليه والقبول منهم سبباً للترغيب لدينهم  
 من الله ثم عليه بالانكسار في نظهم والأغتراف في سمعهم العالم  
 العامل والفاضل الكامل قدق العلماء الأعلام وأسوق الفصلاء  
 لكرام المهدب الصفي والمولى الوفي ذوالفهم الكافي والعكر الصافي  
 حليف الورع والتقى واليهما الفضل والنهي صاحب الذهن الوقف  
 والفهم الثقاد اعني الولد الروحاني والحبر الصمداني الخالي عن  
 الزين والشين الشيخ محمد حسين البزدي بن المرحوم المبرور الحاج  
 عبد الغفور ونقد الله ثم نجر الدارين وجاء بما تقر به العيون  
 فانه قد بدل جمل واستفرغ وسعه في تحصيل هذا المقام والوصول  
 الى هذا المرام وقد وصل بحمد الله الى غاية السداد وصار من اهل  
 الاستنباط والاجتهاد وله القوم على فهم المعقول والمنقول و  
 القدح على رد الفروع الى الاصول وعليه العمل بما استنبطه من  
 ادلة الاحكام وعلى العوام الرجوع اليه في تحصيل الخلال والخير  
 فبحمد الله على هذه الموهبة الجزيلة والمرتبة العلية الجليلة ولما  
 استجاز منه طلب الاغتراف في سلك الرواة الاعلام والانظام  
 في سمط جملة الاحكام اجزئه ان يروى عني كلما سمع منه او حفظ  
 عني مما قرأه وسمعه من مشايخ العظام واساتذتي الفخام و  
 اوصيته بملازمة التقوى والاجتهاد في جميع امور وان لا ينكأ  
 من الدعاء واسأل الله سبحانه ان يعصمني وآباءي عما يوجب سخطه و  
 يوفقنا للتجاني عن دار الفرود والاثابة الى دار الخلود حق العبد  
 محمد كاظم الطباطبائي البزدي عفي الله عنه (محل خامسة الشرف الباطنة)







واجب الوجود جل وعلا مؤمنين وامتنعوا من مطالعة ابراهيم  
شريف بفرمانه الاحقر من الموشو الحائري عالمه الله بلطف الخمر والمحل

شايع نمود جناب حاجي محمد حاجي عبد الله نفقي و جناب حاجي  
فلا معلى على اكبر نفقي مقبلمان بمبئي مركزام نسبت لهم بنديع  
والا كه حال بمبئي و در مطبع سينه مطبع مظفرى واقع  
در ۱۹/۱۵۱ ميرزا على اشريت عمر كهادى (مبئي) بمبئي  
اقا ميرزا كرام شيرازى بزوي طبع ادا شده كرده بد

و

و قد فرغت من تسويد هذه النسخة الشريفة في ثمان خلون من  
شهر ربيع المولود من محود سنة اربعة واربعين وثلثمائة بعد  
الالف من الهجرة النبوية على مهاجرها الاف الساء والتحية  
وانا اقل الخليفة بل لاشي في الحقيقة العبد المذنب لعاصي  
محمود المرحوم الحاج مهدي الشيرازي بنفسي عنهما في بلدة (مبئي)

۱۳۴۴





